

مستحق

مستحق	مستحق	مستحق	مستحق
۷۰	۱۷	منتجاو	منتجاو
۹	۷	غشیان	غشیان
۱۵	۳	الکر	الکر
۱۸	۷	قشیان	قشیان
۲۹	۱	بابول	بابول
۳۵	۹	ایبوسف	ایبوسف
۴۴	۱۹	پاک	پاک

مستند	مستلزم	مستلزم	مستلزم
۴۰	۱۴	پس	پس
۴۸	۴	پس	پس
۵۰	۱۴	مستلزم	مستلزم
۵۴	۱۷	پس	پس
۵۸	۱۲	مستلزم	مستلزم
۶۲	۵	مستلزم	مستلزم
۶۴	۴	پس	پس
۶۹	۱۲	مستلزم	مستلزم
۷۹	۱۶	مستلزم	مستلزم
۷۵	۶	مستلزم	مستلزم
۸۳	۳۰	وقت	وقت
۸۵	۳	مستلزم	مستلزم
۸۶	۳	مستلزم	مستلزم
۹۴	۶	مستلزم	مستلزم
۱۰۷	۳	مستلزم	مستلزم
۱۱۶	۱۶	مستلزم	مستلزم

در تفسیر
الکافی

در تفسیر سناری ۱۲۳

در سن ۱۷۸

یک ۱۸۳

منسحب و مسحبوم ۲۰۳

نشستن نشستن ۲۱۳

مقابل مقابل ۲۱۴

شدن شدن ۲۱۵

مرجوع مرجوع ۲۱۶

قلبه قلبه ۲۳۱

قلبه قلبه ۲۳۲

نمیشود در غیر نمیشود در غیر ۲۳۶

یکی یکی ۲۷۲

سختن سختن ۲۷۲

سجده سجده ۲۷۳

در سجده ای که در سجده ای که ۲۷۶

در آن جایز در آن جایز ۲۸۹

صفت	سطر	علا	صفت
۲۹۰	۱۵	نفس	نفس
۲۹۱	۱۲	منشتر	منشتر
۲۹۱	۱۵	احکام مذکوره	موجب احکام مذکوره
۲۹۱	۱۴	موجب در حق مسافر	در حق مسافر
۲۹۴	۲	حیة	حیة
۳۰۳	۲	تکام	تکلم
۳۱۹	۱۱	نام	نام
۳۴۰	۸	سراید	سراید
۳۴۲	۵	احتدست	احتداس
۳۴۳	۵	ارتثات	ارتثات
۳۴۳	۴	ارتثات	ارتثات
۳۴۳	۹	ارتثات	ارتثات
۳۴۳	۱۵	ارتثات	ارتثات
۳۴۳	۱۷	دارهات	ارتثات
۳۴۴	۳	ارتثات	ارتثات
۳۵۱	۸	درین رکوع	درین رکوع

صفحه	مطالع	تغیلات	صفحه
۴۰۱	۴۱	حنا	حنا
۴۰۱	۱۷	نماز	نماز
۴۰۸	۵	نمازیکه	نمازیکه
۴۰۸	۸	نکارا	نکارا
۴۱۱	۵	نرود	نرود
۴۲۵	۴۲	نایان	گمانان
۴۲۸	۱۶	نقد	بند
۴۳۰	۹	*مسئله ۲*	*مسئله ۲*
۴۳۱	۱۷	نقد	نقد
۴۳۱	۱۷	شرع	شرع
۴۳۵	۲	صدق	صدق
۴۴۴	۹	صبح	صبح
۴۴۵	۴۲	نسب	است
۴۴۶	۱	روزه های	روزهای
۴۴۷	۱	لب	ک
۴۶۹	۵	روزگرفتن	روزگرفتن

مباحثه	سطر	غلط	صحیح
۴۷]	۱۹	بدلو	بدلو
۴۷]	۱۷	طبیعت	طبیعت
۴۸۴	۹	چه در بهیاری	چه بیهیاری
۴۸۹	۹	قنی	قانی
۴۸۹	۱۰	وسرا	زیرا
۴۹۲	۱۷	نورز	روز
۴۹۳	۱۵	نرمضان	رمضان
۵۰۳	۱۲	اگر ز...	اگر پدر
۵۰۵	۸	مضمون	مضمون
۵۰۹	۹	پرنه	پرونی
۵۲۵	۱۵	منه	منظر
۵۳۲	۷	بجفت	بجفت
۵۳۴	۷	در شریع اجرام	در شریع در اجرام
۵۵۸	۱۱	نبلا	نبار
۵۵۹	۱	مشوید	مشوید
۵۶۲	۴	تبلاند	سپاید

صفت	سنگ	تاج	صفت
۵۶۶	۴	کیت	رکیت
۵۶۷	۱۰	فر صفت	فر صفت
۵۶۸	۷	مختصر و دور	مختصر و دور
۵۶۹	۱۲	مروست	مروست
۵۷۰	۹	دسو	دسو
۵۷۱	۱۶	درس	درس
۵۸۲	۱۳	آوردن	آوردن
۵۸۳	۶	بریدن	بریدن
۵۹۸	۵	محل	محل
۵۹۹	۱۷	دست	دست
۶۰۰	۱۷	پس	پس
۶۱۱	۱۶	الحج	الحج
۶۱۲	۱۶	لوا	لوا
۶۲۱	۳	مختار	مختار
۶۳۰	۱۱	یکم	یکم
۶۴۲	۹	یکم	یکم

کپی

کپی

۱۰

۶۲۲

قبل از غروب

قبل از غروب

۸

۶۵۰

کپی

کپی

۹

۶۵۰

نمبر

نمبر

۱۲

۶۵۰

جلب

جلب

۱۵

۶۵۳

نمودن

نمودن

۱

۶۵۷

هر روز

هر روز

۱۴

۶۶۶

کتابخانه

کتابخانه

۱۷

۶۷۶

ذات عرف

ذات عرف

۱۳

۶۸۶

کوفی

کوفی

۱۰

۶۸۷

عزیمت

عزیمت

۸

۶۸۸

احضار

احضار

۱۷

۷۰۶

پس

پس

۱۷

۷۰۷

خواهش

خواهش

۱۳

۷۱۹

معین

معین

۱

۷۲۰

لبنان

لبنان

۱۲

۷۲۲

بدایت هدایت شروع اسلام بکتابی است مهمل و از احکام مستند
 به عهد شارع علام موشیح بنعت سید انام علیه و علی له وادعایه
 الصلوٰة و الاسلام که استنباط فروع از اصولش با جهاس امت فوق
 سنت و قیاس است و نه ایة التحقیق معتقدان و غایت الیهان
 مدققان بسلسل مسلتک شرح فرایض و واجبات آن از آبله بایان
 بادیه حیرت و یاس و خلاصه قواعد و نکات یغرضوا بطش جامع
 رموزیست که ایضاح کنزد قایق آن بتبیین حقایق صورت
 نگیرد و در غمر محیط نا پید کنارش به بهر را یق تقریر و نه رفایق
 تعویذ و وسعت نمیدیرد و غیر وقایع حیانت ایزدی ضبط و ایاتش
 بامسکن بل منجبال و جزعنا بیت خیمه بر فتح قدیر عروج معارج
 الد راعیة آن از قسب و هم و خیال جدا که منزال الحقایق از امر آمو

هر چند از حد معترض شروح مبسوط میرا است و مطلب فایده نواهی
 فاضل مطلب از کتب مصاحبه متون مختصر معانی نقد را در
 معنی الصغیر و مسیده مرید علی بن سیر کافی و زیادات
 جامعش بپردازد سر صغیر و کبیر وادی حوث پای سعی دلی بسبب
 و قرار آن وادی لنگ است و دست احتیاد از وصول دامن معصود
 کوفت و در هر سنگ لاجرم دفتوای معنی حر در قید تصریح و ترجمه
 و از ستن و مابعد متاخر بنی قلابه تعلید سلب و جلب دیگر در
 یستی بدرجه استیجابات ملو و خوب بود و سایر تفسیر امور
 و تنبیه از عبادات و معاملات مسطر اختلاف اعتسادات پیاس
 مواخر شرعی و سر رشته ادب از دست دادن مکروه بلکه
 تأجبا و حرام دانسته سلوک ظریف میساج اطمینان مدعا
 برداخته سد و مرا یای صفا بر صافی کهران سعادت کیش
 بر تواند از ماد که هرگاه در سده ۱۱۹۰ هزار و صد و بود حکمرانی ولایت
 محبت الیاده سکال و عروج معدلت و نور بصیرت مواب گور بر حذر
 صیاد الدوله مستر و اراد شستنی هم در جلالت جنگ مور بود
 قاصر العصابة مولوی علام بن حن حان و یاری با رفقای مولوی قاج الدین
 بهدایح و میر محمد بن حسین و میر امیر و مولوی سر یث الله

سهیلانی بحسب فرمان نواب معزی الیه هدایه عربی را بزبان
 پارسی بترجمه آوردند و کینین هملتن صاحب یکی از ملازمان
 سرکار دولت مد ارکینبی عالیشان انگریز سوای جلد
 اول بهادرات سه جلد دیگر را با انگریزی ترجمه کرد و ظاهر حال
 برین دل است که ترجمه تمام کتاب باتفاق هر چهار کس
 مخصوصا باطلاع قاضی القضاة و مولوی تاج الدین مرحومین
 نشد ازینجهت بسیاری از دلایل نقلیه و عقلیه سبب آنچه از
 عربیت فی انجمنه تعاتم دارد در ترجمه فروگذار شد گردید
 و بهقتضای سهو و غفلت که لازم بشریت است و بعض مسایل
 خطاهای نمایان بظهور پیوسته ورنه قاضی القضاة و مولوی
 تاج الدین مرحومین از فحول علمای وقت بودند و بعض مقام
 باتفاق هر چهار کس تفسیری بخوفی ترجمه شد است که
 قابل تحسین و آفرین است و از آنجا که مستر هملتن درینباره
 ترجمه بعض جلد دوم باعانت بعض شیعی الیه ذهب و ترجمه
 یاقی در لندن بلا امداد کسی از قضایا کرده اند از شرح حال
 امام اعظم نعمان ابی ثابت ابوحنیفه کوفی رح مطاعن بیجا و
 بیجان کتب پنجگانه اصول که مبسوط و جامع کبیر و جامع صغیر

و زیادات و سیر است غلطیای قاحش واقع شده و در ترجمه
 مسایل دم خطاهای کثیر را یافته مثلاً در کتاب الجنایات
 باین مسئله که اگر کسی کسی را خفه کند نزد ایهتینه روح برو
 قصاص نیست و نزد صاحبین روح قصاص واجب است ترجمه کرده
 که اگر کسی کسی را غصه دهد و حال آنکه خفه عبارت
 است از کشتن کسی یا فشردن گلو و سر کشا در سنه ۱۲۲۱ هزار
 و دصد و بیست و یک شمیری تهاجم ممالک خند و بتک و ده کی زیر
 حکومت اولیای دولت امکلیسیه درآمد و ریاست عامه ولایت قله‌رو
 و تجدید مراسم کهن و بنیاد قوانین نو بذا اب‌های یون یوسف
 صورت مرسا سیرت عیسای حاکم در این علم لقاها هنرسلیمان فرعی شریک
 علی همت ملک بخش ممالک ستان بهرام احتشام کیوان
 توان مرسا قوانین نصیحت و عدالت منبذ را اکیں عظمت و
 جلالت زود مهر دیر کین عاقبت اندیش امش این جویای نام
 و نمک مجبوعه دانش و فرهنگ مقدمه العجیش خلود فتح و ظفر
 رعایا و اوز غربا برور انسا العس حشم دانش و بهنش عی الا عیان
 انفس و ارواح آفرینش طرد و نسیم محفل عز و برتری زینت ده کی
 هکلاشی نکور نری سرچشمه چود و سخا منبع بذل و عطایا رفیع

و لقد رسوا اليها قلوب شكور و نرجس و سر جارج شاپور و بار لوس صاحب
 ادم الله انتماله و انجمن آماله و وقت پذير بود و صاحب اليقين و
 سامي مراتب خود و كشور سخني سنگيني شهنشاه ملك معني
 بابي بحر زاندر در علوم عقلي و نقلي قساموس محيطي آلي فنون
 قري و اصلي كشور بجان فصاحت جوهر جان بلاغت استاد
 يوعلي و بونصر ارسطوي وقت فلاتون عصر زينت بخش دولت
 بر مد يد انكشيه محبت دقوانين ملت قد يه عيسويده آبرو
 بخش خاکساران و هواخواهان آتش نرن دودمان طلبه و
 ستم كاران مريع نشين چار بالش دولت و اقبال دست گزين
 مصلحت انجاح آمان و آمال نايب مبداء فياض و مفيض كستري
 نسايه رجيت رحمان در رحم آوري ناسخ نام كسري و حاتم بعدل
 و سخاوت ماحي نشان افرا سيامب و رستم و رتهور و شجاعت
 حق كذا و روحك بزوي كه سرايي تعريف خبر كه احتمال صدق
 و كذب است لفظ ناستي بر زبان حق ترجيا نش نكذ متد
 و بنجز تحقيق لغت حرف لغو پير و موردها ن صديق تيبا نش
 دشمن ديده صور تو هيات و اشكال تخمينات را با باوقه ذهن
 قابض همان نسبت بحس و خياشاك با صاعده معصوق و ظلمت

چهل و نادر انجی را به قابل سجد رکعتش یعنی علقه تاریکی
 نسب طلبا انجی بنسب سارقا اگوند در ظلمت آید و ساد خانه
 ندر طلعتش تا مددی از باب علم و فضل که مانند ذرات در حصیه
 کهنه می را حکام مودند بال و پر طیاران در آوج مدتها کساد و بغور
 ایدی جسمی رسیده می و سبب بود جبهان کوتاه بین که بقوت
 چهل و نادر این سراسر تکبار و عرق فرقد مسودند حاجت انب نو میدی
 بر حیره مقصود کسیده رحمت ادبار بتسب نامرادی چگونه کشید ندی
 اگر جسم متسلسل را روح محدود گویم رواست و مرتبه عقل
 هیولا نیست از روح عقل دل خوانم سراسر آبی عذری را اینچنین جوهر
 فردی در صلب تاثیر بر نهاده و امهات سلوی شهادت و فرزند
 در کنار تربیت نهاده و مرکز علمی آفاق متجرب مکارم
 احلاس متعین حضرت و اهل الهی اهل خداوند خدا یگان
 جان هر درت شام نکتن صاحب ادم الله اقباله و جعل الله
 کل خیر ماله و وقت افزای محکمه عدالت صد و نظامت
 بود بتقریب تعین احکام و فتاوی مقدسات عدالت
 دروانی و نظامت ارتکب معتبره نقد آنجی ناب را سیر ترجمه
 انگریزی شده اند به ایند قارهی و عربی آن اتفاق افتاد

به مقتضای خبرت ذاتی که اکثر مسایل قدیمه در حافظه گامانه
 آنجناب محفوظ بود و بر غلطیهای ترجمه فارسی و ادبی و انگریزی
 آن اطلاع دست داده تصحیح ترجمه فارسی که درستی
 ترجمه انگریزی را بسته آن بود پیش نهاد خاطر و ریاضه
 گردید و این اضعاف التخلیفه بل لاشکی فی الحقیقه سرکرد آن
 بادیه چهل و نادانی منتهی را بشک این ضیاء الدین محمد بردوانی
 حنی الله عنها که بعد تحصیل و فراغت از علوم ضروریه مرسومه
 بکتاب مستطاب آن در مکتون و سردانش و بینش و کواکب درجی
 فلک محیط آفرینش بشیوه مباد زمان منسلک و تربیت پذیر بود
 و چند التکرار یک مسئله علمی فواید هزاران مسایل از هر نوع
 بنمیداشت و تا قرنیه از مایده پرفشاید آن حاتم زمان
 فکد ربای و ظایف بوده اوقات چاشت و شام را با جمعی کثیر
 از ایتام و بیوگان عیال خود بفراشت بر سر می برد و بیساعی
 جویله اش بعد از مولویت عدالت پادشاهی سوپریم کورت
 و ترجمه فارسی و بنکله عدالت دیوانی و در نظامت مقرب بود
 و بعد از آن به مقتضای فیض بخششهای آن فیاض بتجربه متفتی
 و سر بلندی یافت مستطاب یا این خطاب شد که ترجمه وکاید فارسی

نه سیم، مکنی این قلیل البضاعت آن امر را سرمایه خود جاودانی
 دانسته الذات مشترک امر را ماده، قاریج یسافته خود را انکشت
 اجابت مودید، واده و حنا ب خداوندی احراز ابتری ترجیه
 رسمی و اسکریزی بنواب کور فرزند موصوف که شه
 ارجوین های ذی صفاتی آن را لاهاد بالا کذست اطلاع کرده
 اجارت تصحیح فارسی و جهای آن بنو سقا ابی حقیر بدست آویز
 تعمیم فواید علمی که طالب العلمیان عربی خدایان را بتسهیل مطالب
 هدایه عربی و فارسی خوانان این ملک را که بهره ا و عربیست
 ندارند بدانست مسادل و ادله آن و صاحبان عالیشان انگلیز را
 با نذاذ احکام مقدمات مراد و عدالت دیوانی و نظامت بکار
 آبد طلب فرمودنواب معز، امید که مرچد فواین علوم و رسوم است
 بلا توفیق به نظر استخوان دریا در ده مؤنت تصحیح و جهای آن
 بحر اند عامره دوا له کرده احازب داد حنا نجه این قلیل البضاعت
 حد سم الصیدیت ترجیه جلد اول که مندرجهان سابق رعایت کرده
 منرجیه که عبارت اراقاء، معنی و تغیر الفاظ است مطلقا نکرده
 بودند بطا، رمعه و که لارمه ترجیه است حکر و و در سه جلد دیگر
 که قره به آن با بکریری شده بود، پاس اینک که ارتقید و ترجیه فارسی

ترجمه اشکری با اکل ناقص خواهد شد و حکم جناب خداوندی
 بود که حتی اوسع در ابقای آن گوشت ترجمه را بقدر امکان
 داشته پس التزام کرد که دلائل و مباهل مستر و که اصل را
 الحاق کند و هر جا که در اصل مطالب غلطی است تصحیح آن
 نماید و بشرح مطالب دقیقه آن عبارات شروع بقدر ضرورت
 الحاق کند تا طالب التلم هدایه خوان را بتصحیل عربی مددی
 رسد و فارسی خوانان و صاحبان حالیشان بفهم مطالب آن محتاج
 بشروح و کتب دیگر نشوند و وجه فرق میان اصل ترجمه
 و الحاق بدینگونه صورت است که آنچه در هدایه عربی
 مذکور است ترجمه آن بحروف عربی و آنچه ملحق است
 بحروف فارسی هرقالب طبع آورده شده و اکثر جاد را و آخر
 ملحقات نام شروع مثل عنایه و کفایه و غیره مندرج
 گردیده تا در میان اصل عبارت کتاب و لاحق بر آن فرق باشد و باید
 دانست که ما حسب هدایه شریع الاسلام برهان الله بن ابوالحسن علی
 بن ابی بکر مرغینانی را که وقایع در سنه ۹۳ هجری با قصد و نود و سه
 وقوع یافته در هدایه شرح بخدایه که هم از مصنوعات اوستاد بهالست
 که دانستن آن بوجعالاب واجب است یکی از این است که هر جا که

گفتنیست که این حدیث معهود است بر فلان معنی مراد از آن نسبت
 که اهل حدیث آن را بران معنی حمل نهوده اند و هر جا که میگویند
 که بجهت معنی که می آن را بران حمل نهودم مراد از آن این است
 که صاحب حدیث آن حدیث را بران حمل نهوده نه اهل حدیث
 و از داب او است که روایت خود را عام از سنت و اثر که ثابت است بقول
 صاحب بقرض حدیث میگویند و گاهی فرق نمیکنند در میان
 خبر و اثر و در جواب اما قیاس ذکر نمیکنند با عتها و ظاهر معنی
 و در این صلیه و او را فرو میگذارند و مراد از فقه دلیل عقلی میدارد
 و در مباحثه یلیکه اختلاف است میان امام اعظم شافعی یا امام
 یا صاحبین یا زفر دلیل شافعی و صاحبین یا زفر را اول میبرد دلیل
 امام در آخر همه بشرح میفکارد که جواب ادله شافعی
 و صاحبین و زفر از آن حاصل میشود و هر باره رافعی بجزاب اخبار است
 پس شرحا که دلیل صاحبین را آنقدر ذکر کرد است رضائی او
 یا آن قول اخیر شاید فهمید و ابر قال العبد الضعیف خود را مراد
 میگوید لیکن کتاب شد که برای تعظیم صاحب حدیث
 بحجای لفظ قال العبد الضعیف قال رحمه الله یا قال رضی الله عنه
 مقرر کرده اند و صاحب حدیث آیه لَقَدْ مَتَّكَلَمُ را برای ارجح از ضعیف

[بانیث ذکر نکرد است و از داب او است که مسایل قد و ری را
 اولاً ذکر میکند و بعد از آن مسایل جامع صغیر و اکر نو عیب
 محتالفت در عبارت قد و ری و جامع صغیر باشد عبارت جامع صغیر را
 مختصر یح ذکر میکنند و از داب او است که جواب سوالات را بلا ذکر
 اسرله بطور دفعه دخل میگوید و میگوید از قیل و قال میگوید
 و مرور است که صاحب هدایه کتاب خود بسینه سال با تمام
 رسانید و درینهدت صایم بوه و هرگاه خواهی او در بنهدت
 شراب و طعام برای وی می آورد میگوید که آنجا اینگذار و راه بنوه پیش
 گیر و بعد از آن را بر تقیری تصدق میگردود و باخفای صوم میگویند
 و از اهد و متورع بود لهذا کتاب او مقبول و منتفع به شد و از آنجا
 که انسان ضعیف الیهیان مساوق به و نسیان است و طریق
 مدعا بر از کر یوء و مغایب لاجرم اکثر بطی این پای اندیشه
 را لغزشی رسد و دامن فکر را از خار و هم آویزشی توقع از بزرگان
 و الافطرت نیست که به چشم انصاف نگرند و از جرایم
 ذکر نکرند و العفر جند یحرام التباریس ما مول



نهضت و سپاس ببقیاس معبودی را سزاوار است که فتای بالغان
 اند پیشه در راه طاعتش از طری کردن بست و بلند اصول و فروع
 در مالد رفتار و عقلای معرفت پیشه را در وادی جستجویش
 پای تعقل در عقل حیرت گرفتار شکرتش که بر سایر افراد
 کاینات بهر اندازه فرض عین است بواجبی ادا کردن متعسر و
 کشیدن دامن ادرایش که و رای طاعت سر بنده اجتهاد
 است بد را ز دست پی معقول و منقول متعذر و درود نامکده و
 تحفه بارگاه صد رنشین مسالک اصطفا است که اتباع سنت
 باطنیه اش و اصول رحمت یزدان را و سبب است و چراغ عالم افروز
 شریعتش را از بنده صبح قیامت قتیله شریف الصلوة و کرامیم
 المذنبات پیایه و جلی خلد افراطها و اصحابه الاخیر اما بعد برآیند

ضمیمه بداحه آرایان د فتر د ایش وینش و مرا لریه خاطر د ر کشته
کسایان سوا مص مجموعه آفریش مسلح میگرداند که
کسور برشت پرور مگالدره و مکه با و افرمان در مانی
قواب کور بر حدر عباد الدواد مستروا رل ششمکس بهادر
حالات جنگ مستعفی و مستمر کرد بد است بهیگی هب وانی
نهیپ ارمصرف و معطوف است بر آست که حراس و پاسداری
ملاد و انتظام مهابت عباد در و حقی صورت انعقاد باد که
هموم خلایق در ظل عدالت ارقاس آفات شدت و محنت
آسوده نال و مرفه الحال بوده اواب مداد و ظلم بر حیره انام
امحواص و عوام دسته در سپاه د رار فتنه متعدد بای طرف
حق مقطوع و کسسته کرد و چون حصول اس مامولید و شرع
مقدس بجوی و او امر و بوا هی ملت مصطوی استکمال بهیپدیره
بدام آس و شماس کسور جهول و ابر و استهر معلوم یکن
مایمور و مادیون کسسه که تقسیم عریه علم فقه علی الخصوص
کتاب مستطاب شد ایچ نه ا ر طایت دوت و احکار به ثابته
اعتبار بود با قاف مار تساح الدس و مرم محبوس حسن او
ملای سرع الدار مان تاری بهیچا و ره عتبی متقل

سازد که آنچه بعبادت ایشان هیت برگزیده چند انکه
کنجایش داشته نقش الفاظ عربی و ابعبارت مانوس فارسی
بر داشته هدایه فارسی بنام گذاشته و هدایه فارسی
پیرایه انجام یافت تاریخ اتمام آنست اگر چشم بصیرت
باز و دماغ انصاف سازاست از قضای این کتاب همین بس
که غیوم الناس را احتیاج بداری حاصل و فواید و منافع آن
شامل خواهد بود بر سیاران این گلشن فیض مسکن مخفی
و محتجب نباند که در الذی ایراد مسایل هر جا که لفظ
شیخین مذکور گشته مراد از آن قدوة الهمم است این امام ابوحنیفه
و ارشد تلامذه او امام ابو یوسف و عیال الله تعالی و آنجا که
کلمه طرفین نگارش یافته غرض از آن اسم سامی امام ابوحنیفه
رحمة الله علیه و امام محمد است که نسبت استفاده او بشیخین
می پیوندد و مقصود از لفظ شیخین هر دو تلامذه اند رحمة الله
تعالی توقع از مکارم اخلاق و ناظران این اوراق آنکه اگر در
مرو و پست و بلند این مرحله در اینجا پای آنده پشته آن جای رفته
باشد در طریق خورده گیر فی بیها با نوازند و انکشت نه
ظعن و ملامت نسازند و با الله التوفیق



کتاب الطهارة (۱) —————

فصل در بیان شکنندہ وضو (۴) —————

فصل در بیان غسل (۱۴) —————

باب در بیان آبیکہ بآن وضو و غسل و وانست

و آبیکہ بآن وضو و غسل روا نیست (۱۹) —————

فصل در بیان احکام آب چاه (۳۲) —————

فصل در بیان پس خورده و غرقب (۳۹) —————

باب در بیان تيميم (۴۴) —————

باب در بیان مسح بر راس و ز (۵۹) —————

باب در بیان حیض و امثالہ (۷۰) —————

فصل در بیان حکم مستحاضه و هر که بہ نزله

آن باشد (۷۹) —————

فصل در بیان نفاس (۸۳)

باب در بیان نجاستها و تطهیرات (۸۴)

فصل در بیان استنجیا (۹۹)

در بیان نماز و آن مشتمل است بر چند

باب باب اول در بیان اوقات نماز (۱۰۲)

فصل (۱۰۵)

فصل در بیان اوقاتیکه گذاردی نماز در آن

مکروه است (۱۰۹)

باب دوم در بیان اذان (۱۱۲)

باب سوم در بیان شرایط نماز (۱۲۰)

باب چهارم در بیان صفت نماز (۱۳۰)

فصل در بیان قرآن در نماز (۱۵۷)

باب پنجم در بیان امامت (۱۶۷)

باب ششم در بیان حد تکبیر و تعداد رکعات

در اثنای نماز (۱۸۳)

باب هفتم در بیان چیزها که بعضی از آن شکننده

نماز است و بعضی از آن مکروه است در نماز (۱۹۵)

فصل (۲۰۵)

فصل (۲۱۳) —————

باب هشتاد و یک در بیان نیاز و فقر (۲۱۴)

باب نهم در بیان نیاز و غلبه و سفت (۲۱۹)

فصل نهم در بیان قراة نیاز (۲۲۱)

فصل دهم در بیان نیاز و تراویح در ماه رمضان (۲۳۴)

باب دهم در بیان ادراک فريضة (۲۳۶)

باب یازدهم در بیان قضای نیاز (۲۴۶)

باب دوازدهم در بیان سجده سهو (۲۵۲)

باب سیزدهم در بیان نیاز بیمار (۲۶۴)

باب چهاردهم در بیان سجده تلاوت (۲۷۱)

باب پانزدهم در بیان نیاز مسافر (۲۸۱)

باب شانزدهم در بیان نیاز جمعه (۲۹۲)

باب هجدهم در بیان نیاز عیدین (۳۰۴)

فصل در بیان تکبیرات تشریف (۳۱۲)

باب هیزدهم در بیان تهنیت کسوف و خسوف (۳۱۵)

باب نوزدهم در بیان نیاز استسقاء (۳۱۷)

باب بیستم در بیان نیاز خوف (۳۲۰)

باب در بیان احکام حد (۳۳۳)

فصل در بیان غسل میت (۳۳۴)

فصل در بیان تکفین (۳۳۷)

فصل در بیان نجات خار و خار (۳۳۹)

فصل در بیان مردان متشخصه (۳۳۴)

فصل در بیان دعی میت (۳۳۸)

باب بیست و دوم در بیان شهید (۳۴۰)

باب بیست و سوم در بیان کد اردن نهاری

در خانه کعبه (۳۴۵)

باب در بیان احکام زکوة (۳۴۷)

باب در بیان زکوة سوایم (۳۵۸)

فصل اول در بیان رکات ستر (۳۵۸)

فصل دوم در بیان رکوة کائو (۳۶۱)

فصل سوم در بیان رکوة ستر (۳۶۴)

فصل چهارم در بیان رکوة اسب (۳۶۶)

فصل پنجم در بیان زکوة مایه گوشت و شتر و گاو (۳۶۷)

باب در بیان زکوة اموال (۳۷۹)

فصل اول در بیان زکوة نقود (۳۷۹)

کتاب دوم در بیان زکوة طلا (۳۸۲)

فصل سیوم در بیان زکوة متاع و رخت (۳۸۴)

باب در بیان زکوة زراعت و ثمره (۴۰۵)

باب در احکام کسیکه میگذرد بنزد عیال و اقربا (۳۸۷)

باب در بیان معادن و رگاز (۳۹۹)

باب در بیان مصرف زکوة (۴۱۷)

باب در بیان صدقه قحطار (۴۳۱)

فصل در بیان مقصد اصدقه قحطار و بیان وقت

و وجوب وقت ادای آن (۴۳۷)

باب در بیان روزه (۴۴۲)

فصل در بیان دیدن هلال رمضان (۴۵۴)

باب در بیان چیزی که موجب قضا و کفاره است (۴۶۵)

فصل (۴۸۳)

فصل در بیان روزه که واجب میکند بر اشخاص

یہذا ت خود اعنی روزه تخریج (۵۰۴)

باب در بیان اعتکاف (۵۱۳)

باب در بیان حج (۵۲۱)

فصل در بیان مواقیف (۵۲۹)

باب در بیان احرام ————— (۵۸۳)

فصل ————— (۵۸۴)

باب در بیان قرآن و تبتع ————— (۵۹۲)

فصل اول در بیان احکام قرآن ————— (۵۹۳)

فصل دوم در بیان احکام تبتع ————— (۶۰۲)

باب در بیان حنایات ————— (۶۱۹)

فصل ————— (۶۳۴)

فصل ————— (۶۴۰)

فصل ————— (۶۵۵)

باب در بیان احکام قضا و رنمودن

از مبیقات مغیر احرام ————— (۶۸۴)

باب در بیان اضافه احرام بسوی احرام دیگر (۶۹۴)

باب در بیان احصاء حج ————— (۷۰۲)

باب در بیان قضا و ساقط حج ————— (۷۱۲)

باب در بیان حج فیه و انسان از جانب غیر (۷۱۴)

باب در بیان هدی ————— (۷۲۷)

مسائل متفرقه ————— (۷۳۴)

اینست حدیث ثابت است خداي را که بلند کرد الید معالیم علم
 و اعلام آن و ظاهر کرد شعایر شرع و احکام آن معالیم جمع معانی
 است بمعنی نشان که بر راه نهند و مراد از آن اصول شرع
 است که مدارک عالم شرعیست و اعلام جمع علم است
 بمعنی جبل دکوه و مقصود از آن علما است و شبهای جمع شعیره
 اینست بمعنی انچه بروی نشانی باشند و مراد از آن اسباب
 و عوامل و شروط و علامات است و احکام عبارت است از حل
 و جرمت و صحت و فساد و مبعوث کرد رسل و انبیاء را علیهم الصلوٰة
 و السلام که بسوی راههای حق بگردانند و خلیفه آنها کرده
 علیها را که بسوی روش سنتهای آنها داعی اند و سلوک میکنند
 در چیزیکه مدوی نیست از انبیاء طریق اجتهاد را در حالیکه

طلب رشد میکنند و آن را واقعاً او که داعی امر ساد است
و خاص کرد او ایدل معتقدین را که اوجیه و محاسب و رب
توفیق حتماً که وضع کرد بعد از نهاد رضا و ای خودها مسایل
بر این قسم حل و دفع که چهار است است از مسایل قبایه و
استخراجیه و لیکن حوادث متعاقبه او دوع است اعسی بی
درایی می نماید و تنگی میکند از موارد اعسی از واقعات که برسد
مسائل موضوع اعسی خواهی های مشغول از ساعده در آن کافی
نیست و سگار کردن سوارده اعسی و شبان رنده با فردوس
آنش از موارد و پرو دگاه آها مآب است اعسی احکام مستخرج
حاصل میشود از اصول چهار که شکار گرفته میشود از فردو گاه
آن مآب و قیاس کردن نامقالا رصنع و حال است اعنی
کار مردان کامل و آن صنعت حاصل میشود بوقوف بر مآخذ و
حالت که گرفته شود آن را سوا حد که و در ایهایی پس همه
در ایهایی است اعسی فیان سبب احکام بر طایر آن کار کمالان
است و می بیند آن کار ملاست تن با خود و اصول کمال مصطفی
و است هر گاه زید رستیکه و عده و رفته بود بر می در امتدادی کتاب
بدایه الیهندی با که در وقت خود اسرار آن یکم و نام آن هم کفایه

التمنته پس شروع کردم و ران حال آنکه وعده مسوغ است اعنی
روا میذارم و امضای آن را بعضی مسامح و روا داشتنی
چون وعده محرز ایفاء است نه موجب آن و هر گاه قریب شد بآنکه
حاصل شود مرأی از آن فراغ در یافتنم و زان شرح اندکی از اطناب
و ترسیدم که بسبب آن متروک شود کتاب پس بر فکر دانیدم
هذان و عنایه اعنی قصد ظاهر و باطن خود بشوی شرحی دیدگر
میسپارم به ایه و بتوفیق خدا جمیع خواهم کرد در آن عیون
روایت و منتون درایت اعنی روایات فختار عباد معانی در پی
و نکات مرئیه در خالی که خواهم گذاشت زواید را در هر باب
و اعراض خواهم کرده ازین قسم اطناب که در کفایه الممنه می باشد
معینا شامل خواهد شد این شرح بر اصول و قواعده که متعجب و
کشیده میشود بر آن فصول اعنی بسبب اجازت هیچ از اصول
و قواعده و فصول و مسائل متروک نشود و می خواهم از
خدا یتعالی که توفیق دهد مرا باتمام آن و خاتمه من به نه که بختی
کند بعد اختتام آن پس هر کسی که بر قری کند هیت او
بسیوی زیادتیی و قوت و اطلاع رغبت کند در طول و اکبر که
کفایه الممنه می باشد و کسی که باجل الوقت است اقتصار کند

از اینها را قدر اعظمی هدایه و مودمان را از چیزهای مرغوب
در میان انواع انواع است و روشها و فیکه اند و بعد از این که ضرر
بصرف هدایه گرفته بودم در خواستند از من بعضی را در آن شده
املا کنم بر آنها مکتوب و دوم پس شروع آن کردم حالیکه
استعانت میطلبم از حد این نوشتن چیزی که قول آن میطلبم
و شروع میطلبم و بعد از آنجا آن کردن چیزی که قند آن
دارم بدر حقیقت او را از آنجا میکنند شروع است اعظمی
بهشکل و در درجه میجو و ادق و انا و قدیر و قبول کردن تصریح
حد بر ادبی ایاق و حد است پسند ما و هر تر و کلیل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مُتَنَابِ الْجَاهِلَةِ وَآرِنِ وَرِغْتِ بِمَحْسِي شَرِّهِ وَهَآكِي اِسْتِ اَزْ
بِحَاسِ حَقِيقِي وَدُرْ سُبْعِ بِمَحْسِي تَنْزِهِ وَهَآكِي اَزْ مُطْلَقِ
بِحَاسِ اِسْتِ حَقِيقِي بَآئِدِ حَآكِي * مَسْئَلَةُ * فَرْمُو
بَعْدِ اِطْعَايِ كِه اِي مَوْمَنَانِ وَقْتِيكِه قَصْدِ نِيَا زَكِّيْدِ بِمَنْ غَسْلِ كَنِيْدِ خُروِي هَآ
خُودِ رَا وَدَسْتِ هَآيِ خُودِ رَا تَا مَرَا قَتِ اَعْشِي اَرْنَجِ وَ مَسْحِ كَنِيْدِ سِرْ هَآيِ
خُودِ رَا وَ غَسْلِ كَنِيْدِ پَآپِ هَآيِ خُودِ رَا تَا هَرِه وَ كَعْبِ پَسِ قَرَضِ وَ ضَوَا زُروِي
اِيْنِ نَصِ غَسْلِ اَعْضَايِ ثَلَاثَه اَعْشِي رُوبِي وَ هَر دُوسْتِ وَ هَر دُو پَآيِ
وَ مَسْحِ شِرَاسْتِ وَ غَسْلِ بِالْفَتْحِ عِبَارَتِ اِسْتِ اَزْ دَوَانِ كَرْدَنِ آبِ بَرِ
عَضْوِ مَغْسُولِ اَعْشِي مَسْئَلِ مَسْحِ عِبَارَتِ اِسْتِ اَزْ رَسَانِيْدَنِ آبِ
بَرِ عَضْوِ لِي اَنَكِه رَوَانِ شُرُو وَ خُودِ رُوبِي اَزْ مَنْتِ هَآيِ رَسْتَنَشْكَاهِ مَوْيِ
بِهَرِ تَا زِيْرِ زَنْجِ وَ اَزْ فَرْمِ كُوشِ تَا نِهْمِ كُوشِ دِيْگَرِ اِسْتِ زِيْرَا چِه مَوْاجِه

و نه انگشت دست غالباً اصل ^۱ دست است * و در ^۲ دست ^۳ از سنتی ای
 و ضو یی شستن هر دو دست است پیش از در ^۴ آوردن آن در آوند
 آب شرکاء بیدار شود و وضو کنند از خواب برای قول علیه السلام
 و قتی که بیدار شود کسی از شب از خواب پس فرو نبرد دست خود را در آوند
 آب تا که نشوید آن دست را سه بار زیرا چه معلوم نیست که کجا
 مانده است دست او در شب و برای اینکه دست آلوده تطهیر است پس
 نسنون است ابتدا با تطهیر آن و این شستن تا بند سر دست کافی
 است در تنظیف و پاک کردن و می خواندن بسم الله در آوند ای وضو
 برای قول پیغمبر صلعم وضو نیست آن شخص را که بسم الله نخواند
 و مراد از آن نفی فضیلت است نه نفی صحت و اصح آن است که
 بسم الله خواندن مستحب است اگر چه در کتاب آن را سنت
 گفته و اصح آن است که بسم الله قبل و بعد استنجاء خوانده شود
 سیوم مسواک چه پیغمبر صلعم بر آن مواظبت کرده است و اگر
 مسواک نباشد باید که از انگشت بمالدند آن را چه پیغمبر
 صلعم چنین کرده است چهارم مضمضه اخنی آب در دهان
 چنان بیدن و بنجیم استنشاق اخنی آب در بینی کردن زیرا چه
 پیغمبر صلعم بر آن مواظبت کرده است و کیفیت مضمضه و استنشاق

این است که سه بار مضطرب کند و هر بار آب حذر دهد بگیرد و بعد
 از آن استنشاق کند نهان طور و همین متقوا است از وضو و بمغیر
 صلعم ششم مسح هر دو گوش و آن سبب است برده علیای ما
 بآب سر اعیسی سقیه آیم که برای مسح سر گرفته شود و بعد از
 نماز روح برای قول پیغمبر صلعم که هر دو گوش از حبله سر است
 و مراد از آن همان حکم است نه همان حلقه پنجم تحلیل ریش
 و راحه خبر کید علیه السلام بآن امر کرد است بمغیر را صلعم و
 یعنی گفتند اند که تحلیل ریش سنت است نزد ائمه و معارج و
 نزد طرفین حار است نه سنت ویرا حد سنت اکیال فرص است
 فصل در معنی و ادبی و رویش ریش محل فرص نیست پنجم تحلیل
 انگشتان برای قول علیه السلام تحلیل انگشتان کنید تا در آمد
 نمک در آن آتش و روح و بجهت آنکه تحلیل انگشتان اکیال
 در این است در محل آن هم سه بار سستی اعصابی مذکوره در راحه
 بمغیر علیه السلام و صورت و شست اعصاب را یکبار و بار و
 و مودعانی و صورت که تجرد نمیکند او تعالی نیامد را مگر بآن و
 انداز این صورت و شست اعصاب را دو بار و مودعانی
 ضوی سستی است که در و چند میکند و احذر برای او و بعد از آن

و وضو کرد و شست اعضا سه بار و قرمود که این وضو
من است و وضو به غیر اوست که پیش از من گذشته اند و هر که
پس از من می آید یا ازین کم کند اعنی آنکه سه بار شستن را سنت
است تا دنگند متعدی وظالم است و هم نیت وضو نزد شافعی روح

نیت در وضو فرض است و بنا بر آنچه وضو عبادت است پس بدون نیت
صحیح نباشد مانند تبسم و دلیل علیهای ما این است که وضو عبادت
نمیشود مگر به نیت اینک مقتضای نیاز میشود پس بسبب اینکه وضو
است با استعمال مطهر اعنی آب بخلاف تبسم زیرا چه تراب

مطهر نیست مگر در وقت امراده تبار و نیز لفظ تبسم دلالت دارد بر
بر معنی قصد که عین نیت است یا زوهم مسیح تمام سربیکبار
و شافعی روح گفت است که سنت سه بار مسح کردن است با آبهای جدید
با اعتبار وضو مغسول و دلیل علیهای ما این است که انس رضی الله عنه
وضو کرد و شست اعضا سه بار و مسح کرد سر را یکبار و گفت
این وضوی رسول صلعم است و سه بار مسح که از غیر صلعم مرویست
آن مقبول است بر مسح سه بار و یک آب و سه بار و یک آب مسح
کردن مشروع است و مرویست از ایه خنیقه روح و بجهت آنکه فرض
نیت مگر مسح سر و از تکرار مسح سه بار است که بهتر تبه غسلی

میرسد پس مستند نبود و مانند مسح موزه باشد بحلاف غسل
اعنی شستن که تکرار آن ضرور ندارد و از دهم ترتیب پس
ابتدا کند بچیزیکه ابتدا کرده با مر آن خدا ایتعالی و بهیما من
اعنی اعصاب را سرست و ترتیب در وضو نرد ما سنت است و نزد
شانه روح درص اسباب ویراجه در قول خدا ایتعالی پس بشوید و شای
خود را تا آخر آید فای تعقب است و دلیل علیهای ما آن است که
در آن حرف اول و مذکور است و باتفاق اخل لغت و ادب را
مطابق جمع است بلا ترتیب و قایم بر آن جمله داخل است پس
مقتضای آن این است که غسل جمله اعضا بلا ترتیب عقب قصد
نیارم و خود شود و ابتدا بهیما من منیلت است بجهت قول پیغمبر
صلعم که بد رستیک خدا ایتعالی در سف میدارد ابتدا کردن را
باعتسایم است در هر چیز کسی که نعل پوشیدن و شانه کردن
فصل در بیان سکند و وضو مسئله اول هر چیزی که بر آید از
د و راه اول و درر شکند و وضو است بجهت قول خدا ایتعالی که
و قتی که بیاید کسی از سه یا از حیاط الاید و برای آنکه بر سید
سد از پیغمبر صلعم که سکند و وضو حیر اسب فرمود که هر
چیزی که بر آید از سبیلین و اقل هر چیزی بسبب عیوم شامل است

معتاد و غیر معتاد را ^۱ ~~مستند~~ ^۲ بعضی شکسته وضو
 خون و رجم است و قی که با بری دهن باشد و شاقعی رح گفت است
 که چبزی که از شیر سبیلین برآید شکسته وضو نیست بجهت
 آنکه مرده است که پنبه بر صلعم قی کرده وضو نموده و بجهت آنکه
 شستن غیر موضع نجاست است بعد از آنست و موافق قیاس
 نیست پس اقتضای نهوده خواهد شد بر صورتیکه شرع بر آن
 وارد است و آن مخرج معتاد است و دلیل علیهای مایکی این است
 که پنبه بر صلعم فرموده است که وضو واجب میشود از خون ساکن
 و نیز فرموده است که هر که قی کند یا در نهان خون اثر بپوش جاری
 شود نباید که برگردد وضو کند و بنا کند بر نیاز خود اعنی
 بقیه نماز را ادا کند مادامیکه تکلم نکرده باشد و ویم آنکه
 بضر و نجاست در وضو طهارت قائلند و ایستاده در اصل
 اعنی سبیلین و مقول است بسبب تضاد طهارت و نجاست
 و مقول از مورد شرع مستحدمی میشود و اقتضای بر چهار
 فیهو اعنی شستن روی و دست و پا و مسح سر خلاف قیاس
 است و خلاف قیاس مقتضی میشود بر مورد شرع لیکن
 هرگاه آن امر مقول از اصل که سبیلین است ضرورت متجاوز

شود حتی که خروج نخواست از عیر سیلابین هم مزبل طهارت
 شود و بسا این امر خلاف قیاس هم نباشد و آنگاه در سه
 دره حکم نص متخیر گردد مگر آنکه خروج و احتساب از غیر
 سیلابی سیلان آن سوی موضعی که حکم ظاهر بر آن لاحق است و
 به پری دهی در قی و تکلیف می رسد زیرا که سبب رایج شدن پوست
 زجاج است بجای خود ظاهر می شود و آن مادی است که خارج به خلاف
 سیلابی را بر آن محل احتساب نیست پس مخرج در طهارت آن دلیل
 افعال و خروج است و قی مادی دهی آن است که اگر حوائج می کشد
 که در صبا آن نباید تمام گردد مگر تکلیف را بر آن اید چنین
 فی عالم امور می آید پس خروج آن اعتبار کرده شود و قی که
 است صفت قی قلیل و کثیر را برابر است و جهت اطلاع قول پیغمبر
 صلعم که فی حدیث است و هر چه می بین شرط می کند سیلان را در چیزیکه
 از عیر سیلابین مراید بنا بر قیاس آن مخرج معتاد که سیلابین
 است و دایره علیای مایکی این است که پیغمبر صلعم فرمود
 است که در یک قطره از در حلقه از خوب و صواب نیست مگر آنکه
 سیلان کند و ویم آنکه علی رضی الله عنه و سلمه سپار کرد تمام
 نشکند و صور آنکه که قی به پری دهی و هر گاه تعارض سه

میان اخبار پس حمل کرده شود حدیثی را که روایت کرده
 است شافعی روح برقی قلیل و آنچه روایت کرده است زفر روح محمول
 شود برقی کثیر و فرق میان دو طریق همین است که بیشتر مذکور است
 مسئله ۳ اگر شخصی قی کند چند بار باینطور که اگر جمع کرده شود
 بعد پری دهی رسد پس نزد ابی یوسف روح اتحاد مجلس معتبر است
 یعنی اگر در یک مجلس انست شکننده وضو است و نزه
 معتبر روح اتحاد سبب معتبر است و آن غشیان است یعنی
 شوریدن دل *مسئله ۴* هر چیز که شکسته و ضری نیست
 مجلس نیست و این مرویست از ابی یوسف روح و همین صحیح است
 و در آنچه آن چیز را حکم نجاست داده نشد است حتی که بسپای
 آن وضو نجی شکند و اینهمه که مذکور شد وقتی است که قی کند
 تلغذ یا طعام یا آب را پس اگر قی کنبه بلغم را شکنند وضو نبود
 فرد طهری روح و ابی یوسف روح گفت است که قی بلغم را شکنند وضو است
 اگر با پری دهی باشد و این اختلاف در آن قی است که از شکم
 برآید و اما بلغمی که از سرفرو و آید پس آن شکننده وضو نیست
 بالاتفاق زیرا که سر موضع نجاست نیست و دلیل ابی یوسف روح
 این است که بلغم برآمده از شکم سبب مجاوره است

شکم نفعسن است و طریقین روح میگوید که بسبب انزوحیت بلغم نفعسن
در این در آمد نمیکنند و احیاستیکه بآن متصل است، قلیل است
و فی قلیل شکندند، وضو نیست * مسأله ۵ * اگر قی کند کسی
خون بسته را اعتبار کرده، میشود در آن بوی دشوار بر آید
آن سودای سوخته است و اگر آن خوی رعیت بود شکندند، وضو است
نزد معبد روح بقیاس سایر انواع قی و نزد شیعیان روح شکندند وضو
است اگر سیلان کرده باشد آن خون بقوت خود اگر چه قلیل،
بپوشد بر راجه معده موضع خون نیست پس آن خون بسبب جراحتی
میشود که در شکم باشد * مسأله ۶ * اگر خون از دماغ فرود آید
و تازه بینی رسد وضو با تفاوت میشود زیرا که آن خون
به وضعی رسیده است که مستی آن واجب است و روض و پاور
عسل پس خروج متعقّب شود * مسأله ۷ * خواب شکندند^۲
وضو است اگر خواب کنند بر پهلو بخوابد یا تکیه زند
بزانو یا بدست خود یا پشت باز زند بپای یکدیگر زانکله شود آن
حکم پیفتد جواب کنند راجه بر پهلو خفتن سبب استرحای مفاصل است
پس از روی عادت الهی نهفته و در آمدن چیزی از ریح و غیره و چیزی که
از روی عادت ثابت است بپای چیزی است که از روی حس یقینا

ثابت است و تکیه زدن را نک میکنند قیاسک بیداری را بسبب زایل شدن
 معتقد از زمین و این نوع تکیه زدن در خواب استرخا بنهایت میرسد
 مگر اینکه تکیه گذا خوابنده را از اقتادین باز میدارد بخلاف خوابیدن
 در حالت قیام و قعود و رکوع و سجود در آنها و غیر آن و همین صیغه صحیح است
 زیرا چه درین صورت بعضی استیساک باقی میماند و رنه می افتاد
 خوابنده پس استرخا کامل نمیشود و اصل در بنیاد حدیث پیشه
 صلعم است که فرموده است وضو واجب نیست بر کسیکه بخوابد
 در حالت قیام یا قعود یا رکوع یا سجود و جز این نیست که وضو
 واجب است بر کسیکه برپا شود بخوابد زیرا چه هرگاه برپا شود خوابنده
 استرخا عارض میشود بمفاصل او * مسئله ۸ * اغیا اعنی
 مغایرت عقل که پیشروشی است و جنون اعنی مساو بیت
 عقل که دیوانگی است شکننده وضو است زیرا چه اغیا و جنون
 در استرخا از خوابیدن برپا و زیاد تر است و اغیا شکننده وضو
 است در جمیع احوال اعنی حال قیام و قعود و رکوع و سجود
 و همین قیاس است در خواب اعنی مقتضای قیاس است
 که خواب هم در جمیع احوال مثل انحناء و وضو میشود بسبب
 زایل شدن مقتضای از زمین و موجود بودن اصل استرخا

مگر آنکه شناختیم ما عدم وجوب و ضرر را بر خدا بداند و حال آن
 قیام و قعود و رکوع و سجود را حدیث یغییر صلعم و انبیا را خواب
 زیاد و تراست پس قیاس کرده نشود خواه اسرار را یا اشیاء
 * مسند ۹ * ممکنند و وضو است خند و قهقهه در هر نیازی که در آن
 رکوع و سجود بود و قیاس آن است که شکند و وضو نشود و آن
 قول سافعی است روح زیرا حد آن تخصیص خارج نیست و اگر بی جهت آن
 قهقهه در نیاز حنازه و سجده تلاوت و در خارج نیاز میکنند و
 و قیود نیست و دلیل علیهای ما قول یغییر است صلعم که هر که خندد
 قهقهه کند در نیاز پس باید که احادیث کند وضو نیازی را و را
 و یا مثلاً این احادیث قیاس موقوف میشود و این حد بنابر نیاز
 کامل و آردسد است پس مقتصر خواهد شد بر آن نه متعدی خواهد
 شد سومی نماز حنازه و سجده تلاوت و قهقهه خند است که بشنود
 خند کند و نزدیکی او و وضو آن است که بشنود آنرا خندد
 کند نه نزدیکی او و وضو متوقف بر نیاز است و ناقض وضو
 نیست * مسند ۱۰ * برآمدن کرم از بدن شکند و وضو است
 و اگر کرم از سر جراحت بر آید یا پاره گوشت از جراحت
 بیفتد وضو پیشکند زیرا حد رطوبتی که بر بدن آن کرم است

نجاست قلیل است و برآمدن نجاست قلیل از سبیلین
 شکندند و ضرائف نه از غیر سبیلین پس نجاست قلیل بدن
 کرم برآمد از غیر سبیلین مانند اروغ شکنند و ضو نبوده
 و نجاست قلیل بدن کرم برآمد از سبیلین مانند تیز نرم
 شکنند و ضو بود بخلاف ریغ که از ذکر و فرج برآید که
 شکنند و ضو نیست زیرا چه آن ریح از محل نجاست نهی
 برآید حتی که اگر ریح برآید از فرج زنیکه و راه او
 یک شده باشد مستحب است مراوراکه اعاده وضو کند زیرا چه
 احتیال است که آن ریح از او برآمد باشد و مسئله (۱۱)

اگر بکند کسی پوست را بر او آب یاریم یا غیر آن روان
 شود از سر آن پس وضو می‌شکند و اگر روان نشود نمیشکند
 و ز فرج گفت است که در هر دو صورت وضو می‌شکند و شافعی
 ریح گفت است که هر دو وجه وضو نمیشکند و آن مسئله
 خارج از غیر سبیلین است که بالا گذشت اجنبی ز فرج
 بشرط تمیز کند سبیلان را در آنچه از غیر سبیلین برآید
 و نیز شافعی ریح شکندند و وضو نیست مگر آنچه از سبیلین
 برآید و نزد علی ای مائتیا می‌این نجاست است زیرا چه خون

بعد از بختن بدن ریم میشود و ریم بعد زیادت پختگی
 رقیق میشود بعد از آن آب میگردد لیکن این وقتی است که
 بعد کردن پوسن آب و ریم و غیره از خود روان شود اما
 اکثر سیلان آن بسبب اشرفه آن بوده پس آن شکسته
 نیست زیرا که آن برآورده شده است نه برآمده و الله
 اعلم فصل در بیان غسل * منسله * فرص غسل مضبوطه
 و استنشاق و شستن تمام بدن است و نردن افعی رخ مضبوطه
 و استنسااق در غسل سنت است زیرا چه پیغمبر صاعم فرمود
 است که ده چیز سنت است و مضبوطه و استنسااق در آن
 مذکور است و این پنج جهت آن هر سه در وضو سنت است و دلیل
 علیهای ما این است که حد ایضا لی فرموده است که اگر کسی اجنبی شوید
 طهارت کامله کنید و آن امر بتطهیر جمیع بدن است مگر آنکه عضویکه
 رسانیدن آب بان معذور باشد از نص خارج است و رسانیدن
 آب در محل منضمه و استنشاق متعذر نیست پس در
 نص داخل باشد بخلاف وضو زیرا چه واجب در آن شستن
 و نیست نه تمام بدن پس قیاس شافعی غسل را بوضو
 صحیح نه بود و مقابله در میان محله مضبوطه و محله استنشاق

معدوم است و شافعی روح انچه روایت کرده است که مضمضه
 و استنشاق از حمام و مسنن است مراد از آن حالت حدث
 است اعنی الحال حدث آن چنان بود که موجب وضو باشد
 و در آن صورت آن هر دو سنت است دلیل آن قول پیغمبر
 است صلعم که فرمود است که مضمضه و استنشاق فرض است دم
 غسل جنابت و سنت است در وضو * منسب له ۲ * سنت غسل آنست
 که غسل کنند « اول هر دو دست و فرج خود بشوید و پاک کند نجاسات
 حقیقه را اگر بر بدن او باشد تا بسبب رسیدن آب منتشر نگردد
 و بعد از آن وضو کنند مانند وضوی نماز مگر آنکه هر دو پا را نشوید
 و بعد از آن بریزد آب بر سر و بر تپها می بیند خود سه بار بعد از آن از
 جای غسل جدا شود و بشوید هر دو پای خود را سه بار و این روایت
 کرده است میبونه رضی الله عنیه پیغمبر خدا صلعم و تاخیر شستن هر دو
 با پیش از جدا شدن از جامی غسل فایده ندارد حتی که اگر غسل
 کند بر تختگاه بشستن هر دو پا تاخیر کرده نشود * منسب له ۳ *
 واجب نیست بزنی که در غسل نکند موی بافتن خود را بشرطیکه
 برسد آب به ربن مویهای آن زن زیرا چه پیغمبر صلعم فرمود است
 بام سلمه رضی الله عنیه میباید ترا و تیکه رسد آب به ربن مویهای

بود واجب نیست بر زن ترک کردن گیسوهای او و همین ضابطه
 است بخلاف ریش چه جرح نیست بر ساتیدن آن بدمیوان آن
 * مذهب مذکور * از سببهای موجب غسل انزال منی است
 هر وجه چه تدکویه و شهوت از مرد در زن خواه در حالت
 خواب یا تشنه خوراء در حالت بیداری و نزد شافعی روح خروج
 منی بهر طور یکجا باشد موجب غسل است در ای قول پیشیبر معلوم که
 آن آب است اعنی غسل بسبب خروج آب بدنیا است و دلیل علییای
 ما این است که امر خدا ای تعالی برای تطهیر شامل است جنب و زل
 و رعت چنانچه عبارت است از خروج منی به هر وجه شهوت
 چه میگردند که جنب شد مرد و قتی که قضای شهوت کند از زن و حدیث
 مذکور محمول است بر خروج منی در وجه شهوت و بعد از آن باید
 و آنست که نزد طرفین وقت انفصال منی از مکه خود شهوت سرطست
 و نزد ایمنی و سفا هر چه در وقت انفصال و هم وقت ظهور آن شهوت
 شرطست زیرا که وجوب غسل متعلق است بر آن هر دو اعنی انفصال
 و خروج شهوت و دلیل طرفین این است که هرگاه غسل بوجهی واجب
 سد پس احتیاط آنست که واجب گردد آنده شهوت غسل را بهر صورت
 * مذهب مذکور * اگر غایب شود سر ذکر در فرج زن غسل واجب میشود

اگر چه انزال نشود زیرا چه پیش از صلیح فرموده است که در نکاح غایب
 نشود سر ذکر در فرج زن غسل واجب میشود خواه انزال کند یا نکند
 و بحقیقت آنکه دخول حشفه در عین انزال منی است و نفاس منی از چشم
 انزال کننده غایب است و گاهی بسبب قلت آن مخفی میماند
 پس دخول حشفه را که سبب انزال منی است قایم مقام انزال نموده
 میشود و هر چه پیش از غسل واجب میشود بسبب دخول حشفه در فرج
 دخول حشفه در بدن نیز عیب کامل انزال است و در صورت بر مفعول
 نیز غسل واجب میشود بنا بر احتیاط بخلاف وطی بهیمه و دخول
 در چیزیکه سواي فرج باشد زیرا چه دخول حشفه در این صورتها سبب
 ناقص است برای انزال پس دخول حشفه را قایم مقام انزال کرده
 بشود ^۴ مستحب است از موجبات غسل است حیض برای قول خدا ایتعالی
 که نزد یکی مکنید زنهای خود را تا که طهارت کامله حاصل نباشد
 آنها را و همچنین از موجبات غسل است نفاس ^۵ یعنی پاک کردن
 از خون که بعد از این می آید بسبب انعقاد اجزاء زنان
^۶ مستحب است ^۷ سنت کرده رسول صلعم غسل جمعه و هر دو عید و غسل
 روز عرفه و غسل احرام را و صاحب کتاب تصریح کرده بیستون
 بودن این چهار غسل و بقول بعض این چهار غسل مستحب است

روز جمعه روح گفتست که غسل جمعه حبس است و مالک روح گفتست
 که آن غسل واجب است بحجبت قول علیه السلام که هر که
 بپاید برای نیاز جمعه باید که غسل کند و دلیل علمای ما اینست
 که پیغمبر صلعم فرمود است که هر که وضو کند در روز جمعه صلاقت
 بر او روا هر که غسل کند افضل است و بسبب این حدیث ماکحول
 نخواهد شد حدیثیکه روایت کرده است آن را مالک روح بر
 استصحاب یا بر فسخ و بعد از آن باید دانست که غسل روز جمعه
 سنت است برای نیاز نزد ائمه و سلف روح و همین صحیح است
 که برای جمعه فاضلتر است از روز جمعه و نیز طهارت مخصوص
 است بنهار و در آن خلاف حسن است رخسار و روزهای عیدین
 مانند روز جمعه است و جمعه در روزهای عیدین اجنبی است
 مسلمانان میسرود پس در آن روزها هم غسل مستحب باشد
 برای دفع اذیت مسلمانان از بوی بد و اما استحباب غسل در
 روز عرفة و برای احرام پس همان آن غنایب در کتاب الحج
 خواهد آمد انشاء الله تعالی * مسئله ۸ * از برآمدن
 مذی و وادی غسل واجب نمیشود و جز این نیست که در آن واجب
 نمیشود وضو بحجبت قول پیغمبر صلعم که هر که وضو کند مذی برآید

از روپس بر وضو واجب است و در ی بول غلیظ است که در می آید
 بعد بر آمدن بول رقیق و آن منی غلیظ و سفید است که بسبب
 خروج آن المت متکثرو نیست میگردد پیش اعتبار کنی ده میشود
 آنرا با بول و در می منی رقیق مایل پیغیند نیست که غالباً وقت ملاعبت
 ضربد باین منی بر آید و این تفسیر از عایشه رض منقول است
 و الله اعلم باب در بیان آبیکه باب وضو و غسل رواست
 و آبیکه باب وضو و غسل روا نیست * ^ع ^۱ بهیچیکه * طهارت از
 حدث ^ع اعنی وضو و غسل رواست باب باران و آب بیا بانها
 و چشمها و دریا و چاهها بجهت قول خدا این تعالی که نازل کردم
 از آسمان ماء ظهور را اعنی آب پاک کننده را و قول پیغمبر
 صلعم که آب ظهور را است ناپاک نمیگرداند آن را هیچ چیز مگر
 چیزیکه متغیر گرداند رنگ آنرا یا مزه یا بوی آنرا و بجهت
 قول علیه السلام در حق دریا که ظهور است آب آن و حلال
 است مینه آن و مطلق ما اعنی آب شامل است تمام آبها را
 * ^ع ^۲ بهیچیکه * روا نیست طهارت با بیکه افشرد شود از شجر یا
 شمر زیرا که آن آب مطلق نیست و حکم قرآن وقت نایابی
 آب منقول است بسوی تیمم چنانچه ^ع ^۳ ^۴ ^۵ ^۶ ^۷ ^۸ ^۹ ^{۱۰} ^{۱۱} ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰} ^{۱۰۱} ^{۱۰۲} ^{۱۰۳} ^{۱۰۴} ^{۱۰۵} ^{۱۰۶} ^{۱۰۷} ^{۱۰۸} ^{۱۰۹} ^{۱۱۰} ^{۱۱۱} ^{۱۱۲} ^{۱۱۳} ^{۱۱۴} ^{۱۱۵} ^{۱۱۶} ^{۱۱۷} ^{۱۱۸} ^{۱۱۹} ^{۱۲۰} ^{۱۲۱} ^{۱۲۲} ^{۱۲۳} ^{۱۲۴} ^{۱۲۵} ^{۱۲۶} ^{۱۲۷} ^{۱۲۸} ^{۱۲۹} ^{۱۳۰} ^{۱۳۱} ^{۱۳۲} ^{۱۳۳} ^{۱۳۴} ^{۱۳۵} ^{۱۳۶} ^{۱۳۷} ^{۱۳۸} ^{۱۳۹} ^{۱۴۰} ^{۱۴۱} ^{۱۴۲} ^{۱۴۳} ^{۱۴۴} ^{۱۴۵} ^{۱۴۶} ^{۱۴۷} ^{۱۴۸} ^{۱۴۹} ^{۱۵۰} ^{۱۵۱} ^{۱۵۲} ^{۱۵۳} ^{۱۵۴} ^{۱۵۵} ^{۱۵۶} ^{۱۵۷} ^{۱۵۸} ^{۱۵۹} ^{۱۶۰} ^{۱۶۱} ^{۱۶۲} ^{۱۶۳} ^{۱۶۴} ^{۱۶۵} ^{۱۶۶} ^{۱۶۷} ^{۱۶۸} ^{۱۶۹} ^{۱۷۰} ^{۱۷۱} ^{۱۷۲} ^{۱۷۳} ^{۱۷۴} ^{۱۷۵} ^{۱۷۶} ^{۱۷۷} ^{۱۷۸} ^{۱۷۹} ^{۱۸۰} ^{۱۸۱} ^{۱۸۲} ^{۱۸۳} ^{۱۸۴} ^{۱۸۵} ^{۱۸۶} ^{۱۸۷} ^{۱۸۸} ^{۱۸۹} ^{۱۹۰} ^{۱۹۱} ^{۱۹۲} ^{۱۹۳} ^{۱۹۴} ^{۱۹۵} ^{۱۹۶} ^{۱۹۷} ^{۱۹۸} ^{۱۹۹} ^{۲۰۰} ^{۲۰۱} ^{۲۰۲} ^{۲۰۳} ^{۲۰۴} ^{۲۰۵} ^{۲۰۶} ^{۲۰۷} ^{۲۰۸} ^{۲۰۹} ^{۲۱۰} ^{۲۱۱} ^{۲۱۲} ^{۲۱۳} ^{۲۱۴} ^{۲۱۵} ^{۲۱۶} ^{۲۱۷} ^{۲۱۸} ^{۲۱۹} ^{۲۲۰} ^{۲۲۱} ^{۲۲۲} ^{۲۲۳} ^{۲۲۴} ^{۲۲۵} ^{۲۲۶} ^{۲۲۷} ^{۲۲۸} ^{۲۲۹} ^{۲۳۰} ^{۲۳۱} ^{۲۳۲} ^{۲۳۳} ^{۲۳۴} ^{۲۳۵} ^{۲۳۶} ^{۲۳۷} ^{۲۳۸} ^{۲۳۹} ^{۲۴۰} ^{۲۴۱} ^{۲۴۲} ^{۲۴۳} ^{۲۴۴} ^{۲۴۵} ^{۲۴۶} ^{۲۴۷} ^{۲۴۸} ^{۲۴۹} ^{۲۵۰} ^{۲۵۱} ^{۲۵۲} ^{۲۵۳} ^{۲۵۴} ^{۲۵۵} ^{۲۵۶} ^{۲۵۷} ^{۲۵۸} ^{۲۵۹} ^{۲۶۰} ^{۲۶۱} ^{۲۶۲} ^{۲۶۳} ^{۲۶۴} ^{۲۶۵} ^{۲۶۶} ^{۲۶۷} ^{۲۶۸} ^{۲۶۹} ^{۲۷۰} ^{۲۷۱} ^{۲۷۲} ^{۲۷۳} ^{۲۷۴} ^{۲۷۵} ^{۲۷۶} ^{۲۷۷} ^{۲۷۸} ^{۲۷۹} ^{۲۸۰} ^{۲۸۱} ^{۲۸۲} ^{۲۸۳} ^{۲۸۴} ^{۲۸۵} ^{۲۸۶} ^{۲۸۷} ^{۲۸۸} ^{۲۸۹} ^{۲۹۰} ^{۲۹۱} ^{۲۹۲} ^{۲۹۳} ^{۲۹۴} ^{۲۹۵} ^{۲۹۶} ^{۲۹۷} ^{۲۹۸} ^{۲۹۹} ^{۳۰۰} ^{۳۰۱} ^{۳۰۲} ^{۳۰۳} ^{۳۰۴} ^{۳۰۵} ^{۳۰۶} ^{۳۰۷} ^{۳۰۸} ^{۳۰۹} ^{۳۱۰} ^{۳۱۱} ^{۳۱۲} ^{۳۱۳} ^{۳۱۴} ^{۳۱۵} ^{۳۱۶} ^{۳۱۷} ^{۳۱۸} ^{۳۱۹} ^{۳۲۰} ^{۳۲۱} ^{۳۲۲} ^{۳۲۳} ^{۳۲۴} ^{۳۲۵} ^{۳۲۶} ^{۳۲۷} ^{۳۲۸} ^{۳۲۹} ^{۳۳۰} ^{۳۳۱} ^{۳۳۲} ^{۳۳۳} ^{۳۳۴} ^{۳۳۵} ^{۳۳۶} ^{۳۳۷} ^{۳۳۸} ^{۳۳۹} ^{۳۴۰} ^{۳۴۱} ^{۳۴۲} ^{۳۴۳} ^{۳۴۴} ^{۳۴۵} ^{۳۴۶} ^{۳۴۷} ^{۳۴۸} ^{۳۴۹} ^{۳۵۰} ^{۳۵۱} ^{۳۵۲} ^{۳۵۳} ^{۳۵۴} ^{۳۵۵} ^{۳۵۶} ^{۳۵۷} ^{۳۵۸} ^{۳۵۹} ^{۳۶۰} ^{۳۶۱} ^{۳۶۲} ^{۳۶۳} ^{۳۶۴} ^{۳۶۵} ^{۳۶۶} ^{۳۶۷} ^{۳۶۸} ^{۳۶۹} ^{۳۷۰} ^{۳۷۱} ^{۳۷۲} ^{۳۷۳} ^{۳۷۴} ^{۳۷۵} ^{۳۷۶} ^{۳۷۷} ^{۳۷۸} ^{۳۷۹} ^{۳۸۰} ^{۳۸۱} ^{۳۸۲} ^{۳۸۳} ^{۳۸۴} ^{۳۸۵} ^{۳۸۶} ^{۳۸۷} ^{۳۸۸} ^{۳۸۹} ^{۳۹۰} ^{۳۹۱} ^{۳۹۲} ^{۳۹۳} ^{۳۹۴} ^{۳۹۵} ^{۳۹۶} ^{۳۹۷} ^{۳۹۸} ^{۳۹۹} ^{۴۰۰} ^{۴۰۱} ^{۴۰۲} ^{۴۰۳} ^{۴۰۴} ^{۴۰۵} ^{۴۰۶} ^{۴۰۷} ^{۴۰۸} ^{۴۰۹} ^{۴۱۰} ^{۴۱۱} ^{۴۱۲} ^{۴۱۳} ^{۴۱۴} ^{۴۱۵} ^{۴۱۶} ^{۴۱۷} ^{۴۱۸} ^{۴۱۹} ^{۴۲۰} ^{۴۲۱} ^{۴۲۲} ^{۴۲۳} ^{۴۲۴} ^{۴۲۵} ^{۴۲۶} ^{۴۲۷} ^{۴۲۸} ^{۴۲۹} ^{۴۳۰} ^{۴۳۱} ^{۴۳۲} ^{۴۳۳} ^{۴۳۴} ^{۴۳۵} ^{۴۳۶} ^{۴۳۷} ^{۴۳۸} ^{۴۳۹} ^{۴۴۰} ^{۴۴۱} ^{۴۴۲} ^{۴۴۳} ^{۴۴۴} ^{۴۴۵} ^{۴۴۶} ^{۴۴۷} ^{۴۴۸} ^{۴۴۹} ^{۴۵۰} ^{۴۵۱} ^{۴۵۲} ^{۴۵۳} ^{۴۵۴} ^{۴۵۵} ^{۴۵۶} ^{۴۵۷} ^{۴۵۸} ^{۴۵۹} ^{۴۶۰} ^{۴۶۱} ^{۴۶۲} ^{۴۶۳} ^{۴۶۴} ^{۴۶۵} ^{۴۶۶} ^{۴۶۷} ^{۴۶۸} ^{۴۶۹} ^{۴۷۰} ^{۴۷۱} ^{۴۷۲} ^{۴۷۳} ^{۴۷۴} ^{۴۷۵} ^{۴۷۶} ^{۴۷۷} ^{۴۷۸} ^{۴۷۹} ^{۴۸۰} ^{۴۸۱} ^{۴۸۲} ^{۴۸۳} ^{۴۸۴} ^{۴۸۵} ^{۴۸۶} ^{۴۸۷} ^{۴۸۸} ^{۴۸۹} ^{۴۹۰} ^{۴۹۱} ^{۴۹۲} ^{۴۹۳} ^{۴۹۴} ^{۴۹۵} ^{۴۹۶} ^{۴۹۷} ^{۴۹۸} ^{۴۹۹} ^{۵۰۰} ^{۵۰۱} ^{۵۰۲} ^{۵۰۳} ^{۵۰۴} ^{۵۰۵} ^{۵۰۶} ^{۵۰۷} ^{۵۰۸} ^{۵۰۹} ^{۵۱۰} ^{۵۱۱} ^{۵۱۲} ^{۵۱۳} ^{۵۱۴} ^{۵۱۵} ^{۵۱۶} ^{۵۱۷} ^{۵۱۸} ^{۵۱۹} ^{۵۲۰} ^{۵۲۱} ^{۵۲۲} ^{۵۲۳} ^{۵۲۴} ^{۵۲۵} ^{۵۲۶} ^{۵۲۷} ^{۵۲۸} ^{۵۲۹} ^{۵۳۰} ^{۵۳۱} ^{۵۳۲} ^{۵۳۳} ^{۵۳۴} ^{۵۳۵} ^{۵۳۶} ^{۵۳۷} ^{۵۳۸} ^{۵۳۹} ^{۵۴۰} ^{۵۴۱} ^{۵۴۲} ^{۵۴۳} ^{۵۴۴} ^{۵۴۵} ^{۵۴۶} ^{۵۴۷} ^{۵۴۸} ^{۵۴۹} ^{۵۵۰} ^{۵۵۱} ^{۵۵۲} ^{۵۵۳} ^{۵۵۴} ^{۵۵۵} ^{۵۵۶} ^{۵۵۷} ^{۵۵۸} ^{۵۵۹} ^{۵۶۰} ^{۵۶۱} ^{۵۶۲} ^{۵۶۳} ^{۵۶۴} ^{۵۶۵} ^{۵۶۶} ^{۵۶۷} ^{۵۶۸} ^{۵۶۹} ^{۵۷۰} ^{۵۷۱} ^{۵۷۲} ^{۵۷۳} ^{۵۷۴} ^{۵۷۵} ^{۵۷۶} ^{۵۷۷} ^{۵۷۸} ^{۵۷۹} ^{۵۸۰} ^{۵۸۱} ^{۵۸۲} ^{۵۸۳} ^{۵۸۴} ^{۵۸۵} ^{۵۸۶} ^{۵۸۷} ^{۵۸۸} ^{۵۸۹} ^{۵۹۰} ^{۵۹۱} ^{۵۹۲} ^{۵۹۳} ^{۵۹۴} ^{۵۹۵} ^{۵۹۶} ^{۵۹۷} ^{۵۹۸} ^{۵۹۹} ^{۶۰۰} ^{۶۰۱} ^{۶۰۲} ^{۶۰۳} ^{۶۰۴} ^{۶۰۵} ^{۶۰۶} ^{۶۰۷} ^{۶۰۸} ^{۶۰۹} ^{۶۱۰} ^{۶۱۱} ^{۶۱۲} ^{۶۱۳} ^{۶۱۴} ^{۶۱۵} ^{۶۱۶} ^{۶۱۷} ^{۶۱۸} ^{۶۱۹} ^{۶۲۰} ^{۶۲۱} ^{۶۲۲} ^{۶۲۳} ^{۶۲۴} ^{۶۲۵} ^{۶۲۶} ^{۶۲۷} ^{۶۲۸} ^{۶۲۹} ^{۶۳۰} ^{۶۳۱} ^{۶۳۲} ^{۶۳۳} ^{۶۳۴} ^{۶۳۵} ^{۶۳۶} ^{۶۳۷} ^{۶۳۸} ^{۶۳۹} ^{۶۴۰} ^{۶۴۱} ^{۶۴۲} ^{۶۴۳} ^{۶۴۴} ^{۶۴۵} ^{۶۴۶} ^{۶۴۷} ^{۶۴۸} ^{۶۴۹} ^{۶۵۰} ^{۶۵۱} ^{۶۵۲} ^{۶۵۳} ^{۶۵۴} ^{۶۵۵} ^{۶۵۶} ^{۶۵۷} ^{۶۵۸} ^{۶۵۹} ^{۶۶۰} ^{۶۶۱} ^{۶۶۲} ^{۶۶۳} ^{۶۶۴} ^{۶۶۵} ^{۶۶۶} ^{۶۶۷} ^{۶۶۸} ^{۶۶۹} ^{۶۷۰} ^{۶۷۱} ^{۶۷۲} ^{۶۷۳} ^{۶۷۴} ^{۶۷۵} ^{۶۷۶} ^{۶۷۷} ^{۶۷۸} ^{۶۷۹} ^{۶۸۰} ^{۶۸۱} ^{۶۸۲} ^{۶۸۳} ^{۶۸۴} ^{۶۸۵} ^{۶۸۶} ^{۶۸۷} ^{۶۸۸} ^{۶۸۹} ^{۶۹۰} ^{۶۹۱} ^{۶۹۲} ^{۶۹۳} ^{۶۹۴} ^{۶۹۵} ^{۶۹۶} ^{۶۹۷} ^{۶۹۸} ^{۶۹۹} ^{۷۰۰} ^{۷۰۱} ^{۷۰۲} ^{۷۰۳} ^{۷۰۴} ^{۷۰۵} ^{۷۰۶} ^{۷۰۷} ^{۷۰۸} ^{۷۰۹} ^{۷۱۰} ^{۷۱۱} ^{۷۱۲} ^{۷۱۳} ^{۷۱۴} ^{۷۱۵} ^{۷۱۶} ^{۷۱۷} ^{۷۱۸} ^{۷۱۹} ^{۷۲۰} ^{۷۲۱} ^{۷۲۲} ^{۷۲۳} ^{۷۲۴} ^{۷۲۵} ^{۷۲۶} ^{۷۲۷} ^{۷۲۸} ^{۷۲۹} ^{۷۳۰} ^{۷۳۱} ^{۷۳۲} ^{۷۳۳} ^{۷۳۴} ^{۷۳۵} ^{۷۳۶} ^{۷۳۷} ^{۷۳۸} ^{۷۳۹} ^{۷۴۰} ^{۷۴۱} ^{۷۴۲} ^{۷۴۳} ^{۷۴۴} ^{۷۴۵} ^{۷۴۶} ^{۷۴۷} ^{۷۴۸} ^{۷۴۹} ^{۷۵۰} ^{۷۵۱} ^{۷۵۲} ^{۷۵۳} ^{۷۵۴} ^{۷۵۵} ^{۷۵۶} ^{۷۵۷} ^{۷۵۸} ^{۷۵۹} ^{۷۶۰} ^{۷۶۱} ^{۷۶۲} ^{۷۶۳} ^{۷۶۴} ^{۷۶۵} ^{۷۶۶} ^{۷۶۷} ^{۷۶۸} ^{۷۶۹} ^{۷۷۰} ^{۷۷۱} ^{۷۷۲} ^{۷۷۳} ^{۷۷۴} ^{۷۷۵} ^{۷۷۶} ^{۷۷۷} ^{۷۷۸} ^{۷۷۹} ^{۷۸۰} ^{۷۸۱} ^{۷۸۲} ^{۷۸۳} ^{۷۸۴} ^{۷۸۵} ^{۷۸۶} ^{۷۸۷} ^{۷۸۸} ^{۷۸۹} ^{۷۹۰} ^{۷۹۱} ^{۷۹۲} ^{۷۹۳} ^{۷۹۴} ^{۷۹۵} ^{۷۹۶} ^{۷۹۷} ^{۷۹۸} ^{۷۹۹} ^{۸۰۰} ^{۸۰۱} ^{۸۰۲} ^{۸۰۳} ^{۸۰۴} ^{۸۰۵} ^{۸۰۶} ^{۸۰۷} ^{۸۰۸} ^{۸۰۹} ^{۸۱۰} ^{۸۱۱} ^{۸۱۲} ^{۸۱۳} ^{۸۱۴} ^{۸۱۵} ^{۸۱۶} ^{۸۱۷} ^{۸۱۸} ^{۸۱۹} ^{۸۲۰} ^{۸۲۱} ^{۸۲۲} ^{۸۲۳} ^{۸۲۴} ^{۸۲۵} ^{۸۲۶} ^{۸۲۷} ^{۸۲۸} ^{۸۲۹} ^{۸۳۰} ^{۸۳۱} ^{۸۳۲} ^{۸۳۳} ^{۸۳۴} ^{۸۳۵} ^{۸۳۶} ^{۸۳۷} ^{۸۳۸} ^{۸۳۹} ^{۸۴۰} ^{۸۴۱} ^{۸۴۲} ^{۸۴۳} ^{۸۴۴} ^{۸۴۵} ^{۸۴۶} ^{۸۴۷} ^{۸۴۸} ^{۸۴۹} ^{۸۵۰} ^{۸۵۱} ^{۸۵۲} ^{۸۵۳} ^{۸۵۴} ^{۸۵۵} ^{۸۵۶} ^{۸۵۷} ^{۸۵۸} ^{۸۵۹} ^{۸۶۰} ^{۸۶۱} ^{۸۶۲} ^{۸۶۳} ^{۸۶۴} ^{۸۶۵} ^{۸۶۶} ^{۸۶۷} ^{۸۶۸} ^{۸۶۹} ^{۸۷۰} ^{۸۷۱} ^{۸۷۲} ^{۸۷۳} ^{۸۷۴} ^{۸۷۵} ^{۸۷۶} ^{۸۷۷} ^{۸۷۸} ^{۸۷۹} ^{۸۸۰} ^{۸۸۱} ^{۸۸۲} ^{۸۸۳} ^{۸۸۴} ^{۸۸۵} ^{۸۸۶} ^{۸۸۷} ^{۸۸۸} ^{۸۸۹} ^{۸۹۰} ^{۸۹۱} ^{۸۹۲} ^{۸۹۳} ^{۸۹۴} ^{۸۹۵} ^{۸۹۶} ^{۸۹۷} ^{۸۹۸} ^{۸۹۹} ^{۹۰۰} ^{۹۰۱} ^{۹۰۲} ^{۹۰۳} ^{۹۰۴} ^{۹۰۵} ^{۹۰۶} ^{۹۰۷} ^{۹۰۸} ^{۹۰۹} ^{۹۱۰} ^{۹۱۱} ^{۹۱۲} ^{۹۱۳} ^{۹۱۴} ^{۹۱۵} ^{۹۱۶} ^{۹۱۷} ^{۹۱۸} ^{۹۱۹} ^{۹۲۰} ^{۹۲۱} ^{۹۲۲} ^{۹۲۳} ^{۹۲۴} ^{۹۲۵} ^{۹۲۶} ^{۹۲۷} ^{۹۲۸} ^{۹۲۹} ^{۹۳۰} ^{۹۳۱} ^{۹۳۲} ^{۹۳۳} ^{۹۳۴} ^{۹۳۵} ^{۹۳۶} ^{۹۳۷} ^{۹۳۸} ^{۹۳۹} ^{۹۴۰} ^{۹۴۱} ^{۹۴۲} ^{۹۴۳} ^{۹۴۴} ^{۹۴۵} ^{۹۴۶} ^{۹۴۷} ^{۹۴۸} ^{۹۴۹} ^{۹۵۰} ^{۹۵۱} ^{۹۵۲} ^{۹۵۳} ^{۹۵۴} ^{۹۵۵} ^{۹۵۶} ^{۹۵۷} ^{۹۵۸} ^{۹۵۹} ^{۹۶۰} ^{۹۶۱} ^{۹۶۲} ^{۹۶۳} ^{۹۶۴} ^{۹۶۵} ^{۹۶۶} ^{۹۶۷} ^{۹۶۸} ^{۹۶۹} ^{۹۷۰} ^{۹۷۱} ^{۹۷۲} ^{۹۷۳} ^{۹۷۴} ^{۹۷۵} ^{۹۷۶} ^{۹۷۷} ^{۹۷۸} ^{۹۷۹} ^{۹۸۰} ^{۹۸۱} ^{۹۸۲} ^{۹۸۳} ^{۹۸۴} ^{۹۸۵} ^{۹۸۶} ^{۹۸۷} ^{۹۸۸} ^{۹۸۹} ^{۹۹۰} ^{۹۹۱} ^{۹۹۲} ^{۹۹۳} ^{۹۹۴} ^{۹۹۵} ^{۹۹۶} ^{۹۹۷} ^{۹۹۸} ^{۹۹۹} ^{۱۰۰۰}

اگر آب نیاید ششم کنبه حکم این اعضا احسن وضو و غسل
 تعدیست به قیاس پس متعدی نمیشود سوی غیر مخصوص علیحد
 اعنی آب شکر و شمر و قیاس ایما که در ازاله سخاست حقیقی ملحق
 میشود آب مطابق در حوا از وضو و غسل آن که امر تعدیست
 ملحق آب مطابق مگر دو * مستثله ۳۰ * رواست و صوبیاست که
 میچکد در درخت آنکه در دریاچه آن آب از خود بغیر عمل
 برآمد است مذکور است این مسئله در دوامع الامیوسف روح و
 هذارت قدوری لغز این مشعر است که افشردن را در عدم
 بخار از طهارت شرط کرده است * مستثله ۴۰ * روا نیست وضو
 یا میکه بران غیر آن غالب شود و آب را از طبع آن که رقت
 و سیالان است بیرون کند چون شربت بنفشه و غیره و سر که
 و کلاب و آب با قلا و سوراخ آب و رد معصفر بر احوه برای چیزها
 اطلاق لغز آب بدون قید نمیشود و مراد از آب با حالاتی است
 که در آن حوس داد و سوز با قلا و اواران متغیر گردد و آب با قلا که
 بدون حوس دادن مثلاً از خیسانیدن متغیر گردد و ضربان
 حایز است و در بعضی صرقت و روی آب زرد معصفر را به نزله شور یا
 اعتبار کرده است و از این دو قسم روح و سوز است که آن به نزله آب

زعفران است و همین صحیح است و همچنین است و بختام
 ناطقیه را با م سرخسی و شافعی رح گفته است که ضرر روانیست باب
 زعفران و مانند آن از چیز بکه از جنس زمین نبود زیرا چه آن آب
 معتقد است لهذا گفته میشود آن آب زعفران نه مطابق آب
 بخلاف اجزای زمینی که آب بتالی نمیباشد از آب از روی عادت
 و دلیل علمای ما این است که اطلاق اسم مختلف آب بر آن
 باقی است و از این جهت برای آن نام دیگر مقرر نشده است و اضافت
 این بسوی زعفران مانند اضافت آب است بسوی چاه و چشمه و نیز
 مشروط شدن چیز قلیل معتبر نیست زیرا چه اعتبار از آن میکی
 نیست مانند اجزای زمینی پس اعتبار غالب را است و اعتبار غلبه
 با جز است نه بتغییر رنگ و همین صحیح است و اگر بعد از این
 چیز دیگر باب بسبب جوش دادن متغیر گردد آن آب وضو بان جایز نبوده
 زیرا چه آن آب در معنی باران فرو آمده ام اسم آن باقی نمیباشد چه آنش آنرا
 متغیر گردانیده و مگر آنکه جوش داده شود در آن آب چیزی را که مقصد
 از آن مبالغه در نفاثت و پاکیه بود مثلاً اشنان و مانند آن
 زیرا چه مرده را غسیل میدهند باید که گرم میکنند با سدره
 و بان خدیش را رداست مگر آنکه آن چیز بر آب غالب شود و چنان

گردد که گویا هست با آب آمیخت است نه مزاجه در من هنگام
 اسم آب اران را کلمه میسود * و مسئله ۵ * آب با غیر
 جاری که در ان نجاست افتد و فواید را نیست قلیل باشد
 آن نجاست یا کثیر و مالک روح گفتست که فواید را است
 ما دامیکه یکی را اوصاف آب متغیر نکردد بجهت حدثیکه
 سابق مذکور شد که آب پاک است با پاک نجس گزیند
 آنرا هیچ چیز مگر حیبریکه تزییر و در رنگ یا مزه یا بوی آنرا
 صاحب روح گفتست که فواید را است بشرطیکه آن آب
 د و قلعه باشد و قلعه دو معنی و پنجاء می شرعیست و دلیل شافعی
 روح اس است که پیغمبر صلعم فرمود است که آب هر گاه به مقدار
 دو حله بود تحصیل نجاست نمیکنند و دلیل علیایی مانی آن
 حدیث است که در حق بیدار شوند از خواب و آره است دویم
 آنکه او صلعم فرمود است که بول نگیرد کسی در آب دایم احسنی
 غیر حارمی و نه غسل جنابت کند کسی در ان و در من کدیج تفصیل
 فرمود است که بقدر دو قاع باشد یا کمتر از ان و حدیثیکه
 روایت کرد است آن را مالک روح و آره است و بر بضاءه که
 آب آن در بستانها جاری بود و آن چاهی است قدیم در

ندیده و انصاع بام زنی است که صاحب آن چاه بود
 و حدیثیکه روایت کرده است آنرا شافعی رح تضعیف آن
 کرده است ابوداؤد رحمة الله و گفتست که در اسناد آن ضعف است
 یا آنکه معنی حدیث آنست که اثر تحصیل نجاست ضعیف میشود
 و نجس نمیکرد * ^{مسئله ۶} آیه که جاریست اشر در آن
 نجاست افتد و خوبان جایز است بشرطیکه اثر نجاست در آن
 پیدا نباشد زیراچه نجاست در آب جاری مستقر نمیماند و اثر
 نجاست بوی آنست یا مزه یا رنگ آن و آب جاری آنست که
 استعمال آن متکرر نمیشود و بقول بعضی آب جاری آنست که
 بنزد روانی خود برگ کاه را ببرد * ^{مسئله ۷} غدیر
 عظیم اغسی حوض بزرگ که از جنبا نیدن آب یکطرف آن
 آب طرف دیگر نجسند اگر بیک جانب آن نجاست افتد رواست
 وضو بهیچانب دیگران زیراچه ظاهر است که نجاستیکه افتاد
 است بیکجانب آن نهی رسد بهیچانب دیگر چه اثر جنبا نیدن
 آب قوی تر است در سیرایت از اثر نجاست و از ایستخنیف
 روح ضروریست که تصدیر یک یکجانب غدیر بتصدیر یک جانب
 دیگر معتبر است بتصدیر و همین قول ایستخنیف است روح و نیز

مرویست از ایندوسف روح که تصور یک آت بدست معتبرست
 و از محبذ روح مرویست که تصور یک موضوع معتبر است و وجه
 روانیت آنکه در روح این است که حاجت نسوی حوص برای
 تسل رسانده تر است از حاجت نسوی آن برای وصول بعض
 لها انداز کرده اند عدد در عظم را از روی مساحت بداده
 درده از کرکریاس از برای توسعه در آن میان وقتوی برای
 است و در عین عدد در تمام معتبر ششم است که عدد در بحالی
 بود که از مرد استی آن بهره رهن آن مکسوف نگردد
 و همین صحت است و این مدکور شد در کتاب قدوری که
 اگر بحساب یک حالت احدی کتاب دیگر و صوحا در است
 در آن اسارت است نسوی آنکه بحسب مسود جای افتادن
 بحساب و از اندوسف روح مرویست که جای افتادن بحساب
 نیز بحسب به مسود مگر و قتم که اثر بحساب ذکر اینجا ظاهر باشد
 مانده آن جاری * مسئله ۸ * اکثر بهره در آن
 چابور یک خون ساکنند از مدخل میکس و پسته و ربور و کردم
 و مانده آن نس آن بحسب به مسود و شایع روح
 که در است که بحسب میگردد ویرا حلالی ویرا حرام است

و حرمت آن بجهت کرامت و بزرگی نیست و آن علامت
نجاست است بخلاف کرم سرکه و غیره و براجعه در آن ضرورتست
و دلیل علیای ما یکی قول پیشه بر است صلعم در حق آن
آب که حلال است خوردن آن و رواست وضو بان و در ویم
اینکه نجس کننده نیست ^{مگر} کنیزش خون مسفوح با جزای
آب وقت مردن آن جانور حتی که حلال میشود جانور سذب
بسبب انعدام خون در آن و در جانوران مذکور خون سائل
نیست و حرام را ضرور نیست که نجس شود مانند خاک که
حرام است و ناپاک نیست * ^{ماده ۹} * اگر
بمیره در آب جانور یک زنده کنایه میکند در آب مانند
ماهی و غوک و خرچنگ ^{مکیده} پس آن آب ناپاک نمیشود
و شاقی رح گفتست که ناپاک میشود مگر بسبب مردن ماهی
و دلیل او بالا گذاشت و آن اینکه آن جانور آن حرامند مگر ما هم
و دلیل علیای ما یکی این است که آن جانوران در معدن خود مرده
اند پس حکم کرده نشود بنجاست آن چنانکه اگر مرده پیخته خون
^{نزد} اگر این چنین پیخته را کسی در آستین خود گرفته نماز
گذازد جایز است بخلاف آنکه اگر پیشه پیر از شر آب

ما اول را در آسین گیر و نماز گذار و جایز نبود دوم اینکه
 در حاتوران مذکور خون نیست ویرا حه حاتور یکده خون ساند
 دارد در آب مالدن نمیتواند و موجب نجاست نیست مگر خون
 دیگر بهر در زمین قسم حاتور این در آسین است شیر و طعام پس
 قول بعض علیا آنست که مردن حیوانها پاک میکند آن را
 زیرا چه اینها مردن آن نیست و بقول بعض هیر آب نیز
 بموت آن حاتوران پاک نمیشود ویرا حه حاتور مذکور خون
 نیست و همین صحت است و غوک بحری و دری براست و بقوله
 بعض امر مردن و ک دری آب پاک مستودم ویرا حه حاتور خون
 است و آب معدن آن نیست و مراد از حاتور یکده زندگانی در آب
 میکند آنست که تواند و زندگانی آن در آب بود اما حاتور یکده
 زندگانی آن در آب بود و تواند و تقاسم آن در آب نبوده مومن آن در آب
 موجب پاکی آب بود * مسنگه * روایست استعمال آب
 مستعمل در طهارت احداث بحال ملک و شافعی مرجع آنها میگویند
 که طهارت که صفت آب است عبارت است از اینکه غیر
 خود را مکرر ظاهر کند مانند قطوع که عبارت است از چیزی که
 بار بار قطع بدان حاصل شود مثل همیشه بر و نقره و چغندر

و آن یکی از دو قول شافعی است که اگر استعجال کنند آن آب یا وضو
 با آن آب مستعمل طهور است و اگر بی وضو است پس آن آب
 طاهر است و طهور نیست زیرا چه عضو مسلمان پاک است حقیقی
 و باین اعتبار باید که آب مستعمل طاهر باشد و نجس است حکما
 و باین اعتبار باید که آب مستعمل نجس باشد پس حکم کرده شد که آب
 مستعمل طاهر است و طهور نیست قارعا یت هر دو اعتبار
 شود و بقول محکم رنج و آن روایتی است از ائمه کثیفه روح
 آب مستعمل طاهر است و طهور نیست زیرا چه ملاقات طاهر
 که آب است با طاهر که وضو است موجب نجس گشتن آن آب
 نیست و لکن هرگاه با آب مستعمل عبادت حاصل شود پس
 صفت طهوریت آن متغیر میگردد مانند مال صدقه که بجهت
 حاصل شدن عبادت بآن مال متغیر میگردد و صفت آن
 و طیب نمیمانند و مثل حرک شمرده میشود لهذا احرام
 است و ریح الشمی و بقول شیخین روح آب مستعمل نجس
 است بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که هر آینه بول
 نکند کسی از شما در آب دایم اخیری جای می رود غسل
 با آن آب کند کسی در آن و بجهت اینکه با آب مستعمل از آن

فقیرا بت حکمی نمروده شد است پس قیاس کرده خواهد شد
 بر آیین که بان از ازاله نجاست حقیقی میشود و بر روایت جنسی
 از ابیحنیفه روح آب مستعمل نجس است بنجاست غلیظه بنا بر
 قیاس آن بر آیینی که مستعمل شود در ازاله نجاست
 حقیقی و بر روایت ابی یوسف از ^{ابن} ابی یوسف ^{که} نیز قول ابی یوسف
 روح است آب مستعمل نجس است بنجاست خفیه زیرا چه در
 طهارت و نجاست آن اختلاف است * مسند ۱ / ۲۰۰ آب
 مستعمل همان است که زایل کرده شود بان حدث را یا استعمال
 کرده شود در بدن بروجده عبادت قال رض تکذ ابی قول
 ابی یوسف روح است و بعضی گفتند که نیز قول ابیحنیفه است
 روح و مستعمل روح گفتست که آب مستعمل نمیشود مگر با استعمال
 آن بروجده قربت و عبادت زیرا چه آب مستعمل نمیشود مگر
 بسبب انتقال نجاست گناه بسوی آن و نجاست گناه انتقال
 نمیکند بسوی آب مگر وقتی که استعمال کرده شود بروجده عبادت
 و ابی یوسف روح ^{میگوید} که بسبب استقاء فرض نیز مستعمل میشود
 بجهت سقوط حدث از اعضای وضو * مسند ۲ / ۱۰۰ گفتگو
 کرده اند علماء در اینکه آب کدام وقت مستعمل میشود

آن است که در شکاه از بدن زایل میشود مستعمل میشود
 نیز بر آنچه بیشتر از زوال حکم کرده نمیشود بهستعمل بودن
 آن بسبب ضرورت ورنه طهارت حاصل میشود و بعد انفصال
 از بدن ضرورت مذکوره باقی نمی ماند * و مسند ۱۳ *
 و قتی که غوطه نهد شخص در جنب در چاه برای جستن دلو مانند
 پس نزد ایه یوسف روح آن شخص بحال خود بوده اعنی ضرب
 باشد در زیر آنچه نزد ایه یوسف روح برای اسقاط فرض
 با محض غسل جنابت ریختن آب بر سر و بدن شرط است و آن
 متحقق نیست در صورت مذکوره و آب چاه نیز بحال خود
 مانند بسبب انعدام اسقاط فرض و نیت عبادت و نزد مکبر
 روح شخص جنب و آب چاه هر دو پاک بود سبب پاکی جنب این است
 که نزد او روح ریختن آب شرط نیست و سبب پاکی آب چاه اینکه
 نیت عبادت یافته نشود و نزد ایه یوسف روح شخص جنب و آب چاه
 هر دو ناپاک است اما آب پس بجهت آنکه شخص جنب اسقاط
 فرض از بعضی اعضا عینی پائی خود کرد و باو ملاقات و رسیدن
 آب و از آن جنابت از پائی او زایل گردید و اما شخص جنب
 پیش ناپاک است بسبب باقی بودن حدث جنابت در باقی اعضای

۱. و بقول بعض فقها ناپاکي شخص جنب بسبب حسه بدن آب مستعمل
 در بدن او است و روایت دیگر را می بینید روح شخص جنب پاک
 باشد و پیراحه آب مستعمل نمیشود مگر بعد از انتقال از بدن
 و فقها گفته اند که این روایت موافق قراست بعه نیست بروایات
 دیگر * مسئله ۱۱ * شریوسه غیر مدبوع که باغت نموده شود
 پاک میگردد و حیاتی میشود نه از آن و بر آن و خود از او آن
 سوای پوست آدمی و خوک پیراحه پیراچه صلعم فرموده است که
 هر پوست که دماغ داده شود پاک میگردد و این حدیث بسبب شهر
 خود حجت است در مسأله روح در باب جا پیر نشودن نماز
 بر پوست مرد از نزد او و حدیث مذکور معارض نشود آن
 نهی را که وارد است درباره انتفاع از مرده و آن قول علیه السلام
 است که نفع مگیرید از مرده با شایب (چیزی که پوست آن
 زیر آنچه شایب پوست غیر مدبوع است و نیز حدیث مذکور حجت
 است بر نفسی روح در باب پاک نشودن پوست سگ بعد از
 و بافت نزد او مانند پوست خوک زیرا که سگ مانند خوک
 نجس عین نیست لکن اجازت انتفاع بسگ با متذکر که نیکو است
 میشود برای نیکو بانی و بنسکار بخلاف خوک که آن نجس

عین است و ضمیر شایب در قول خدا یتعالی که آن تاباک است راجع
 بنسوی خود است بسبب قرب آن و حرمت انتفاع با جزای آن من بسبب بزرگی
 او است پس ۵۲ می و خود از حدیث مذکور مستثنی است و بعد از آن
 باید دانست که چیزیکه بازمی ماند پوخت را از حد پوختن
 و فاسد گشتن همان باقی است اگر چه آن چیز هیچ قیمت
 نداشته باشد مثله رختاب نهادن و ناک مالیدن زیرا چه
 مقصود به پختن حاصل میشود پس شرط کردن غیر آن مثل
 استعمال برگ کنار و غیره چیزهای عفن و بجه ندارد
 * مسئله ۱۵ * هر بوسه که باقی پاک میشود پس بسبب
 ذبح آن جانور نیز پاک میشود زیرا چه ذبح در آن گدازدن
 بر طوبات نجسه کار باغت میکند و همچنین پاک میشود
 بسبب ذبح گوشت مذبح بوج اگر چه خوردن آن حرام باشد
 و همین صحیح است * مسئله ۱۶ * صوی مرد و او مستضعفان
 آن پاک است و بقول شافعی روح پاک است زیرا چه آن
 از اجزای مرد است و دلایل علیها این است که اجزای
 آن کوره ذی حیات نیست و ازین جهت تا لم یفسد نمی شود
 پختن آن پس موت یا نسیان عارض نمیشود چه موت

عبارت از زوال حیات است * مسئله ۷ * موی انسان
 و استخوان آن پاک است و نیز شامعی روح ناپاک است بر سر اجده
 انتفاع با آن و بیع آن حاد نیست و علیهای ما میگویند که
 خدم حوار انتفاع و مع آن متاخر کرامت و غیره است
 پس دلیل نجاست آن شود چشم در بیان احکام
 آب چاه * مسئله ۸ * اگر پیچته در چاه نجاست و غیره
 کشیده شود تنها آب آن بر روی پاک کردن آن چاه و بر
 لجماع ملب است و مسائل چاهها مبنی بر اینست که اگر ابله
 در بر قیاس پس اگر پیچته در چاه یک بشک یابد و پس شتر یا
 گوسفند بسبب آن آب چاه ناپاک میباشند و این امر روی
 استحسان است و قیاس آنست که ناپاک شود بجهت افتادن
 نجاست در آب قلیل و وجه استحسان آنست که خانه
 چاههای صحرا مرتفع میباشد و مواشی گرده آن میگردند و
 تشنگی می آید و پاد می آید و آنرا در چاه پس
 بسبب این جهت احتیاج نکرده شود نجاست قایل را و در
 نجاست کثیر ضرورت نیست و از اینست که روح مریض است که
 نجاست کثیر آب که بزرگ شده آنرا اکثر دانند و همین روایت

معتبر است نه آنچه مرویست که آن مفروض است بر رای کسیکه
 بان مبتلا شود و فرق نیست در میان پشک شتر و سرگین اسپ
 و کاه و در میان تروخشت و شکسته و ناشکسته آن نیز آنچه
 ضرورتیکه مذکور شد این همه را شامل است و اگر گوسپند یک
 پشک یا دو پشک اندازند در آن و ندیکه در آن شیر دوشیده
 میشود پس درین صورت قتها گفته اند که آن پشک را باید
 انداخت و شیر را باید نوشید بجهت ضرورت * مسئله ۲ *
 اگر نجاست قلیل بیفتد در آن و نه آب پس آن آب ناپاک
 میشود بجهت عدم ضرورت و از اینجهت روح مرویست که
 آن و نه شیر مانده چاء است در حق افتادن یک یا دو پشک
 * مسئله ۳ * اگر بیفتد در چاء بیخال کبوتر یا کنجشت آب
 ناپاک نیگردد و شافعی روح میگوید که ناپاک میشود زیرا چه
 آن بیخال در آخر بد بو میشود پس ما فند بیخال ماکیان
 باشد و دلیل علیای ما این است که مسلمانان متفقند بنگی داشتن
 کبوتران در مساجد و اکثر طاقها میسازند ترمساجد برای
 نگه داشتن کبوتران با آنکه امر شارع است بظهور مساجد
 و آن بیخال در آخر بد بو نمیشود پس مسانند خاک بود

* مسئله ۴ * اگر مولی کعبه کشید و در حایه پس نبرد
شیعیان روح تهاوی آن حایه نایب کشید و مسجد روح میگوید
که نباید کشید آن حایه مگر وقتی که مولی در آن غالب شود
و درین حکام آن آب طهور میریزد و اصل آن این است که بره
مسجد روح مولی حایه آن مسأله قول اللهم یا ک است و بره
شیعیان روح ناپاس است و دلیل مسجد روح آن است که پیغمبر
صلعم امر کرده بود قوم عربی را که در آن مولی ستر و سیر آن
و عرنه مرصی است با فایله که قوم عربین بآن مرصوب
است و قصه آن قوم اینست که آنها در مدینه مزدحم و متهم
صلعم مسلمان شدند و بسبب عدم موافقت و ای مدینه
بیار شدند در رنگ آنها در گذشت پس پیغمبر صلعم
فرمود که سرید در حایه که شترهای صدقه در اسحا است و
بخورید لعل و شیر شتران و آنها از آن عاف شدند
و دایل شیعیان روح یکی این است که پیغمبر صلعم فرمود است که
احترار کشید آن مولی و مراجه اکثر عذاب قبر بسبب عدم
احترار آنست و درین شیخ در فاسک است میان مولی ما قول
اللهم و غیر آن دوم آنکه مولی ما قول اللهم و دور متعین است مانند

بول غیر ماکول اللحم و آنچه روایت کرده است آن را میخورد روح تا بیک
آن ابن است که میگوید صلعم دریافته بود از وحی شفای آن قوم
در خوردن بول شتر و بعد از آن باید دانست که نزد ابیهنغ
روح خوردن بول ماکول اللحم حلال نیست نه برای تدایوی و نه
برای غیر آن زیرا چه یقیناً معلوم نیست که شفا در آن است پس
از تکاب حرام یقینی برای امری محتفل نباید کرد و نزد ابیهنغ روح
خوردن آن بجهت تدایوی حلال است بنا بر قصد عزیمت و نه
مکسب روح خوردن آن حلال است بجهت تدایوی و غیر آن زیرا چه
بول ماکول اللحم نزد او پاک است * مسئله ۵ * اگر بپزد در

چاه موش یا کنگشک یا صغوه یا سودانی یا چلهاسه پس بعد برآوردن
آن جانوران از آن چاه کشیده شود آب از آن چاه بیقتدار بیست
دلو تا سی دلو بیقتدار کلائی و خورده و دلو زیر چاه آنس رض حکم کرده
بود بکشیدن بیست دلو از چاه بکه موشی در آن افتاده بود و همان
ساعت آن موش برآورده شده بود از چاه و کنگشک و مانند آن مثل
موش است در چاه پس حکم آن مانند حکم موش بود و کشیدن آن آب
بیقتدار بیست دلو واجب است و بیقتدار سی دلو مستحب است
* مسئله ۶ * اگر بپزد در چاه کبوتر یا مانند آن چون ماکیان

و گرده پس کشیده و سود آب اران خا به بقدر ارجیل دلو تا سبب دلو
 بود به جامع صغیر محکوم است که کشیده شود آب به بقدر ارجیل تا به
 دلو و شیمی طاهر است و در احدی مبرو نیست که دلو سبب دهن ری ری
 نکست که چهل دلو آب کشیده شود از خا اگر به هر دلو در آن ماکان
 و این برای بیان آنست که کشیدن چهل دلو دق و خوب است
 و کشیدن به خا دلو بطریق استعجاب است و بعد از آن باید
 را به دست که معتبر در هر خا و در خا است که با آن کشیده می شود
 از آن و مقول بعضی مراد از آن دلو است که بقدر ارجیل باشد و اگر
 کشیده شود از خا به دلو عظیم بمقدار مقداری نیست دلو کافی بود
 برای حصول مقصود * به مصلحت ۷ * اگر به هر دلو خا و کوسه یا
 آن می یا سنگ پس کشیده شود تمام آنست که در آن است و در احدی
 به ساس و این بر مرض فتوی داده اند بکشیدن تمام آب
 و قتی که مرده بود رنگی در خا و مرمر و اگر به هر دلو خا
 حیوانی را ما کشیده شود تا مسموح گردد دانی احرای آن از هم
 پاسد پس کشیدن تمام آب آن واجب گردد و خواه آن حیوان
 کوچک باشد یا بزرگ در هر صورت و طوبی آن حیوان
 در احرای آب منتشر میگردد پس اگر آن خا حسه دار باشد

و کشیدن تنها بی آب از آن ممکن نبود پس کشیدن آن نقد بر آب
 که در آنجا بالفعل موجود است کافی است و برای معرفت مقدار
 آب چاه چشمه دار و طریق است یکی آنکه کند شود و گویی
 به مقدار عین آن چاه و بعد از آن کشیده شود آب از آن چاه
 و بر کرده شود آن کوه را و بیم این است که جوی را مثل
 عصا در آن چاه بینند از نهد و بعد از آن علامت کنند بر موضع که آب
 چاه تا آنجا رسد و بعد از آن بکشند از آن چاه ده دلو آب
 مثلاً و بعد از آن باز بندازند آن چوب را در آن چاه و ببینند
 که بسبب کشیدن ده دلو آب چه قدر کم شده است از آن خوب
 پس باید که بکشند به مقدار هر مقدار از آن ده دلو آب را تا آنکه
 بمقدار چوب آب از چاه کشیده شود و این هر دو طریق
 منقول است از ابیویوسف رح و از مسعودی رح و ریست که کشیده
 شود از آن چاه صد دلو آب تا صد دلو بشاید که قول مسعودی
 رح مبنی است بر آنچه او مشاهده کرده است و در شرح خود که
 بخارا است چه اکثر در جاهای بیهوده و در حدیث و آب بود
 تا صد و بقول بعضی سهل کرده شود بقول دوم آنکه آنهارا
 بصیرت بود در امر آب و این قول اشبه بنقد است * مسعودی ۸ *

اگر بماند سود رچاء موشی تا غیر آن و معلوم نبود که آن
کدام وقت افتاد است پس اگر آن موش آمده یا متعین نگردیده
باشد باید که اعاده کرده شود به یک روز و سه روز را اگر آن
آن جاء و صو کرده باشد و مسته سود هر خیر را که آن جاء
در آن رسیده باشد و اگر آن موش مثلاً آمده باشد یا متعین باشد
پس باید که اعاده به سه روز و سه روز شود و این نزد این
رج است و صاحبی رج گفته اند که اعاده به بار اصل و احب
نیست و فکر و تمکد بقی معلوم شود که آن موش را کدام وقت
در آن جاء افتاد است پس از آن وقت حکم بحکایت آن
جاء کرده شود و دلیل صاحبی رج این است که آن جاء
از سابق پاک است بقما و سبب یافتن موش در آن سک افتاد
چه معلوم نیست که کدام وقت افتاد است و این در آن و یقین
و اگر نه پس سود سبب سک و حتم شود که اگر سبب بپسند نتجاست
و در حاکم خود و داده که این بحکایت کدام وقت بحاکم
او رسیده است پس در اعاده به بار اصل و احب نیست و آنچه
و را بسحا نیز و دلیل این بحقیقه رج این است که ظاهر همین است
که آن موش سبب افتاد در آن جاء مراد است پس ظاهر همین نسبت

اعتبار کرده خواهد شد لیکن اما سید ن دلالت میکند بر تقدیم
 پس اندازه آن پس شبانه روز کرده شد و عدم تفسیح و اما سید ن
 دلالت میکند بر قرب عهد پس اندازه آن بیک روز و شب نبوده
 شد چه کمتر از آن ساعتهاست که ضبط آن ممکن نیست و از
 مسئله دیدن نجاست در جامه که صاحبین آنرا نظیر آورده اند
 چنانچه اینست که مسئله مذکوره متفق علیه نیست بلکه در آن
 نیز اختلاف است آنچه نزد ابیحنیفه و ح سه روز اندازه
 نبوده میشود اگر نجاست خشک باشد و بیک روز و شب اندازه
 نبوده میشود اگر آن نجاست تر باشد و اگر تسلیم کرده بشود
 که مسئله مذکوره متفق علیه است پس فرق میان آن و میان
 مسئله که کلام در آن است این است که جامه انسان تصدق
 نظریست و چاه از نظر ثایب است پس قیاس آن بر آن صحیح
 نبود فصل در بیان پس خورده و عرق * مسئله ۱ *
 عرق هر حیوان در حکم پس خورده آنست زیرا چه عرق و
 لعاب دهن هر دو از گوشت متولد است پس آن حکم هر دو یک
 خواهد بود * مسئله ۲ * پس خورده آنست که خواه مسلمان
 باشد یا کافر یا جنب و حیض و پس خورده هر حیوان ماکول

اللّٰهم یا ایاک است نزد اید و مخلوق است باین پس حورده
 لب دهن آن و آن مولد است از گوشتیکه پاک است پس پاک
 مود * و سبک * م * پس حورده سبک بیا پاک است و آورد بکم
 در آن حورده سبک حورده و بار سبک بود بجهت آنکم و معبر
 صلح در مود است که سه ارسته بود آورد بکم در آن
 حورده سبک در آن سبک وقت حورده بآن مهر سبک است و ناوید
 و هرگاه سبک است حورده سبک در آورد بیا پاک میسود
 آورد پس آن مدکور در بار اولی پاک خواهد شد و حدس
 میدی و مسهل و قیام و حورده یکی قیام است آن آورد دوم عدد
 نلکه در سستی و قیام حورده و حورده شش سه بار حکمت است
 و هر سبکی روح در سبک که در سبک بار سبکی آورد مدکور و حکمت
 دیگر آنست که هرگاه آورد بکم مولد کند در آن سبک و سستی سه بار
 پاک شود پس آورد بکم آن حورده در آن سبک بار یک اولی پاک
 خواهد شد و سبکی سبکی و بار سبک در حدس است که آورد
 مدکور در سبک بار سبک و بار سبک در حدس سبکی روح
 پس آن مکتوب است بر اسلام اعی در امتدای اسلام و این حکم
 بود و بعد از آن مرث سنن سه بار حکم فرار یافته است

مسئله ۴ * پس خورده خورک ناپاک است زیرا چه خورک
 نجس عین است چنانچه بالا گذشت * مسئله ۵ * پس خورده
 جانور در زده ناپاک است زیرا چه گوشت آن ناپاک
 است و لیس آن از آن متولد است و شاقعی رح میگوید
 پس خورده در دندان سواهی سنگ و خورک پاک است
 * مسئله ۶ * پس خورده گربه پاک است لیکن مکروه است
 نزد طرفین و از ابویوسف رح مرویست که مکروه نیست زیرا که
 پیغمبر صلعم آن در فریضه خود را کج میگرد و گربه از آن آب میخورد
 و بعد از آن پیغمبر صلعم از آن آب و فریضه ^{در فریضه} دلیل صاحبین رح
 این است که پیغمبر صلعم فرمود است که گربه در نه است
 و مراد از آن بیان حکم شرعی است نه بیان خرافات پس معلوم شد
 که نجس خورده این ناپاک است لیکن نجاست ساقط است
 بعد از طواف اعنی پیغمبر صلعم فرمود است که گربه طواف میکند
 در خانه های شما و میگردد در آن پس اگر پس خورده آن ناپاک
 شود حرج لازم آید و باین علت نجاست آن پس خورده گربه ساقط
 شد و کراهت باقی ماند و چیزی که روایت کرد است ابو یوسف
 رح مذهب اول بر ما قبل تحریریم است و بعضی فقها گفته اند که کراهت

پس حورده آن ممانعت گوشت آنست پس کراشیت قهر می
 خواهد بود و بعضی بقا گفته اند که کراشیت ممانعت است که گریه
 از خوردن بخداست احتیاط می کند پس کراشیت مذکوره کراشیت
 تدریجی خواهد بود * مسئله ۷ * اگر بخورد گریه موش را و بعد
 امان در شبان ساعت مرشد آب را از آن ندی پس آن آب
 ناپاک میگرد و ولیکن اگر زمانی درنگ کند و بعد از آن آب
 خورد پس آن آب ناپاک میگرد در مزاجه در صورت آن
 گریه میسود و شی خود را از لغاب دهان خود و این حکم بره
 اینست و ای من سبب رح هردو است برآید برآید برآید
 اگر چه برای مانی و بختی آب سر طست و لیکن در این صورت سبب
 صریح آن سر طرد از ساقط است چه گریه بر روی بختی آن قادر
 نیست * مسئله ۸ * پس حورده یا کمان پیچیده که میچورد مکرره
 است و مزاجه آن ماکان محاسب میخورد و اگر محسوس باشد
 و منظور که منقار آن در مانی آن درسد پس در این صورت پس حورده
 آن مکرره است و در صورت محاسب است نمیچورد و شبان
 حکم سماع طراست حورن مار و غمزه و مزاجه آن حورده میخورد
 مرده را پس آن ممانعت ماکیان و قیید است و از این وسع رح

مرویست که آن وقتی است که محجوس باشد یا اینطور که بداند
 صاحب آن که نجاست نیست در منقار آن پس ذریه صورت پس
 خورده آن مکروه نیست و این روایت را مستحسن شمرده اند
 و شاید روح * و مسئله ۹ * پس خورده جانور یک مکونت میکند
 در خانه چون مار و مرش مکروه است زیرا چه حرمت گوشت آن
 موجب نجاست پس خورده آنست ولیکن نجاست آن ساقط است
 بنا بر علت طواف چنانچه سابقا مذکور شد پس کراهیت آن
 باقی نخواهد ماند. * و مسئله ۱۰ * پس خورده خر و استر
 مشکوک است و ایکی بعضی گفته اند که شک است از طهارت آن چه اگر
 ظاهر می بود ظهور می شد مادامیکه لغاب بران غالب نمیشد و
 بقول بعضی شک در ظهوریت آنست و همین اصح است زیرا که اگر
 کسی بآب مشکوک وضو کند و بعد از آن آب پاک بی شک بدست او آید
 واجب نمیشود بار که شوین سر خود را که یاب مشکوک آن را مسح کرده
 بود و همچنین شیر خرباک است و عرق آن مانع جوازها نیست
 اگر چه کثیر باشد پس معلوم شد که پس خورده آن نیز پاک است
 و محجوس روح تصریح نیوده است باینکه پس خورده خر و استر پاک
 است و باید انکه اسباب شب و در طهارت و ظهوریت آن تعارض

اولد است آیهی بعضی دلیل دلالت میکند بر اباحث آن و بعضی ازان
 دلالت میکند بر حرمت آن و نیز اختلافی است در
 نجاست و طهارت آن و از این حیثی که روح مریض است که پس خورده
 خور نجاست است و این بنا بر ترجیح دادن حرمت و نجاست است
 بر حلت و طهارت و بدانکه استمرار نسل خور است پس او نیز
 بهرله خور خواهد بود * مسئله ۱۱ * اگر یافتند نشود آب برای
 آب مسکوک که پس خورده خور است پس حکم آن این است
 که جمع کرده شود میان وضو و تیمم و دست را بشویند و باید
 مشغول و تیمم نیکم باشد خواه اول وضو کند یا بعد از آن و بعد
 ازان تیمم یا برعکس آن کند و در روح گذشته است که جایز
 نیست مگر شستن که اول وضو کند یا بعد از آن و بعد ازان
 تیمم نماید و مراد است از تیمم آب مذکور و احب است پس
 آن مانند آب مطلق و به دلیل آلهای ما این است که
 موجب طهارت در هر دو صورت یکی ازان و دیگری از آن
 پس جمع نمودن میان آنها و دانستن ترتیب * مسئله ۱۲ *
 پس خورده آب پاک است نزد صاحبین روح ز نرا که آب
 با مقبول الماحم است و هر چه تمی است نزد این صاحبین روح بنا بر

روایت صحیح زیرا چه کراشیت گوشت اسب نزد اهل بیت خارج
 بجهت اظهار شرف است نه بجهت نجاست "مسند ۱۳"
 اگر نیاید شخصی T بر اسوای نبیذ قهر بس درین صورت بقول
 امام ابیه نیغدرج و نکند بان T بوقیم در کار نیست بجهت
 T نک: پیغمبر صلعم وضو کرد است بان در لیلۃ الجن و تیکه T ب
 بدست نیامده بود و ابویوسف راج گفتست که در صورت مذکوره
 تیمم کند فقط وضو نکند و آن روایتی است از ابی کنده راج
 و آن قول شاذی است زیرا است و دلیل ایشان T یم تیمم است
 زیرا چه آن قوی تر است از حدیث دیگر از ابن عباس یا T نک
 حدیث لیلۃ الجن منسوخ است بایت تیمم چه حدیث مذکور
 مدنی است و لیلۃ الجن مکی است و مکه در راج گفتست که
 در صورت مذکوره وضو کند به نبیذ و هم تیمم نماید برای
 نیاز زیرا چه در حدیث لیلۃ الجن اضطراب است و تأریخ
 T نیز مجهول است پس واجب شده جهج میان وضو و تیمم بنا بر
 احتیاط قال رض لیلۃ الجن متعدد است پس در توی نسخ T
 صحیح نیست و حدیث مذکور مشهور است و بان عمل نهوده اند
 صحابه رض و به ثل این حدیث زیاده کرده میشود بر کتاب اللام

میل است یا زیاده از آن پس جایز است او را که تبسم کند بجهت
آنکه در قرآن مجید آمده است که اگر شام را بر نص باشد
یا مسافر و وضو بشکند بسبب بول و غایط یا بسبب جوع و نیاید
آب بر آب تبسم کند بر روی زمین پاک و بجهت آنکه ببغیر صلعم
فرمود است که قرآب ظهور مسلمان است اگر چه قاء سال
باشد مادامیکه آب نیابد و میانی سه هزار گام یا چهار
هزار گام است و هر گام یک و نیم ذراع و هر ذراع بیست
و چهار انگشت است و در شهر بیست و دو ذراع و در شهر بیست و دو
معتبر است زیرا چه بسبب رفتن تا شهر برای آب حرج سخت
میشود و در جایکه شخص مذکور حاضر است آب موجود
قدست حقیقت و معتبر در جواز تبسم مسافت مذکور است نه
خوف فوت نماز اعنی اگر میان او و میان آب کم از مسافت
مذکور باشد ولیکن وقت نماز تنگ است باین حد که اگر
برای وضو بطالب آب رود نماز فوت میشود تبسم ویرا
جایز نیست زیرا چه موجب قنای وقت قهراً است چه اگر
پیشتر نماز میکرد وقت تنگ نمیشد * مسأله ۲ * اگر
شخصی آب یابد لیکن بسبب بیماری بنزدیک که از استعمال

آب بیماری زیاد رخا شد شد پس ویرا تیمم جایز است به جهت
 آنست که قرآن که مذکور شد و به جهت آنکه ضرر زیادتی بیماری
 خوف تر است از ضرر گرانوی نای آب و بسبب این ضرر تیمم
 جایز است پس بسبب ضرر در مادتیم و بیماری بطریق اولی جایز
 خواهد بود و غرق نیست در مپسان زیادتی بیماری که
 باسدنیال آب میشود و در میان زیادتی که بسبب حرکت
 در استعمال آب میشود و شافعی روح میگوید که بسبب بیماری
 تیمم حائز نیست مگر و قیام که خوف تلف جان باشد یا تلف عضو
 و ظاهر در قرآن مستجاب آنست چه آیت قرآن مطابق است
 و مقید نیست باینکه مریض را تیمم و فنی جایز است
 که ویرا خوف تلف باشد * مسئله ۳ * اگر صاحب
 جناحت خایف باشد باینکه اگر غسل خواهد کرد سودی او را
 خواهد گشت یا بیماری خواهد کرد پس ویرا تیمم بخاک جایز
 است و این حکم در صورتی است که شخص جنب بیرون
 شهر باشد بمقتضی حدیث بیمار از آن منابع آنچه مذکور شد در
 مسئله مریض و اگر اندرون شهر باشد پس در آن اختلاف است
 اعلیٰ نرد ابیحد، بقدری و ویرا تیمم جایز است و نزد صاحبین روح جاز

نیست و صاحبش روح میگویند که تحقق جنس حالت در شهر
 نادر است پس آن معتبر نیست و دلیل اینست که این است
 که شخص مذکور عاجز است از استمال آب و عجز از
 حقیقت ثابت است پس ضرور است که اعتبار آن نبوده شود
 * مسئله ۴ * تیمم عبارت است از وضو که بیکی از آن
 مسح کند روی را و بدو م شهادت را تا از پنج بجهت آنکه بپذیرد
 صلعم چنان فرموده است و بعد از وضو دست بر روی زمین افشاند
 آنرا و بعد از آن مسح کند تا روی او گرد آید تا آنکه آنرا
 گمزه میگویند و آن منع است و در ظاهر روایت استیعاب اعنی
 مسح چپ بر روی و دست شرط است زیرا چه تیمم قائم مقام وضو
 است و لهذا گفته اند که تیمم کنند را لازم است که تخلیل
 اصابه کند و اگر انگشت رد را انگشت او باشد آن را از انگشت
 بکنند تا مسح تمام و کمال متحقق شود * مسئله ۵ * حکم تیمم
 در جهات و حدت برابر است اعنی در هر دو صورت جایز است
 و هیچچنین در صورت حیض و نفاس بجهت آنکه مرویست که
 گروهی از اعراب نزد پیغمبر صلعم آمدند و گفتند که ما مسکون
 میکنیم رین ریشکستان و آب میسر نمیشود تا یکی یک و دو و

نهاء و میان ما جنابت و حیض و نفاس بظهور می آید پیغمبر
 علیه السلام فرمود که لازم بگیرید زمین خود را اعتنای تمیم
 جاساز است در بندورت * مسند ۶ * تمیم جایز است نزد
 ابیحنیفه و معتقد روح بر هر چیزی که از جنس زمین است چون
 قراب و رنگ و کچ و اخک و سرمد و زرد نیج و ابویوسف روح گفت
 است که تمیم جایز نیست مگر بر قراب و رنگ و شافیه روح گفت
 است جایز نیست مگر بر قرابیکه صلاحیت روئیدگی دارد و این بک
 روایت است از ابیوسف روح نموز بر احوال و قرآن معتقد آمد است
 که تمیم نهند بر صعدی * این عبارت است از آنیکه صلاحیت روئیدگی
 دارد و همچنین گفتند این عباس رض و لیکن ابویوسف روح تمیم بر رنگ
 نیز جایز داشته بنا بر حدیثیکه مذکور شد و طوفین روح میگویند که
 معبود نام روحی زمین است و وجه تسمیه آنست که خاک ظرف
 جلا دهد میکند و هر لفظ طیب احتیال است که بمعنی پاک باشد پس
 بران معهود خواهد شد حدیثی مناسب است به مقام طهارت یا آنکه
 همین مراد است خدا جملع بر این که زمینیکه بران تمیم کرده میشود
 پاک می باید پس بران حمل نمودن اولی است * مسند ۷ *
 تمیم جایز است بر روی زمین و شرط نیست که بران غبار باشد

زیرا چه آیت قرآن که مذکور شد مطلق است و دلالت نمی‌کند
 بر شرط مذکور و همچنین تیمم جایز است بر عین خیار با وجود قدرت
 تیمم بر روی زمین نزد طرفین روح زیرا چه عیناً تراب رقیب است
 * مسئله ۸ * نیت در تیمم فرض است و ز قروح گفتند که قروح
 نیست زیرا چه تیمم قیام مقام و جود است پس در وصف و ضو
 مخالف و ضو نشود و دلیل علیهای ما چکی این است که تیمم مشعر است
 از معنی قصد پس متعجب نیست که تیمم بدون نیت دوم این
 است که تراب ظهور نگردانیده شد است در حالت مخصوص که
 هجارت است از عدم قدرت بر استیصال آب پس نیت در این
 ضرر است بخلاف آب که آن ظهور است بنفسم و نیت طهارت
 باین نیت استباحث نه از کافي است برای جواز تیمم و شرط نیست
 که نیت تیمم برای حدث یا برای جنابت کند و همین صحت است
 پس اگر تیمم کند نصراً فی به نیت مسلمان شدن و بعد از آن مسلمان
 شود آن تیمم جایز نیست نزد طرفین روح و نزد ائمه و سلف روح جایز
 است زیرا چه او نیت کرد است عبادتی و آنکه مقصود نسبت بخلاف
 تیمم برای درآمدن در مسجد و برای مسکن است چه آن عبادت
 مخصوصه نیست و دلیل طرفین این است که تراب ظهور نگردانیده

نمیدانست مگر در حالتی که اراده که انسان عبادت معصومه را
 که بدون صهارت صحیح میسر شود و مسلمان شدن اگر چه عبادت
 است لیکن صحیح میسر شود و در طهارت بحال است که
 اگر تمهید نماید برای سجده تلاوت در این تمهید حاضر است
 در احد سجده عبادت نیست که معیر طهارت حاضر به سو در اکثر
 و بگویند بصراحتی به بیست مسلمان شدن و بعد از آن مسلمان شود و صوی
 او حاضر است و برده با هر چه حاضر نیست نماید اینک برادر است در صوی
 شرط است * **مسئله ۹** * اگر تمهید کند مسلمان و بعد از آن میرسد
 شود و بعد از آن کار مسلمان شود پس تمهید او که در حالت اسلام کرده
 بوده می باشد و در هر چه نیست که آن تمهید باطل میگردد و ریاضه کفر
 منافی آن است پس در این است در آن حالت ابتدا و بقا حاکم
 محرم منافی نکاح است لهذا مقتضای نکاح با محارم و بغای آن
 و این است حدی که اگر در پی سیر دهد و در پی سرچو را که صعب است
 نکاح باطل میگردد و چنانچه اگر سیر میداد پیش از نکاح صحیح به سده
 نکاح دلیل علیهای ما این است که مافی در حالت ارتداد صفت طهارت است
 یعنی بودن او طاهر و پاک و عارض شدن کفر منافی آن نیست چنانکه
 در صورت و صواعی اگر شخصی بعد از وضو میزد گردد و بعد از آن

باز مسلمان شود و وضوی او باقی میماند و جز این نیست که ابتدا ای
 تیمم صحیح نمیشود از کافر بسبب عدم تحقق نیت که شرط تیمم
 است * مسأله ۱۰ * هر چیز یکبار شکند و وضو است شکند
 تیمم است چه تیمم قائم مقام وضو است و نیز تیمم می شکند بسبب
 یافتن آن مقدار آب که برای وضو کفایت میکند و قتی که قادر باشد بر
 استعمال آن * مسأله ۱۱ * بسبب خوف درنده چون شیر و غیره
 تیمم جایز است و همچنین بسبب خوف عدو چون راه زن و غیره
 و بسبب خوف تشنگی تیمم جایز است زیرا چه بسبب این عوارض
 انسان از استعمال آب عاجز میگردد * مسأله ۱۲ * شخصیکه
 بسبب نیافتن آب تیمم کرده بود برای غسل اگر در حالت خواب برب
 آب بگذرد تیمم او می شکند نزد ایهستیفه روح زیرا که نزد او روح
 شخص خفته قادر است بر استعمال آب حکما و مراد از آن این است که
 به مقدار وضو بود زیرا چه کمتر از آن در ابتدا معتبر نیست پس در
 انتها نیز معتبر نبود * مسأله ۱۳ * تیمم جایز نیست مگر بر زمین
 پاک زیرا چه از صغیر طیب که در آیت قرآن مذکور است زمین پاک مراد
 است و نیز آن زمین است طهارت است پس ضرور است که خود نیز پاک
 باشد مانند آب * مسأله ۱۴ * شخصیکه نزد او آب

موجود نیست اگر او را امید آید نباشد پس بنا بر ظاهر روایت
 مستحب است او را که تأخیر کند در ادای نیاز تا آنوقت پس اگر آب بدست
 آید ریخت و کند و رفته تیسیم کرده، نیاز گذارد تا که ادای نیاز را یکاملتوس در طهارت
 واقع شود و این مصلحت مانع آنکه نکس بود که امید حیانت
 داشته باشد با ادای نیاز و از سخیس روح در غیر روایت اصول
 آید است که تأخیر واجب است از آنکه طس غالب بهر نه
 متحقق است و وجه ظاهر روایت این است که عجز از استعمال
 آب حقیقه متحقق است پس حکم آن بر اکل و خواهد شد
 مکر و قتیکه و چم و آب یعنی با جد * و سئل ۱۵ * جایز
 است متیسیم را که نیاز کنند به تیسیم خود هر چه خواهد امر قراری
 و نوافل و ساقی روح گفست که برای هر نیاز فرض تیسیم
 علیحدّه ضرر راست و بر آنچه تیسیم طهارت ضرور است و جلهای
 ما میگویند که تراب ظهور است در حالیکه آب نباشد پس
 تراب عهد خواهد کرد ما فتد عهد آب ما دامیکه قدرت
 بر استعمال آب نباشد * و سئل ۱۶ * اگر شخصی
 صحیح البدن که او را جنازه بیست تیسیم کند در شهر برای
 نیاز جنازه صحیح است در صورتیکه ویرا حرق آب باشد

که اگر مشغول شود بوضو نیاز جنازه فوت خواهد شد و وجه آن این است که نیاز جنازه قضا کرده نمیشود پس اجزاء وضو که شرط جواز تیمم است در صورت مذکوره منکف است و همچنین تیمم صحیح است شخصی را که خائف باشد از اینکه اگر مشغول شود بوضو نیاز عید او فوت خواهد شد و باید دانست که آنچه مذکور شد که ولی غیر آن شخص است اشارت است بسوی اینکه ولی جنازه را تیمم روا نیست برای نیاز جنازه و این را روایت کرده است حسین رضی الله عنه رج و همچنین صحیح است زیرا چه ولی را میرسد که بعد از نیاز کردن دیگران اعاده نماید نیاز جنازه را پس اگر مشغول بوضو شود نیاز جنازه در حق او فوت نمیشود * مسئله ۷ * اگر بشکند وضوی امام یا معتدی بعد از نیاز عید جایز است او را که تیمم نماید و بگذارد از بقیه نماز را ادا نماید و این نزد ائمه کبیره رجحان است و صاحبین روح گفته اند که این جایز نیست زیرا چه لاخف آنرا گویند که در یابد در نفس امام اوله نیاز را نه آنقدر نیاز را ولاحت را میرسد که بقیه نیاز را ادا کند بعد از فراغت امام پس

خوف فوت نیاز در خوف او متحقق نیست و ابو حنیفه زح
میگوید که خوف آن باقی است زیرا چه روز عید روز
از دهام است پس خوف آنست که غایب شود چیزی که موجب
فساد نیاز است و این اختلاق در صورت نیست که نیاز غایب
را شروع کرده باشد یا وضو را اما در صورتیکه شروع کند آنرا
به تیمم پس درین صورت جایز است ادرا که بنا کند به تیمم
بالا تغایر زیرا چه اگر واجب گردانیده شود بر وضو پس در
حکم آن خواهد بود که متیمم در میان نیاز خود آنجا
نیاید پس نیاز او فاسد خواهد گردید * مسئله ۱۸ * اگر
شخصی خائف باشد از اینکه اگر مشغول شود بوضو نیاز
جبهه فوت خواهد شد پس ویرا تیمم جناسه نیست بلکه لازم
است که وضو کند و بعد از آن اگر یا بد جبهه را بگذارد آنرا
ورنه نیاز ظاهر گذارد زیرا چه اگر چه فوت میشود نیاز
جبهه ولیکن خلف آن نیاز ظاهر است بخلاف نیاز
عید که آنرا حریف نیست * مسئله ۱۹ * اگر شخصی
خائف باشد از اینکه اگر مشغول شود بوضو وقت نیاز باقی
نخواهد ماند پس ویرا تیمم روا نیست بلکه لازم است که

فرض کند و نیاز را قضا کند زیرا چه قضا خلاف اوست
مسئله ۲ * اگر مسافر قرا مویش کند آب را که همراه
اوست و تیمم کرده نیاز گذارد و بعد از آن یاد آید او را
آب مذکور پس بنزد طریق روح اعاده نیاز برو واجب نیست
و ابویوسف رح میگوید بک اعاده نباید نیاز مذکور و این
اختلاف در صورتیست که آن مسافر نهاده باشد آب را
پس خود یا نهاده باشد غیر او یا مروی و یاد آمدن آب در
وقت نیاز و بعد از گذشتن آن وقت برابر است و دلیل ابیوسف
روح یکی این است که آن مسافر قادر است بر استعمال آب
و آب در حق او موجود است پس چنان شد که شخصی
قرا مویش کند جامه را که همراه اوست و برهنه نماز گذارد و
بعد از آن یاد آید و بر آن جامه و درین صورت اعاده نماز
لازم است برو پس همچنین در این جامه نیز دوم این است
که همراه مسافر آب میباشد عاده پس فرض است هر که تلاش
آن نماید و دلیل طریق روح این است که قدرت بدون علم
نمیباشد و هبای قدرت مراد از وجود است و همراه مسافر
آب برای خوردن مهیا میباشد نه برای استعمال و مسئله

قراموش کردن حامه که نظیر آورد و است آن را اولی و سرف
 روح پس جواب آن این است که مسئله مذکوره محال است
 و اگر مسلم داشته شود که متعین علیها است پس فرق میان آن و
 میان مسئله که کلام در آن است این است که در مسئله مذکوره
 فرض ستر عورت فوت شده است و چیز دیگر قایم مقام آن نیست و
 مسئله که کلام در آن است وقوع فوت شده است و تیمم قایم مقام
 آنست * مسئله ۲۱ * اگر تیمم کنند و رطل غالب نباشد باینکه
 در مکان برد یک آب است پس واجب نیست بر او که تلاش آب
 نماید زیرا که غالباً در صحرا و بیابانها آب نییاست و چیزی
 دلالت نمیکند بر این که در آن مکان آب است پس آب در حق
 آنست و موجود نیست لهذا تیمم او صحیح خواهد بود و اگر او را
 طلع آب باشد باینکه در فلان جا آب است پس او را تیمم حایز
 نیست تا آن زمان که تلاش آن نماید زیرا که آب در حق او موجود
 است منظر دایله بعد از آن باید دانست که بر آن مسافر لازم است
 که تلاش نماید آب را به قد ارغوان که یک شیر پر تاب است
 و آن سه صد ذراع یا چهار صد ذراع است و به مقدار میل
 نبرد تا از رفیقان جدا نکند * مسئله ۲۲ * اگر باشد

آب همراه رفیق شخصی پس طلب کند آب را از رفیق مذکور پیش
 از تیمم زیرا چه غالب این است که از آب کسی بخیلی نمیکنند پس اگر
 آب ندهد ویرا رفیق او بعد از طلب پس تیمم کند چه درین هنگام
 عاجز او از یافتن آب متعنت گشت و اگر تیمم کند آن شخص پیش
 از طلب کردن آب از رفیق خود پس آن تیمم صحیح بود نزد ائمه
 و چون زیرا چه بر انسان واجب نیست طلب کردن از ملک غیر و صاحبین
 و ح گفته اند که آن تیمم صحیح نیست زیرا چه آب عاده مبدول است
 پس غایب همین است که اگر میخواست آبرو از رفیق خود آب میداد و او را
 و اگر ندهد آن رفیق آبرو مگر بعوض بهای آن و نزد او بهای مناسب آن
 موجود است پس درین صورت او را تیمم جایز نیست زیرا چه درین صورت
 اوقاف است بر تخصص آب و اگر آن رفیق آب ندهد مگر بهای گیمکه در آن
 قیمن فاحش است پس لازم نیست ویرا که آن بها بدهد و آب بگیرد
 زیرا چه در آن ضرر است والله اعلم

باب در بیان مسح مؤثره * منسله * مسح هر مؤثره جایز است
 چه احادیث درین باب مشهور است حتی که گفته اند که هر که مسح مؤثره
 را جایز نداند پس او مبتدع است و اگر جایز داند و لیکن مسح نکند بلکه
 مؤثره از پای کشد و بشوید پایها را پس در این مضایقه نیست بلکه این

هبل موجب احراست * مسئله ۲ * مسح بر موزه حایر است از
 هر حدیث که موجب وضو است بشرطیکه پوشیده باشد موزه را بر
 وضوی کامل در وقت حدیث اعی ضرورت نیست که اول
 وضو تمام کند و بعد از آن موزه بپوشد بلکه اگر هر دو پای
 شسته موزه بپوشد و بعد از آن باقی وضو اتمام کند و بعد از آن
 در حدیث عارض شود وضو مسکند پس حایر است او را که وضو کند
 و مسح نماید بر موزه و وجه مخصوص قدومی حوا را مسح بعدیکه
 ۱ موجب وضو است این است که حایر را حایر نیست که در غسل
 و حیثیات مسح کند بر موزه و باقی بدن را بشوید و مایه و حیثیکه
 تذکر آن خواهد آمد ان شاء الله تعالی و وجه تخصیص حدیث
 صاخر آنست که موزه مشروع است برای آنکه مانع سرایت حدیث
 ۲ شود بسوی قدم نه راقع حدیث شود پس اگر رو دادا رجم مسح را
 برای حدیثیکه سابق است مانع از آن مستحاضه که پوشد موزه
 ۳ و در وقت سنان حوض و بعد از آن در وقت نه بار و مانند
 ۴ متهم که پوشد موزه را و بعد از آن بیند آب را پس شراینبه
 ۵ راقع حدیث خواهد شد و آن غیر مشروع است پس مدت اعتبار
 نهاده خواهد شد از وقت منع و کیفیت مسح بر موزه این است که

مسح کند بر ظاهرموزه با انگشتان دست و شروع کند از جانب
 انگشتان پای و بکشد تا بمساق بخورند از کشیدن دست خطوط
 پیدا شود زیرا چه درین کیفیت منقول است از پیغمبر صلی الله علیه و آله
 حدیثی که روایت کرده است آن را مغیره رضی که نبی علیه السلام
 هر دو دست خود را بر هر دو موزه خود نهاد و کشید آن را از
 انگشتان خود بسوی بالای یک مسح و گردیا که من می دیدم بر موزه
 آن سرور علیه السلام اثر مسح را بخطوط انگشتان و باید
 دانست که مسح کردن بر ظاهرموزه واجب است لهذا اکثر
 مسح کنند کسبی بر باطن موزه یا بر عقب آن یا بر ساق آن
 جایز نبود زیرا چه مسح بر موزه جایز است برخلاف قیاس
 پس بطوریکه در شرح آمده است بهمان طور جایز خواهد بود
 مخالف آن جایز نخواهد بود و باید دانست که شروع نمودن از جانب
 انگشتان پای مستحب است بقیاس اصل که شستن است و واجب
 نیست حتی که اگر از جانب ساق شروع کند و بکشد تا با انگشتان
 پای جایز است * مسأله ۳ * فرض در مسح موزه مقداره سه
 انگشت است از انگشتان دست و گرخی رح گفتست که بمقدار سه انگشت
 پای است و از اصح است بقیاس آنکه مسح که تا با انگشتان و سه

همیشه * مسئله ۴ * مسح حایز نیست مرموره که در آن شکاف
 کثیر باشد و آن عبارت است از مقدار یک طاهر سود بسبب آن پای
 به مقدار انگشت پای و اگر کمتر از آن باشد پس مسح جایز است در آن
 و زعفرانی روح گفته اند که مسح حایز نیست مرموره که در آن
 شکاف باشد اگر چه قلیل بود و مرا حه شرع در آن پای طاهر خواهد
 بود مستثنی آن واجب خواهد بود پس مستثنی باقی نپروا حب خواهد
 شد چه جمع میان شستن و مسح در شرع نیامده است و دلیل
 صلبی ما این است که مرموره از شکاف قلیل جایز نیست پس عاده
 پس اگر شکاف قلیل مانع حوازمسح مرموره باشد پس بسبب کشیدن
 مرموره از پای حرج لازم می آید و از شکاف کثیر دالی می باشد پس در
 کشیدن مرموره که در آن شکاف کثیر باشد حرج لازم نیست و شکاف
 کثیر عبارت است از مقدار یک بسبب آن طاهر می شود پای مقدار سه
 انگشت حورد پای و همین صحیح است و وجه آن این است که اصل
 در عدم انگشتان است و سه انگشت اکثر آن است پس قایم مقام کل
 خواهد بود و اعتبار سه انگشت کجای پای برای احتیاط است
 * مسئله ۵ * اگر در مرموره شکاف باشد یا بنطور که در آن
 سه انگشت می در آید ولیکن در وقت منی هیچ چیز از قدم طاهر

نمی شود پس آن شگافی اعتبار نداشته بلکه آن در حکم موزه ایست
 که در آن شگاف نباشد اما * مسئله ۴ * مقدار شگاف کثیر
 که مذکور شد پس آن در هر موزه جایزه * معتبر است پس اگر در یک
 موزه شگاف متفرق باشد باینطور که اگر جمع کرده شود به مقدار
 شگاف کثیر میرسد پس جمع نهوده خواهد شد و در بعضی صورت مسح
 بر آن موزه جایز نخواهد شد و اگر اندک اندک در هر موزه شگاف
 باشد باینطور که اگر جمع نهوده شود به مقدار اکثر میرسد پس آن
 جمع نهوده نخواهد شد زیرا چه هر واحد از موزه جایزه است
 حتی که شگاف یک موزه مانع آن نیست که موزه دیگر را پوشیده
 مشی نباید بخلاف نجاست متفرقه در جامه های متعدد اعنی اگر
 اندک اندک نجاست در جامه باشد باینطور که اگر جمع نموده
 شود بمقدار اکثر رسد پس آن جمع نموده میشود و نماز بآن
 جایز نمیشود زیرا چه آلتش آن جامه ها حامل نجاستهاست
 و باید دانست که انکشاف عورت نظیر نجاست است اعنی اگر
 اندک اندک از چند جا کشف عورت شود باین طور که اگر جمع
 نهوده شود به مقدار یک عضو کامل میرسد پس اعتبار نهوده
 میشود و لهذا نهان درین صورت جایز نمیشود * مسئله ۷ *

مسجده غسل واجب است بر موره خائریست و در
 و باید دانست که در وقت مساله این است که مسامری
 و بولد و موره پشه شد و بعد از این حب آورد و ششم باید
 برای حیات و بعد از این بیاید آفتاب را که برای و صو
 کلمات کند برای غسل پس او را بپوشاند و در حائریست
 و برای که مسح بر موره باید نگاه لازم است که هر دو پای را بشوید
 و وجه آن مکی این است که معنای آن را بداند که هر دو است که رسول خدا
 صلعم میفرموده بایان کند در اقامه سفر تا به سپاه و در در یکسوم
 موره را از پای خود مسح نماید و دست چپ را بکشد و دست راست
 و عادت و وجه دوم این است که موجب غسل در این حالت و غیره مکرر
 میشود عاده مانند حدیث در یکسوم موره است چنانچه
 و غیره خرج نیست بحال حدیث که آن در فکر و وجدان میسرود
 * و در حدیث ۸ * هر چیزی که مسکند و صواب است پس آن خبر
 تنگ کند مسح بر موره است حد مسح بر بعضی اجزای و صواب است
 و کسیدن در موره را پای بپوشاند مسح موره است بر آنچه
 دست کسیدن موره را پای حدیث سرانگ میبندد در قدم چه موره
 مانع آن سرانگ بود و هرگاه مانع را نداشت کسب حدیث سرانگ

بخواند کرد در قدم و هر چنان کشیدن یک موزه شکند و مسح
 موزه است نه بر آنچه شستن یک پای و مسح بر موزه پای دیگر جرح کردن
 است در میان شستن و مسح در وضو واجب و هر چنان شکستن
 بدت مسح نیز شکند و مسح موزه است چنانچه بالا گذشت پس
 اگر بدت مسح تمام شود واجب است بر مسح کشند که موزه را
 یکشود و هر دو پای بشوید فقط از آنجا که واجب نیست هر دو
 باقی وضو را عاده نیاید و هر چنان اگر یکشود موزه را از پای
 پیش از شکستن بدت مسح واجب میشود بر شستن هر دو پای
 فقط عاده باقی وضو واجب نمیگردد زیرا چه بشوید کشیدن موزه
 جهت سابق بر اینست میکند در قدم و هر چنان میشود که گویا آن
 هر دو قدم را نشسته بود پس شستن آن واجب میشود و باید
 دانست که حکم کشیدن موزه ثابت میشود و قتی که
 بر آید قدم تا بسای موزه اگر چه از ساق بیرون نیامده باشد
 زیرا چه ساق موزه در حق مسح اعتبار ندارد و هر چنان حکم
 است و قتی که بر آید تا بسای موزه اکثر قدم و همین صحیح
 است و مشکله ۹۹ اگر شخصی شروع کند مسح موزه را در
 حالتیکه او مقیم است و بعد از آن مسافر گشت پیش از شکستن

روز و شب پس، در احایر است که مسح کند تا سه شبانه روز و در آنچه
 مسح مذکور در حدیث متعلق است به بدن و روح و حیض و غیره
 متعلق به وقت میباشد پس معتبر در آن آنست که اگر وقت میسر شود و حیض
 منقطع شود و در آن وقت مسافر در کثرت حکم سفر جاری نموده
 بخراشد و در حق او و اگر شخص مذکور مدت یکروز و شب را
 تمام کند و بعد از آن مسافر شود پس از وقتیکه مسح شروع کرد
 بود سه روز و شب مسح ناخراش دهد بلکه بعد از سفر سه روز و
 شب از سر نو خواهد گرفت و در احدی مدت یکروز و شب
 تمام شد و بعد از آن سفر اختیار کرد پس بشتب گذشتن مدت
 مذکور، حدث سراپا نموده و قدم او * مسسکله * اگر شروع
 کرد شخصی مسح موره را در حالیکه مسافر است و بعد از آن
 مقیم است پس اگر او بعد از گذشتن یکروز و شب مقیم شد است لازم
 است که موره را پایی بکشد و پایی بشوید زیرا که مسح تا سه روز
 و شب حایز نیست مگر بسبب سفر و چون سفر باقی نماند پس جواز
 مسح تا سه روز و شب باقی نماند و اگر آن شخص
 پیش از گذشتن یکروز و شب مقیم گردد تمام نخواهد کرد و یک
 روز و شب را در این مدت مسح مقیم است و آن شخص مقیم

گشت * مسئله ۱۱ * اگر بپوشد شخصی جر موق را بالای
موزه جایز است ویرا که مسح کند بر جر موق و بد آنکه جر موق
معر ب. بر موق است و آن عبارت است از چیزی که بالای موزه
نمیپوشند برای محافظت موزه و ساق آن کوتاه می باشد
از ساق موزه و شاقی رح میگوید که مسح بر جر موق جایز
نیست زیرا چه مسح بر موق بدل شستن پایی است و مسح بر جر موق
بدل مسح موزه است پس آن جایز نخواهد بود چه بدل را
بدل نمیباشد و دلیل علیهای مایکے این است که بینیمبر صاعم
مسح کرده است بر جر موق و ذوم این است که جر موق
تابع موزه است در استعمال و غرض پس آن مانند موزه
دو قواست و مسح جایز است بر موزه و دو تو نامحسوس
جایز خواهد بود بر جر موق و جر موق بدل پایی است نه بدل موزه
و بخلاف آنکه اگر بپوشد کسی جر موق را بعد از حدث چه
درینصوت مسح بر جر موق جایز نیست زیرا چه حدث سرایت کرد
است بر موزه پس انتقال نخواهد کرد بسوی جر موق * مسئله ۱۲ *
اگر جر موق از کرباس باشد پس بر آن مسح جایز نیست چه آن
ملاحضت این ندارد که بهترین موزه اعتبار نموده شود و این

اگر مسح کند بر چیزی موقر یا بر آب یا بر طوطی که رطوبت آن بمورد
 میرسد پس حائز است * مسند ۱۳ * مسح بر حراب برداشتن
 روح حائز نیست مگر وقتی که مجلد یا معمل باشد و صاحب روح
 گفته اند که مسح بر حراب حائز است بشرطیکه شعیب و سطر
 باشد حراب آن حراب اگر باس باشد یا از حرم مادر آن باشد
 و بجهت آنکه مونس کعبه و علیه السلام مسح کرده است
 بر هر دو حراب خود و بجهت آنکه هرگاه حراب ثنحین باشد
 میماند طور که منعم و ثنات باشد بر ساق و در وقت رفتن بر آنکه
 بجهت آنکه چون ریسوانی مثلا بسته شود پس آن را در سینه نهی
 میبکشی است و هرگاه حسی شد پس آن مانند موره خواهد بود
 و مسح بر آن جایز خواهد بود مانند موزه و دلیل این حدیث روح
 این است که حراب مذکور مانند موره نیست و بر لجه آنرا
 نه نهیده و همیشه مستحیج میبکشی نیست مگر وقتی که معمل باشد
 و معمل حدیث همان است و بر قول صاحب روح نهی است
 و این حدیث روح نیز در مجموع نهی است و روی قول صاحب روح و در آنکه
 معمل سکون نون حائز است از حراب آنکه در اسفل
 آن حرم باشد مانند نعل و مجلد آن است که در اعلی و اسفل

آن حرم باشد * مسئله ۱۴ * جایز نیست مسح بر دستار
و کلاه و برقع و دستپاچه و زینچه و حرج نیست در کشیدن این
چیزها و اجازت مسح ندارد است صاحب شریع مگر بسبب
دفع حرج * مسئله ۱۵ * مسح جایز است بر جویره اگر چه بی وضو
بسته باشد آن را بجهت آنکه بی تغییر صلعم چنان کرده است و علی
مرض را نیز بان امر کرده است و بجهت آنکه شریع کرده
بجیره زیاده نخرج است به نسبت کشیدن موزة پس بظریف
اولی مسح جایز خواهد بود بر جویره و بدانکه مسح نهودن بر اکثر
جیره کافی است و اینست جواب آن شرط نیز است بستاند
روایت حسن رض و بدانکه مسح بر جویره مقید به مدت نیست
چند در آن بیان مدت نیامده است از جانب شریع و باینکه است
که جیره عبارت است از جوهرهایی که بر استخوان شکسته
می بندند * مسئله ۱۶ * اگر بیفتد جویره بر آنکه تخریص
شود پس مسح باطل نمیگردد بلکه مسح آن صحیح است و
باینکه جیره را از زیر اچه عذر می که بنابر آن مسح نموده بود گساید و
باقیست و بدانکه مسح بر جویره به عنوان مسکنی باقیست این است
ماده ای که ذکر باقیست * مسئله ۱۷ * اگر بیفتد جویره

بعد از آنکه شدن حرارت پس مسخ آن ماضی میشود بسبب زوال
 و در اهدا اگر حدیثی بقدر سبب و شدن حرارت در اثنا بسیار
 واجب میشود در صاحب حدیث که بسیار از سر بیاورد کند و در احاطه او قادر
 شد بر اصل پیش از حصول مقصود او بحد و الله اعلم
 بابان رحمصا و استحضار در آنکه حیض در لغت
 سمعی خروج است و در شرع همارت است از خون رحم
 که می برآید از راه مخرج زن بغیر سبب مرض و ولادت و استحاضه
 همارت است از خون غیر رحم که سرمی آید از راه مخرج و اما خون
 رحم که از راه مخرج سرمی آید بسبب ولادت و مرزید آسمان العباس
 می نامند * و در حدیثی * اقل مدت حیض سه شبانه و در است
 و آنچه کم باشد از آن پس استحضار است و در احاطه او بحد و الله اعلم
 و در حدیثی که اقل مدت حیض سه شبانه و در است و در حدیثی که
 حواله ما کرده باشد یا ثبوت یا نفي سمر و نرسیده باشد و اکثر
 مدت آن ده شبانه و در است و شایسته روح گفتست که اقل
 مدت حیض یک روز و شب است و حدیثی مذکور حاجت است و در او
 روح زار آید و سبب روح هر و نیست که اقل مدت حیض دوز و و اثر روز
 پیوسته است حد اکثر شش روز و حد کم یک روز و در است و در حدیثی که

این است که کم نمودن از اندازه شرعی که در حدیث مذکور
 اینست بقیایش و نقل روانیست * میسأله ۲ * اکثر مدت حیض
 ۷۵ شبانه روز است و آنچه بر آن زیاده باشد استحصاضه است
 پس اگر چه یکنه مذکور شد و شافعی رح گفتست که
 اکثر مدت حیض پانزده روز است و حدیث مذکور حجت
 است بر او و رح و بد آنکه آنچه مذکور شد که کم از سه
 روز و زیاده از ده روز استحصاضه است پس وجه آن این است
 که آنچه در شرح مقدمه است کم و زیاده از آن بانی لاحق گردد نهاده
 میشود * میسأله ۳ * آنچه میبینند آن را زن در ایام حیض از خون
 پیوسته خوب سرخ باشد یا زرد یا تیره حیض است تا آن همانیکه
 بپایند رنگ سفید خالص را و نزد این پیوسته روح خون تیره حیض شمرده
 نمیشود مگر وقتی که اول خون صافی برآید بعد از آن تیره و اگر از اول روز
 تیره برآید پس نیز از برج حیض نیست چه آن از زخم بر نیامده است
 زیرا چه آن اگر از رحم بر می آید هر آینه مؤخر پیرون می آید از خون
 صاف بجهت آنکه خون ضایع اول پیرون میشود و بعد
 از آن مگذر و تیره بزمی آیند و لیل اینکینند و میخند روح این است
 که مردیست که غایب شده صد یقین برض ما سوا ی سفید خالص را حیض

گردد انیضا است و این امر معلوم نمیشود مگر بسبب تنبید آن از سینه
عاید است السلام پس ظاهر اینست که آن را عاید بشود و بقدر رضی از
سینه عاید السلام شده است و جواب از دلیل ای بویست و ج
این است که در حق رحم منکوس است یعنی در جانب پامین است لهذا
قیمه و مکدر را و در بیرون می آید چنانچه اگر سر راخ نموده شود در اسفل
سپیدی اول دهد و بعد از آن آب صاف * و بعد از آن *
اگر خوب سوزید و بند زن پس صحیح و در تصویرت این است که اگر زن
و مذکور صاحب حیض است و آنرا نمیتوانست پس آن خون عیدها است
و رنگ آن بسبب غذای فاسد سبز گشته است و اگر زن مذکور که برین
داشته باشد و سرای سبز رنگ نباشد پس دم و تصویرت آن خونی
حیض نیست بلکه آن از قیاس و منیت بطوریت است * مسئله ۵ *
بسبب حیض نپاک حاقط و معاکب میشود و روزی حرام میگردد و درین
حایضه واجب است که روزی قضا کند نه نهار و بجهت آنکه عایشه
صد یقه رض گفتست که در عهد و عهد علیهم السلام چون یکی از زنان
از حیض پاک میشد او روزی را قضا میکرد و نهار را قضا نمیکرد
و بجهت آنکه در قضا نبودن نهار حرج است بسبب تضاعف آن زیرا که
اگر در هر ماه ده روز حیض شود پس پنجاه نهار را قضا

گردون واجب شود و در این حرج است و در قضا نهی و نه خروج
 نیست زیرا که در حدیث یازده ماه و در روز قضا گردون مشکلی نیست
 * مسئله ۴ * زن خایض را در آمدن در مسجد روا نیست
 و همچنین جالب را چه پیش از صلوات فرمود است که من خلال
 نمیگردانم دخول مسجد را در حق حایض و جنب و نزد شافعی
 روح آنها را دخول مسجد بطریق خود ز و امروز مباح است
 ولیکن حدیث مذکور حجت است بر زوج چه حدیث مذکور
 نه است و اولاد میکند بر این که آنها را دخول مسجد مطابقا
 روا نیست * مسئله ۵ * زن خایض را روا نیست که
 طواف خانه کند نباید زیرا چه طوافت کننده در وقت
 طواف در مسجد نمیگردد و زن مذکوره را در دخول مسجد روا
 نیست * مسئله ۶ * مرد را جایز نیست که وطی کند
 زن خایض را زیرا چه در قرآن مجید آمده است که
 نزدیکی مکنید با زنان در حالت حیض تا زمانی که پاک گردند
 آنها * مسئله ۷ * خواندن قرآن روا نیست در روز
 خایض را و جنب را زیرا چه پیش از صلوات فرمود است که زن
 خایض و جنب را نباید که بخواند چیزی از قرآن مجید

و همچنین جایز نیست خواندن قرآن مرزب صاحب نظام
 واجه او بهرله زن جایز است و مرد اسام مالک روح
 زن جایز را احسان است خواندن قرآن حدیث مذکور
 تحت است بروی و بدانکه حدیث مذکور همسبب اطلاق
 آن دلالت میکند بر آنکه آنهارا خواندن که آثار آنکه
 بیرون نیست و طعناوی روح گفتست که آنهارا خواندن
 که آثار آنست روا است و حدیث مذکور تحت است بر آنکه
 و همچنین روا نیست آنهارا که قتی در شهری که در آن سور
 از قرآن نوشته باشد مگر به بیان آن و همچنین روا نیست
 اسان را که بیو صومس مصحح میاید مگر بخلاف جهت
 آنکه بهیچ صومس هر مو د است که میس مصحح میکند کسیکه
 مگر با و صومس بعد از آن بد آنکه حدیث و حدیث هر دو سرایت
 میکند در دست لهذا محدث و حنب هر دو را میس مصحح
 روا نیست و جهانت سرایت میکند در دهن بعد از حدیث لهذا
 خواندن قرآن حنب را روا نیست و محدث را روا است
 و بدانکه مراد از خلاف آنست که متصل باشد از قرآن نه
 آنکه متصل باشد با آنکه حنب حلد آن که شیراره بسته شده باشد

* مسأله ۱۰ * من مضعف یا ستین مکروه است هر جنب و احتیاج
 را در رویت صحیح زیر آنچه استین تابع اوست و اگر من کند کسب
 بقدر را با ستین چه چیز است زیرا چه در آن ضرر و تست بجهت آنکه
 اکثر احتیاج الحیة اعتد بسوی کتب فقه * و مسأله ۱۱ * دادن
 مضعف بصلیان برای خواندن مضایقه نیست و همین صحیح است
 زیرا چه اگر منع کرده شود پس آنها را حفظ قرآن مکرر میشوند
 و اگر امر کرده شود با آنها که وضو کنند برای من مضعف پس حرج
 لا حرج میشود زیرا * مسأله ۱۲ * اگر خون زین جایض بند
 گردد در کمتر از ده روز پس شوهر ویرانچال نیست که وطی کند و بر
 مگر بعد از غسل زیرا چه خون بعضی کاهی جاری میشود و گاهی
 بند پس حکم طهارت ثابت نمیشود مگر بعد از غسل و اگر زن
 بعد کوره غسل نکند ولیکن بگذرد آن نجس وقت نیار آن عبارت
 است از مقدار و قتی که قادر شود در آن بر غسل و تحریریه نیار
 پس بسبب گذشتن اینقدر وقت نیز حلال میشود و وطی آن اگر چه
 غسل نکرده باشد زیرا چه بسبب گذشتن اینقدر وقت نیار واجب
 میشود پرده او پس او حکما پاک شمرده میشود * مسأله ۱۳ *
 اگر خون زن جایض بعد از گذشتن سه روز بند گردد در کمتر

اگر مدت عادت او پس باید که وضی نکند او را شوهرش تا آن زمان
 که بگذرد مدت عادت او اگر چه غسل کرده باشد و مراد از احتمال
 یار آمدن خون در ایام عادت غالب است ^۲ احتیاط درین
 است که لحاظ کند از طهر آن در ایام عادت * مسئله ۱۴ *
 اگر حیض بند شود بگذشتی * و در روزی که طهر آن
 حائل است پیش از غسل بر اجاره حیض مراده آمده و در نهی شود
 ولیکن مستحب است که تا حیر کند در وضو تا آن زمان که
 غسل کند پس وضو بیسترا مان ترک مستحب است * مسئله ۱۵ *
 طهر متحائل میان دو خون در مدت حیض بهتر از حارر است
 و صورت آن این است زیرا که اول حیض آمدن است آنرا
 بگرد خون پسند و شست روز خون نه بیند و در روز دهم باز خون
 پسند پس این شست روز که در آن خون ندیده است بمنزله
 خون حارر است قتال رض این یکی روایت است از
 امام حنفیه مرج و وحد آن این است که دوام جریان خون در مدت
 حیض شرط نیست با حیای پس اول وضو معتبر است مانند نصاب
 در زکوة یعنی اگر در اول سال و آخر آن نصاب زکوة تمام و
 کمال موجود باشد پس نقصان آن در اثنای سال اعتبار ندارد

در آنرا بچپ یوسف رخ مرویست گد طهری که کثیرا تر پانزده
 روز است پس آن فاصل نیست بآنکه بیازله خون جاری است
 زیرا چه طهر میگوید کور کاسد است بمن بیازله خون جاری خواهد
 بود و این بر این است دیشکر است از این عقیقه روح و بتغی گشته اند
 که این قول اخیر این عقیقه روح است و در این نودن باین قول است
 باینست و قیام تشبیه آن در کمال این الصیغ از بسو مشروط و جامد کوز
 است و بد آنکه صورتش این است که زیاده پاک و ز خون بپزند
 و چهارده روز خون نه بپزند و باز یکروز خون به بپزند پس بپزند
 قول اولی باینست روح و روان است دیگر از این عقیقه روح ده روز
 اول خیس است و باقی است عقیقه * منسمله ۱۶ * اقل مذنب
 طهر پانزده روز است و چنین مرویست از ابراهیم نخعی که از
 اکابر تابعین است و این امر از عقل و قیاس معلوم نمیشود
 پس معلوم شد که تعیین این مقدار بابر ابراهیم نخعی از پیغمبر
 صلعم رسیده است * منسمله ۱۷ * مقدار اکثر طهر مقرر
 نیست زیرا چه طهر گاهی دراز میشود تا یک سال و گاهی
 بناد و سال پس مقدار اکثر مدت آن مقرر کرده نمیشود مگر
 در حقیقت نیکه خون او همیشه جاریست و هیچ عادت او برای

حیض او ثابت نشود است پس در حق او اکثر مدت مقرر نهود
 میشود و تفصیل آن در کتاب الحیض مبسوط است و باید
 دانست که بعضی گفته اند که اکثر مدت ظهور در حق او شش
 ماه یک ساعت کم و بعضی گفته اند که بیست و هفت روز
 است و این ظاهر تر است و بعضی گفته اند که پنج ماه و
 هفت روز است و بعضی گفته اند که ده ماه است و این
 قولی حاکم بشمار است و در نهایی مذکور است که سرین
 و زنی است * مسئله ۱۸ * خون استجانه تمام نمیدارد
 مستحرام است یعنی مباح روز و نهار و وطی نیست و اگر چه
 در غیر صلعم بزرگ مستحاضه فرموده است که و فوکن و نهان
 بگذارد اگر چه چکد بر بوردای نهار و ازین حدیث حکم نهار
 ثابت شد پس حکم روزه نیز معلوم شد و دلیل بر جلت و طی
 اجماع است * مسئله ۱۹ * اگر زنی را خون جاری شود
 زیاده از ده روز و حال آنکه عادت حیض او کم از ده روز است
 پس ایام عادت او حیض اعتبار کرده میشود و آنچه زیاده است
 پس استعاضه است بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرمود است زن
 مستحاضه را باید که ترک کند نهار را در ایام حیض خود

پنجم آنکه زاید بر عادت مانده زاید بود روز است پس ملاحظه
 نخواهد شد پنجم زاید است آمده روز * منبسطه * اگر دختر بالغه
 شود باینطور که حیض او را در ابتدا و جریان خون مستقیم ماند
 پس حیض او را روز ششم می شود از هر ماه و باقی است ملاحظه است
 زیرا که هر گاه در ابتدا و روز خون آمده معلوم شد که حیض
 باشد است و بعد از آن هر گاه قاعد و روز جاری ماند پس معلوم شد که
 مدت حیض آمده روز است و بعد از آن چون خون تجاوز کرد از
 روز و هفت شده خون جاری ماند در این هنگام شک واقع شد
 در این اینکه زیاده بر روز حیض است یا است ملاحظه پس ده روز که
 حیض قرار داده شده بود بسبب شک مذکور از شهر حیض بیرون
 نخواهد شد و این را در این کتاب مذکور است
 فصل بیست و یکم در بیان حکم مستحاضه و هر که
 این نزله آن باشد * منبسطه * زن مستحاضه و هر یک
 کسیکه ویرا سلس البول یا راف دایم عارض شده باشد یا جراحتی
 داشته باشد که همیشه خون یا راف دایم از آن جاری نیست پس
 حکم آنها این است که بر آیه هر وقت نیاید وضو کنند
 و آنهایی که وضو در وقت مجامعت و هر آنکه وضو خواهد این

آنها در وقت طلوع آفتاب پس این وضو باقی میماند تا آن زمان که بگذرد
 وقت نماز و داخل شود وقت عصر نزد طرفین روح و نزد ابی موسی
 و زقرح وضو باقی میماند تا آن زمان که داخل
 شود وقت ظهر و بسبب خروج وقت ظهر وضو مذکور باطل
 نمیشود چنانچه کلام اینست که وضو معذور میباشند بسبب
 خروج وقت نماز نزد طرفین روح و نزد زقرح بسبب دخول
 وقت نماز و نزد ابی موسی روح بهر راجحه بد آنکه فایده این
 اختلاف ظاهر میشود در صورتیکه وضو کنند شخصی از
 معذوران پیش از زوال آفتاب یا پیش از طلوع آفتاب
 یعنی در صورت اول جایز است ویرا که بوضو مذکور نماز
 ظهر را کند نزد طرفین روح چه خروج وقت نماز یا ختم نشد است
 و نزد زقرح و ابی موسی جایز نیست ویرا که بوضو مذکور
 نماز ظهر را نهد چه دخول وقت ظهر یا ختم شد است و در
 صورت دوم وضو مذکور باقی میماند بعد از طلوع آفتاب
 و نزد زقرح پس اگر شخص مذکور نماز اشراق بخواند
 بوضو مذکور رواست نزد زقرح چه دخول وقت نماز یا ختم
 نشد است و نزد علیها روا نیست چه وضو مذکور بسبب

گذشتن وقت نیاز فحجر میشوند و بدانکه دلیل زقر زح این
است که اعتبار وضو آنها با وجود منافی آن بخانه حاجت
است بسوی ادای نیاز فرض و پیش از رسیدن وقت آن
حاجت نیست پس وضو آنها پیش از وقت معتبر نخواهد شد
برای ادای فرض وقت و دلیل آن بیوضوست زح اینک حاجت
مذکور نیست مگر در وقت نیاز پس وضو آنها پیش از وقت
و بعد از وقت معتبر نخواهد شد و دلیل طرفین زح این است
که تقدیم وضو بر وقت نیاز ضروریست تا او کسار شود بر
ادای نیاز بهیچر دشوار وقت پس وضو آنها پیش از وقت
معتبر خواهد شد و خروج وقت دلالت میکند بر واد حاجت
اینکه بسبب خروج وقت وضو آنها باقی نمی ماند و
بدانکه مراد از وقت مذکور وقت نیاز فرض است پس اگر وضو
کند معذور برای نیاز حیه پس جایز است و نیز که بان وضو نیاز
ظاهر بگذارد ندر طرفین زح و همین صحیح است * و سئل
یا کرم وضو کند معذوری در وقت ظهور و باز یکبار برای ظهر
و بار دیگر برای عصر پس ندر طرفین زح جایز نیست ویرا که
پس وضو مذکور نیاز عصر بگذارد چه درین صورت خروج وقت

متحقق است و باید دانست که درین صورت نزد اییو هفت و زفر
 روح نیز خارج از بدن نیاز عصر جایز نبود زیرا چه درین صورت خروج
 وقت و دخول آن در بدن یافت می شود و بدانکه مراد از مستحاضه مذکوره
 آن مستحاضه است که نکذرد بر وقت نیاز مگر باینکالت که خون
 استحاضه جاری باشد در آن و همچنین مراد است از معذوران دیگر
 که بمنزله مستحاضه اند و باید دانست که هر که شکم او جاری باشد
 همیشه یا هر چه صادم شود از او همیشه بمنزله مستحاضه مذکور است
 زیرا چه ضرورت چنانچه در تحقیق می شود بسبب اینست که خون
 مستحاضه می شود بسبب این عوارض پس حکم باید برابر خواهد بود.

فصل در بیان نفاس نفاس خون است که برآید از رحم
 بعد زادن و آن ماخذ است از تنفس رحم بخون و یا از خروج نفس
 پهنی فرزند یا پهنی خون * و بعد از آن * خونی که به بیند آن را
 آن حامله همیشه از آن گدازد و در وقت زاییدن پیش از برآمدن فرزند
 پس آن خون استحاضه است اگر چه این خون تا مدت دیگر از جاری
 باشد و شافعی رحم گفت است که خون مذکور حیض است زیرا چه
 شافعی رحم قیاس میکند این را بر نفاس زیرا چه آن هر دو از رحم است
 چه اگر زنی بزاید و فرزند از بطن او خارج نشود

متحقق میشود از تولد فرزندان نزد شیخین روح با وجود که
 زن مذکوره حامل است پس فرزند دوم ^{همچنین} پیش از
 مذکور حبس خواهد بود با وجود که ^{همچنین} زن مذکوره حامل
 خواهد بود علیای ما اسکد عادت این است که در سن ۴۰ رحم را منقطع میکند
 میشود و نفاس جاری نمیشود بعد از آن شدت دهن رحم بسبب
 برآمدن فرزند و لهذا مؤنث که حامی میشود بعد از برآمدن بعض
 اعضای فرزند نفاس است چنانچه ^{در} روایت از اینکینند و معتمد
 روح که در سن ۴۰ گام دهن رحم را میشود * مسئله ۲ * چنینکه
 بعضی اعضای او درست شده با شد پس آن چنین فرزند شیرده میشود
 لهذا سبب را گنبد آن زن صاحب نفاس میکند و کثیر ام و لم
 و هیچکس بسبب آن عدت تلافی منقضی میشود * مسئله ۳ *
 اقل مدت نفاس مقرر نیست راجع به سویی معترض بودن آن حالت
 نیست چه برآمدن فرزند علاوه بر خروج خون است اگر رحم پس حالت
 نیست ماینکه مدتی مقرر نبوده شود برای آن تا آن مدت علامت
 باشد بر آن چنانچه ما پس صاحب است در حیض * مسئله ۴ *
 اکثر مدت نفاس چهل روز است و آنچه بر آن ریاضه باشد
 پس آن اسبجاصه است به جهت آنکه بر روایت ام سلمه پس آن مدت

نخست که پیغمبر صلعم تعیین مدت نفاس بچهل روز نموده است و نزه
 بنا فعیب روح اکثر مدت نفاس شصت روز است و نزه مالک روح
 بنهار روز و حدیث نبوی که کوجحیت است بر آنها * مسمیله ۵ *
 اگر زنی را عادت باشد بخوبی نفاس اعتداده روز مثلاً جاری
 پس باشد و بعد از این فرزند بی یزاید و زیاده از چهل روز خون
 را جاری شود پس خون او در ایام عادت او نفاس شهره می شود
 و باقی استعاضه بنا بر وجهی که در حیض مذکور شده است و اگر او را
 عادت نفاس معینی نباشد پس نفاس او چهل روز اعتبار نموده می شود
 بنابر آنچه نفاس او چهل روزی گردد اندک میسر است و آنچه مزید
 از چهل روز است استعاضه است * مسمیله ۶ * اگر زنی دو فرزند
 بدارد تو امان پس نفاس او بعد از آنرا کمیدن فرزند اول اعتبار
 نموده می شود نزد شیخین روح اگر چه فصل میان آنرا کمیدن فرزند
 اول و فرزند دوم چهل روز باشد و مسمیله روح گفت است که نفاس
 او بعد از آنرا کمیدن فرزند دوم اعتبار نموده می شود و همین قول
 بر فرم روح است بنابر آنچه در مذکور به بعد از آنرا کمیدن فرزند اول
 خصاصه است اما در یک فرزند دوم نیز باید بدست پس در این اثنا
 صاحب نفاس نخواهد شد چنانچه جامه جایض نمی شود لهذا

و در آن وقت که می شود بعد از آنکه در آن فرزند درم و دلیل
 اینست که روح آن است که در حامل جانم نمیشود و در وقت آنکه
 در درون رحم آورده میشود و می ماند بصیغ حال و در آنکه یا لا مدکور شد
 و در صورت مدکور در آن وقت است که در آن وقت است که در آن وقت
 اول پس چون بعد از آنکه در درون رحم در آن وقت است که در آن وقت
 مدت پس موقوف است بر وضع حمل و وضع متجسّم نمیشود
 مادامیکه در درون رحم متولد نشود و الله اعلم
 باب در بیان نجاستها و تطهیر آن * مسئله ۱
 واجب است که بدن مصلح و جامه او پاک باشد از نجاست
 و همچنین مکانیکه در آن بسیار می باشد از آنکه در آنکه خدا تعالی
 در قرآن مجید امر کرده است بتطهیر جامه از نجاست و همچنین
 در حدیث میر آمده است و هرگاه از قرآن و حدیث ثابت باشد
 که تطهیر جامه واجب است پس واجب خواهد بود تطهیر بدن و مکان مصلح
 نیز زیرا حدیث استعمال در حالت نیاز از نجاست را شامل است
 * مسئله ۲ * تطهیر بدن و جامه و مکان از نجاست حائز
 اینست بآب و هر ما نمک پاک باشد و میکی باشد از آنکه نجاست
 بآن چون سرکه و کاذب و مانند آن از جنس چیزیکه هرگاه

شده شود خارج گردد بسبب فشردن مایه ها میگذرد مذکور
 شده بحال آنست چیزی که چنین نباشد چون زوخن و شیر و اینک
 مذکور شد نزد شیخین روح است و متعجب و زور و شافعی روح گفته اند
 که تطهیر نجاست جایز نیست مگر بآب و نیز آنچه مقتضای قیاس این
 است که بسبب استعمال آب و غیره طهارت حاصل نشود بجهت
 آنکه آن آب و غیره ناپاک میگردد به چیزه مادت آن با نجاست
 و هر گاه آن خود نجس گشت پس بسبب آن طهارت حاصل
 نمیشود و لیکن این قیاس ترک نبوده شد در آب بنا بر
 ضرورت و دلیل شیخین روح این است که بآب طهارت حاصل میشود
 بعین آنکه بسبب استعمال آن نجاست را کحل میگردد و این
 حکم یافته میشود در مایعات دیگر چون سرکه و غیره چه بسبب
 استعمال آن نیز نجاست را کحل میگردد مانند آب پس بآب
 نیز طهارت حاصل خواهد شد و آنچه مذکور شد که تطهیر بدن
 و جامه جایز است بآب و غیره مایعات مذکور قول ابی حنیفه روح
 است و بکروایت است از ابی یوسف روح و روایت دیگر این است
 که تطهیر بدن بغير آب جایز نیست * همچنین اگر برسد
 به ویژه نجاستی که جرم دار است چون سرکه و فضل انسان و خون

و منی و بعد از آن حنک گردد پس بسبب مالیدن آن بر زمین پاک
میگردد و در نهی جن روح متاثر است و متعجب است
که پاک نمیکرد و همین موافق قیاس است و بیشتر در منی زیرا چه
آنچه در منی آید در موره پس آن مسبب حسه شکر و مالیدن
بر من را کمال بیشتر ده به خلاف منی بنا بر آنچه بیان آن خواهد آمد
إساءة الله تعالی و دلیل تشخیص روح یکی این است که پیغمبر صلعم
فرمود است که هرگاه یکی از شما بیاید و در مسجد بایستد نگاه کند در
و در نعل ای خود پس اگر در آن محاسنی دیدند باید که به آن سران بر من ابر
و روح پاک است در آن است که مسبب صلا و سجده است که در حرم است
در منی آید در آن از نجاست مگر قلیل و بعد از آن چون مسأله
مینگردد حرم نجاست حدب میکند آن حرم آن قلیل
را و بسبب مالیدن موزه مذکور هرگاه را کمال میشود آن حرم
فحاشا پس را کمال میشود آنچه در آن قاسم است و اگر آن
فحاشا حسه نباشد بلکه تر باشد پس موزه مذکور پاک نیست
مگر بسبب ریختن نجاست تر بسبب مالیدن بر زمین پاک
و را کمال میشود بلکه زیاده میگردد و اگر آب و سفوف مرویست
که اگر به آن را بر زمین بحد بکشد آن نجاست باقی نماند

راک میگردد بجهت غیوم بلوی و بجهت حدیث مذکور چه
آن مختلف است مقید نیست بنجاست خشک و اکثر مشایخ ریح
مواقف این یوسف ریح اند * مسئله ۴ * اگر برسد پیوز
نجا ستیکه جرم دار نیست چون بولا و خیر مثلا و خشک گردد پس
آن موزه پاک نمیشود مگر بشستن زیر آنچه اجزاء نجاست
مذکوره در می آید در آن و چیزی از جانب خارج جاذب آن
نیست تا جذب کند آن را و بعضی گفته اند که آنچه متصل شود
بنجاست مذکوره از قرات و ریگ پس آن چیز جرم آن
میگردد * مسئله ۵ * اگر نجاست برسد به پارچه پس
پاک نمیشود پارچه مذکور مگر بشستن آن اگر چه آن نجاست
خشک شده باشد خواه آن نجاست جرم دار باشد یا جرم دار
نباشد زیرا چه در می آید در پارچه بسبب تخلخل آن اجزای
کثیر از نجاست پس آن را کلا نمیشود مگر بسبب شستن
* مسئله ۶ * منی نجس است و شستن آن واجب است اگر
تر باشد و اگر به پارچه برسد و خشک گردد پس بسبب مالیدن
نیز پاک میگردد زیرا چه پیغمبر صلعم بعایشه عرض فرموده که
ایشو آنرا اگر تر باشد و بهال آنرا اگر خشک باشد و شافعی

روح شکفته که منی پاک است و اشی حدیث حاکم است در آن روح
و در معبد صلعم فرموده است که شستن بسیار چه ضرور است و هیچ
نه را را در حبه یک منی را شهرت است * مسئله ۷ *
اگر منی رسد بدن انسان و خشک نگردد پس در آن صورت
اکثر مساوی روح گفته اند که بین پاک میگردد بسبب مالیدن
و نه اچه حسپیدن منی بدن کثیر الوقوع است و اگر مالیدن
پاک نگردد پس صرح لازم می آید و از این حیث روح مریض است
که بدن بسبب مالیدن پاک میگردد و نه اچه اجزای
منی در من آید در بدن و گرمی بدن حادث آن است پس آن احرا
مورد نمیکند سوئی حرم * مسئله ۸ * اگر نجاست برسد
بآئینه و سپهر پاک میگردد بسبب مسح آن و نه اچه احرای
نجاست در آن در پی آنند و آنچه در ظاهر آنست و آنکه میگردد بسبب
مسح * مسئله ۹ * اگر نجاست برسد در منی و خشک نشود
بصیبت با آب و اثرش باقی نماند پس در آن مکان پاک نگردد
حاجب است و در صورتی که گفته اند که حایر نیست و نه اچه موجب
ازال نجاست از آن مکان یافته شده است و لهذا تیمم در آن مکان
جایز نیست و دلیل علیهای ما این است که هیچ در صلعم فرموده است که

بخشک شدن زمین موجب پاک شدن آنست و آنچه گفته اند که تیمم بر آن مکان
 جایز نیست پس جواب آن این است که طهارت از زمین شرط جواری تیمم
 است و این بنوعی قرآن ثابت است پس طهارت که بسبب خشک شدن
 آن از حدیث ثابت است برای تیمم کفایت نخواهد کرد زیرا چه ثابت است
 بحديث در اینست که طهارت واجب است و ثابت بنوعی قطعی است پس
 بطریقی که ثابت نخواهد کرد * مستنبطه * اگر برسد بیدن یا با چه
 بقدر درهم یا کم از آن نجاست غلیظ چون خون و بول انسان و غیر
 و به بحال ما کیان و خبر پس نیاز جایز است بان و اگر نجاست مذکوره
 زیاده از مقدار درهم باشد پس بان نیاز جایز نیست و زعفران و شافعی رح
 گفته اند که نجاست قلیل و کثیر هر دو برابر است زیرا چه نصبی که بسبب
 آن طهارت واجب است در آن تفصیل نیست میان قلیل و کثیر و دلیل
 هلهای ما این است که احتراز از قلیل ممکن نیست پس آن معاف
 نخواهد شد ولیکن انداز بقدر درهم بجهت آن نبود ع شد که مقدار
 مذکور مناسب موضع استنجاء معاف است چه اگر اکثفا کند
 کسی بر کلوخ و از آب استنجاء نکند و معیند آنرا از گذارد
 بروا است با جماع با وجودیکه اثر نجاست بسبب استعمال
 کلوخ زایل نمیشود و پس معلوم شد که آنقدر نجاست

و نجاست است بجز آنکه ذلیل است و آنچه زیاده بر آن است
 پس آن کثیر است و بعد از آن باید دانست که مرویست که مقدار
 درهم از روی مساحت معتبر است و آن عبارت است از مقدار عرض
 گدست و این صحیح است و نیز مرویست که مقدار درهم از روی
 وزن معتبر است و آن عبارت است از درهم کبیر و وزن مثقال که بیست
 قیراط است و بعضی میان هر دو روایت توفیق داده اند و گفته اند
 که مقدار اول در نجاست رقیب است و مقدار دوم در کثیف و باید
 دانست که آنچه مذکور شد که خون و بول و غیره نجاست خلیفه است
 پس وجه آن این است که نجاست چیزها یهذ کوبه بدلیل قطعیه
 ثابت است * مسند ۱۱ * اگر کم از ربع پارچه آلوده شود
 پنجاست خفیفه چون بول حیوان ماکول اللحم پس نیاز جایز است
 با آن و اگر ربع پارچه آلوده شود بآن پس نیاز در آن جایز نیست و این
 مرویست از ابیحنیفه رح و وجه آن این است که کثیر از نجاست
 خفیفه مانع جوازها را است و ربع بهتزلزل است در بعضی احکام
 شرع چون حلق ربع سر و احرام حج و کشف ربع عورت پس
 اگر ربع پارچه آلوده شود کثیر است و کم از آن ذلیل است و
 باید دانست که مرویست که مراد از آن ربع ادنی پارچه است کم

بآن نیاز جایز است چون از ار مثلاً و بعضی گفته اند که همراه
 ربع آن موضع است از پارچه که نجاست بآن رسیده است
 چون دامن و طریز مثلاً و از ابی یوسف روح مرویست که ربع پارچه
 عبارت است از مقدار پارچه که طول آن یک بالشت باشد و باید
 دانست که بول حیوان ماکول اللحم نزد ابی یوسف روح بجهت آن
 خفیفه است که در پاک و ناپاک آن اختلاف است و نزد ابی حنیفه
 روح بجهت آن که در آن دو نص متعارض است یک دلالت میکند
 بر اینکه آن ناپاک است و آن قول پیغمبر صلی الله علیه و آله است که
 از بول احتراس نمایند چنانچه سابق مذکور شد است و
 دیگر دلالت میکند که پاک است و آن قصه عمر بنیادین است
 که سابق مذکور شد است و اما نزد محمد روح بول ماکول اللحم
 پاک است چنانچه سابق مذکور شد است * مسئله ۱۲ *
 اگر برسد بیارچه مقدار زاید از یک درهم از سرشکین
 دسپ یا گاو پس در آن نیاز جایز نیست نزد ابی حنیفه روح
 زیرا چه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود است که سرشکین اسپ نجس است و دلالت
 دیگر معارض آن نیست پس آن نجاست خلیفه است نزد او روح چه
 نجاست خفیفه نزد او آنست که در آن دلیل متعارض باشد و صاحبین

روح گفته اند که در بارحه مذکور بسیار جایز است و در بارحه نکاست
مذکوره حقیقه است بر اساس روح بجهت آنکه در آن اختلاف
است و بجهت آنکه در آن ضرورت است معاصر آنکه اکثر اشیاء پرمی
پاسدار سرکمن گناه و اسباب و این ضرورت موجب تضعیف است بحال
بدولت در بارحه در آن ضرورت نیست و در بارحه در آن را حذف میکند و علی
در جواب آن منگویند که سرکمن میگردد که کرده اند اما صاحبین روح در
سرکمن گناه و اسباب در آن ضرورت در فعل و مورد است پس بنابر ضرورت مذکوره
یکبار بصحیف اختیار نبوده است در تقاضای هر فعل و مورد باینطور که فعل
و مورد پاک میگردد و نسبت مایلیدن آن بر زمین پس کفایت
کرده خواهد شد تا در رعایت ضرورت بذكر ره بار و بار
باینطور که سرگین گناه و اسباب محاسنست و فیه نیز اعتبار
مورد شود و در کار نیست و باید دانست که شیخ فرق نیست
میان سرکمن ماکول اللحم و سرکمن غیر ماکول اللحم و در روح
در فیه بود است میان آن هر دو و یعنی در روح موافق
اینکه بنحیه روح است در سرکمن غیر ماکول اللحم و موافقت صاحبین
روح است در سرکمن ماکول اللحم و مورد است که محقق روح و فیه که
در آمد در ملک ری و دید که مواشی در آن ملک بسیار است

واحترام از سرگین دشوار است و موجب خرج فتوی داد باینکه
 نجس کثیر از سرگین نیز مانع جواز نیاز نیست و فقها گفته اند
 که هم بدین قیاس است طبعی بخار یعنی کلهای کوچک شهر
 که در آن نجاستها آمیخته باشد و باید دانست که مرویست
 که مصید روح بعد از آن که داخل شد در ملک ری و حکم کرد
 کهثیر فاحش از سرگین مانع جواز نیاز نیست پس رجوع کرده
 ام قول خود که مژده پاک نمیشود مگر بشستن با آب و قابل شده
 باینکه پاک میشود مژده بسبب مالیدن بز زمین از نجاست
 جرمه را چون سرگین * مسئله ۳۱ * اگر آلوده شود پارچه
 ببول اسپ پس نیاز بآن پارچه روان نیست و قتی که آن کثیر باشد و
 این نزد شیخین رح است و نزد مصید روح نیاز بآن پارچه
 روا است اگر چه بول کثیر باشد زیرا چه بول ما کول اللکم پاک
 است نزد مصید روح و نجاست خفیه است نزد ابی یوسف رح
 و اسپ حلال است نزد صاحبین رح و نزد ابی حنیفه زوج نیز بول
 اسپ نجاست خفیه است بجهت تبارض آثار و احادیث
 * مسئله ۳۲ * اگر آلوده شود پارچه به پیشمال طبریکه
 ما کول اللکم نیست پس بآن پارچه نیاز روا است نزد شیخین رح

اگر چه بیخال مذکور اکثر از در هم باشد و معهود روح گفته که
 بآن پارچه نماز روا نیست در صورتیکه مقبره در هم باشد و بنده آنکه
 بعضی گفته اند که این اختلاف در نجاست است اعنی بیخال
 مذکور پاک است نزد شیخین روح و نزد مجتهدین نجاست
 خایطه است و بعضی گفته اند که در مقدار است اعنی بیخال
 مذکور نجاست خفیه است نزد شیخین روح پس اگر ربع پارچه
 آلوده شود بآن پس در آن پارچه نماز جایز نخواهد بود نزد
 شیخین روح قال رضی که همین صحیح است و معهود روح میگوید
 که بیخال مذکور نجاست خفیه نیست زیرا چه در آن هیچ ضرورت
 و حرج نیست بسبب آنکه عهوم در آن بلوی نیست پس نجاست
 خفیه نثار آشد شد و شیخین روح میگویند که بیخال مذکور از هوا
 پس افتد و احقر از آن متعذر است پس ضرورت متحقق است
 در آن اگر چه نجاست خفیه اعمبار نموده شد و اگر بیخال
 مذکور در آن وند آید بیفتد پس درین ضرورت بعضی گفته اند که آب
 مذکور نا پاک میشود و بعضی گفته اند که ناپاک نمیشود زیرا چه
 محافظت آوند از افتادن بیخال مذکور در شوار متعذر است
 * مسئله ۱۰ * اگر آلوده شود پارچه بخون مایه پس باز

چنان مارچه جایز است اگرچه آن خون اکثر از مقدار ریه
 دبا شد زیرا چه خون ماهی نیست حقیقه پس نجس نخواهد
 بود و مزبور است که ابو یوسف نوح گفته است که اگر ربع بارچه آلوده
 شود بخون ماهی نیاز و آن روا نیست پس معلوم شد که نزد
 ابو نوح خون ماهی نجاست خفیه است * مسأله ۱۶ * اگر
 آلوده شود بارچه بلعاً بخرواستر پس نیاز و آن روا است اگر
 چه لعاب مذکور اکثر از مقدار ده رهم باشد زیرا چه لعاب خرو
 و امتر مشکوک است پس بارچه که پاک بود یقیناً بسبب آن ناپاک
 نخواهد شد چه یقیناً زایل نمیشود بسبب شک
 * مسأله ۱۷ * اگر برسد بارچه از شانه بول بیفتد از هر موزن
 پس این مقدار بول هیچ اعتبار ندارد چه احتراز از آن ممکن
 نیست * مسأله ۱۸ * باید دانست که نجاست برد و نوع است
 یکی بر روی دوم شیر مرغی پس اگر نجاست مرغی برسد بدن
 یا بارچه پس آن پاک میگردد بسبب زایل شدن عین آن نجاست
 اگرچه باقیانده اثر آن که از آن شوار است زیرا چه نجاست
 تابع عین آنست پس زایل خواهد شد نجاست پسند
 و زوال عین آن و لیکن اگر باقیانده اثر آن که از آن

مقتضی راست پس دوران مفاسقه نیست زیرا چه در اثر الی
 آن حرج است و باید دانست که از این مسئله معلوم شد
 که بعد از زوال عین نجاست مرمی از بار چه مثل شستن آن
 بشرط نیست اگر چه عین آن زایل شده باشد پس سبب شستن یکبار
 و درین اختلاف مشایخ است بعضی گفته اند که بعد از زوال
 عین آن از بار چه سه بار باید شست آنرا و بعضی گفته اند
 دو بار باید شست و بعضی گفته اند که اگر بسبب شستن
 یکبار عین و اثر آن هر دو زایل گردد پس بعد از آن شستن
 در کار نباشد * مسئله ۱۹ * اگر نجاست غوطه مرمی برسد ببدن
 یا پاره چه پاک میگردد از آن بسبب شستن آن تا آن زمان
 که حاصل شود مرغاسل را ظن غالب باینکه آن پاک گشت و بواجب
 مکرر شستن ضرورت نیست برای اخراج نجاست و لیکن حاصل شدن
 یقین بزوال آن دشوار است لهذا ظن غالب اعتبار نموده شد
 چنانچه در استقبال قبله ظن غالب معتبر است و باید دانست
 که اصل مسئله همین است که مذکور شد و لیکن فقها گفته اند که اگر
 سه بار بشوید یا چه را پاک میگردد و بنا بر آنکه بسبب شستن سه
 بار ظن غالب بطهارت آن حاصل میشود پس این سبب فلا هرا

تایم مقام ظن غالب نبوده باید بقا کار آسان شود بر مردمان
 و مزید آن است حدیث مستفیض از مقام و باید دانست که بنا بر
 ظاهر روایت ضروری است که هر بار بیغشاردن پارچه را زیر آنکه
 افشردن سبب اخراج است والد اعلم

فصل فی بیان استنجاء مسئله اول استنجاء
 بکلوخ سنت است زیرا چه پیغمبر صلعم بر آن مواظبت نموده
 است و باید دانست که استنجاء با یز است بشنگ و آنچه مانده
 آنست و باید که مسج کند بآن موضع استنجاء تا آنکه
 صاف گردد و بر او از استعمال سنگ و مانند آن صاف کردن
 اینست پس حصول مقصود و تمعیر است قال رضی که در استعمال
 آن عدد معین چو نه سه مثلا مسنون نیست و شافعی رح
 گفته است که در استنجاء ضروری است که سه کلوخ استعمال نمایند
 زیرا چه پیغمبر صلعم فرمود است که هر که استعمال کلوخ نماید در
 استنجاء باید که استعمال نماید سه کلوخ و دلیل علمای ما این است
 که پیغمبر صلعم فرمود است که هر که استنجاء نماید باید که استعمال طاق نماید
 و آن دلالت میکند بر نفی وجوب سه کلوخ پس اگر استعمال طاق نماید
 معتبر است و اگر استعمال طاق نکند پس بر و خرج و گناه

نیست و طاق را طاق هر واحد نیز میشود و حدیثیکه روایت
 کرده است آن را شافعی و حنبل و متروک الفا هر است زیرا که اکثر
 استنجا کرده شود بستگی که برای آن سه طریقی بود و بالا جماع
 جایز است * مسئله ۲ * بستن موضع استنجا بعد از استعمال
 کلوخ افضل است زیرا که خدا ایتعالی در قرآن مجید فرمود
 است که در مساجد قیام کردند آن اند که در پشت میدارند و تعظیم و
 عظمت را و این آیت نشان داده است در شان قومیکه بعد از
 استنجا بکلوخ استعمال نمینمودند و میباشند موضع
 استنجا را بعد از آن بایده انداخته اند که بعضی گفته اند که شستن
 بعد از استنجا بکلوخ از آداب است و بعضی گفته اند که
 سبقت نیست در زمانه ما و باید دانست که در استعمال آب نیز
 همین شرط است که بشوید تا آن زمان که حاصل شود مرأی اقل
 فالتب باینکه آن موضع پاک گشت و آنده کرده شد است
 بعد از آنکه بایست که سه بار بشوید یا پنج بار و ایگی در حق
 صاحب رسول اخذ نهاده شده است پس بعضی گفته اند که نهفت
 یار و باید دانست که این که مذکور شد کثرت شستن بعد از استنجا
 بکلوخ افضل است و وقتی است که اینجاست از شستن بکلوخ

شمرده باشد و اما اگر تجاوز نماید نجاست از مخرج آن
 پس در صورت آنکه ثقب بکلوخ خایز نیست بلکه شش تن
 فرض است بآب رد و بعض نسخ بچیز سبک و نازک چنان
 رخ بشرطیکه آنچه تجاوز نمود است از مخرج بمقدار دهم باشد
 و برآید اعتبار آن موقوف ساقط است بجهت آنکه ذران اکثرا
 نبودن بکلوخ جایز است و نوزده مخرج شش تن آن فرض است
 اگر آنچه تجاوز نمود است از مخرج مع آنچه در موضع
 مخرج است بحد دهم باشد و این نزد مخرج بحد دهم
 آن بر مواضع دیگر است * مفسر * استنجا نباید کرد
 باستخوان و نه سر کین گاو و اسب زیرا چه پیغمبر صلعم نهی
 کرده است از آن و این معنی است که استنجا نباید باستخوان
 یا سر کین کفایت میکند بجهت آنکه آنچه مقصود است
 از آن حاصل میشود و باید زانست که نهی از استنجا با سر کین
 بنا بر این است که سر کین نجس است و نهی از استنجا با استخوان
 بنا بر آن است که استخوان طعام جنبی است * مفسر * استنجا با طعام
 چون نمک مثلا نباید کرد زیرا چه آن قضیع مال است و اسراف
 * مفسر * استنجا با دست راست نباید کرد زیرا چه پیغمبر

صلعم نبی فرموده است راستنجا نمودن بدست راست و الله اعلم
کتاب در بیان نیاز و آن مثل است بر چند باب
باب اول در بیان اوقات نیاز * مسئله ۱ * بدانکه اول وقت نماز
فجر از ابتدای صبح صادق است و آن سفیدی است که ظاهر میشود
در آفت و آخر وقت آن قریب طلوع است و کتاب است و بر آنچه جبرئیل علیه
السلام امامت کرد پیش پیغمبر صلعم دو روز در نیاز فجر با اینطور که
روز اول در ابتدای صبح صادق نیاز کرد و در روز دیگر وقتیکه روز
روشن شد قریب طلوع است و بعد از آن شکفت جبرئیل علیه
السلام به پیغمبر صلعم که ما بین این هر دو وقت وقت نیاز فجر است
برای تو و امت تو و اعتبار نیست صبح کاذب را و آن سفیدی است
که ظاهر میشود طلوع و بعد از آن می آید تاریکی بحجبت قول نبی صلعم
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ بَعَثَ إِلَيْكَ الْفَجْرُ فَارْجِعْ إِلَىٰ قَوْمِكَ
مَكْرُومًا مِّنْهُمْ * مسئله ۲ * اول وقت نماز ظهر از ابتدای
نوال است و کتاب است بحجبت امامت جبرئیل علیه السلام در وقت
مذکور در روز اول و آخر وقت آن نزد ابی حنیفه وقتی است که در آن
وقت سایه شرعی سوای سایه صلی و چندی آن شی میگرد و صاحبین
روح گفته اند که آخر وقت آن وقتی است که در آن وقت سایه شرعی

پیغمبر آن ش میفرمودد سواي سایه اصال و این یک روایت است
 از ابیحنیفه رح و نیز باید دانست که سایه اصلي عبارت است از سایه
 هرشي در وقت زوال و دلیل صاحب رح این است که چه هر کبیل علیه السلام
 امامت کرد در نماز عصر در روز اول و قتیکه سایه هرشي مثل آن میگرد
 و دلیل ابیحنیفه رح این است که پیغمبر صلعم فرمود است که ادا کنید
 نماز ظهر را در وقت سرد چه شمس گرمی از جوش جهنم است و سخت
 ترین گرمی در دیار آنها در همین وقت است و این حدیث دلالت
 میکند بر اینکه وقت ظهر باقی بماند تا زمانی که سایه هرشي
 دو چندان میگردد زیرا چه در وقتیکه سایه هرشي مثل آن
 میشود گرمی شدید میشود در یسار عرب و هر گاه احادیث
 در انقضای وقت ظهر متعارض گشت پس شک واقع شده و آن پس بسبب
 شک منقضي نخواهد شد * مسمله ۳ * اول وقت نماز عصر بعد از
 خروج وقت ظهر است مطابق هر دو قول و آخر وقت آن نزدیک
 غروب آفتاب است زیرا چه پیغمبر صلعم فرمود است که
 هر که یافت در وقت یک رکعت نماز عصر را قبل از غروب
 آفتاب پس بدرستی که دریافت نماز عصر را * مسمله ۴ *
 اول وقت نماز مغرب بعد از غروب آفتاب است و باقی میماند

قاتل بر مانی که شفق ثابت میگرد و ساعی روح گفتست که و دست
 سحر محرب آن بعد از است که سه رتبه بهار در آن گذارده
 شود در راحه حیرت علیه السلام و رزق و روز را امام بهار
 معرب کرده و روح واحد و دلیل علمای ما این است که بهر
 صلعم فرمود است که اول وقت بهار معرب وقتی است که آنجا
 حروب است و آن سر آبی وقتی است که غایت میشود شفق و
 جواب اول دلیل ساعی روح این است که حیرت عزم برای احتراز
 از کراهیت شرع و روز در وقت واحد امام کرد و بعد از این
 باید دانست که مردان معصیبه روح شفق بهار است از سعیدی
 که بعد از مسود در اقل بعد از این شدن سرخی و بره صاحب
 روح عبارت است از سرخی مذکور و این یک روایت است
 از امام معصیبه روح و بر همین قول ساعی روح است و راحه
 پتھر صلعم فرمود است که سبب بهار سرخی است و دلیل
 اسخیده روح این است که بهر صلعم فرمود است که آن حروق
 معرب و ثقی است که در آن وقت سیاه میگرد و آن وقت وحدیثیکه
 روایت کرد است آنرا ساعی روح موقوف بر این چهار است و
 ذکر کرد است آنرا مالک روح در موطا * و در سنن * اول وقت

نماز عشا وقتی است که غایب شود شفق و آخر وقت آن قریب
 طلوع صبح صادق است چه پیش از صلح فرمود است که آخر
 وقت عشا قریب طلوع فجر است و شافعی رح گفتست که آخر
 وقت آن تا ثلث شب است و حدیث مذکور حاجت است بر او
 * مسئله ۶ * اول وقت و تر بعد از گذاردن نماز عشا است
 و آخر آن وقت آخر عشا است زیرا چه پیش از صلح فرمود
 است که بشکند آرید نماز و تر را بعد از گذاردن نماز عشا
 تا وقت طلوع فجر قسایل رض این نزد صاحبی رح است
 و نزد ابی حنیفه رح وقت نماز و تر همان وقت عشا است ولیکن
 مقدم کرده نشود و تر را بر عشا یعنی قریب شرط است میان
 نماز عشا و نماز و تر بشرط یاد پس اگر پیش از گذاردن
 نماز عشا نماز و تر گذارد با وجود یاد است او را که نماز عشا
 نکرده است پس نماز و تر صحیح نمیشود بلکه اعاده آن بعد
 از گذاردن نماز عشا لازم است و الله اعلم
 فصل * مسئله ۱ * مستحب است که نماز فجر شروع کند
 مصلي وقتی که صبح روشن گردد زیرا چه پیش از صلح فرمود است
 که در آن اجر عظیم است و شافعی رح گفتست که تعجیل در هر نماز

مستحب است اهنی و زایام تابستان و حاجت است بر شالی رنج
حدیثیکه روایت کردیم آن را و حدیثیکه عنقریب روایت خواهیم
کرد * مسئله ۲ * مستحب است گذاردن نماز ظهر در وقتیکه
مرو شود و شدت گرمی فرو نشیند و در ایام زمستان مستحب
است تعجیل آن بجهت آنکه انس و جان روایت کرده است که پیغمبر
صلی الله علیه و آله در ایام زمستان تعجیل میکرد در نماز ظهر و میگذاشت آن
را در اول وقت و در ایام تابستان تاخیر میکرد و هرگاه سرد
میشد وقت و شدت گرمی فرو می نشست نماز ظهر را میگذارد
* مسئله ۳ * در ایام زمستان و تابستان تاخیر نماز عصر
مستحب است تا آن وقت که آفتاب متغیر نگردد زیرا که در تاخیر
آن تکثیر نوافل است چه بعد از گذاردن نماز عصر گذاردن
نماز نفل مکروه است و اگر تعجیل نمودن شود انسان از گذاردن
نفل باز خواهد ماند و بدینکه مراد از تاخیر آفتاب تغیر قرص
آن است و آن عبارت است از اینکه حالت آفتاب چنان گردد که در
دیدن آن چشم خیره نشود و تواند نگاه کردن بسوی آن و همچنین
تغییر آن است و بدانکه نماز عصر تا وقت تغیر آفتاب مکروه است
* مسئله ۴ * تعجیل نماز مغرب همیشه مستحب است زیرا که

تعمادین است لهذا گفته شد که تاخیر تا بتصرف شب مزاج است نه مکروه
 و نه مستحب و اما تاخیر نیاز و عشا تا بزود از نصف شب مکروه
 است زیرا چه این تاخیر باعث تقلیل جماعات است و انقطاع صبر
 و قنوت در ایام استیجاب است بیشتر از آن که حاصل میشود
 * مسیله ۱۰ * تاخیر نیاز و قنوت گذاردن آن در آخر شب
 مستحب است در حق کسی که به نیاز تهجد مالوف است و او برای
 تهجد مسخیر و غایب و یا او را کسی که در این حالت نیست پس مستحب
 و رخصت او همین است که نیاز و قنوت در اول شب بعد از نیاز و عشا گذاردن
 زیرا چه پیغمبر صلعم فرمود است که هر که خایف باشد از این که
 بیدار نشود و در آخر شب پس بایستد و بپزد که نیاز و قنوت گذاردن در
 اول و هر که را جای غالب است که او در آخر شب بیدار شود و بپزد
 پس باید که نیاز و قنوت گذاردن در آخر شب * مسیله ۱۱ * در
 روز ابر مستحب است تاخیر نیاز و قنوت و ظهر و مغرب و تعجیل
 نیاز عصر و عشا زیرا چه در تاخیر نیاز و عشا و چنانچه روز و قنوت
 جماعت میشود بنا بر باران و در تاخیر نیاز و عصر در روز مذکور
 احتمال است که نیاز عصر واقع شود و وقت مکروه و این احتمال
 در نیاز و فجر نیست چه آن وقت در آن است و باید دانست که

از ابدا حقیقه روح سرور نیست که در روز مذکور تاخیر هر نماز مستحب
است بنابر احتیاط و مراجعه بعد از گذشتن وقت نماز تکذاردن جایز
است بطریق قضا و کذا اردن نماز پیش از وقت اصلا جایز نیست
والله اعلم

فصل در بیان اوقاتیکه گذاردن نماز در آن
مکروه است ^{که سئله} جایز نیست گذاردن نماز در سه
وقت یکی وقت طلوع آفتاب و دوم وقت قیام آفتاب که عین نصف
روز است و سیم وقت غروب آفتاب بحقیقت آنکه پیش از غروب
نهی فرموده است از گذاردن نماز در این سه وقت و همچنین نهی فرموده
است از گذاردن نماز چنانچه در آن باید که آنست که در وقت غروب
آفتاب نماز جایز نیست مگر نماز عصر همان روز و آنی جایز است زیرا چه
این نماز بصفت ناقصان واجب شد اجنبی شد آنکه سبب وجوب آن
ناقص است پس ادا نخواهد شد بصفتیکه واجب شد آنست بدان آن
این است که وقت نماز سبب وجوب نماز است بنابر
آنچه مقرر است ولیکن منجبه و وقت سبب آن نیست چه اگر
منجبه و وقت سبب وجوب نماز می شد پس واجب میشد ادا
نماز بحد آنکه شکی وقت نیز آنچه سبب تقدم میشود بر سبب

پس ثابت شد که در وی امر احرائی آن سبب وجوب بیمار است ولیکن
 حروا و لاسب آن سبب تواند شد و کرده لازم می آید که ادای بیمار
 در آن وقت قضا باشد پس در حقیقت سبب وجوب بیمار حرو و مقارن
 ادا است و در صورت مذکور در و مقارن ادا ناقص است بجهت
 آنکه وقت برسی آن صواب است و هرگاه حسن شد پس واجب
 میشود در آن وقت ادای ناقص پیدا ادای بیمار مدکوم در آن
 وقت جایز است بجهت آنکه در آن نیست که در ادای بیمار وقت
 مذکور ناقص است و هرگاه حسن شد ادای ناقص واجب است
 بیمار آنکه سبب آن ناقص است پس ادای ناقص که واجب است
 یا بعد مسود در وقت مذکور مغایر بیمار های دیگر چه در آن
 ادای کامل واجب است پس با ادای ناقص ادا بحکم ادا شد
 * مسئله ۲ * بیمار چهارده و سجده تلاوت در اوقات مذکور
 مکروه است پس اگر بیمار چهارده گذاره کسی در اوقات مذکور
 یا سجده تلاوت کند در آن جایز میسود و بر احد بر صحت نقصان
 متعلق مسود حایر بجهت بر صحت نقصان واجب شد است چه سبب
 وجوب آن حضور چهارده و تلاوت قرآن است و آن یافتن
 شد است در اوقات مذکور در صورتیکه کلام در آن است

* مسأله ۳ = بعد از گذاردن نیاز فجر تا طلوع آفتاب
 نیاز نفل مکروه است و هیچکدام بعد از گذاردن نیاز عصر تا غروب
 آفتاب بجهت آنکه مرویست که بیغیر صلعم از آن نمی فرمرد
 است و لیکن باید دانست که قضا کردن نیاز وادای نیاز جنازه
 و سجده تلاوت در بین دو وقت مضایقه نیست زیرا چه کراهیت
 نیاز درین دو وقت برای حق نیاز فرض است اعنی نماز
 نفل در وقت مذکور نباید کرد تا آنوقت چنان شکرده که
 گویا مشغول بنیان قرض شد و اثر این معنی ظاهر نخواهد شد
 در حق قضای نیاز قرض و نه در حق چیزی بنگه واجب بعینه است چون
 سجده تلاوت و اما در حق غیر آن چون نیاز نذر و دوگانه
 طواف و نیاز نفل که بعد از شروع در آن فاسد کرده باشد آنرا
 مضایقه ظاهر نخواهد شد زیرا چه وجوب نیاز نذر بنا بر سببی
 است که از جانب مصلی است و همچنین دوگانه طواف
 و قضای نفل مذکور واجب لغیره است چه وجوب دوگانه طواف برای
 ختم طواف است و وجوب قضای برای حیانت مودی است یعنی
 تا آنچه ادا نشده بود ضایع و باطل نگردد * مسأله ۴ = بعد
 از طلوع صبح صادق گذاردن نیاز نفل سوای دو رکعت سنت فجر

میکرد است زیرا چه پیش از صلح و یا ذیارد و رکعت مذکور
 نیاز نقل نکرد است با وجودیکه کمال حقوق میدهد در عبادت
 نیاز * مسئله ۵ * بعد از غروب آفتاب پیش از گذاردن
 نیاز مغرب نیاز نقل نباید کرد چه اگر درینوقت مشغول بنقل
 شود تا حین نیاز مغرب لازم می آید * مسئله ۶ * وقتی که امام
 روز جمعه بالای منبر رود برای خطبه تا آنکه نماز نیکه فارغ شود
 اذان نیاز نقل نباید کرد زیرا چه اگر درینوقت مشغول شود
 بنهار نقل پس از شنیدن خطبه غافل خواهد شد و حال آنکه
 درینوقت شنیدن خطبه واجب است والله اعلم
 باب دوم در بیان اذان احنی مانگ نماز * مسئله ۱ *
 اذان سنت است برای نیاز پنجگانه دنیا و آخرت نه برای نیاز
 دیگر سوای نیازهای مذکوره زیرا احد همین ثابت است بنقل
 متواتر و کلیات اذان و ترتیب میان آنها مسلم و معروف
 است و حاجت بیان آن نیست اعنی چنانکه اذان در آن
 فرستاده نازل از آسمان و لیکن ترجیع نیست در اذان نرد علیهای
 مارج و ترجیع عبارت است از ایکنه اول چهار بار شهادتین را با آواز
 هست بگوید و بعد از آن چهار بار بلند بگوید و این نزد منافعی

روح سنت است بجهت حدیث ابنی مکتور و رض کذبی صلعم امروز
 کرد او را بترجیع و ذلیل علیای مایا این است که در اخذ حدیث مشهوره
 ترجیع نیست و آنچه روایت کرد است ابو محمد و در آن تعلیم بود
 لیکن ظن کرده آنرا ابو محمد و در ترجیع و باید دید نسبت کرده
 اذان نیاز فجر بعد از حیل علی الفلاح الصلوة خیر من النوم و بار
 بگوید زیر آنچه بلال رض و قتی که دید پیغمبر صلعم را که در خواب
 اند گفتو این کلیه از بار پس پیغمبر صلعم فرمود بلال رض
 که این چه خوب کلیه است این را داخل کنی در اذان خود و
 بدانند تخصیص این کلیه در اذان فجر بجهت آن است که
 وقت نیاز فجر وقت خواب و غفلت است * مبدئیه ۲ * اقامت
 مثل اذان است مگر این قدر فرق است که در اقامت بعد از حیل علی الفلاح
 قد قامت الصلوة و بار زیاد است و همچنین کوفه فرشته نازلان
 آسمان و این بنقل مشهور آمده است و آن حجت است بر شافعی روح در آنکه
 گفتبست که کلیات اذان قرآنی قرار دی است سوای قد قامت الصلوة
 * مبدئیه ۳ * مستحب در اذان نیاز قرسل است و آن عبارت
 است از اینکه بعد از هر کلیه وقت نباید تسبیح اذان و در
 اقامت تسبیح در مستحب است و تسبیح در تسبیح است زیرا چه

پیغمبر صلعم ببلال رض فرموده که ترسل کنی در اذان و تعداد
 کنی در اقامت * مسئله ۴ * مسأله که مؤذن در وقت اذان
 و اقامت در قبله باشد ویراجه همین منقول است و مع هذا اگر
 در قبله نباشد اذان و اقامت حایر است ویراجه آنچه مقصود
 از آن است در این صورت نیز حاصل میشود ولیکن مکرره است
 بجهت آنکه مخالف است * مسئله ۵ * باید که مؤذن
 در حالت گفتن حیعلی الصلوة روی خود بکشد و بپسند
 را است و در حالت گفتن حیعلی الفلاح بگرداند روی خود را
 بپسند و بپسند ویراجه مؤذن باین کلمه خطا میکند و گزیده
 مسلمانان را پس باید که روی بپسند و آنها بپسند و اگر سبب
 وسعت صومعه گردانیدن روی بپسند و است مع ثبات هر دو
 قدم بپسند که آن سنت است خارج از استطاعت بود پس
 در گردن مؤذن در میان صومعه وقت گفتن حیعلتین مضایقه
 نیست * مسئله ۶ * فصل است که مؤذن در حالت گفتن
 اذان دو انگشت سیاه خود را در سوراخ در گوش گذارد بصفت
 آنکه باین امر کرده بود پیغمبر صلعم و ببلال رض را که مؤذن
 پیغمبر صلعم بود و بصفت آنکه این عمل موجب بلند شدن

و از است و اگر این عمل نکرده مضایقه نیست زیرا چه عمل مذکور
 سنت اصلی نیست * مسئله ۷ * قنوت در وقت نماز فجر احسن
 است و آن عبارت است از اینکه مابین اذان و اقامت خیمای الصلوة
 و خیمای الفلاح دو بار گفته شود و در وقت نمازهای دیگر سواي
 نماز فجر تثنویب منکروه است و تخصیص بوقت نماز فجر به جهت
 آن است که آن وقت وقت خواب و غفلت است و به آنکه این
 رتثنویب را اهلای کوفه بعد از عهد صلح با ارض احد ایش نهاده اند
 به جهت آنکه درین زمان احوال مردم مان متغیر شد و سستی آنها در
 آمدن برای نماز جماعت ظاهر گشت و تخصیص قنوتب بنماز فجر
 بقول متقدمین است و اما اهلای متأخرین قنوتب را در هر نماز
 مستحبین داشته اند زیرا چه در زمان متأخرین سستی مردم مان
 در اینوردیش زیاد و تر ظاهر گشت و ابو یوسف نرح گفتست که مضایقه نیست
 اندر اینکه مودن برای قنوتب هر نماز بگویند منزله میرزا که السلام علیک ایها الامیر
 و رحمة الله و بركاته خیمای الصلوة خیمای الفلاح الصلاة
 بزرگ است و منعکد از آن استبعاد نبوده است این را زیرا چه همه
 مردم مان برابر اند و از مزجیاعت پیش تخصیص ذکر امیر در
 قنوتب بمنزله اول از باب تسبیح و ابویوسف نرح تخصیص ذکر امیر

بجهت آن نهوده است که آنهارا باید اشتغال است با امور
 مسلمانان پس باید که بتخصیص آنهارا اندا کرده شود تا
 قوت نشود از آنهانها از جهات و ورهین اختلاف است
 تخصیص ذکر قاضی و مفتی * مسئله ۸ * باید که مؤذن
 بد نشیند میان اذان و اقامت مگر در وقت مغرب و این نزه
 ایستخیره است و صاحبین روح گفته اند که در وقت مغرب نیز
 بد نشیند و جلسه خفیه نماید بجهت آنکه فصل بیان اذان
 و اقامت ضرور است زیرا چه و فصل ایمنی بعد از اذان
 متصل اقامت گفتن مکرر و استیسا سبب سبب فصل معتد به
 متعلق نمیشود زیرا چه سبب یا فته میشود میان کلیات اذان
 پس ضرور است که بجلسه خفیه فصل نهوده شود حنا چه بجلسه
 خفیه فصل نهوده میشود میان دو خطبه و دلیل ایستخیره روح این
 است که تاخیر در نیاز مغرب مکرر و استیسا برای احتراز
 این کراهیت انکنا نهوده خواهد شد یا دنی فصل که عبارت
 است از سبب پس فصل متعلق خواهد شد بسبب سبب
 خصوصاً در صورتیکه مکان از آن و مکان اقامت مختلف
 باشد و در مسئله که کلام در آن است مکان اذان و اقامت

مختلف است چه مکان اذان بعید تر است و مکان اقامت
مسجد است و اگر بعید نباشد پس اذان در فضای
مسجد گفته میشود و اقامت در مسجد زیرا چه مشروع
همین است که مکان اذان و اقامت مختلف باشد بخلاف
خطبه چه در آن مکان خطبه اول و مکان خطبه دوم مختلف
نیست و شافعی روح گفتست که میان اذان مغرب و اقامت آن
بدریکانه نیاز فصل باید کرد چنانچه در اقامت نیاز دیگر
فصل نبوده میشود میان اذان و اقامت بدو گانه نیاز و بعقود
روح گفتست که دیدم ابا حنیفه روح را که اذان میگفت در مغرب
و تکبیر اقامت میگفت بلاجلسه * مسئله ۹ * مستحب این
است که مؤذن عالم باشد بسنت چه پیغمبر صلعم فرمود است
که باید که اذان بشکویید برای شما کسیکه بهتر باشد از میان
شما * مسئله ۱۰ * برای نیاز قضا نیز اذان و اقامت سنت است
چه پیغمبر صلعم با اذان و اقامت قضا کرده بود نیاز فجر صبح
لیلة الثریس را و آن حکایت است بر شافعی روح در اکتفا کردن
او صرف با اقامت * مسئله ۱۱ * اگر فوت شود چند نیاز پس
هر کجا قضا کرد بشود باید که اذان و اقامت گفته شود برای اول

نیاز نیکه تقاضا کرده شود از نیازهای مذکوره و در باتو نیازها مصلی
 یکنه مختار است اگر خواهد برای هر یک از آنها اذان و اقامت هر دو
 بگوید تا تصاب صورت آد امتصاف شود و اگر خواهد اختصار نماید
 نیز اقامت بریراچه اذان برای استحضار است و نیاز یان حاضر اند
 پس اذان گفتن ضروریست قال رص مرویست اگر میخواهد
 روح که سوای نیاز اول برای نیازهای دیگر اکتفا باید کرد بر اقامت
 بوقتها گفته اند که احتیاط است که این قول جمع علیها باشد
 مسئله ۱۲۰ * هزار آری است که مؤذن در حالت گفتن اذان
 و اقامت باز وضو باشد ولیکن اگر بیوضو اذان بگوید جایز است
 ویراچه اذان ذکر است و نیاز نیست و وضو برای آن مستحب است
 چنانچه وضو مستحب است برای خواندن قرآن * مسئله ۱۳ *
 لیو وضو اقامت گفتن مکروه است زیرا که اگر مؤذن بیوضو اقامت
 بگوید فصل لازم میآید میان اقامت و نیاز چه او بعد از گفتن
 اقامت مشغول وضو خواهد شد و مرویست که بیوضو اقامت
 گفتن نیز مکروه نیست زیرا که اقامت مثل اذان است و مرویست که بیوضو
 اذان گفتن نیز مکروه است زیرا که مؤذن هرگاه بیوضو اذان
 بگوید لازم میآید که او بخواند مردمان را بر روی نیاز و نحوه

مستعد نیست برای آن * مسلسل ۴۴ * در حالت جنابت اذان
 گفتن مکروه است یا تنقیح روایات نیز اچه اذان را مشابیهتی است
 بانها پس باید که مؤذن در حالت اذان گفتن پاک باشد از جنابت
 که حدیث غلیظ است نه از حدیثیکه موجب وضو است چه آن
 خفیف است و معصود روح در جامع صغیر گفتست که اگر مؤذن بیوضو
 اذان با اقامت بگوید پس اعاده آن در کار نیست زیرا چه
 این حدیث شدید نیست و اگر در حالت جنابت بگوید پس واجب
 نزد من این است که اعاده نماید آن را و مع هذا اگر اعاده ننماید نباید
 جایز میشود زیرا چه نیاز جایز است بدون اذان و اقامت و اینکه
 باید در آنست که در صورتیکه مؤذن در حالت جنابت اذان و اقامت
 بگوید پس در اعاده آن در روایت است یکی آنکه مذکور شد و دوم
 اینکه اعاده اذان باید کرد نه اعاده اقامت و همچنین
 ترجیح دارد زیرا چه تکرار اذان مشروع است نه تکرار
 اقامت و همچنین اگر زن اذان بگوید پس مستحب است
 که اعاده کرده شود تا اذان بوجه سنت متعقب شود * مسلسل ۴۵ *
 اذان برای نیاز پیش از وقت آن نباید گفت و اگر پیش از وقت نیاز اذان
 بگوید باید که بعد از رسیدن وقت نیاز اعاده نماید زیرا چه

اذان برای اعلام است و اذان پیش از وقت تجزیه است و ابو یوسف
 روایت کرده است که اذان برای نیاز فجر پیش از وقت بعد از نصف شب
 جایز است زیرا چه عمل اذان مکرمه و مدینه برای این است و قول شافعی
 مرجع موافق قول ابی یوسف مرجع است و دلیل علی این است که بیغیر
 صلح بیلال رضی فرمود است که اذان فجر مگر تا آن زمان که خورشید ظاهر
 شود بر وقت فجر * مسأله ۱۶ * اذان و اقامت سنت است
 و در حق مسافر نیز زیرا چه بیغیر صلح فرمود است بدو پس
 ابی ملیکه رضی که هرگاه مسافر شود پس اذان و اقامت بگوید
 و اگر مسافر ترک کند اذان و اقامت هر دو را پس این مکروه است
 و اگر اکتفا نماید بر اقامت جایز است زیرا چه اذان برای استعصار
 غایبان است و در سفر و فتنان حاضر می باشند و اقامت تنبیه است
 بر اینکه امام اقتتاح نیاز میکند و باین محتاج اند حاضران نیز
 * مسأله ۱۷ * اگر شخصی نیاز گذارد در خانه خود که در شهر
 است پس باید که اذان و اقامت بگوید تا که ادای نیاز بر صورت
 جماعت شود و اگر هر دو را ترک کند جایز است بحجت قول ابن مسعود
 رضی که اذان در مسجد مکمله کفایت میکند و الله اعلم
 باب سوم در بیان شرایط نیاز * مسأله ۱۸ * یکی از آن

این است که بدن و جامه متصلی از حدث و نجاست پاک باشد
 زیرا چه در این تعالی در قرآن مجید باین امر کذاست و در ستر عورت
 است زیرا چه در قرآن مجید و در حدیث از زبان ائمه است
 و باید دانست که عورت مرد از زیر ناف تا هر دو انگشت وی است
 زیرا چه پیغمبر صلعم فرمود است که عورت مرد از پاهین ناف تا هر دو
 انگشت وی است و آن پنجدهیث معلوم شده که ناف عورت نیست
 و نزد شافعی رح ناف عورت است و باید دانست که زانوی عورت است
 نزد علایی ما چه پیغمبر صلعم فرمود است که زانوی عورت است و نزد
 شافعی رح زانوی عورت نیست و عورت زن حره جمیع بدن وی است
 مگر روی و هر دو کف دست و زیرا چه پیغمبر صلعم فرمود است
 که زانوی عورت است که ستر آن واجب است و این که از پاهین حدیث
 اهل ثنا نبوده شد است روی و هر دو کف دست از بنا بر ضرورت
 چه بسوی چکشاف این عضو حاجت است و پوشیدن آن موجب
 حرج است قال رضی که آنچه مذکور شد نص است بر اینکه هر دو قدم
 زن عورت است و منویست از این صلیغ رح که آن عورت نیست
 و همین اصفح املت چه نسبتی کشفت آن غیر حاجت باشد پس
 اگر نیاز گذارد زن در حالتیکه ثلث ساق او یا زینج آن مگر شرف

باشد نیاز او حایر نیست و لازم است مریکه اعاده آن نیاید و
 اگر که بتواریج ساق او برده باشد اعاده آن نکند و این مرد
 در طریقین روح است و او یوم معراج گفتست که اکثر که ترا بر نصف ساق
 زانو بر شده باشد اعاده نیاز در کار نیست زیرا که در صورت
 اکثر ساق آن برده شده است حدیثی موصوفه می شود باینکه
 اگر است مگر و قتی که آنچه مقابل آن است کمتر باشد از آن
 و اگر نصف ساق او بر شده باشد پس در صورت امر این دو سه
 روح دور و ایت است و طریقی روح میگویند که ربع قائم مقام کل
 سپرده میشود و اکثر احکام همانچه در مسیح و حلت سود را حرام و
 هیچچیز اگر شخصیتی نه بید روی کسی را و مگوید که روی فلان را
 دیده ام اکثر دیده باشد آن مستحق مکر تک حاکم را امر حاکم
 روی آن مکر و در موی سر و حره و شکم و ران او ویرا احتلاف
 است مانند احتلاف در ساق او که مگوید بر احد شر و احد
 از موی و شکم و ران عضو علیحد است و باید دانست که مراد
 از موی سر از آن موی است که از سر فرو میخیزد یا سر و همین ضعیف است
 و عدم حره شستی آن در غسل حیاتی با اعتبار حرج است نه باعتبار
 آنکه از بدن نیست و هیچچیز احتلاف است در عورت ناپیدا و لیکن

باید دانست که قشرب غبر عایده است و خایه غبر علیه است و همین
 صحیح است. * مسأله ۲۲ * هر عضو مرد که عورت آن عضو کنیز
 نیز عورت است و سوائی آن شکم و پشت او نیز عورت است و باقی بدن
 او عورت نیست و این ثابت است بقول عیسی رض که فرمود بکنیز کی
 که نام او دقار بود که بیندازم هجر را از روی خود تا بامیخواهی
 که بماند زن آن حره شوی و سر آن این است که کنیز پارچه خدمت
 پوشیده برای خدمت خواجه خود بیرون خانه میگردد و همین
 عادت است پس حال او ماندن حال محسارم اعتبار نبوده شد و از
 حق جمیع مردان برای دفع حرج * مسأله ۲۳ * اگر شخصی
 نیابد چیزی که بآن ازاله نجاست نماید چون آب و خیره پس
 چنان است ویرا که بآن نجاست نپسازد و بار
 نشاده آن مر او را در کار نیست و باید دانست که درین
 مسأله تفصیل است یعنی اگر ربع جامه او یا زیاده از آن
 پاک است پس لازم است که آن جامه را پوشیده نپسازد و اگر
 و اگر درین صورت برهنه نپسازد جایز نیست زیرا چه ربع
 امر شنی قایم مقام کل آن میشود و اگر کمتر از ربع جامه پاک
 نباشد پس درین صورت نیز همان حکم است تا آنکه از آن بپزد و یک

قولی قاعدهی روح نیز مطابق آنست مگر آنچه از رویا یاد دارد با حائمه
مذکور یک فرض ترک میشود که آن طهارت حائمه است
و اگر بر حائمه بهار ندارد چند فرض ترک میشود چنانکه ستر عورت
و قیام در رکوع و سجود چه او سر به نشسته نماز خواهد کرد و رکوع
و سجود بایه ادا خواهد کرد و تیتحتی روح میگویند که
در صورت مذکور، شخص مذکور محکوم است اگر خواهد بهار
بر هفته گذارد و اثر خواهد حائمه مذکور و سیده بهار گذارد
نمونه هر شکلی و یکاست هر دو مانع حوائز بهار است در حالت
احتیاط و هر دو برابر است در مقدار پس در حکم بهار پیر و ابر
خواهد شد و این محسوس روح که سید که اگر بر حائمه بهار گذارد
چند فرض ترک خواهد شد چون ستر عورت و غیره پس حوائز
آن این است که سواى ستر عورت در رکوع و غیره اگر چه
مترک میشود ولیکن خالص آن که آنهاست یا تیت می شود
و ترک سی با بطوریکه حلیفه آن قایم مقام شود گوناگون ترک آن
نیست ولیکن حائمه مذکور را پوشیده بهار کردن اصل است
بجهت آنکه ستر عورت مخصوص بنهار نیست بلکه ستر عورت
همیشه فرض است چه در حالت نماز و چه در غیر آن بهلاف

نهارت چه آن مخصوص بنیاز است * مسند ۲ * هر که
نیاید جامع را که بآن ستر عورت نماید پس جایز است ویرا که
برهنه نپا ز کندارد ولیکن باید که نشسته نپا ز کند و نپا ز و جایز
است زیرا چه در صورت نشستن ستر عورت غلیظه حاصل میشود
و در صورت استادن ادای این ارکان اعنی رکوع و سجود
حاصل میشود پس او مختار است بهر حالت که رغبت او باشد
اختیار کند آن را ولیکن اول افضل است بد و وجه یکی اینکه
ستر عورت واجب است بجهت حق نیان و هم بجهت حق انسان
و دوم اینکه اگر برهنه استاده نپا ز کند ستر عورت قوت میشود
و چیزی خلاف قایم مقام آن نیست و اگر نشسته نیان کند
نورکوع و سجود بسایه ادا نماید پس این ایضا خلاف
وقایم مقام رکوع و سجود است * مسند ۵ * سیوم
از شرایط نیاز نیت نیان است و باید دانست که معتبر
آن نیت است که میان آن و تکبیر تصریحه فاصل نیاشد
تعلیقه منافیه نیاز است و وجه فرضیت نیت در نیازیکی این است
که پیشتر صلعم فرمود است چنانچه این نیست که اعتبار هر عمل بد نیت
باشد و دوم این است که ابتداء نیازی قیام است و قیام بطریق

تبادت هم مسود و هم بطریق حسادت و تهمینیاں اس فرد
 نمی شود مگر بدست و باده داد است که اگر اول تکمیل تحریر
 بکند و بعد از آن بیت بپا رکند پس آن بیت معتبر نیست
 و براحه آن مدد از بهار که معدوم از بیت یا نه مسود عبادی
 به شود سوال پس باید که منت روزه بعد از طلوع صبح
 صادق معتبر نیاید و حال آنکه بیت روزه تا مقرب نصف

اللیار معتبر است چو آن منت روزه بعد از طلوع صبح صادق
 معتبر است بنا بر ضرورت که انسان در شب می تواند بیدار
 به مسود مکرر بعد از میدی صبح صادق و آن اکثر اتفاق
 میشود * مستند ۶ * بیت عیار است از اراده پس شرط
 آن است که پیدا کند که کدام بار خواهد کرد اعمی یا رطهر
 یا بار عصر مثلا و اما ذکر آن بر آن در کام نیست ولیکن اگر
 بر آن ببرد ذکر آن بهاید حسن است و بوجه بر آن مواضع
 می شود اراده او را و بعد از آن باید دانست که مراد بار بعد
 نیست مطلق یا رکع است و چه پیش برای بهار است یا نه
 مراد است صبح و اما برای بهار فرض پس بیت مطلق بهار کفایت
 تهیه شد بلکه ضرور است که تعین فرض بهاید و آن فرض ظاهر

امثلاً زیرا چه نیاز فرض بسیار است لهذا در نیت تعیین آن ضرورت
 نیست * مسئله ۷ * اگر مصلحی مقتدی باشد پس ضرور
 است ویرا که نیت اقتدا و متابعت امام نیز نماید زیرا چه فساد
 قیام مقتدی لازم می آید بسبب فساد نیاز امام پس ضرور است
 که مقتدی التزام آن نماید * مسئله ۸ * چهارم از شرایط
 نیاز استقبال قبله است اعنی رو بسوی قبله آوردن زیرا چه
 خدا ایتعالی در قرآن مجید فرمود است که بشکردانید روی
 نحو ده ها را بسوی کعبه و بعد از آن باید دانست که پراهل مکه
 بقرض است که توجه روی آنها به مقابل جزوی از اجزای خانه
 کعبه باشد و بر غیر اهل مکه این فرض نیست بلکه فرض بر آنها این
 است که روی آنها بسوی جهت خانه کعبه باشد و همین صلیح
 است زیرا چه تکلیف شرعی بقدر وسع و طاقت است و در وسع و
 طاقث غیر اهل مکه نیست که در نماز روی خود را بمقابل جزوی
 از اجزای خانه کعبه نمایند * مسئله ۹ * هر که بسبب خوف
 روی بسوی قبله نتواند کرد پس جایز است ویرا که متوجه شود
 در نماز بهر جانب که تواند چه او معتد و راسته پس حال او مانند
 حال کسی است که جانب قبله بروی مشتبه گردد * مسئله ۱۰ *

شخصی که جانب قبله بر روی مشتمه نکرد و نیاید کسی را نکند بپرسد
 از و قبله را پس ماند که او تعوی و احتیاج نماید اعین خود فکر
 کند و هر جانب که ظن او غالب شود که آن جانب قبله است
 پس بپایان جانب نه از گذارد و بجهت آنکه صدق نماید
 این کرده اند و رسول خدا صلعم بر آن مطلع شد و انکار نکرد
 و بجهت آنکه عمل کردن بر دلیل ظاهر که دلایل ظنی است
 واجب است و متیکه یافته نشود دلیل قطعی که فوق از آن است
 و استخبار فوق تعوی است پس اگر بعد از گذاردن نیاز
 در جانب تعوی ظاهر شود بر شخص مذکور که او غلط کرده بود و بپایان
 میاید و میسر که قلم بجانب دیگر است پس اعاده نیاز مذکور
 بر او واجب نیست و شافعی رح گفتست که اعاده نیاز مذکور بر او
 واجب است در صورتیکه معلوم شود که پشت بقبله نیاز کرده
 است زیرا چه خطا در بصورت یقینا ظاهر گشت و علیای ما مکررند
 که در وسع و طاقت او نیست مگر متوجه شدن بسوی جهت تعوی
 و تکلیف شرع نیست مگر بجهتیکه در وسع و طاقت او نیست و اگر
 مطلع بود بر آن در انمای نیاز پس بگردد بسوی قبله زیرا چه
 بیشتر در ابتدای اسلام قبله نیاز بیت المقدس بود و بسوی آن

نماز میگیرد نذر و بعد از آن حکم شده که قبله بخانه کعبه است و نماز
 بسوی آن باید کرد و خبر ایتیهتی باطل است چه در قیام رسیده در حالیکه
 آنها در نماز بودند و آنها به حج رفته اند این خبر در عین
 نماز رو کرده اند بسوی خانه کعبه و چون خبر به پیشبرد صلعم
 رسید که اهل مسجد بر عین نماز روی گریه انیدند بسوی
 خانه کعبه پیشبرد صلعم این عمل را مستحسبی داشته اند پس همین حکم است
 در صورتیکه رای صاحب تهری متبذل نگردد و بجانب دیگر
 از جانب اولی نفری را چه عید کردن بر اجتهاد واجب است
 * مذهب اهل کفر و شراب تاریک با جهالت نماز کرده اند
 باینطور که امام آنها تهری نبود و پیشتر قب کرده و کس از آنها
 تهری کرده و بجانب تهری خود نموده و هیچکس نمیدانده که روی امام کدام
 جانب است لیکن مقتدیان مقدم از امام نیستند بلکه امام مقدم است
 از آنها پس درینصورت نماز آنها جایز است زیرا چه هر کس
 از آنها متوجه است بسوی قبله خود که جهت تهری نیست و اما
 مختلافی میان مقتدی و امام باینطور که روی امام بیک جانب
 است و روی مقتدی بچنانب دیگر مانع جواز نماز نیست درینصورت
 چنانچه این مختلاف مانع جواز نماز نیست در صورتیکه نماز

بیماعت کذا اگرندگروهی در خوف حائذ تعدد در صورت مذکور باشد
 حرکتی که مقتدیان مطلع شود بر حال امام که در محاسن و بیاض
 نیست بلکه بحکام و یثرب است پس بیمار او فاسد میگردد و در آنچه
 در اعداد او امام در خطا است و هیچچنین فاسد باشد بیمار کسیکه
 معدوم باشد اگر امام بر آنچه فرض است بر مقتدی که پس استاد
 شود در مقامیکه معدوم از امام نباشد و این فرض ترکیب میشود
 اگر کسی که مقدم باشد از امام و الله اعلم

باب چهارم در بیان صحت بیاز * مسئله ۱
 قوی در بیمارش حر است یکی نگیر تحر به روز استادن سوم
 خواندن قرآن چهارم رکوع پنجم سجده و راحه حدایتعالی
 در قرآن متعبد باین حرها امر کرده است و ششم تعدد
 کبره یعنی بستن در آن حر بیمار بقدر خواندن تسبیح و راحه بعد از
 صلعم عید الله بن مسعود رضی الله عنه تعلیم کرد و فرمود که هرگاه
 احتوائی این را یا حدیثی که سیدی بقدر خواندن تسبیح بیمار
 قوتیام میشود پس از حدیث معلوم شد که بستن بقدر تسبیح
 فرض است و در آنکه همین شش چیز در نماز فرض است و آنچه
 موایران است پس بتغی او واجب است چون خواندن سوره

فاتحه و خواندن سورۀ دیگر بعد از سورۀ فاتحه و ترتیب میآید
 افعالی که تکرار آن در نماز مشرف به است و قعده او این و خواندن
 تشهد در قعده اخیره و خواندن دعائی قنوت در نماز و تروکده رات
 زایده در نماز غیبه می و قرآنی پنجه خواندن در نماز ها یک
 قرآن پنجه در آن خوانده میشود و قرآن با خفا خواندن در نماز
 ها گنجه قرآن با خفا خوانده میشود و قرآن را زینجبت بترک این
 چیزها و سجده نهوا و جب میشود و همین صحیح است و در کتاب
 که این چیزها را از سنت شهره سبب آن این است یک وجوب
 این چیزها بسنت ثابت شده است و انحضری از این سنت است
 چنانچه بیان آن در ضمن بیان منایل آینه خواهد آمد
 انشا الله تعالی * مسجله ۲ * هرگاه شروع کند مصلی
 در نماز تکبیر بگوید و مع تکبیر هر دو دست را بردارد این
 تکبیر پس آن فرض است چنانچه سابق بیان آن
 نموده شد و اما دست برداشتن پس آن سنت است زیرا که
 پیغمبر صلی الله علیه و آله بر آن مواظبت نموده است چنانکه فرض آنچه مذکور
 شد که مع تکبیر هر دو دست را بردارد پس آن مرویست
 از ابی یوسف و روح و طحاوی و ابن ماجه و ابن ابی شیبہ و ابی

هر دو دست را بردارد و بعد از آن تکبیر بگوید و در آنچه بر داشتن
 هر دو دست دلالت میکند بر نفی کبر یا ارفع بر خدا یعنی و اعظم
 فاکیرالات میباید بر ثبوت آن مر خدا اینست الهی را یا سنده کلمه
 ثبات و ذکر نفی مذکور و معده یا یه بر ثبوت مذکور باید
 دانست که هر دو دست را باید برداشت تا آن مقدم از کبر هر دو
 که انگشت میخازد هر دو در همه کوشش و توشا تعی رح گفتسته
 کعبه را در هر دو دست را قابض میخازد هر دو کتب و صیغته
 اختلاف داشت در برداشتن هر دو دست در تکبیر قنوت و او را
 تکبیرات عید من و تکبیرات نيسار جنار و دليل ثنائی رخ
 این است که اَبُو حَیْمَد السَّاعِدِيُّ رَح رَوَا يَت كَرَدَ اسْت كَدِ بَشِير
 صَلَاحٌ وَ قَتِيكَةُ تَكْبِيرٍ مِثْلَتِ بِرٍ مِثْلَتِ اسْت هَر دُ اسْت رَا بِرٍ مِثْلَتِ
 هَر دُ مِثْلَتِ مِثْلَتِ حَر و دليل علياى ما ائى است كَلَمَةُ وَا بَل
 هَر دُ خَطَر و هَر اَبِن عَازِب و اَنَس رَض وَا يَت كَرَدَ اَنَد كَرَد
 يَتْبَعُ بِرٍ صَلَاحٌ وَ قَتِيكَةُ تَكْبِيرٍ مِثْلَتِ بِرٍ مِثْلَتِ اسْت هَر دُ اسْت
 هَر دُ اسْت رَا بِرٍ مِثْلَتِ مِثْلَتِ حَر وَا يَت كَرَدَ اَنَد كَرَد
 هَر دُ اسْت بِرٍ اَبِن عَازِب وَا يَت كَرَدَ اَنَد كَرَد
 هَر دُ اسْت بِرٍ اَبِن عَازِب وَا يَت كَرَدَ اَنَد كَرَد

آن را شافعی رح معهود است هر حالت عذر * مسئله ۳ *

زن را باید که در وقت تکبیر خود دست را ببرد و تا به صدا بی
 هر دو متکب خود و همین صحیح است چه آن موجب ستر است و
 حق او * مسئله ۴ * اگر کسی بختای الله اکبر الله اجل یا
 الله اعظم یا الرحمن اکبر یا لا اله الا الله بگوید یا سوای آن
 اسمی بخندد یا بتعالی پس این جایز است نزد این خلیفه رح و متکبر
 و ابویوسف رح گفتند که اگر آن نکند لفظ الله اکبر را میباید اند
 پس جایز نیست و بپرا منکر اینکه بگوید الله اکبر یا الله الاکبر یا
 الله کبیر یا الله الصبیر و شافعی رح گفتند که جایز
 نیست مگر الله اکبر یا الله الاکبر و امام مالک رح گفتند
 که جایز نیست مگر الله اکبر زیرا چه همین منقول است
 و شافعی رح میگوید که لفظ الله اکبر خلافت میکند بر ثنائی خدا یا تعالی
 بر وجه مبالغه پس آن قایم مقام لفظ الله الاکبر خواهد شد و ابویوسف
 رح میگوید که لفظ الله اکبر و الله اکبر هر دو بمعنی برابر است
 و جایز نیست در حق کسی که میداند این الفاظ را بگوید
 و خلاف کسی که نمیداند آنرا آنچه ویران جایز است که
 بگوید لفظ دیگر را که دلالت میکند بر بزرگی خدا یا تعالی چون

لعن الله اجل وشيخه که مدکور شد و دلیل طرفین رح این است که لعن
 تکبیر در لغت بمعنی تعظیم است و این معنی حاصل است از الفاظیکه
 مذکور شد * مسند ۵۵ * اگر ما وید که خط الله فقط و ستوای آن
 اکبر یا اهل بآن ضم نکنیم پس محمد رح مبارک که در صورت
 افتتاح نماز احوالی بشروع در شمار مستحق سببش در زیر آیه اهل
 تعظیم حاصل میشود بسبب ذکر کردن اسم خدا اینست اهل
 یا صفت او و فقط مذکر اسم الله تعالی در تعظیم خادمان سببش
 و امام او همیشه رح مبارک که در صورت مذکور است افتتاح نماز
 مستحق میشود * مسند ۶۱ * اگر افتتاح نماز میکنند کسی بران
 فارسی یا بطوریکه بگوید خدا تعالی بزرگ است و در آن
 و خوانند در نماز بر بان فارسی یا ذبح که و بسم الله و بران
 فارسی بگوید پس ای چاهراست نیز در این حدیث روح اگر چه آنکس
 هر دو هم میدانند و صاحبین روح میگویند که آن چاهرا نیست در حدیث
 یکم آن حدیثهای مذکور را بکثر در صورت ذبح و اگر آنکس عربی نداند
 پس آن جایز است در جمیع صورتهای مذکور و نیز صاحبین روح
 نیز و دلیل صاحبین روح این است که هر آن اسم نظام عربی است
 چنانچه دلالت میکند بر آن نص قرآنی پس قرائه فارسی جایز

یقیناً خواهد بود مگر در حق کسی که قادر نباشد بزبان عربی پس در
 حق او اکتفا نموده میشود به معنی قرآن لهذا جایز است
 و پراگنده بزبان فارسی قرآن بخواند چنانچه هر که قادر
 نباشد همراه ای رکوع و سجود اکتفا می نماید با یا به بخلاف
 پند و اندرز چه آن ذکر است و ذکر خدا بهر زبان حاصل میشود و دلیل
 بر اینست که قرآن اسمی است که قرآن اسمی معنی است نه اسم نظم عبارت
 زیرا چه خدا این تعالی در شان قرآن میگوید که آن مذكور است و در
 در پیش پنداری که عبارت است از تورات و انجیل و غیره و
 معلوم شد که در تورات و انجیل قرآن بزبان عبری مذكور نیست
 و معنی و مضمون قرآن در آن مذكور است پس معلوم شد
 که قرآن اسم معنی است نه اسم نظم عبارت پس قرآن عبارت
 است از معنی و مضمون و تعبیر آن بزبان فارسی ممکن است و در این صورت
 قرآن یافتن میشود لهذا خواندن قرآن بزبان فارسی جایز است
 هر کسی را که بخواند قرآن بزبان عربی قادر نیست و ای که یا بداند نیست
 که اگر کسی بزبان فارسی قرآن بخواند گناه کار نیست و نزد ابی بن کثیر
 در حق آن مخالف سنت منوا تراست * مسبب الله * باید دانست
 که چنانچه جایز است نزد ابی بن کثیر خواندن قرآن بزبان فارسی

همچنین حائز است و ادبش مهر زمان سوا می رمانی فارسی میروا میروا
 صحیح است بظاهر و اولیکه مذکور شد که معنی محذوف نیست و
 بسبب اختلاف زبان و مایه است که اختلاف میان این معنی
 و میان صاحب روح در این است که قول مرا آن به زبان فارسی معتبر است
 یا نه اما هر قسادی که اختلاف نیست بلکه نزد صاحب روح نیز
 قیاس فاسد نیست چه اگر مع خواندن قرآن زمان فارسی
 قرآن عربی نیز بخواند نماز درست میشود و باید دانست که
 میست که امام ابوحنیفه روح از قول خود مدح کرده است پس قول
 صاحب روح قبول رخصی اعتبار است باید دانست که هر
 خواندن خطبه و تشهد بفارسی نیز اختلاف است و را اذان
 تعارف و عادات معتبر است * و به مکه ۸ * اگر شروع کند کسی
 نماز را ماینطور که بگوید یا الله اکبر اللهم اغفر لی بگوید پس ای حایز
 نیست در احکام کلامی اللهم اغفر لی و لانت میکند بر حاجت متکلم
 و دلالت آن بر تعظیم حد الحاصل نیست و اگر بگوید اللهم فقط پس
 درینصورت اختلاف است بعضی گفته اند که این حایر است
 ویرا که معنی آن یا الله است و بعضی گفته اند که حایز نیست
 ویرا که معنی آن یا الله امنا بحیر است اغنی فقد خیر کن یا من

و این سوال است پس جایز نخواهند شد مانند اللهم اغفر لی
 و جسدی ۹ * مصلی را باید که بعد از تکبیر تحریریه و سبته
 راست را بردست چپ بتهیز بر ناقص و بر آنچه پیشتر صلعم فرموده است
 که از جمله سنت این است که بتهیز دست راست را بر دست چپ زین
 فائز بود و مصلی باید امام مالک روح دست بکذاشته نهاد و میگوید
 و در مصلی امام شافعی روح دست راست را بر دست چپ
 بالای سینه و همچنین جدی حجت است بر آنها و برای اینکه
 بدان دستها از بر ناقص نزدیکتر است بسوی تعظیم و باید دانست
 که دست بردست نهادن سنت است نزد شیخین روح در هر قیامیکه
 در آن ذکر مستنون است و در هر قیامیکه در آن ذکر مستنون نیست پس
 دست بردست نهادن در آن سنت نیست و همچنین صحیح است پس دست بر
 دست نهادن خواهد شد در حالت خواندن ثناء و دعای قنوت و نیاز جنازه
 و دست بردست نهادن نخواهد شد در حالت قنوت و میان تکبیرات عیدین
 زیرا چه در آن ذکر مستنون نیست و بعد از نهادن دست راست
 بردست چپ زیر تسبیح بشکویید سبحانک اللهم و بحمدک
 و تبارک اسمک و تعالی جدک و لا اله غیرک و این را ثنا میگویند
 و روایت که ایوب و یونس روح میگویند که مصلی بعد از سبحانک اللهم

بختوانند و جهت و حمی للدی فطر السموات و الارض حتیة و اما انما
 من المسرکین ان صلاتن و نسکی و معمایه و مہاتی للہ و میںہ
 ملعالمین لا شود بکد او و مذکک امرت و یا من المسلمین لا یجہت ابکد
 باین عالی و این سر و نیست ککد بیکدی و صلعم میگوید آید آید آید آید
 جگر کن روح این است ککد این و فی روایت ککد است ککد و بیکدی
 صلعم و قتیکہ شروع میگوید در نماز تکبیر میگوید و میگوید و میگوید
 اللهم و بعد ک الی آخره و مر آن زیادہ نہیں ککد جگر بر او حدیثیکم
 روایت ککد اس آرا او یوسف روح معبود است بر بہارت ککد
 و حدیثا ک در احادیث مشہورہ مد کور نیست پس در نمازهای
 در من آدرہن آری حیر و نیست قالہن اولیہ این است کہ آری
 اسی و جهت و جهت للدی فطر السموات و الارض و اینستوار تکبیر
 بتصریہ بختوانند قانیت بہار تان متصلہ شود و شہس صحیح
 است و بعد از خواندن سبحانک اللهم و بعد ک الی آخره
 استعاذہ بہاید بحد ای تعالیٰ اشیطان الرجیم و راجہ خدا تعالیٰ
 در قرآن مکتبہ فرمودہ است کہ ہر کس کہ قرآن بخواند اعنی
 ارادہ آن نماید پس استعاذہ بہاید بحد ای تعالیٰ اشیطان
 الرجیم اعنی بخواند من الشیطان الرجیم یا استغفر یا

مِنْ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِحُرَايَةِ وَبَعْدَ اِزَانٍ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ
 الرَّحِيمِ بخوانند زیرا چه چنان آمده است بر روایات مشهوره
 و بعد از آن باید دانست که اگر چه بسم الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ خوانند
 تابع قرائت است نه تابع ثناء نزد طرفین روح بقا و اینک به کثرت
 و هرگاه چنین شد پس مسبوق به اعوذ خوانند بخوانند چه از آخر
 قرائت میخوانند و مقتضای آنست که خوانند آن را و بخوانند
 قعوده و موعظه است از تکبیرات عید و مستحب است و این که
 استعاذه و بسم الله را با خفا بخوانند زیرا چه عید الله این است
 و ضل گشت است که چنانچه از پیش دانست که اخفا میخوانند آن را امام
 یکی استعاذه روم بسم الله میروم آمین چهارم تشنه و شافعی
 گفت است که بسم الله را بجهر بخوانند در نماز یکم قرائت قرآن در آن
 بجهر است بجهت آنکه میرو نیست از پیش میرو صلعم که بسم الله
 بجهر خوانند است در قیام و علیای ما میگویند که این مقبول است
 نیز تعلیم انجمن رسول خدا صلعم بسم الله را بر امامی تعلیم
 میسر بجهر خوانند است زیرا چه آنست که گفت است که بسم الله صلعم
 بجهر نمیخوانند بسم الله را و بعد از آن باید دانست که
 الله و خنیفه روح گفت است که در اول هر رکعت بسم الله بخوانند

وَكُنَّا نَقْرَأُ الْفُورَةَ بِسْمِ اللَّهِ مِنَ السَّيْطَانِ الرَّاحِمِ تَهَيَّئُوا نَفْسَكُمْ
 وَتَمِيزُوا رُوحَكُمْ مِنْ أَمْرِ مَعْنِي فَقَدْ رُوحَ كَيْفَ يَمْدُ كَدُّ دَرَارٍ لَمْ يَرْكَبَتْ بِسْمِ اللَّهِ
 يَخْدُوَانِدَ بِرَأْيِ احْتِيَاظٍ بِرَأْيِ اخْتِلَافِ عِلْمِي اخْبَارِ اسْتِ
 دُرِّ اِيَكُمُ اسْمُ اسْمِ آتِي اسْتِ اَرْسُورَهُ صَاحِبِي رُوحِ كُفْتَهُ اَنْدَ
 كَدُّ دَرَارٍ لَمْ يَرْكَبَتْ بِسْمِ اللَّهِ يَمْدُ خُوَانِدَ رَمِيلِ سُوْرَةِ فَاتِحَةِ وَمِيَا
 سُوْرَةٍ كَدُّ ضَمِّ نَبُوْدَه مِيَشُوْدَ يَآنَ بِسْمِ اللَّهِ نَبَايِدَ خُوَانِدَ مَكْرَنْزَه
 مَخْطُوْدَ رُوحِ جَدِّ اَوْ رُوحِ مِيَشُوْدَ كَدُّ مِيَا فَاتِحَةِ وَ سُوْرَةِ بِسْمِ اللَّهِ
 يَمْدُ خُوَانِدَ رُوحِ سَازِشِ كَدُّ رَاقِ قَرَاءَتِ قُرْآنِ بِسْمِ اللَّهِ اسْتِ
 * بِسْمِ اللَّهِ * بعد اَرَانِ بِسْمِ اللَّهِ بِسُوْرَةِ فَاتِحَةِ يَخُوَانِدَ وَصَمِّ كَدُّ
 يَآنَ سُوْرَةِ نَكْرَ اِيَا مَدِّ آتِي رَاقِ سُوْرَةٍ كَدُّ رَاقِدِ وَبَايِدَ دَانِسْتِ
 كَدُّ خُوَانِدِ سُوْرَةِ فَاتِحَةِ رُكْنِ نَبَايِدِسْتِ نَبَايِدِ عِلْمِي مَا وَهَبَ جَنِي ضَمِّ سُوْرَةِ
 وَنَافِعِي رُوحِ مِيَشُوْدَ كَدُّ خُوَانِدِ سُوْرَةِ فَاتِحَةِ رُكْنِ نَبَايِدِسْتِ وَامَامِ
 مَآكَ رُوحِ مِيَشُوْدَ كَدُّ ضَمِّ سُوْرَةِ فَاتِحَةِ رُكْنِ نَبَايِدِسْتِ وَدَلِيلِ تَابِعِي
 رُوحِ مَآكَ رُوحِ مِيَشُوْدَ كَدُّ ضَمِّ سُوْرَةِ فَاتِحَةِ رُكْنِ نَبَايِدِسْتِ وَدَلِيلِ تَابِعِي
 مَكْرَ سُوْرَةِ فَاتِحَةِ وَدَلِيلِ اِمَامِ مَالِكِ رُوحِ مَآكَ كَدُّ يَنْفَعِي رُوحِ
 رُوحِ مَآكَ رُوحِ مِيَشُوْدَ كَدُّ ضَمِّ سُوْرَةِ فَاتِحَةِ رُكْنِ نَبَايِدِسْتِ وَدَلِيلِ تَابِعِي
 وَدَلِيلِ عِلْمِي مَآكَ رُوحِ مَآكَ رُوحِ مِيَشُوْدَ كَدُّ ضَمِّ سُوْرَةِ فَاتِحَةِ رُكْنِ نَبَايِدِسْتِ وَدَلِيلِ تَابِعِي

فرمود است که بخوانید آنچه میسر شود از قرآن پس از این
 به محالوم شد که خواندن مطابق قرآن در نماز فرض است
 و تخصیص سوره فاتحه و ضم سوره دیگر بآن فرض نیست
 و زیاده کردن فرضیت این چیزها بنا بر حدیث‌های مذکوره جایز نیست
 زیرا چه آن حدیثها حدیث اتحاد است و ایکن حمل کردن بر حدیث
 اتحاد واجب است لهذا علی‌سای ما گفته اند که خواندن سوره
 فاتحه و ضم سوره دیگر بآن واجب است در نماز فرض
 * مسند ۱۲ * و قتی که امام بگویند ولا الضالین باید که بگویند آمین
 نه هجرتین مقتدی نیز بگوید آمین زیرا چه پیغمبر صلعم فرمود است
 که هرگاه امام آمین بگوید شما هم آمین بگو و بگوید و نه مالک
 روح هرگاه امام ولا الضالین گوید صرف مقتدی آمین بگوید نه امام
 زیرا چه پیغمبر صلعم فرمود است که هرگاه امام بگوید ولا الضالین
 بگوید و بگوید شما هم آمین و این بدلت میکند بر تفسیر احادیث
 عدم شرکت امام با مقتدی در آئین گرفتن و جواب آن این است
 که او صلعم در آخر هر حدیث فرمود است که امام بگوید آمین
 پس شیعه نسبت در حدیث مذکور نمود و لیکن باید که امام و مقتدی
 آمین با خفا بگویند بجهت چه پیشکه سابق مذکور شد از این مسعود

فرض و بجهت آنکه کلمه دعا است و اصل در دعا این است که با غلظت
 خوانده شود و باید دانست که در خواندن آن مین بیند و بغیر مد هر دو
 رواست و لیکن تشدید میم خطا است * و مستعمله ۳۰۱۳ بعد
 از خواندن سوره قاصه و ضم سوره دیگر تکبیر بخواند و
 رکوع کند و باید که در تکبیر بر سهزده الیه اکبر و بر با اکبر
 بخواند زیرا که اول خطا است از روی دین بجهت آنکه
 استغاثم است و دلالت میکند بر آنکه ما کلمه را اشتباه است
 و در کبر بای خدا یا شمایی و آن کفر است لهذا اینها را فاسد
 میشود و اگر عمر را بگوید کافر گرد و دوزخ خطا است از روی لغت
 لهذا شیخ شرح گفته اند که اگر خدا نماید بر با اکبر و بر تکبیر
 تحریف نموده افساح تمام از تحریف نمیشود و باید که در رکوع بگوید
 یا رب زد دست خود را بر او و او را دعا نماید بر او و کشفه
 دارد آنکه شهادتی است و از برای آنکه بر او خطایم باشد فرض بکنیم
 فرمود است و باید دانست که قیاس حدیثی است که گفته اند
 ندارد انگشتان را مگر در حالت رکوع و یا عکس قادر شود بنگرفتن
 زانو ها و مضموم گذاردن انگشتان را مگر در حالت سجده و در
 سایر احوال رکوع و سجده بگذارد انگشتان را بر حالت خود

چنانچه عبادت است و باید دانست که در حالت رکوع باید که سر
 خود را بلند ندارد و نه بپشت و نه به پیشوار کند بطوریکه
 اگر قدمی بر از آب بر پشت او بگذارد و بر ج نیفتد و
 آب نیز بر او نریزد و نیز آنچه پیش از صلوات رکوع پشت و سر
 مبارک خود را بچپین صفت میدهد آشت * و مسدود ۱۴ * باید که
 بصلوات در حالت رکوع کلیه سبحان ربی العظیم سه بار بگوید
 و این ادنی است چه در سجده است که هر که رکوع کند
 باید که در حالت رکوع سبحان ربی العظیم سه بار بگوید و
 این ادنی است اقل در سجده است و بعد از آن سر از
 رکوع بردارد و بگوید سبحان الله این جمله اگر از امام است و
 اگر مقتدی است و بنا بر آنکه بگوید و این را امام نهیگوید
 نزد ائمه و صاحبین رح گفته اند که باید که امام نیز
 بگوید یا هستی بجهت آنکه ابوهریره رضی روایت کرده است
 که پیش از صلوات این هزار و ذکر را میثقت و بجهت آنکه امام
 هرگاه میگوید سبحان الله ای جمله پس او ترغیب میدهد
 مردم را با اینکه چه خدا بگوید پس باید که خود فراموش
 نکند و دلیل امام اینست که بگوید سبحان الله ای جمله

فرمود است که در هرگاه امام بگوید سبح الله پس حجه پس
 بگویند مقتدیان و بناتک الصید و این حدیث دلالت میکند بر
 اینکه شرکت دست میان امام و مقتدی بملکت موهبگی را ذکر
 علیحدّه است لهذا مقتدی سبح الله پس حجه نه بگوید و رد
 علمای مسایر خلاف قول سافعی روح دوم این است
 که اکثر اقسام رسالت الصید بگویند پس این گفتی اوراق
 میسره بعد از گفتن مقتدیان کلمه رسالت الصید را و این
 مصالک وضع امامت است چه وضع امامت بر ائمه است
 که هر قول و فعل امام مقیم و مانع شد از نقل و قول مقتدی و
 حدیثی هر سه رص که آورده اند از ائمه احب پس روح معهود
 است بهر حالت اندر اذاعیه منفرده که امام است و نه مقتدی
 پس او هر دو میگوید و همین اصح است اگر چه مرویست که
 منفرده گفتا بگوید هر سبح الله پس حجه و بعد مرویست که منفرده
 گفتا بگوید در بناتک الصید و جواب از دلیل دوم صاحب من
 روح این است که امام هرگاه قرعیم داد غیر وای صید حدایتعالی
 پس بگوید و نیز حید کرد اردوی معنی پس لازم نمی آید که
 او خود را مؤمنش کند آرا * مسند ۱۵ * بعد از مراداشتی

سرازم رکوع هرگاه درست استاده شود پس باید که بعد از آن
تکبیر بگوید و برای سجده رود ولیکن باید دانست که این
استاده شدن بعد از رکوع که آن را قومه میگویند فرض نیست
نزد ائمه و پیغمبر و سجده رخ و همچنین نشستن میان دو سجده
که آنرا جلسه میگویند و همچنین طپانیت در حالت رکوع
و سجود و ابویوسف میگوید که اینها فرض است و همچنین
قول شافعی نوح است زیرا چه هرگاه اعرابی نزد پیغمبر صلعم آمد و
نهار بنشیند تمام نکذارد و رعایت قومه و جاسسه و طمانینه
نکردن پیش پیغمبر صلعم با و فرمود که استاده شو و باز نهار کن چه
بند نیستی که تو نهار نکردی و دلیل طرفین رح این است که رکوع
عبارت است از انھما اخشی حمیدین و سجود عبارت است از
گذاشتن پیشانی بر روی زمین پس ادنی مرتبه آن فرض خواهد
شد و همچنین انتقال آنرا رکوع و سجود اول فعل مقصود نیست
پس آن فرض نخواهد شد و بسبب نقصان قومه و جاسسه و
طمانینه است در رکوع و سجود حقیقت نماز باطل نمیشود
لھذا پیغمبر صلعم در آخر حدیث مذکور با عرابی مذکور
فرمود که هر قدر که نقصان شود از این چیزها ناقص میشود نهار

رتبه پس از آنکه صائم این نماز را نماز ناقص نام نهاد پس
 میفرماید که هر که عیب نقصان چیزی را میبرد که در حقیقتش نماز
 بناطل نیست و این نقصان میگیرد و باید دانست که قومند
 و جلسه نزد طرفین روح سنت است و همچنین طهارت و رکوع و سجده
 منت است بنا بر تکوین هر جان فی روح و واجب است بنا بر تکوین
 کربخی روح حقی که اگر بر سر و ترک کند آن را متصلی سجده سهو بر او
 واجب میشود نزد کربخی روح * مسأله ۱۴ * باید که در حالت
 سجده سره آنگاه منت خود را بر زمین گذارد و اعتقاد نماید بر آن
 که هر چه را بدین جهت عرض خلیس حکایت ننموده است از هزار بیغیر صلعم مرخالت
 سجده و باید که مصلی روح خود را مقابل هر دو کف دست بنهد
 و هر دو کف دست را مقابل هر دو شکم خود بنهد بجهت آنکه
 فرو رست که بیغیر صلعم چنین گرد است و نیز باید که پیشانی
 و بینی هر دو را بر روی زمین نهان زیر آنچه بیغیر صلعم همیشه
 همین طور سجده کرده است پس اکثر اکتفا نماید بر یکی از آن
 دو عهده و جایز است نزد ابی حنیفه روح و صاخبین روح گفته اند که اکتفا
 بر بینی جایز نیست مگر به سبب عذر آنکه مانع باشد از پاداش
 پس از آنکه در این روایت از ابی حنیفه روح نیز مطابق صاحبین روح

است و دلیل آن چنین روح این است که پیغمبر صلعم فرمود است که خدا یقیناً ای
 آدم کرد است مرا با اینکه سجده نپاییم بر شفت عضو و شمار کرد یکی
 از آن چه را در دلیل ایضا نیفته روح این است که در حدیث مذکور
 بنا بر روایت مشهور و معجای چه وجه مذکور است و بمنین نهادن
 بعضی از اجزای روی هر زمین سجده متعجب است میشود چه نهادن
 جمیع آن متعذر است ولیکن عذر و ذوقی مستثنی است یا جمیع
 و در حالت سجده نهادن هر دو دست و هر دو زانو سنت است نزد
 علمای ما چه سجده متعجب میشود بدو این و اما آنها که
 هر دو قدم پس آن شرط سجده است چنانچه ذکر کردیم است آن را
 قدوری روح * مسئله ۱۷ * اگر سجده کند کسی بر هیچ دستار
 نهد یا بر مضافی را از اجزای جامه بخورد جایز است زیرا چه پیغمبر صلعم
 گاهی سجده کرد است بر هیچ دستار خود و گاهی بر بعضی
 اجزای جامه خود * مسئله ۱۸ * در حالت سجده باید که سر و
 بازوی خود را در رد از هر دو پای خود را جدا کند و پیش بر صلعم
 چنین فرموده است و همچنین فرموده است که هر دو زانو خود
 را جدا کند پیغمبر صلعم در حالت سجده چنین عمل میکرد اجتناب از آنکه
 جانوری میخورد است که از میان دو دست آن سرور صلعم بگذرد

می توانست که بگذرد و بعضی گفته اند که اگر مصلی در محض با سجد
و مسبب دور داشتی و یا رواتر بپلواید ارسد بغیر او پس حایر است
و مرا که دور ندارد آنرا از پهلوی * و مسند ۱۴ * در حالت سجده
باشد که آنکسان هر دو را یکی خود را متوجه کند بسوی قبله و مراجع
پیشتر صلعم فرمود است و تمیز میکند و میگوید مومن سجده میگوید
هر عضو او پس باید که اعضای خود را متوجه کند بسوی قبله هر قدر
که تواند * مسند ۲ * باید که در حالت سجده سبعلی را با الاطم
سه بار بگوید و این ادنی است و راجحه در حدین جنس آمد است
او اگر در رکوع و سجود نماند ارسد بار تسبیح بگوید پس آن
مسبب است ولیکن باید که رعایت حدود طاق ننماید اجتناب
از یا مفتت بار یا سه بار بگوید و راجحه پیشتر صلعم حتم میگوید
بعد طاق پس اگر مصلی امام باشد باید که آنقدر زیاده نکند
که موجب ملاله مقتدیان شود تا این ملالت موجب قسوت آنها نگردد
و بعد از آن باشد آنست که گاهی تسبیح در رکوع و سجود سنی
است و راجحه در نفس آمد است که رکوع کنید و سجده کنید
و این شامل نیست مرتسبب را در رکوع او سجود پس براده کرده
تسود بر نفس * مسند ۲۱ * در حالت سجده باید که بپسپاند

به ستای خود را به پاوهای خود و هیچکس این سجده را شکم خود
 بر آنرا نهاده خود چه این موجب ستر است در حق او مستند است
 بمصافی هرگاه بجا آورد سجده اول را بطور مذکور سر از
 سجده بردارد و تکبیر بگوید و درست نشیند باطمینان و
 بعد از آن تکبیر بگوید و سجده دوم بجا آرد بطور مذکور
 اما درست نشستن باطمینان میان دو سجده فرض نیست نزد
 طرفین روح چنانچه سابق مذکور شد ولیکن سر از سجده
 برداشتن ضروری است تا با سجده دوم متعین شود و فقها اختلاف
 نموده اند در این که چه مقدار سر برداشتن ضروری است و اصح
 این است که اگر آنقدر سر بردارد که قریب سجده
 باشد جایز نشود و سجده دوم چه درین حالت باشد بشمارده
 میشود و اگر آنقدر سر بردارد که قریب نشستن شود جایز
 است چه او در این هنگام چنانچه بشمارده میشود پس سجده
 دوم متعین خواهد شد و هرگاه سجده دوم بجا آرد
 بطور مذکور سر از سجده بردارد و تکبیر بگوید و برخیزد برای
 رکعت دوم بی آنکه به نشیمن و هم برای استنادن بهر دو دست
 تکبیر بر زمین نهد و شافعی روح گفتند که بعد از سجده دوم چنانچه

احکامه نماید و بعد از آن هر دو دست تکیه در زمین برسد و هر دو
 دست را بکشد و بگوید صلعم چمن کرد است و دلیل علیای ما این است
 که اگر هر سه رکن روایت کرده است که هر دو صلعم بعد از سجده
 دوم در میخانه است و آنکه می نشست و آنکه تکیه میکرد در زمین
 اینها شافعی روایت کرده است پس آن معتزلی است در حالت
 پدید و در راجه آن جلسه ها در جلسه استراحت است و نیاز برای
 استراحت موضوع به سبب * مسئله ۳۱ * بعد از دو رکعت برای
 رکعت دوم در رکعت دوم چنان عمل نماید که در رکعت اول بوده
 است و لکن اینقدر در نماز است که در هر رکعت دوم ثبات و توفیق
 بخواند و راجه این هر دو شروع به سجده در سجده دیگر
 مکنار * مسئله ۳۲ * مصلی را نماید که هر دو دست را بردارد و بگوید
 در تکیه رکن و در سجده و در سجده و در سجده و در سجده و در سجده
 که بعد از قرائت تکیه و در سجده و در سجده و در سجده و در سجده و در سجده
 ممکن است رکوع کند و در سجده و در سجده و در سجده و در سجده و در سجده
 در دارد تا به یکبار پراچمه هدیه من عمر رض روایت کرده
 است که پراچمه بر صانع و بسته های می داشت و قبلیه رکوع میکرد
 و قبلیه سر را رکوع می داشت و دلیل علیای ما این است

که بپنجه بر صاعم فرموده است که دستهای را داشته نمیشود مگر در هفت
موضع یکی در تکبیر تحریریه و دوم در تکبیر قنوت و سیوم در تکبیرات
تیمیدین و چهار موضع دیگر در حج بیان فرموده و حدیثیکه دایم
گرفته است بان شافعی روح بس آن معهود است بر اینها هیچ نمیشود
منقول است از ابن زبیر رضی * مسنده ۲۵ * هر رکعت دوم
در رکعت چهارم بر هر پا را از سجده دوم به نشیند باین کیفیت که فرش
کند پای چپ را و بر آن نشیند و پاهای راست را استاده دارد و انگشتهای
آن را متوجه گرداند بسوی قبله و بر آنچه عایشه صدیقہ رضی روایت
کرده است که بپنجه بر صاعم باین کیفیت می نشست در نیاز و نباید
دانست که این نشستن را ائمه اولی می نهند * مسنده ۲۶ *
در قعوده ای باید که هر دو دست خود را بر هر دو ران نهاد و انگشتهای
هر دو دست را هموار گذارد و تشبه بخوراند و این معنی مرویست در
حدیث و ایضا رضی و از آن جهت که در هر دو انگشتان هر دو
دست متوجه گردانیدن آن بسوی قبله است پس اگر مصلحی زن
باشد باید که نشیند بر سرین چپ و بر آن هر دو پای خود را از
جانب راست چپه ای طور نشستن موجب ستر است و حق او نباید
دانست که تشبه این است که بنویسد التکلیفات لله و الاصلوات

والتحيات الاسلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته (السلام
 علينا وعليه والى الله الصالحين) شهد ان لا اله الا الله واشهد ان
 محمد (عبد ورسوله) ابن تشهد عبد الله ابن مسعود رضي الله
 عنه ارض گفتست که شکر فت رسول صلعم دست مزار آموزا نید مزار
 تشهد چنانکه می آموزانید هر اسوره از قرآن و فرمود بگو و التحيات
 لله تا آخر و عمل باین نزد علی ای ما اولی است از تشهد عند الله
 این عباس رض و آن این است که بگوید التحيات المباركات
 الصلوات الطيبات لله سلام عليك ايها النبي ورحمة الله
 وبركاته سلام علينا وعليه والى الله الصالحين) شهد ان لا اله الا
 الله و اشهد ان محمد ارسل الله زيرا چه در حديث مروی از این
 مسعود رض ضيقه امر اعني بگو مذکور است و اقل درجه امر استجاب
 ما موبه است و نیز مذکور است در ان التلبام استغراق بار ياد تي
 و او که براي تحجيد يك كلام است چنانکه در قسم و كرفتن بدست
 تاكيد تعليم است * مسند ۲۷ * در قعده اولی زياده از تشهد
 نخواند زیرا چه ابن مسعود رض گفتست که بغير صلعم تعليم تشهد کرد
 برادر و مستانها و هم در آخر نماز اما در وسطها پس بعد از
 خواندن تشهد برخاست و چیزی زياده نخواند بر آن و اما در آخر

بعد از تشهد دعا کرد برای خود یا آنچه خواست
 * مسأله ۲۸ * باید که مصلی در دو رکعت اخیر سوره فاتحه
 بخواند فقط زیرا چه ابقی و قناده رض روایت کرده است که پیغمبر صلعم
 در دو رکعت اخیر سوره فاتحه و قناده خوانده است و این افضل است بنظر
 و همین است صحیح زیرا چه قناده قرآن فرض نیست مگر در دو رکعت
 پنجم و چهارم که بیان آن خواهد آمد و انشیا ^۱ الله تعالی
 * مسأله ۲۹ * بعد از اتمام نماز بنشیند و این نشستن را قعد
 یا چهره پیش رو کند و کیفیت آن همانست که در قعد اولی بیان
 نموده شد از جدیش و ایل و عیاشیه و غیره زیرا چه این نوع چهره
 آنهاست شایب است بر بدن پس اولی بود از ترک که میل کرده است
 پسوی آن مالک و محمد یثیکنه در باب نورس نبی صلعم مرویست
 تضعیف آن کرده است طحاوی رح یا آنکه معهود است بر حالت کبر
 و در این قعد نیز تشهد بخواند و باید دانست که خواندن تشهد
 واجب است نغرض و بعد از تشهد نغرض بخواند و این نیز فرض
 نیست و شافعی رح میگوید که هر دو فرض است و دلیل علی ای ما
 این است که پیغمبر صلعم فرمود است که هر گاه بخوانی تشهد و یا
 نشینی به قعدا بخواندن تشهد پس تمام شد نماز تو اگر خواهی

پیغمبر می پندیرد و اگر در راهی ششستده مرتبه نقشسته یا شش پانزده ازین دعای ششم
 که در آن تعلیف تمامت قرض بیکی از در امر است معلوم شد که
 خواندن تشهد و درود قرض نیست پس آنچه مقصای امر بود
 حاصل شد و لغز قرض که در حدیث مروی از ابن مسعود رضی در باب
 تشهد مذکور است به معنی تقدیر است بدو ال باید که در دو خواندن
 پیغمبر صلعم در نماز قرض باشد چنانچه شافعی رح باین قایل
 است زیرا چه حقتعالی در قرآن مجید باین امر نهاده است و مقتضای
 امر این است که درود خواندن پیغمبر صلعم قرض باشد ولیکن
 بیرون نماز قرض نیست پس قرض و راست که در نماز قرض باشد
 جواب این مسلم نیست که بیرون نماز قرض نیست بلکه خواندن
 درود بر پیغمبر صلعم بیرون نماز واجب است و در تهمیه
 یکمرتبه چنانچه گفتست این را اگر خدای رح یاد و هر وقت که
 نام پیغمبر صلعم مذکور شود و این مختار طعاری رح است
 * مسند ۳ * بعد از خواندن درود باید که دعا کند
 بالفاظیکه شاید الفاظ قرآن باشد یا مشابه دعا های منقول
 باشد زیرا چه پیغمبر صلعم باین مسعود رضی فرمود است که
 احتیاجی برای خود دعا نیکه پسند خاطر تو باشد * مسند ۳ *

برعا نکند بهیچیزیکه مشابه کلام انسان باشد چه اگر دعا کند
 بهیچیزیکه مشابه کلام آنست نیاز فاسد میگردد لهذا باید که
 بضو اند دعا کییکه منقول است چه در آن احتمال فساد نیاز
 نیست و باید دانست که فرق میان دعا کییکه مشابه است بکلام
 انسان و دعا کییکه مشابه نیست بان این است که دعا کییکه
 سوال آن از انسان ممکن است چون اللهم زواجني فلانة مثلا
 پس این دعا مشابه بکلام انسان است و دعا کییکه سوال آن از
 انسان ممکن نیست چون اللهم اغفر لي پس این دعا مشابه نیست
 بکلام انسان واللهم ارزقني از قبیل اول است و همین صیغ
 است زیرا چه در مختار و راجع گفته میشود رزق داد فلان امیر لشکر
 مودرا * * * * * بعد از خواندن نشئه و غیره که
 مذکور شد باید که سلام بشکویہ بجانب راست و بگزیہ
 السلام علیکم ورحمة اللہ وھمچنین بجانب چپ بگزیہ زیرا چه
 پیغمبر صلعم بسلام میگفت بجانب راست حتی کہ میدیدند
 مقتدیان نور خنسار را راست او را و لھنچنین سلام میگفت
 بجانب چپ حتی کہ میدیدند مقتدیان بآن نور خنسار چپ
 او را * * * * * باید کہ نیت کند در جانب راست سلام بفر

کسانی که در آن جانب اند از مردان و زنان و فرشتگان
 و همچنین در جانب چپ تا ثواب آن حاصل شود زیرا که پیغمبر
 صلعم فرمود است که اعتبار هر عمل به نیت است و باید دانست که
 در زمانه ما زنان را نیت نباید کردند و کسانی که شریک
 نیستند در نیاز قال و رض کده هیچ صحیح است و بر اجد خطاب
 سلام حق آن کسان است که حاضر و شریک اند در نیاز
 * مسئله ۳۴ * مقتدی را باید که امام را نیز نیت کند
 بسلام ولیکن اگر امام حاضر است او باید نیت کند او را در
 همان حالت و اگر در جانب چپ باشد نیت کند او را در این جانب
 و اگر امام و مقابل روی او باشد پس در این صورت ابو یوسف
 گفته است که نیت کند او را در چپ راست زیرا که چپ را است
 ترجیح میدارد و معتدل رح گفته است که در این صورت نیت کند او را
 در هر دو جانب و دیگر روایت از ابو یوسف رحمه الله است
 زیرا که امام را در این صورت در هر دو جانب نصیب است
 * مسئله ۳۵ * بعضی پیغمبر و نیت سلام کند در هر دو جانب
 فرشتگان را که همراه وی اند زیرا که سواهی آنها کسی همراه
 در نیست * مسئله ۳۶ * در نیت کردن فرشتگان تعبیر

فصل پنجم در بیان آنکه آیا در رکعت اول نماز چهار رکعتی در هر وقت واجب است یا نه
 پس تعیین عدد نباید کرد تا سلام شامل شود و مرجع مع آنهارا
 هر قدر که باشد پس این مسئله مانند مسئله ایسان با نیما علیهم
 السلام بود * مسئله ۳۷ * لفظ السلام علیکم گفتن واجب
 است نزد علمای ما و فرض نیست و شافعی رح میگوید که فرض
 است زیرا چه پیغمبر علیه السلام فرمود است که تحریریه نماز
 تکبیر است و تحلیل آن اغنی ببردن آنرا از ان بسلام
 است و دلیل علمای ما این است که پیغمبر صلیع یا بن مسعود رض
 فرمود که هرگاه تمام کردی ثواب تو تشهد را یا نشینی ثواب تو بقدر آن
 پس نماز تو تمام شد و اگر خواهی که نشینی بنشین و اگر خواهی
 برخیزی برخیز و این تغییر دلالت میکند که لفظ السلام نه فرض
 است نه واجب و لیکن حکم بوجوب نهوده شد بنا بر آنچه
 شافعی رح روایت کرده است بجهت احتیاط و اما فرضیت بان
 ثابت نمیشود والله اعلم

فصل ششم در بیان قرائت در نماز * مسئله ۱ * در نماز
 چهار رکعت اول از نماز مغرب و عشا امام را لازم است
 که قرآن بچهار بخش خواند و در باقی رکعتهای مغرب و عشا سوره *

فائده ساحسا خواهد و در آنچه چنین منتقل متواتر است

* مسئله ۲ * منفرد محتمل است اگر چه خواهد بود

خواهد و خود بشود زیرا چه او امام خود است و اگر خواهد

باحثا خواهد زیرا چه کسی مقتدی او نیست تا بشود قراة ویرا

و اما فصل در حقیق او حقیق است تا بهای بصورت حیثیت ادا شود

* مسئله ۳ * در نیار طهر و عصر امام را لازم است که

قرآن با حقا خواهد اگر چه در عرفات باشد زیرا که بی غیر

صلعم برمود است بهای یک در روز گذارده می شود و حیثیت است

اعنی در آن قراة بحقیق نیست و امام مالک در کفایت که در

نیار طهر و عصر که در عرفات گذارده می شود قراة بحقیق است

و حدیث مذکور حجت است بر او * مسئله ۴ * در نیار

عیدین و نیار جمعه قراة قرآن بی غیر است زیرا چه حقیق است

است منتقل متواتر * مسئله ۵ * در نیار نقل که در روز

گذارده می شود قراة با حقا است و در سبب مصلی منفرد مختار

است اگر خواهد با حقا بخواند و اگر نخواهد بی غیر بخواند بقیاس

نیار فرض در حقیق او زیرا چه نقل می کند فرض است پس تابع فرض باشد

و این فصل است در حقیق منفرد و بر امام حقیق است اگر در

چون اشیاء در این مسئله ۴ * اثر فوت شود نیاز عشا قضا
 نباید آنرا بعد از طلوع آفتاب پس اگر قضا نبوده شود بجای اعت
 باید که قراة بجهت خوانند امام چنانچه قراة بجهت خواننده یوه
 پیغمبر صلعم و قتی که بجای اعت قضا کرده بود نیاز فجر را بعد از طلوع
 آفتاب در صبح ایلتا انعریس پس اگر مصلی تنها قضا کند نیاز عشا
 پس لازم است که قراة با خفا بخواند و مخیر نیست میان چهار
 واج یا زحیفین صحیح است زیرا چه قراة بجهت نیست مگر در صورت
 یکی در صورت جماعت و درین صورت چهار واجب است و دوم در
 صورتیکه منفرد تنها نیاز ادا نماید و وقت و درین صورت چهار
 واجب نیست بلکه منفرد مذکور مختار است * مسئله ۷ * اگر
 شیخ صحنی در دو رکعت اول از نماز عشا سوره انزق قرآن خواند و سوره
 فاتحه بخواند پس باید که اعاده نکند آنرا در دو رکعت اخیر در ای
 قضا و اگر در دو رکعت اول سوره فاتحه خواند و ضم سوره
 نکند بان پس در دو رکعت اخیر باید که سوره ضم کند با
 سوره فاتحه و نیز بجهت بخواند هر دو را زیرا چه جمیع میان چهار واج
 در زکات رکعت بدعت است و تغیر نفل که سوره فاتحه است اولی است
 و این نزد طرفین رح است و ابو یوسف راج گفته است که درین صورت

نیز ضم سور را با سور فاتحه در دو رکعت اخیر و در آخر
 واجب هرگاه قوت میسود از موضع خود بقضا کرده نمیتواند مگر
 بدلیل و در سجده دلیل آن یا قضا نمیشود و دلیل طرفین بر این است
 که قراة فاتحه مشروع است و وجهیکه مترتیب شود بر آن قراة سور
 دیگر اجتناب سور دیگر خوانده بشود و بعد از سور فاتحه پس اگر
 در این صورت اول سور فاتحه قضا نمیشود و در دو رکعت اخیر
 لازم می آید که قراة فاتحه مترتیب شود بر قراة سور و این خلاف
 موضوع است بخلاف آنکه اگر ترک میگردد یا قضا میسود و در دو
 رکعت اول چند قضا می تواند متصور است و وجهیکه مشروع است پس اگر
 ضم سور در دو رکعت اول قوت شود قضا نمیشود و اگرچه اما این قضا
 واجب است یا مستحب پس عبارت جامع صغیر دلالت میکند بر
 اینکه واجب است و در مبسوط مذکور است که مستحب است زیرا که
 قراة سور در این صورت اگرچه مستحب است از قراة فاتحه ولیکن متصل
 نیست بقیة فاتحه پس رعایت ضم سور و هر چه مشروع می باشد
 از جوه یافتند نمیشود * مسئله ۸ * حد خواندن ساقا
 این است که هر چند بخود بشنود فقط و حد چهار این است
 که سوره را غمرا و این تفسیر چهار و اخفا مختصا بر فقیه این چهار

به پیروان روح است زیرا چه محجود هر کس زبان به و ن آید و آنرا قرا
 بما میدهد نباشد و مختار و خوبی روح این است که بعد از اخلاص این است
 که ادای هر حرف و تصحیح آن نماید اگر چه خود هم نشنود و زیرا چه
 قرائت فعل زبان است و در عبارت قدوری نیز باین اشارت است
 و باید دانست که بهین را اختلافی است و هر چیزیکه تلف
 دارد و تلف و گویا که چون جلاقی و هتاقی و استغنا و صوای آن
 چنان لغایق و بسم است خواندن برانی فرج و خواندن
 آیه سجده تلاوت * مسئله ۹ * ادنی قرائتیکه نیاز زبان
 جیب این میشود یک آیه است نیزه ای به جیب روح و صلیب جیب روح
 گفته اند سه آیت کوتاه است یا یک آیه در لز زیرا چه انسان
 قلوبی شهره نمیشود تا که اینقدر بخواند پس کمتر ازین
 مانند کمتر از یک آیت است و اول ای به جیب روح این است که
 خود ایتعالی در قرآن مجید فرمود است که بخوانید از
 قرآن آنچه میسر آید و در این هیچ تفصیل نیست که چقدر
 بخواند ولیکن کمتر از آیه معتبر نیست باجماع و یک آیه در
 حکم کمتر از یک آیه نیست * مسئله ۱۰ * مسافر در حالت سفر
 یا سوره فاتحه هر سوره را که خواهد بخواند پنج بیت آن که

میروست که پیش از صلعم در سفر خواند است در این باره فخر قل الجوز
 هرب الفلق و قل اعوذ برب الناس را و بجهت آنکه بسبب سفر
 با قاطم میشود نصف مقدار، نهانی پس بسبب آنکه تصفیه در قراة
 قطارین اولی ثابت خواهد شد و آنکه مذکور شد و قتیبه است
 که سیر مسافران بسبب غفلت و سرعت نداشتن پس از کسر شیخ مسافر
 در سنبل این و قرآن را یاد کند بخواند در این باره فخر قل الجوز
 ابراج و سورۃ انشیت از میان آن فریر آنچه در این صورت میگویند
 است و پیرا که رعایت سنت قراة نبی باید مع تصفیه و مقیم در
 حالت اقامت در این باره فخر بخواند در دو رکعت چهار بار یا نه بار
 آن یقرا سوای سورۃ فاتحه و ضروریست از چهل آیت تا شست آیت
 و از شست آیت تا صد آیت و در هر یک از این مقید از صاحب و
 حدیث وارد شده است و وجه ترفیق میان این روایات این است
 که اگر مقتدیان راغب باشند پس امام صد آیت بخواند و اگر
 آنها سست و کم رغبت باشند پس چهل آیت بخواند و اگر
 مقتدیان متوسطا الاحوال باشند نه کمال راغب نه کمال بی
 رغبت پس او پنجاء آیت تا شست آیت هر چه مناسب دانست
 بخواند و بعضی در زجه قرآن میکنند این که اختلاف این

و تواتر بسیار بنظر درازی و کثرت بسیار است و هم بنظر
 کثرت اشغال و قلت آیهست * مسئله ۱۱ * درازی قرائت
 در نیاز ظاهر مثل درازی آیه در نیاز قحجراست زیرا چه وقت
 نیاز ظاهر وسیع است مانند وقت قحجرو مضطرب در مضبوط گفتند
 که مقدار قرائت در نیاز ظاهر مانند مقدار قرائت نیاز قحجراست
 یا کمتر از آن زیرا چه وقت ظاهر وقت اشغال است پس مقدار قرائت
 در آن کم نبوده بخوانده شده تا موجب تنبلی درم نگردد * مسئله ۱۲ *
 مقدار قرائت در نیاز قصر و عشا برابر است و آن این است که بخواند
 در آن اوساط مفصل را باید دانست که از سوره حجرات تا
 اواخر قرآن مفصل می نامند و از انجباء از سوره حجرات
 تا سوره بروج طوال مفصل است و از سوره بروج تا سوره
 لم یکن اوساط مفصل است و از سوره لم یکن تا آخر قرآن
 قصاص مفصل است که از اورنجی * مسئله ۱۳ * مقدار قرائت
 در نیاز مغرب کم از نیاز عصر و عشا است و آن این است که بخواند
 قرآن سوره هاشم که آخر اقصای مفصل میگویند یا اندک است که
 فصل درین باب این است که تفسیر رخصت شده بود و بسوی آیه موسی
 الشعری میگوید که نیاز قحجرو و طوال مفصل را و در نیاز

چهار و عشا بخوانی از شرط مفصل را و در تبار مغرب بخوان قلله آن
 مفصل را و سر آن ای است که وقت چهار مغرب کو قاء است لهذا
 تعجیل در آن سراوا را است و تغلیف قراءه مناسب تعجیل است
 و در چهار عصر و عشا لا حیر مستحب است پس گاهی بسبب
 تحویل قراءه واقع میشود در وقت غیر مستحب لهذا خواندن اوساط
 مفصل در آن مناسب است * مسئله ۴۱ * باید که متصلی در چهار
 رکعت اول را در از کنند از نسبت رکعت دوم قاهره مان
 در چهار حیاء داخل شوند چه وقت فجر و وقت خواب و
 خوفات است و هم وقت نول و عابط است * مسئله ۴۲ *
 هر دو رکعت ظهر برابر است و این نزد شیعیان روح است و یک رکعت
 روح کعبه است که پسند خاطر من ای است که در هر چهار رکعت
 اول ذکر کرده شود بد نسبت رکعت دوم بجهت آنکه مربوط است
 که رسول خدا صلعم فرار میکرد رکعت اول را بلا تطهیر رکعتی
 دیگر در هر تبار و دایم میکرد روح این است که هر دو رکعت
 برابر است صفاق قراءه برابر اند پس برابر خواهد شد در مقدار قراءه
 بخلاف چهار رکعت در آن وقت خواب و غفلت است و حدیث
 مذکور محمول است بر آنکه رکعت اول در هر تبار در آن بوده

۱۰۰۰ ثبوت رکعتی دیگر بجهت آنکه رکعت اول مستحب است و
 ۱۰۰۱ و آن در ثنای تعویذ بسم الله * مسند ۱۷ * و یا دقتی و کسی در قراة به قدر
 کثیر از سه آیه اعتبار ندارد و بلکه احقر از آن میگوید نیست و در حرج
 * مسند ۱۷ * در هیچ نیازی از آن سوره معین و مقدر نیست باینطور که
 خواندن غیر آن در آن جایز نباشد و چرا که آیه قرآن که در این باب است
 مخالف و شامل است هر سوره و هر آیه را: * مسند ۱۸ * اگر
 کسی مقدر و معین نپساید سوره معین یا آیه معین را برای نیازی
 از نیاهای پس این مکتوبه است زیرا که در آن دو چیز لازم می آید
 یکی ترک سوره ای آن سوره و آیه و دوم توضیح اینکه آن سوره
 و آیه افضل است از سوره ای آن و حال آنکه تمام قرآن برابر
 است * مسند ۱۹ * معتقدی را نباید که قرآن بخواند
 در پس امام نه سوره فاحشه و نه سوره دیگر و شافعی فرج میگوید
 معتقدی را باید که سوره فاتحه بخواند فقط زیرا که قراة قرآن
 رکن نماز است پس معتقدی را امام باید که در آن شریک باشد
 چنانچه در رکعت های دیگر چون رکوع و سجود و غیره هر دو
 شریک اند و دلیل علی این است که پیغمبر صلعم قومود است
 که هر که ویرا امام باشد پس قراة امام قراة وی است و بر این اجماع

فصحا در وض است و در آب از دل شانه چپ روح این است که قرائه
 اگر چه رکعی نه باز است و ایکی نصیبه مقتدی سکوت و شنیدن قرائه
 امام است چه بیغیر صلعم فرمود است که هر گاه بخواند امام
 پس خاموش یاسید و از مصحف روح سر ویست که بخواند و سوره فاتحه
 و مقتدی را مستحسنی است بنا بر احتیاط و نزد شیخین روح مکرره
 است زیرا که در آن وعید وارد شده است * مسلمند * مقتدی را
 باید که بشنود قرائه امام را و خاموش ماند اگر چه بخواند امام
 آیت ترغیب که در آن ذکر صحت است یا آیه ترهیب که در آن
 ذکر و نوح است اعنی که قرآن بخواند و ند در شنیدن آیه
 ترغیب سوال حلت کند از در وقت شنیدن آیه ترهیب اعوذ بکه
 من اللار بگویند نرم احد شنیدن قرائه امام فرض است چه بآن امر را
 شده است در نص قرآن و خواندن قرآن و سوال جث و خواندن
 اعوذ بکه من اللار مجمل شنیدن است و هر چه مقتدی را باید
 که خاموش ماند در وقتیکه خطبه خواند خطیب بر این نماز جمعه
 و هر چه شنیدن و قتیکه خطبه فرستند بر نهی صلعم احد شنیدن خطبه
 فرض است پس باید که خطبه بشنود و خاموش ماند مگر در
 وقتیکه بخواند خطیب در خطبه قرآن تعالی یا ایها الذین امنوا صلوا علیهم

در سبیلها پس درین هنگام کسیکه می شنود خطبه را باید که
 بختسته دردد بخواند و نیز پیغمبر صلعم و اختلاف است میان
 جمیع درجات شخصی که از منبر دور است و آواز خطبه در
 گوش او نمی رسد اجنبی بعضی گفته اند که ویرا جایز است که
 بر مشغول شود و شمار زیاد نما و بعضی گفته اند که او را نیز
 لازم است که خاموش ماند و همین صحیح است زیرا چه
 شنیده و خطبه و خاموش ماندن هر دو فرض است پس
 اگر شنیده آن بنسب دوری میسر نشد باید که خاموش ماند
 . والله اعلم

باب پنجم در بیان امامت * مسئله ۱ * نماز گزار درین
 بجهت بیعت موکده است زیرا چه پیغمبر صلعم فرمود است
 که جهات از سنت هدی است تخلف نمی ورزد از آن مگر مناقب
 باید دانست که مراد از سنت هدی سنت موکده است
 * مسئله ۲ * اولی با امامت کسی است که عالم تر باشد
 و سنت پیغمبر صلعم و مبرو و جهت از این یوسف رح که اولی با امامت
 کسی است که در قراة قرآن فایز باشد از دیگران زیرا چه بقراة قرآن
 حاجت است در نیاز حاجت پسوی علم نه پیشود مگر و قتی که امری

از ریاضت و تقصای روی دهد و جواب آن این است که حاجت
 نسوی قراة در یک رکع بسیار است و حاجت نسوی علم در هر رکعی
 بسیار است * مسئله ۳۰ * اکثر جمیع بسیار میان هر نماز باشد در علم
 نسبت پس اول امامت از میان آنها کسی است که قیام یا شد در قراة
 قرآن بجهت قول علم السلام امامت در علم لا یتعصب بکسی که در قراة
 کتاب الله حاضر بود را بر آن نهاد و هر چه علم حدیث و سنت را در باشد
 پس اولی ما و امام کسی است که متقی تر باشد از میان آنهاست و در
 وجه هر صلعم در مورد است که هر که میان رکع دارد در علم متقی
 پس او که بسیار گذارد در سبک پیغمبر * مسئله ۳۱ * اکثر آنها را
 باشد در علم و قراة و متوی پس اولی امامت از میان آنها کسی
 است که مسنون باشد بکثرت آن بکند پیغمبر صلعم فرمود است که باید که
 امامت من در میان شماست که از میان شما میسر باشد و بجهت آن که
 امامت از داعی تکثیر جماعت است * مسئله ۳۲ * امامت بتدوین
 مکرر است و بر آن حدیث در و عسالیب می باشد بجهت آن که
 او در خدمت حواصث اول می ماند و مراعات می نماید که
 تحصیل علم می باید و هیچکس امامت بدوی احسنی اهل باریه
 مکرر است و بر آن حدیث در و اهل با ذبه عسالیب است و هیچکس

با مامت فاسق مکرره است زیرا چه او اختیار نمی کند و رایج
 دین و هیچکس از امت نایب مکرره است زیرا چه او از نجاست
 بحدیث نمی تواند کرد و هیچکس از امت بحدیث و کلام مکرره است
 بحدیث آنکه جهل دروغالبی باشد بسبب آنکه مراد از این
 نیست تا در تصدیق و تعلیم او بکوشد و سعی نماید و بحدیث
 آنکه امامت آنها باعث تقلید جماعت است زیرا چه هر زمان
 اقتدا نمودن در پس آنها نفرت می دارند پس امت
 آنها مکرره خواهد بود ولیکن امامت آنها جایز است زیرا چه
 پیغمبر صلعم فرمود است که اقتدا نیکوید در نیاز در پس هر کس
 خواه صالح و متقی باشد آنکس یا فاسق یا جور * مسند ۴ * امام را باید
 که بسیار دراز نکند نیاز زیرا چه پیغمبر صلعم فرمود است که هر که
 امامت کند مرقوم را باید که نیاز کند مثل نیاز کسی که ضعیف باشد
 از میان آنها چه میان آنها کسی مریض است و کسی کبیر السن و کسی
 صاحب حاجت * مسند ۷ * اگر زنان فقط جماعت نمایند پس
 جماعت آنها مکرره است زیرا چه جماعت آنها خالی نمی باشد از
 ارتکاب حرام چه امام از میان آنها استاده میشود در وسط صف
 و مقدم نمیشود مانند امام برهنگان و استاده شدن امام در وسط

بمنع حرام است پس حیاض زنان فقط مکروه خواهد بود و معنی آن که
 زنان فقط حیاض نمایند باید که امام آنها استاده شود در وضو و صاف
 بجهت آنکه عایشه رض باینطور نیاز حیاضت گذارده بود و ایکن این
 فعل عایشه رض محمول است بر اینکه این را در مقتدای اسلام نبوده
 بوده و بجهت آنکه اگر مقدم استاده شود در نیکه امام است از میان
 آن پس این تقدم موجب زیادتیکشف عورت است به نسبت او حالیکه
 آن نیز در وضو و صاف باشد چه در اجابت سر عورت بوجه
 احسن متحقق میشود * مسئله ۸ * اگر در وکس نیاز
 حیاضت گذارند پس باید که مقتدی در جانب راست امام استاده
 شود و بپاچه از آن عباس رض مرویست که پیغمبر صلعم وقتی نیاز
 گذارده و مقتدی او صلعم نبود در آن وقت مگر این عباس رض و استاده
 کرد و بپا پیغمبر صلعم در جانب راست خود بایستاده انست که مقتدی
 در جانب راست امام در برابر امام استاده شود و از امام متاخر
 نباشد و از محبده رح مرویست که مقتدی درین صورت بنهد
 انگشتان بای خود را بمقابل پاشنه امام و آنچه اول مذکور شد که بر سر
 امام باشد ظاهر روایت است ولیکن اگر در صورت مذکور استاده
 نبود مقتدی در پس امام یا در جانب چپ او جایز است اما فاعل

این کنکار میشود چه این عمل مخالف سنت است
 * مسئله ۴ * اگر مقتدی در آن باشد باید که امام مقدم از آنها
 استاده شود و از این فرستاد روح مرویست که امام درین صورت در
 وسط آن دو کس استاده شود و ابویوسف روح این را از عبد الله ابن
 مسعود رض نقل کرده است و دلیل طرفین روح این است که روزی پیغمبر
 صلعم امامت کرده و مقدم است و مقتدی دو کس بودند یکی انس
 رضی هم برادرش که او را یتیم میگویند پس از این معلوم شد که مقتدی
 استاده با امام افضل است در صورتیکه دو مقتدی باشد و چرا که این
 فعل رسول الله صلعم است و آنچه ابویوسف روح نقل کرده است از ابی
 مسعود رض پس آن دلیل ایاحت است * مسئله ۵ * بجایز نیست که
 مردی اقتدا نمایند بر زن امام باشد و چرا که پیغمبر صلعم فرمود است
 که زنان را مؤخر گردانید باینجهت که خدا ایتعالی آنها را مؤخر گردانیده
 است پس جایز نخواهند بود که زن امامت مردان نمایند و
 همچنین جایز نیست که صبی امامت مردان نمایند زیرا که آنها را
 صبی نقل است و نیاز مردان فرض پس اقتدای صاحب فرض در
 پس صاحب نقل جایز نخواهد بود باینجهت که در امامت
 صبی در نماز تراویح و نمازهای سنت است و استقامت است پس صاحب نقل

بدین آفرایز داشته اند قال رض که مشایخ و یاران ملکوتی
 اهل بخارا آفرایز نداشته اند و نیز قال رض معتقد این است که
 امامت صبی جایز نیست در هیچ نیان اگر چه نقل باشد بر اچه
 نقل صبی ضعیف و اذنی است به نسبت نقل بالغ چه صبی اگر
 بشکند نیاز نقل را بعد از شروع قضای آن بر او لازم نمیشود باجماع
 بخلاف بالغ چه او اگر بشکند نماز نفل را بعد از شروع واجب
 میشود و بر او قضای آن پس نفل او قوی و اتم است لهذا
 اقتدای بالغ در پس صبی جایز نخواهد بود اگر چه در نماز نفل
 یا سه رکعت یا چهار رکعت قوی بر ضعیف معتقد نیست سوال اگر ضعیفی
 نماز ظهر را مثلاً ادا کرده در اموش کند و بعد از آن بعدیت فرض
 ظهر شروع کند در چه رکعتی قرار پس این نیاز نقل را شب
 در حقیقت کجای بگمان فرض در آن شروع کرد است و این نقل را
 اگر بشکند شخص مذکور و بعد از آن شکستی معلوم شود ویرا که
 در نیاز ظهر گذارد است و این نیاز که در آن شروع کرده بود
 واجب نیست پس بر وقضای این نقل واجب نمیشود و مع هذا اگر
 او بشکند نفل مذکور را بلکه تمام کند آن را و کسی اقتدای او
 کند در نقل مذکور پس این اقتدا صحیح است با وجودیکه

فاعل مذکور است و فعل مضارع است و فاعل مجهول است و فاعل مجهول
 نهاد است زیرا چه او بعد از شروع ذکر فعل اگر بشکند آنرا
 قضای آن بر او واجب میگیرد و این معلوم شد که بقای قوی بر ضعیف
 جایز است جواب ذکر وجوب قضای نقل مذکور اختلاف است
 است زیرا چه زهر رج قایل است باین که قضای آن واجب
 است بر شخص مذکور اگر بشکند آنرا بعد از شروع
 و بر آن سقوط قضای آن نزد علایی یا عارض است پس
 عارضه که عبارت است از گمان شخص مذکور که در آن بگمان
 فرض شروع کرد است و اصل در نقل بالغ یا پیر است
 که قضای آن واجب میگیرد و اگر بشکند آنرا بعد از شروع
 پس باعتبار اصل بر شخص مذکور نیز واجب است
 قضای نقل مذکور و سقوط آن یا است یا عارض و امر
 عارضی معارض همیشه در امر اصلی را بنا بر آن عارضه مذکور
 که عدم اعتبار نه و چه شد و در حق مقتدی مذکور لهذا قضای آن
 بر او واجب است اگر بشکند آنرا و هرگاه چنین باشد پس
 حال امام و مقتدی در صورت مذکوره باعتبار اصل بر امر است
 و نقل یکی یا نقل دیگر نیز باعتبار اصل بر امر است لهذا

اقتدای مقتدی تا امام مذکور در صورت مذکور و صحیح گفتند
 و اختلاف صبی چه سقوط قصاصی نقل در حق او حکمت عارضه
 نیست بلکه حکمت امر اصلی است که عبارت است از
 طغریست او پس این امر اصلی در حق مقتدی کالعدم اعتبار
 نموده خواهد شد و هرگاه چه بن شد پس حال صبی و حال
 مقتدی او که بالغ است اگر انگشت پس اقتدای بالغ در برابر
 نفلان بزرگتر است حتی جایز نخواهد بود و اختلاف اقتدای صبی
 و پس صبی حد چهار هردو برابر است * منسملد * * قریب در
 صف چهار این است که اول صف مردان باشد و بعد از آن صف پسران
 و بعد از آن صف زنان زیرا حد پسر بر صلح حنین و مواد است
 و اگر در نجس اقتدا کند در پس امام پس اگر امام نیست اما مبار
 کند فاسد میشود و نه از مرد یک آن زن معاذی آن مرد است
 بشرطیکه آن زن و مرد سر یکداسند و نه با هم و این دنیا را استحقاق
 است و مقتضای قیاس این است که فاسد نسود و بانی قایل است
 شاعی روح بحدت قیاس نیز آن مرد بر چهار آن زن که فاسد
 نمیشود و وجه استحقاق این است که حد تنیکه سابق مذکور
 خداست دلالت میکند بر اینکه تاخیر زن و تقدیم مردان بر من

است زیرا چه بصیغه امر وارد شده است و جواب از شایعیه روح
 این است که مگر مستحب ظاهری است باین که او مقدم است بر شریعت پس
 در صورت مذکوره ترک شد از وی فرض می‌گردد که این را از او فایده
 نخواهد شد نه نیاز زن چنانچه معتدی یا اگر مقدم است بر شریعت
 یا امام پس نماز معتدی بناسید میشود نه نماز امام پس قیاس
 بنمودن شایعیه روح نماز مرد را بر نماز زن صحیح نیست چه
 آن قیاس منقطع است و باید دانست که در صورت
 مذکوره اگر امام نیت اما مث زن مذکوره نکند پس نیاز زن
 مذکور فایده نمیشود بسبب معاذات زن مذکوره و این
 در این صورت نیاز زن مذکوره جایز نمیشود چنانچه اقتدا ای زن در
 پس مرد معتقد نمیشود و نیت امام زیرا چه بسبب اقتدا ای
 زن لازم میشود مرا امام را که ترتیب نباید در مقام استادن
 معتقد باین پس صحبت اقتدا ای زن در پس مرد موقوف خواهد
 بود بر التزام نبودن امام امامت او را چنانچه اقتدا ای معتدی
 موقوف است بر التزام معتدی باید دانست که این اشراط نیت
 امام در حق زن در صورتی است که زن استاذ شود
 میباید مرد خواه امام باشد یا نه یا معتدی و اگر استاذ شود

بجای اینکه در پهلوی او مرده نباشد پس در منصورت دور و امانت است
 بنا بر یک روایت در منصورت نیز قریب امانت در حق او شرط
 است و بنا بر روایت دیگر شرط نیست زیرا که در منصورت فساد
 قیام امام یا مقتدی لازم نمی آید بخلاف صورت اول که در آن
 فساد آنها و بعضی لازم است و آمده اند ازست که شرط تعقیف
 محاذات میان مرده و زنده مذکور یکی این است که آن صر و درنگ
 آنها رسد یا مانند دوم این است که آن نیاز مطلب باشد و سوم
 اینکه زن اجل سهوت یزد و چهارم این است که میان آن زن
 و مرد چیزی حایل نباشد و مراد فساد و ریت صورتها معلوم شد
 است بنص برخلاف قیاس پس رعایت کرده شود تا می چیزها
 را که مورد نص است * مسئله ۱۲ * در نیاز جماعت حاضر شدن
 در حق زنان جوان مکرر است زیرا که در آن خوف فتنه است
 * مسئله ۱۳ * زن بمر اگر حاضر شود برای نیاز جماعت در وقت
 فحش و مغرب و عشاء پس در آن مضامه و نهست و این نزد ایستاده
 روح است و صاحب پس روح گفته اند که اکثرین مرد حاضر شود برای
 جماعت و روزه و نماز پس در آن باک نیست زیرا که حضور او موجب
 فساد نیست که رغبت مردان با او بیرون از آن و رغبت آنها بسوی

مردان کم میبایستند پیش حضور آنها برای جماعت نکرده
 بخوابند و چون آنچه حضور آنها در آنها تعید مکرره نیست را بوجوئید
 روح میگویند که افراط شهرت باعث فتنه و دینه نسبت زنان
 و بر نیز پس باید که آنها در وقت ظهر و عصر و جمعه حاضر نشوند
 چه ترده فاسقان در این اوقات بیشتر است بخلاف فجر و مشرب
 و بپاشا چه آنها در وقت فجر و عشاء و خواب با نهند و در وقت مغرب
 بیشتر لبطعام و اما حضور بر زنان در آنها تعید بجهت آن مکرره نیست
 که حیدر نگاه مکان و بیبج می باشد پس ممکن است آنها را که در یکجا
 جانب آن علیحدت از مردان استاده شوند و این در مسجد محله
 منصوص نیست و باید دانست که فتوی ویرین زمانه بر این
 است که حضور زنان پیر در جمیع نمازها مکرره است چه این
 زمانه زمانه فتنه و فساد است و مراد از کراهیت در اینجا
 کراهت تحریمی است * مدینه که ۱۲ جایز نیست که اقتدا
 نباید غیر معذور در پس معذور چون صاحب رفا فساد ایم و غیره
 که به نژاد مستکضا دارند و همچنین جایز نیست که اقتدا آنها را
 زن غیر معذور در پس زن مستکضا نهیر آنچه صریح البدن قوی
 است از معذور و روشی متضمن و مشتبهل نمیشود بر چیزهایی که بالا

و عایت باشد اراک و امام ضامن است باین معنی که نباید از او متنبس
 نباید مقتدی است * مسئله ۱۵ * جایز نیست اقتدای قاری
 قرآن در پس امی که فرآن خواندن مباد اجمالا
 هرچندین جایز نیست اقتدای جامع در پس بر هفت نیز اجمالا
 حلال قساری و جامع پوش قوی است به نسبت امی و بر شده
 * مسئله ۱۶ * جایز است اقتدای صاحب وضو در پس صاحب
 تیمم و این نزد شیعیان روح است و معتبر در روح گفتست که جایز نیست
 و نیز اجمالا تیمم طهارت فبروریست و وضو طهارت اصلی و دلیل
 شیعیان روح این است که تیمم نیز طهارت ملکی است و این وضو
 و ضروری نیست و لهذا مقتدی و بقدر حاجت نیست بلکه جایز
 است که یک نیم از نعل و مرض هر چه خواهد گذارد
 * مسئله ۱۷ * جایز است اقتدای کسی که بای خود را مستقیم
 است در وضو در پس کسی که مسح کرده باشد بر موره نیز اجمالا
 مانع سرایت حدت است در پای و آنچه که بر موره است پس آن
 نابل میشود بسبب مسح پس امامت مسح کننده جایز خواهد
 بود بخلاف کسی که بمسزله مستحاضه است چه امامت او جایز
 نیست و در اجمالا حدت در و موجود است حقیقت و لکن شارع

۳۱ را اعتبار نکرد است * مسئله ۱۸ * اقتدای قایم دوز
 پس قاعد جایز است نزد شیعیان روح بقا بر استخوان و نژده می بیند
 زح جایز نیست و همین موافق قیاس است چنانچه حال قایم قری است
 به نسبت قاعد و وجه استخوان این است که مریض است کند
 پیش بر صلعم در آخر عمر خود در حالت بیماری نشسته نیاز گذارد
 و قوم اقتدا نمودند در پس پیغمبر صلعم در حالتیکه نهسا
 استاده بودند * مسئله ۱۹ * جایز است اقتدای مومنی در
 پس مومنی اعنی کسیکه بایستاد و افشاره رکوع و سجود را می بیند
 زیرا چه آن هر دو برابر اند پس اقتدای یکی بدیگری صحیح
 خواهد بود مگر در صورتیکه مقتدی نشسته باشد و ایستاده
 امام برپا و غلطیده ایستاده چه اقتدای درین صورت صحیح
 نیست زیرا چه حالت تعویذ ترجیح دارد بر حسالت اضطجاع که
 عبارت است از غلطیدن برپا و * مسئله ۲۰ * جایز
 نیست که اقتدا کند کسیکه رکوع و سجود میکند در پس کسیکه
 رکوع و سجود با ایستاده می نماید زیرا چه حال این مقتدی توی
 تراست از حال این امام و در آن خلافت زقریح است
 * مسئله ۲۱ * جایز نیست که اقتدا کند کسیکه نیاز فرض

میگذارد در پس کسیکه نماز نفل میگذارد را بر اچه بنام
 نماز مقتدی بر نماز امام است و هرگاه در صورت مذکور
 فرضیت یافته نباشد در نماز امام پس بنای مقتدی مذکور بر
 نماز امام مذکور متعلق نمیشود چه بنای امزموجود
 بر چیزی که معدوم است متصور نیست * مسند ۲۲ *
 جایز نیست که اقتدا کند کسیکه نماز فرضی است فرائض
 میگذارد در پس کسیکه فرض دیگر میگذارد مثلاً استخفای
 نماز عصر او را میبکشد و اقتدا کند در پس او کسیکه قضای
 نماز ظهر می نماید پس این اقتدا جایز نیست و بر اچه
 اقتدا شرکت و موافقت است پس ضرور است که نماز مقتدی و امام
 یک نماز باشد و نزد شافعی روح در جمیع این صورتها اقتدا صحیح است
 و بر اچه اقتدا نزد شافعی روح ادای نماز خود دانست بر سبیل موافقت
 و نماز هر یک از مقتدی و امام علیه السلام است و نماز امام منصحن
 نماز مقتدی نیست و نزد علمای مائمه امام متقین نماز مقتدی
 است * مسند ۲۳ * جایز است که ادال کنند نماز نفل اقتدا
 نماید در پس کسیکه نماز فرض میگذارد بر اچه ادال کنند و نفل
 محتاج است پس و اصل نماز آن موجود است در نماز امام پس

درین صورت بنای نیاز مقتدی متحقق میشود * مسأله ۲۴
 اگر شخصی اقتدا کرد در پیش امام و بعد از آن معلوم شد که امام
 بیوقوف و استیلا پس لازم است آن شخص را که نیاز خود را اعاده
 نماید زیرا چه بیوقوف و صلیح هر مرد است که هر که امامت کند
 مرقوم را و بعد از آن فلاهر شود که او بیوقوف بود یا جنب پس لازم
 است که او اعاده کند نیاز خود را و قوم مذکور نیز اعاده نماید
 و شایع روح میگوید که هر مقتدی لازم نیست که اعاده نماید بنابر
 آنچه مذکور شد که نزد او روح نیاز مقتدی است و سبب و نماز
 امام مستحق آن نیست و نزد علما نیازی از امام مستحق است
 نیاز مقتدی را در حکم جواز فساد * مسأله ۲۵ * اگر امامت کفر
 است و رئیس او اقتدا نمایند و غیر یقینکی است و دیگر قاری
 قرآن پس نیاز امام و نیاز هر دو فریق فاسد میشود نزد امام
 ایضا یعنی روح و صاحبین روح گفته اند که نیاز امام و نیاز امیان
 صحیح است زیرا چه امام معذور است و امامت کفر است مرقومی
 و اگر بعضی از آنها معذور اند و بعضی غیر معذور پس نیاز معذوران
 صحیح خواهد شد چنانچه در صورتی که امامت کند بزهنده مو
 ثوم را که بعضی از آنها جامه پوشانند و بعضی از آنها برهنه

و در منصورت نماز بر ایشان جایز است و همچنین در سجده
 نیز و دلیل اینست که در صورت مذکور امام توان
 کرد است فرض را که قراة قرآن است با وجود قدرت و بر اچه اذ اثر
 افتد امیکرد در پس قاری قرآن پس قراة حاصل میشود برای آنکه
 قراة امام قراة مقتدی است و هرگاه امام مذکور ترک قراة کرده
 با وجود قدرت نهائرا و فاسد خواهد شد و چون نه از امام فاسد
 گشت نه از جمیع مقتدیان فاسد خواهد شد و مسئله امامت بر هتدرا
 که نظیر آن بوده اند آن را صاحبین روح پس جواب آن این است که
 تمام قریب مسئله قاه و نیست بر پوشیدن جامه نه بر اچه اگر او اقتدا
 میگرد در پس جامه پوش پس لباس امام لباس او میشود لیس امام
 لباس مقتدی شهرده میشود بخلاف قراة امام چه آن قراة
 مقتدی شهرده میشود پس قیاس مسئله امامت امی که کلام
 و زبان است بر مسئله امامت بر فقه که مذکور شد صحیح
 نیست و اکثر امی تنها نهائرا که در وقایع قرآن تنها نهائرا
 گذارد و بیکدیگر و اقتدای نکند پس نه از هر یک جایز
 میخورد و همین اصحیح است با وجودیکه در منصورت نیز امی
 شرکت قراة اگر است با وجودیکه در منصورت نه اگر امی اقتدا نمیکرد

در پیش قرائت واجب می‌شود و پرا می‌نماید از هر باب جایز
است زیرا چه درین صورت رغبت و سباحت از آنها ظاهر نشده
* مستند ۲۹ * اکثر امام و مروجین نیامده‌اند که قرائت
بخواند در این و بعد از آن وضو می‌کند و ذکر رکعت است پس
در مقدمه کرده امی را و خاتمه کرد و او را بجای خود و رفت برای
وضو پس در این صورت فاسد می‌گردد و بی‌باز امام و نیاز جمع
می‌کنند و این چه امی و چه غیر امی و زقر روح شکفتست که فاسد
نمی‌شود زیرا چه امام سابق اذا کرده است قرائت فرض را و دلیل علیای
با این است که هر رکعت نیاز است پس در هر رکعت نیاز قرائت باید یا قرائت
جذبه یا قرائت تقدیری و اگر امی قرائت تقدیری نیز یافته نمی‌شود چه او
اعلمت قرائت ندارد و باید دانست که هیچ‌کس نیست حکم اکثر مقدم
کنند امی را و رقعده را بخیره در تشهد و اللہ اعلم

پا بسبب ششم در بیان حد ثبیکه روی دهد مصلحتی را
در اثنا نیازی * مستند ۱ * اکثر شخصیت معصوم

گردد در اثنا نیازی باید که همان ساعت بود و برای وضو پس
اکثر آن شخص امام باشد باید که بعضی از مقتضایان خود را
بجای خود خلیفه بگذارد یا مستطوره که و مدت یا جافه او گرفته

بجای خود اساده کند بعد از آن خود برای وضو رود و وضو
 کند و بعد از آن بدانهاید احسی باقی نماز خود را ادا کند و این
 به نام استصحاب است و مقتضای قیاس این است که آن شخص
 اگر قیام نهد احسی از سر نو نماز شروع نماید و باین
 قایل است ما هم روح و در قیاس این است که حدث منافی بهر است
 و روگردانیدن او قبله و مبیی میکنند که نه سائر است و وجه
 استصحاب این است که بی غیر صلعم فرموده است که هر که قی
 یا خون او میفرستد جاری شود یا مذی بر آید و بر انهای نیاز پس
 باید که برگردد از نیاز و رخصت کنند و ما می نیاز را بنا کنند
 بهاء امسکه تکلم نکرد و یا سده و نمین بی غیر صلعم فرموده است و قی که
 قی کند یکی از چهارم انشای نیاز از ما خون جاری شود از بینی
 پس باید که بنشیند و دست خود را بر دهان خود و تکلم نکند
 و مقدم کند از میان میقتد پس کسی را که هیچ از نیاز
 او در پس امسام فوت نشده باشند و این که مذکور شد
 حجت است که حدث بینه پیش آید و اما اگر عید احدث
 کند پس بر و لازم است که استیناف نماید زیرا که در منصورت
 هیچ ضرورت نیست و در صورت اول ضرورت است و باید دانست

که در صورت اول نیز استیناف افضل است چه اگر از سر نو نیاز
 بکند نیاز ادا میشود نزد جمیع علمای و ربانیه و آن
 اختلاف است بعضی گفته اند که استیناف افضل است در حق
 منفرد و در حق امام و معتدی بنا افضل است تا قضایات جهانت
 و در حق او ثابت و محفوظ مانده بعد از آن باید دانست که
 منفرد مختار است اگر خواهد تمام کند نیاز خود را در منزل خود
 یا در جاییکه برای وضو رفته است و اگر خواهد به عهده کند
 به هر مکانیکه اول نیاز شروع کرده بود و معتدی را باید که عهده کند
 در مکان اول مگر وقتی که امام او فراغت نموده باشد پس
 در اینصورت در همانجا باقی نیاز را ادا کند و همچنین در صورتیکه
 میان آنجا و میان امام چیزی حایل نباشد احسنی از آنجا اقتدای
 او در پس امام مذکور صحیح باشد پس در اینصورت نیز
 در همانجا باقی نماز را گذارد و اقتدا نماید در پس امام
 مذکور * مسیله ۲ * اگر شخصی از مکان نیاز بیرون شود
 بنگاهان اینکه حدیث صادر شد است از پس اگر او از مسجد
 بیرون رود و بعد از آن یقین معلوم شود و میرا که حدیث از وی
 صادر نشده است لازم است بروی که استیناف نماید و اگر از

به مسجد بیرون نشد، باشد پس بتائید و این بنا بر استحصال است
 و مقتضای قیاس این است که در هر دو صورت استیناف نباید
 و این یک روایت است از معتمد روح و وجه قیاس این است که
 شخص مذکور بغیر عذر از جهت قبله انحراف نبوده است و وجه
 امتحان این است که شخص مذکور از انحراف نبوده است
 بقصد اصلاح نه از حیثی که اگر متعقب میشد آنچه توهم
 نموده بود البته حائز میشد بنافس قصد اصلاح مبنی بر اصلاح
 اعتبار نموده خواهد شد مادامیکه خسارح نشده از مسجد
 و اینکه مذکور شد و قیاس است که کسی را جایزه نکرده باشد
 و اگر خلیفه کرده باشد کسی را نه از او و نه از جمیع مقتدیان
 فاسد میشود اگر چه شخص مذکور از مسجد بیرون نرفته باشد
 زیرا که خلیفه کردانیدن عیال کفر است بغیر عذر و اینکه مذکور
 شد بخلاف آنست که اگر او بیرون آید از بنای بکبان اینکه
 بیرون شروع کرد است در بنای و بعد از آن بیعتی مداند که باز
 شروع کرد است که در این صورت نه از فاسد میشود و استیناف
 آن بر دو واجب میگردد اگر چه از مسجد بیرون نرفته
 پس از این چه در اینصورت بیرون نهادن نه است

بسا بنصورت که ترک آن نبود است زیرا چه اگر مستحب میشد
چیز بکه بنا بر آن از نیاز بیرون شد است استیناف لازم میشد
و باید دانست که مکان صفوف نمازبان در صحنه به نزل
مسجد است اگر در جانب پس رو و اگر در جانب پیش رو
پس تا آنکه ستره است به نزل مسجد است و این در صورتی
است که ستره باشد و اما در صورتیکه ستره نباشد پس به نزل از
صفوف مصلیان که در پس امسالم است از جانب پیش به نزل
مسجد است و اگر مصلی منفرد باشد در صحنه پس به نزل از
موضع مسجد او از هر جانب به نزل مسجد است در حقیقت او
* مسئله ۳ * اگر شخصی در اثنای نماز دیوانه گردد یا بخواهد
تا محکوم شود یا بهوش شود پس واجب است سر او را که استیناف
کند نیاز خود را زیرا چه رویدادن این عوارض در نیازناها راست
پس استیناف نیاز در صورتهائی که این عوارض روی دهد موجب
حرج نیست لهذا باید که استیناف نیاز نماید و بنا نکند
و همچنین استیناف نماید اگر خنجره قهقهه کند در نیاز زیرا چه
خند قهقهه به نزل کلام است و کلام قناطع نیاز است
* مسئله ۴ * اگر محصور بشود اسلام از قریه آن اعنی بند نشود

و خواندن نرائند و لهذا مقدم کند شخصی را پس نه از آنها
جایز است در صورت نرد ایضاً حنیفه رخ رضا حبیبی رح گفته اند
که جایز نیست زیرا چه پیش آمدن این عارضه فایده داشت و دلیل
ایضاً حنیفه رح این است که غایت جواز استخلاف عجز است و این
در صورت مذکور متخلف است و عارضه مذکور نادر نیست
بلکه اکثر در پیش من آمده و این وقتی است که امام محضر شود و
پیش از خواندن آن مقدار قرآن که نماز بان جایز نیست و
و اگر امام بعد از خواندن قرآن بگوید از مذکور معذور شود
از قرائه پس در صورت جایز نیست که کسی را علیه سازد برای
خواندن قرائه و این متلف علیه است و وجهش این است
که در صورت حاجت استخلاف نیست * مسئله ه *
اگر از مصلی حدیث صادر شود بعد از خواندن تشهد پس باید که
وضو کرده سلام بگوید زیرا چه سلام گفتن بعد از تشهد لازم و
واجب است پس برای او ای آن وضو ضرور است و اگر بعد از تشهد
هدایت کند یا تکلم نماید یا عملی کند که متاخری نه است
پس نه از او تیمام میشود و اگر چه در تصور نیست
که وضو کرده سلام بگوید چه عملی مذکور را قاطع نه است

و لیکن در صورت اعاده نماز بر و قرض نیست زیرا چه شیعی
 رکنی از ارکان نماز باقی نماند است * مبدل^ع ۴ * اگر صاحب
 تیمم در اثنای نماز آب بیفتد نماز او باطل میشود چنانچه سابقا
 مذکور شد است و در باب تیمم و همچنین در صورتیکه مصلي
 صاحب مسح موزه باشد و مدت مسح منتقضی شود در اثنای
 نماز یا بکشد موزه را از پای بعملیکه عین کثیر نماند و همچنین
 در صورتیکه مصلي امی باشد و در اثنای نماز سوره را یاد کند یا
 مصلي بر هتد باشد و در اثنای نماز بیا بد جامه نماز یا مصلي که رکوع
 و سجود را بپایه امین کند و در اثنای نماز قاعده شود بر رکوع و سجود
 یا که یاد آید مصلي را در اثنای نماز ^۱یک^۲ بیشتر از این قوت
 شده است و او صاحب ترتیب است یا حدث صادر شود از مصلي قاری
 که امام است و او خلیفه کند بجای خود مقتدی را که امی است یا
 آفتاب طلوع کند در اثنای نماز قحط یا داخل شود وقت عصر و
 حالیکه مصلي در نماز جمعه است یا مصلي صاحب مسح باشد بر چپیره
 و در اثنای نماز چپیره بیفتد بسبب به شدن زخم یا مصلي صاحب
 صدق باشد چون مستحاضه و مانند آن و عذر او دفع شود در اثنای
 نماز پس در اینها و زتها نماز باطل میشود نزد جمیع غلای ما و اکثر

این عوارض روی دهد مصلی را بعد از نشستن بقدر خود انداخته
 پس نیاز او پائیل میشود نزد اربعینینه روح نه نزد صاحبین روح و بعضی
 گفته اند که بنای این اختلافی بر آن است که خروج بفعل مصلی فرض است
 نزد اربعینینه روح و نزد صاحبین روح فرض نیست پس روی دادن
 این عوارض بعد از تشهد مانند روی دادن آن است در اثنای نیاز نزه
 اربعینینه روح و نزد صاحبین روح رویدادن آن در ین محالست مانند
 روی دادن آن است بعد از گفتن سلام و دلیل صاحبین روح این
 است که بیغیر صلعم بسا پس مسعود فرض فرمود که هرگاه تشهد
 خواندنی یا بمقدار آن نشستی پس تمام شد نماز تو چنانچه
 سابق مذکور شد است و دلیل اربعینینه روح این است که
 میکی نیست مصلی را که ادا کند نیاز دیگر را مگر بعد از خارج
 شدن از نیاز یکه بآن مشغول است پس خروج بفعل مصلی فرض
 نخواهد شد زیرا چه موقوف است بر آن ادای فرض دیگر و چیز یکه
 چنین باشد فرض میشود آنکه مراد از تمام شدن نیاز که مذکور
 است در حدیث این مسعود رص آن است که قریب است به تمام
 * مسئله ۷ * اگر شخصی اقتدا کرد با امام بعد از گذاردن امام
 یک رکعت نیاز او بعد از آن حدیث صادر شد از امام و او خلیفه

کرده بجای خود شخص مذکور را که مسبوق است پس این جایز
 است و ادعی اولی این است که خلیفه کند امام مذکر را احسنی
 مقتدی را که از ابتدا اقتدا نموده باشد چه او قدامت بر اتمام
 قیام و لیکن در صورت مذکور مسبوق مذکور را باید که قبول
 نکند خلافت را و مقدم نشود بجای امام چه او قدامت بر این که
 نیاز تمام کند و سلام گوید و معین اگر مقدم شود باید که شروع
 کند نیاز را از جای که امام تا آنجا رسیده بود چه او تمام
 مقام امام است و هرگاه تمام کند رکعتی را که در آن
 سلام است مقدم کند مقتدی مذکر را تا از سلام بشکون
 مع مقتدی آن دیگر پس اگر مسبوق مذکور بعد از اتمام
 نیاز امام در موقع سلام خنده قهقهه نماید یا عید احدث کند
 یا کلام گوید یا از مسجد خارج شود پس قیام او فاسد نمیگردد
 نه نیاز قوم زیرا چه در این صورتها شکنند نیاز یافته میشود
 در اتقایی نیاز در حق او و در حق قوم یافته میشود بعد از تمامی
 نیاز آنها و اما امام اولی که بعد از وضو اقتدا نمود است به مسبوق
 مذکور اگر او از نیاز فارغ شده مع قوم پس نیاز او فاسد
 نمیشود و اگر فارغ نشده باشد مع قوم نیاز او فاسد میشود و

بهیمن اصبح است ^ع نه سلسله ^۸ اگر امام بعد از نشستن بگذرد
 تشهد در قعداء اخیر بخند، قیقه کند بعد از یا حدث کند عدا
 پس نیاز مسبوقان فاسد نمیگردد نیز ذایب نیل روح و نزد
 صاحبین روح فاسد نمیگردد و اگر امام خند در قیقه و حدث
 نکند بلکه تکلم کند یا بر خیزد و خارج شود از مسجد پس
 در این صورت نیاز مسبوقان فاسد نمیگردد نیز در جمیع علیهای نما
 که مذکور شد و دلیل صاحبین روح این است که بنا بر نیاز
 مقتدی بر نیاز امام است در جفت صحت و فساد و در صورت
 بخند، قیقه و حدث بعد از نیاز امام فاسد نمیشود پس نیاز
 مقتدی فاسد نبخراهد شد چنانچه در صورت سلام و کلام و
 دلیل اینست که روح این است که در صورت مذکور، بسبب
 خند، قیقه و فاسد نمیشود از نیاز امام جزو یک خند، قیقه
 مقارن آنست پس مثل آن نیست که از نیاز مقتدی نیز فاسد
 بخواهد شد ولیکن امام محتاج بنا نیست و مقتدی مسبوق
 محتاج بنا است و بنا بر فاسد فاسد است پس نماز مسبوق
 فاسد نخواهد شد بخلاف سلام چه آن موجب فساد نیاز نیست
 بلکه آن موجب اتمام نیاز است و همچنین کلام چه کلام بی اثر

ایلام است و باید دانست که اگر خنده قهقهه کند مصلی بعد
 از نشستن بگذرد تشهد پس در تصور است اگر چه نیاز او تمام
 میشود ولیکن وضوی از میسنگند * مسبب^۵ له * اگر شخصی را در
 رکوع یا در سجده خفتن پیش آید پس جایز است او را که وضو کرده
 و بنا بر این است که اگر کسی در رکوع وضو میگیرد معتبر نیست چه اتمام آن رکوع در
 سجده باشد چه قبل از آن و در آنچه از تمام رکب باقی مانده است و چون در حالت انتقال
 جدید باشد پیش از اتمام آن رکب که در میان نشستن از رکوع و سجده است
 بسیار قلم نهاده پس ایجاد آن ضرر و تمسک و نباید در آن حدیثی است
 و در صورتی که اگر امام خلیفه کرده اند بعضی معتقدند بر این و رکوع
 یا سجده پس آن خلیفه را باید که اقامه نماید بر رکوع یا سجده
 و در این دوایی ادا میشود رکوع و سجده و بعد از آن
 * مسبب^۵ له * اگر کسی یا اید مصلی را در رکعت
 دوم که او در رکعت اول یک سجده کرده است و سجده دوم هر دو
 باقی است بنا بر این برای قضای آن سجده از رکوع یا سجده دوم
 و اینجا از آن را پس در این صورت باید که از سجده یا سجده
 و بعد از آن اقامه آن رکوع نماید و هر چنانچه در سجده رکعت
 دوم یا در آنکه او در رکعت اول یک سجده نهاده است و سجده

که تکبیر از انجا که است از بر آن و بی مضایق سجده ملاک و
 هر از سجده ندارد و نه سجده مذکور را بجز آنکه در صورت
 اول باید که ایستاده و نه ساجد و نه رکوع و نه ایستادن و نه
 سجده و رکعت اول باید دانست که این احوال و ترک و سجده و نه
 که مذکور شد اولی است تا افعال چهار و بعد از آن ترقیب
 مخصوص شود و اگر احوال آن را ترک و سجده نکنند نهام از جایز
 میشود و آنچه ترقیب است از افعال نه از شرط نیست و به جهت آنکه
 انتقال باظهار شرط است و آن در صورت منوط است و از این
 پوشش روح مراد است که اعاده آن رکوع بر او لازم است و تراجم
 کرد و روح فرض است * پس سجد ۱۲ * اگر امام ایستاده
 مقتدی باشد و در احوال پیش آید و او سر ایستاده و نه پیش
 زده پیش مقتدی مذکور از احای امام ایستاده و نه
 استخلاف آن امام کند یا تکبیر بر آن در آن حیثیت نماز
 مقتدی است و احتیاج نیست پس اینکه امام تعیین کند و از این
 امامت چه این احتیاج و تعیین میشود که مزاحمت بتأیید احای
 مقتدی منحصر باشد و در صورت مذکور مقتدی باک
 است و مزاحمت نیست و در خصوصیت امام را باید که بعد از وضو

ایجاب میکند نیاز خود را در پس امتیاز دوم که مقتضای حد کوریست
 چنانچه هر چه حکم است در صورتیکه امام بصیر و پیش آمدن
 حدیث خلیفه خود را ندیده و یکی از مقتضای او و باید دانست که
 اکثر آن یکی مقتضای صبی باشد یا زنی پس در این صورت اختلاف
 است بعضی گفتند اند که نیاز امام ایجاب میکند مردی را که خلیفه
 میگوید امام شد و صلاحیت امامت نداشته و بعضی گفتند اند که
 نیاز او ایجاب میکند مردی را که او آن صبی یا زنی را قصد خلیفه
 است یا حدیث و آن هم با صلاحیت امامت نداشته اند تا امام شوند
 والله اعلم بالصواب
 باب پنجم در بیان چیزهایی که بعضی از آن شکنند
 نیاز نیست و بعضی از آن میسر و در این باب نیز نیاز
 میسر و در این باب نیز اگر حکم کند کسی در دنیا و دنیا و فاسد میشود
 و در این باب نیز اگر حکم کند کسی در دنیا و دنیا و فاسد میشود
 صورت خطا و نسیان نیز میسر و فاسد میشود و هر چه بیشتر صلح فرمود
 است که خطا و نسیان در حق امت من معاف است و دلیل علیهای
 و این است که بیشتر صلح فرمود است که در نیاز کلام کردن به مثل جنس کلام
 و در این باب نیز اگر حکم کند کسی در دنیا و دنیا و فاسد میشود
 و در این باب نیز اگر حکم کند کسی در دنیا و دنیا و فاسد میشود

وقرآن است و بعد بگوید خلیل آمد و آمدت شایع و روح این
 معنی آن است که به سبب عطا و تصدیان گشتار که به و آمدت من
 انحصار اگر محض و سببان چیز می نالایق ز نظام در آید نسبت
 آن در عاقبت معلوم و ما خود محرومان شدیم * مسئله ۲ * اگر
 اسم و سلام گوید کسی در میان این یا از او فاسد است و در این
 سلام اگر چه از کثرت است پس آن ذکر اعتبار نبوده و خواهد شد
 در حالت تسبیح و کلام اعتبار نبوده خواهد شد در حالت تسبیح
 * مسئله ۳ * اگر کسی در ناله گفتن تسبیح در میان یا گریه کند یا از
 بلند پس اگر آن ناله و ناله و گریه به سبب یاد نمودن بهشت و دور
 است پس به سبب این تسبیح و تسبیح شود و اگر چه این تسبیح و گریه
 می تواند بود تسبیح و تسبیح می کنند و این تسبیح و گریه به سبب
 و در میان یا محبت و تسبیح پس به سبب این تسبیح و تسبیح می کنند و در میان
 ذکر آن اظهار محبت و تسبیح است پس این تسبیح و تسبیح می کنند و در میان
 کلام انسان شهر داده شود و از این تسبیح و تسبیح می کنند که تسبیح
 لفظ آن بگوید پس هر چه در میان تسبیح و تسبیح می کنند و تسبیح و تسبیح
 بگوید تسبیح می شود و بعضی گفته اند که قاعده لزوم آن تسبیح
 از این است که اگر آن تسبیح مشتبه باشد به تسبیح که آن

[illegible]

در انبیای قریب از جواب عظیمی در حد تکلیف را و شکویم
 بر حد تکالیف پس بسیار او فایده میگیرد زیرا چه جواب و فلسفه
 و در کلام انبیای است چه آن چنان میگوید بگوید بگوید و بگوید
 و بگوید که مصلی در انشای نیا و الحید لله بگوید بسبب عظیم
 که در باب صیبت شنیدن عظمی غیر حد و سبب آن نیا فایده میبرد
 بنابر آنچه گفته اند زیرا چه قول الحید لله بنابر بقا حوالا
 متعارف نیست * مسأله ۱۰ اگر شخصی در انشای نیا زحرف
 فتح کند کسی را که آنکه آنکه امام او نیست پس در صورت نیا
 او فایده میشود زیرا چنان تعلیم و تعلم است پس بهنر کلام
 انسان است و تعدد آن باید دانست که امام الحید در اراء
 فاسد شدن نیا در صورت تکرار فتح شرطی است و در مبسوط
 در آنچه فتح کردن بر غیر از انبیا الهی است و قلیل از ان معاف
 نیست و در اینجا منع صغیر شرط تکرار آن بگوید است زیرا چه آن بهنر
 کلام است و کلام موجب فساد نیا است اگر چه قلیل باشد * مسأله ۱۱
 بگوید مصلی فتح کند مر امام خود را پس این کلام شمرده نمیشود
 از روی امتیحان زیرا چه مصلی در صورت محقق است پس
 و مصلی نیاز خود پس این امر عیال نیا را است از روی معنی و باید

نماز است که در وقت ضرورت و وقتی که نه طهارت فتوح کند بر امام نیت فتوح کند
 بآن نه نیت قرآن قرآن و همچنین صلوات است بر ائمه و بر اجداد و بر اجداد
 است فتوح نه قرآن و اگر امام انتقال کند آنرا بیتی که در آن باشد شده
 بود بسوی آنست که دیگر و بعد از آن فتوح کند او را کسی از مشدیان
 پس نه نیت آنکس فاسد میشود و در بعضی صورت اگر بگوید امام فتوح
 آنکس را نه نیت امام نیز فاسد میشود و در آنچه یافته میشود تعلیم
 و تعلم از نماز بغیر ضرورت و باید دانست که مگر آنکه بپایند که
 بشتابنی نکنند در فتوح کردن امام و امام را نباید که محتاج
 کنند بقتل و یا را بسوی فتوح بایستد و هر که در جای که بنزدش رود و برگردد
 و نماز کند آنرا بلکه باید که رکوع کند اگر قرآن بگوید و سنت
 و والد باشد و اگر نه انتقال نباید بسوی آنست دیگر * مسسکه *
 ابی هر شخصی را انتهای نماز در پیشواست گفتن لا اله الا الله
 پس این ممتز که کلام انسان است و بشبیب آن نه نیت فاسد
 میشود نزد طرفین روح و ابو موسی نوح گفتست که بشبیب آن نه نیت
 فاسد نمیشود نه بر آنچه آن ثنائی خدا پنداری است بافتن آنرا ضل
 و من پسین نیت آن شخص متغیر نخواهد شد و در این طرفین روح
 الهی است که آن شخص کلمه است که هر که از هر موقع جواب

گفتست و گفته مذکور در مصالح این دارد که جواب واقع شود
 پس جواب کرد اینده و جواب شد مسا صد جواب خطبه
 و اکثر آیه ایسا لاله و ایسا لاله را میخوانند و در جواب کسی
 به خوانند و می بیند احتیالات است اما در اینجا یکم مذکور شد در کلام
 لا اله الا الله و همین صحیح است و لیکن این تفسیر احتیالات
 وقتی است که آراء در جواب کسی که نه باشد و ایسا در صورتیکه
 اراده او اعلام باید ماس که او در بهار است پس در این صورت
 بهار او فاسد است و در احیاء و در احیاء و بهار صلعم در مواد است که
 هر که احیاء کند و در بهار میاید که تفسیر صحیح مذکور
 * مسأله ۹ * اگر شخصی شروع کند در نیایم ظهر و بعد از آن گذاردن
 یک رکعت امر آن میتة نیایم ظهر کند و شروع کند در آن نایم ظهر که
 تکبیر احتیاج بنویسد یا میتة نیایم ظهر کند و شروع کند در آن نایم ظهر
 مذکور پس میسکند نیایم ظهر که در این ازل شروع کرده بود و در این
 شروع او هم میاید دیگر صحیح میشود پس او از نیایم ظهر مذکور پیروی
 میشود و اگر بعد از آن گذاردن تکبیر میتة نیایم ظهر کند و در آن
 ظهر مذکور برای آن تکبیر احتیاج بنویسد پس او از نیایم ظهر مذکور
 پیروی میاید و در آن تکبیر گذاردن است مکتوب میشود و در آن ظهر

بزیراجدا و نیت شروع کرده و بعضی نیاز یکده اوهران است پس نیت او
 بخود خواهد شد و نیاز یکده نیت آن کرده است اول برجال خود خواهد
 بود بدستور سابق * مسئله ۱۰ * اگر امام قرآن بخواند از
 مصحف فاسد میشود نیاز او نزد ابیحنیفه روح و صاحبین روح کفتم
 اند که نیاز او فاسد نمیشود زیرا چه قرآن بخواند آن از مصحف
 عبادت است پس در صورت مذکوره این عبادت را اخیافه نموده
 است و فهم کرده است آنها بعبادت دیگر که نیاز از است و لیکن آنها را و
 منکوره میگردد زیرا چه در آن تشبیه است بطریقه اهل کتاب چه
 آنها این عمل می نمایند و بیک دلیل ابیحنیفه روح این است که
 هر هشتن مصحف و نشکاء کردن در آن و گمراهیدن او را اقسا آن
 عمل کثیر است و هم این است که در صورت مذکوره شخص مذکور
 تعلم قرآن میکند از مصحف پس چنان شد که تعلم قرآن کند باینطور
 که شخصی او را تلقین آن نماید و در صورت تلقین غیر نیاز فاسد
 میشود پس هیچکس فاسد خواهد شد و در صورتیکه از مصحف
 بخواند و باید دانست که بنا بر این وجه نیاز فاسد میشود خواه
 مصحف را بدست گرفته قرآن بخواند خواه باینطور که بنده مصحف
 را بر روی پیش روی خود و آن را رویده قرآن بخواند و اینها بر وجه

اراد فاسد میشود چهار در صورت اول فاعل در صورت دوم چه مراد است
 صحیف و گردانیدن ادراک آن در بنصورت یا فاعل همیشه
 ثانی که بیشتر مستحق گردد * مسئله ۱۱ * اگر شخصی در اثبات
 چهار نگاه کند در عبارتی که مکتوب است و بفهمد معنی آن را پس صحیح
 آن است که در صورت چهار فاسد نیست و با جمیع محلات آن
 اکثر شخصی قسم حورده باشد که مکتوب فلان کس را
 نصواش خواند و در آن اکثر شخص مدکور مطالعه کند مکتوب
 آن کس را و بفهمد معنی آن را حاشا میشود نه معنی درج پنجیم
 آنکه مقصود از خواندن مکتوب فهمیدن آن است و اما
 فساد چهار پس آن تعلل دارد بعمل کثیر و آن پسندیده شود
 در صورت ۹ امیدین عبارتیکه مکتوب است * مسئله ۱۲ *
 اگر کسی گذر کند از پیش مصلی پس بیان او فاسد نیست و در آن
 پیغمبر صلعم فرمود است که بسبب مرور کسی از پیش مصلی
 چهار فاسد است و اما کسی باشد که مرور کند از آن پس
 مصلی گنجه کار میبرد پنجیم آنکه پیغمبر صلعم فرمود است
 که اگر مردی کسی که میگذرد از پیش مصلی که حلقه نگاه میشود
 پروهرا بد گذر نکند از پیش مصلی بلکه استاده ما مدچهل

اغشی چهل سال یا چهل ماه یا چهل روز لیکن باید دانست
 که کعبه را کند * از پیش مصلی وقتی گنهار میشود که بشکوه
 از موضع سجده او چنانچه بعضی گفته اند. و نیز شرط گنهار
 شدن گذر زنده از پیش مصلی این است که میان او و میان
 مصلی چیزی حایل نباشد و اگر مصلی خپاز میکند بر مکان بلند پس
 درین صورت شرط گنهار شدن گذر زنده از پیش مصلی این است
 که اعضای او مصداقی اعضای مصلی شود و باید دانست که درین
 همه تمام تفضیل است و آن این است که اگر در مسجد صغیر
 باشد مرور کننده از پیش مصلی مذکور گنهار میشود و
 عموماً و اگر مصلی در مسجد کبیر یا صحرای باشد پس
 درین صورت مرور کننده از پیش مصلی وقتی گنهار
 میشود که مرور کند در موضع سجود او و لیکن باید دانست که مرور
 بعضی مشایخ موضع سجود عبارت است از سجده
 گاه او و نیز بعضی مشایخ عبارت است از موضعیکه نگاه
 مصلی می افتد بر آن وقتیکه نگاه کند در مسجد گاه خود و همین
 اصح است * مسجد * اگر شخصی نیاز ندارد در صحرای
 پس سزاوار است و در آنکه پیش روی خود ستره استاده بگذرد ویراچه

اینچنین صلعم فرموده است که اگر یکی از ششها بپارزد در صورتی
 پس باید که ستره قایم کند و مشی روی خود * مسئله ۱۴ * باید
 که ضلوع ستره کم از مقدار ذراع بیشد و در آنچه در حدیث نظر آن به مقدار
 فرجه پالان شتر انداخت و آن مقدار از ذراع می شود و بعضی
 نگه میداند که رحامت آن به مقدار رحامت انگشت باید در آنچه
 کمتر از آن از دور و نظر ای آن در پس انداخته مقصود است از ستره
 لم از آن حاصل به پیشره * مسئله ۱۵ * باشد که مصلح
 قدرت ستره به سار گذارد و در از ستره اساره شود
 در مراجه به غیر عرم حنین فرمود است * مسئله ۱۶ * باید که ستره را
 به محاذی از روی خود گذارد و از روی که باشد از چپ و راست
 نه به محاذی یعنی زیر آنچه چپ منقول است و لیکن اصل
 آنست که به سحر ذمی از روی راست گذارد * مسئله ۱۷ *
 ستره امسام در حلق مقتدی کافی است و برای هر مقتدی ستره
 علیحدّه نیی دادند و مراجه به غیر صلعم از روی نیاز گذارد در بعضی
 که مرصعی است در مکه و قیصره که حکم را پیش روی خود ستره نکرده اند
 و در پیش هیچ که مقتدی بلیق ستره نبود * مسئله ۱۸ * باید
 که ستره را استاده نهانند و اگر بیند از نه آنرا معتبر نیست چه

مقصود از آن حاصل نمیشود همچنین اگر مصلي نظر کشد
پیش روی خود معتبر نیست چه مقصود از آن حاصل نمیشود
* مسئله ۱۹ * اگر پیش روی مصلي ستره نباشد و کسی
نخواهد که گذرد از پیش او یا ستره باشد و کسی خواهد که از آردون
ستره گذر کند پس باید که مصلی دفع کند آن را زیرا که پیغمبر
صلعم فرمود است که دفع کنید آنرا مانند اینکه طاقت دفع دارید
و برای دفع آن و طریقی است یکی اینکه اشاره کنند به رست
چنانچه پیغمبر صلعم و همسر ام سلمه رضی را باینطور دفع کرده
بود و دیگر آنکه تمسبیح بشکویید بنا بر حدیثیکه سابقاً مذکور
شد است و اگر اشاره و تمسبیح شود و را بعد از آن رد پس این مکروه
است زیرا چه یکی از آن کفایت میکند و الله اعلم

فصل * مسئله ۱ * اگر مصلي فعل عیث نماید
یا جامه خود یا بدن خود در نماز پس آن موجب کراهت نماز
است بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرمود است که خدا ایتعالی مکروها
میدارد و چیز را یکی از آنجهل فعل عیث است در نماز و
جهت آنکه فعل عیث در خارج نماز حرام است پس در نماز
بطریق برای حرام خواهد بود اینرا نماز مکروه خواهد شد * مسئله ۲ *

کر دانیدن سنگریزه از حایج بجایانی در نیماز مکروه است
 چه این نوعی از فعل عبت است پس مکروه خواهد بود مگر
 وقتی که سنگریزه در موضع سجده باشد و بدین دور کردن
 سنگریزه از موضع مذکور سجده کردن مهکس نباشد پس
 درین هنگام حایر است و مرا که یکبار دور کند سنگریزه را -
 و مکان سجده را شهوار نماید بحجبت آنکه پیغمبر صاعم باین در
 رض حایس فرمود است و بحجبت آنکه درین صورت از اذح نیامرتعلق
 است بعمل مذکور پس فعل عبت نخواهد بود چه بعمل عبت
 عبارت است از عمایاکه در آن غرض صحیح نباشد چون امسار
 کردن ریش مثلاً * مسأله ۳ * قرنعه در نیماز مکروه
 است و آن عبارت است از در هم زناییدن انگشتان
 باینطور که مانگ براید از آن و وجه کراهت آن در نیماز
 این است که در حدیث از آن نهی وارد شده است * مسأله ۴ *
 نهادن هر دو دست بر تهکاه در نیماز مکروه است بحجبت آنکه
 پیغمبر عرم از آن نهی فرمود است و بحجبت آنکه نهادن دست راسته
 بر دست چپ و پسن آن زینفاق که مستنون است ترک میشود
 بسبب نهادن هر دو دست بر تهی کاه * مسأله ۵ * متوجه

شدن به جانب چپ و راست در نماز مکروه است زیرا چه پیغمبر
 صوم فرمود است که اگر می دانست مصلی که باشد راز میگوید
 در نیاز التفات نمی کرد به جانب چپ و راست و اگر بگوشه چشم نگاه
 بکند مصلی به جانب راست یا به جانب چپ بی آنکه گردن
 خود را بشکند اندک تأجانب پس این مکروه نیست زیرا چه
 پیغمبر صلعم بگوشه چشم نگاه میکرد بسوی احد بحساب خود در نیاز
 * و مسئله ۱۱ * اقعا در نماز مکروه است و آن عبارت است از اینکه
 نشیند مصلی با این وضع که هر دو سرین خود را بر زمین نهاده
 و بر پا کند هر دو ساق را و بنهد و دست را بر زمین و این
 نشستن مانند نشستن سنگ است و هیچکس مکروه است که
 مصلی هر دو ذراع خود را در هنگام سجده فرش کند و بر زمین بچسباند
 مانند رویا به زیرا چه ابو ذر رض گفت که پیغمبر صلعم این سه
 چیز را منع کرد است یکی منقار زدن مانند منقار زدن مرغ
 در هنگام دانسته چیدن دوم اقعا مانند اقعی سبب سوم
 دستها را بر زمین فرش کردن مانند فرش کردن رویا به * و مسئله ۱۲ *
 مصلی را نباید که بجواب سلام دهد نه بزبان چه آن کلام است
 و نه با اشاره از دست چو این اشارة سلام اجبت از روی مخفی

لهذا اشکر مصلی و زنیان مصادف نماید با کسی به نیت سلام
 زنیان از مہشکند * مسئلہ ۸ * مصلی را نباید کہ چار و زانو
 نشیند در زنیان مگر بسبب عذر غیر احد چار و زانو نشستن در زنیان
 مکروه است بجهت آنکہ بسبب آن خلوسی کہ سنت است در زنیان
 ترک میشود * مسئلہ ۹ * اتعاض در زنیان مکروه است و آن عبارت
 است از اینکہ موهای سر خود را حییع کند بر قارک و برینہ و آن را
 بر مسپان یا با سہیم بچینی پافند آنرا بصیغہ تراحدہ یا بفرع
 نہی فرمود است از زنیان کہ گذاردن باینہ حالت و هیچچیز مکروه است
 مصلی را کہ حییع کند و بردارد دامن چامہ خود را در زنیان چہ این
 نوع از بکبر است * مسئلہ ۱۰ * بدلد در زنیان مکروه است نہ تراچہ
 بپوشی بر صلعم ایران نہی فرمود است و بدلد عبارت است از آنکہ مصلی
 جادر حرہ را بپنداند بر سر و روشن خود و اطراف جادر را بپکندارد
 از حیوان خود * مسئلہ ۱۱ * اگر طعام و آب بخورد در زنیان نہی
 او فاسد میشود خواه عید او برده باشد آن را یا بفراموشی نہ تراچہ اس عید
 کثراست و بسبب سہو و زنیان مرتکز نیست نہ تراچہ
 محال نہی و یا بہت پیاہ داستی است بخلاف روزہ چہ در آن جبری
 باعث یارداشتن آن نیست * مسئلہ ۱۲ * اگر امام استناد

شود در مسجده نزد یک مخراب و سجده کند در طاق مخراب پس این مکروه نیست و اما اگر استاده شود در طاق مخراب پس این مکروه است زیرا چه درین مشایقه میشود باشد کتاب چه ۱۲* برای امام مکان خاص را تخصیص می نمایند* مسئله ۱۳* اگر امام تنها بر مکان بلند استاده شود پس این مکروه است بقا بر وجهیکه در مسئله سابق مذکور شد و همین مکروه است اگر امام تنها در مکان بخت استاده شود و معتدیان در مکان بلند چه درین احوالیت اقام است و همین ظاهر و این است* مسئله ۱۴* اگر شخصی نماز گذارد در پس پشت کسیکه نشسته سخن میگوید پس در آن مضایقه نیست زیرا چه بعد از آن این شهرز در بعضی سفر چنین عمل کرده است* مسئله ۱۵* اگر شخصی نماز گذارد در مکانی که در جانب قبله او مصحف یا شمشیر معلق باشد پس درین مضایقه نیست زیرا چه کسی عبادت مصحف و شمشیر نمیکنند و اگر چنین می بود نیاز در صورت مذکوره مکروه میشد* مسئله ۱۶* مضایقه نیست در اینکه نیاز گذارد بر بساطیکه در آن تصویرها است چه بسبب استادن بر بساط مذکور اهانت تصویر است ولیکن باید که سجده نکند

در تصویر چه اگر سجده کند ثمران بگشوده است و هر آنکه در این
 تقیید است عبادت تصویر و معتقد در حق و پسر و دختر است که از
 کذا در این هر سال یکبار در آن تصویرها است منتهای مکتوبه است
 و فرق بگردان است در بیان صور یکبار سجده کند فصلی بر تصویر
 و میان صور یکبار فقط استاده شود و در آن مذکور و سجده
 بر تصویر بگردان وجه آن است که در صلا یعنی هاجی میا و حیر مکرر
 و معظم است پس بساط مذکور را مصلحا گردانید و بگردانید است
 چه در آن تعظیم تصویر لازم می آید و اما اگر تصویر بالای
 سر مصلح باشد در مقعده مثلا پس در بنصورت که از مکرر است
 و در چپش اگر ایش روی او یا بجانب راست یا بجانب چپ
 یا به نحای او باشد و چپش اگر صورت چپ معلوم باشد
 بالای سر او یا از جانب ^{سوی} او یا از جانب راست و چپ او بر او
 و در ویست که چپ بر او فرمود است که با فرشته کمال در
 قیام آیم در حائیه که در آن تصویر باشد یا سنگ و یا که مذکور شد
 و قیاس است که تصویر بزرگ باشد و اگر تصویر کوچک باشد بانی
 چه حد که در نظر بدهد پس این موجب کراهیت نیست زیرا چه چنان
 تصویرها را کسی عبادت نمی کند * مستند ۱۷ * اگر تصویر و پیکار در

باشد پس این بقدر ضرورتی که نیست زیر لفظ تشبیه و تصور بر سر هر دو را یکی
 عبادت نمیکنند پس این چنان است که نیاز گذارد کسی بکجا نمی
 شمع یا چراغ بنابر آنچه گفته اند * مذهب ۱۸ * اگر باشد
 تصور بر باله نیست که این اخته شد است یا بر قرشی که فرش نبود * شد
 ایت پس این مکرر و نیست زیرا چه تصور برها درین صورت یا بیال
 میشود بخلاف آنکه با این برپا باشد یا باشد تصور بر هر دو *
 که آورده ان اسب است پس این مکروه است زیرا چه درین صورت تعظیم
 تصور بر است و یا بد دانست که شد که است این است که تصور بر
 در جای دیگر و بی جنبه باشد و بعد از آن این است که بالای سر مصلی
 باشد و بعد از آن این است که در جانب چپ او باشد و بعد از آن این است
 که در پس پشت او باشد * مذهب ۱۹ * اگر بوشد مصلی در
 حالت نیاز جامه را که در آن تصویرها باشد پس این مکروه است زیرا چه
 مصلی درین صورت مشایبه آنکس میشود که بت در بغل دارد و باید
 دانست که در جمیع این صورتها که مذکور شد نیاز جایز است
 زیرا چه جمیع شرایط نیاز و آنرا که آن یافت میشود و لیکن مستحب
 این است که درین صورتها نیاز اعاده نشود و هر وجهی که مشتمل بر

برای ثبوت نباشد و همچنین هر شماریکه مع الکرایهات ادا نموده شود
 پس اعاده آن بر وجه مذکور مستحب است * مسئله ۱۱ *
 تمیز این روح جزین در ختم و تحبیر ممکن نیست زیرا چه این
 تمیز را کسی عبادت میکند * مسئله ۱۲ * گشتی ما رو کردیم در
 نیاز مضایقه نیست بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرمود است که بکشید
 ما رو کردیم را اگر چه در نیاز باشد و بجهت آنکه در گشتن آن
 از اهل تسویش حاطرات پس حایر را حد شد مانند دفع نبودن
 از حصی که مرور کند از پیشانی روحی مصطفی و باید دانست که گشتی
 هر نوع ما رو در چهار دو اسب و تخصیص نوعی از انواع نیست و
 همین صحت است زیرا چه حد است مذکور مطلب است و شامل
 است مرجمع انواع ما رو * مسئله ۱۳ * چهار کردن آیات و
 تسبیحات در چهار مکرر و است فرده اید تنفیذ روح و همچنین
 چهار کردن سوره ها و مراد از شمار کردن این چیز ادر بن
 معناه این است که شمار کند آنرا مانگشتمایی درست یا
 مد انهمایی تسبیح و وحده کرا دیت آن ای است که چهار کردن
 آن بطور مذکور را اعیال بهای نیست و امر صاحب روح مرویست
 که در شمار کردن آن بطور مذکور مضایقه نیست در جمیع

نهار چاه فرض و چاه نعل زير اچه ميشمارد آنرا بجهت مراعات
 بعد يكه رعايت آن سنت است و جواب آن اين است كه منكر است
 بمصلبي را كه بيشتر از نهار شپا بگذرد آنرا حاجت شپا كردن آن بعد
 از شروع در نماز باقي نماند و الله اعلم

ضمیمه اول * در وقت دفع حاجت بول و
 شایطان و بقبله نشستن مکروه است زیراچه پیغمبر صلعم از آن
 لاهی فرمود است و بنا بر یک روایت هشت بقبله نشستن نیز مکروه
 است زیراچه درین ترک تعظیم قیام است و بنا بر روایة دیگر
 مکروه نیست زیراچه در صورت نشستن هشت بقبله فرج مقبل
 قیام نمیشود و آنچه از بول و غایط خارج میشود بزمین می افتد
 و سویی قیام نمیرود بخلاف آنکه اگر رو بقبله نشیند زیراچه
 هر صورت فرج مقابل قیام میشود و بول که از عضو خارج
 میشود بسوی قبله میرود * مسأله ۲ * جماع و بول و غایط بر
 هشت بام مسجد مکروه است زیراچه سطح بام مسجد بمنزله
 مسجد است لهذا اگر اقتضا کند کسی از بام مسجد در پس
 امامیکه در مسجد نهار بنشیند از پس این اقتضا صحیح است
 و همچنین اگر معتكف در مسجد بالای بام مسجد رود

اعتکاف او باطل نمیشود و هیچکدام حلال نیست مرجع را که
 بالای بام مسجد استاده شود * **مسئله ۳۰** * اگر شخصی
 جذبی از خانه خود را مسجد سازد و برای تهاز کردن
 مقرر نماید ولیکن آنرا بحکم مسجد نداند پس بالای بام آن
 نداند بول و غایب کردن مضایقه نیست * **مسئله ۳۱** * در
 مسجد را بند کردن مکروه است زیرا که این مشابه منع
 نبودن نماز است و بعضی گفته اند که بند کردن راه مسجد
 در غیر وقت نهان مکروه نیست در صورتیکه در وقت این باشد
 که کسی متاع مسجد نخواهد برد * **مسئله ۳۲** * منتش کردن
 مسجد بکاف یا پیچوب ساکوان یا باب طلا مضایقه نیست
 اعنی گناه نیست و ایکن هیچ اجر نیست در آن و بعضی گفته اند
 که این عملها عبادت است و باید دانست که این گفتگو وقتی
 است که مالک از مال خود این عملها نماید و اما متولی مسجد
 را جایز است که صرف نماید مال وقف را در چیزی که موجب
 استحکام مسجد است نه در چیزی ففولها حتی اگر از مال
 وقف چنین عمل کند ضامن خواهد شد و الله اعلم بالصواب
باب هشتم در بیان نیاز و تر * **مسئله ۳۳** * نیاز

همین است و قول دیگر این است که سه رکعت باینجا هم کند شده
 بعد از دو رکعت سلام بخواند و بعد از آن مکرر گفت باقی بخواند
 و همین مختار امام مالک و حنفی است و حدیث مذکور حاجت است
 پرایسان * مسئله ۳ * باید که بعد از دعای قنوت بخواند
 در رکعت سوم قبل از رکوع و شافعی روح گفت است بعد از رکوع
 بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم دعای قنوت خواند
 در آن چهار و تر بعد از رکوع و دلیل علیها این است که
 مرویست از پیغمبر صلعم که دعای قنوت خواند و صلعم پیش
 از رکوع و باید دانست که دعای قنوت این است اللهم انا
 المستعینک و المستغفرک و نومن بک و نشوکل علیک
 و نشی علیک العجز و الشکر و لا انا فیک و حجاج و شکر
 من یحضرک اللهم ایاک نعبد و ایاک نستعین و ایاک
 نستسجد و تحفنا من جودک و تمنک و تحشی حدناک اما بعد انا مالک فاعلم الحق
 * مسئله ۴ * باید که دعای قنوت در چهار و تر همیشه در تمام
 سال بخواند و شافعی روح گوید که در نصف احقر و مصالح
 دعای قنوت بخواند در چهار و تر و در باقی سال بخواند و دلیل
 علیها این است که پیغمبر صلعم هرگاه تعلیم دعای قنوت کرد

و امام حسن رضى را فرمود است این عباد دنیا زودتر بخوان و در آن
 هیچ تفصیل نکرد که در نصف اخیر رمضان بخوان و در
 باقی سال بخوان * مسئله ۵ * در هر رکعت نه بار و در
 برای فرض است پس در هر رکعت آن سوره فاتحه
 بخواند و ضم کند بآن سوره دیگر را بجهت قول ارتعاعی که
 بخوانند در نیاز چیزها که میسر شود از قرآن * مسئله ۶ *
 در کلاه بخوانده مصداق کد دعای قنوت بخواند باید که تکبیر
 بشکوند و هر دو دست را بردارد چنانچه در وقت تکبیر سحره
 و سیمابر میرا رود و بعد از آن دعای قنوت بخواند زیرا چه پیشتر
 صلعم فرمود است که دستها برداشته نمیشود مگر در شفت موضع
 یکی از آنچهاره وقت خواندن دعای قنوت است و در نماز و سر
 و ساری نیاز و تهر در نیازهای دیگر دعای قنوت نیست و شافعی رح
 میگوید که در نیاز فجر دعای قنوت مقرر است و علیای
 ما میگویند که عبدالمطلبی مسعود رض روایت کرده است
 که پیشتر صلعم در نیاز فجر یکبار دعای قنوت خوانده است
 و بعد از آن ترک کرده است * مسئله ۷ * اشکر حنفی مذاهب
 در س شافعی مذاهب اقتدا کند در نیاز فجر پس در بنصورت

اختلاف است از آنکه امام ابوحنیفه و معتزله و مرجع میگویند که مقتدی
 مذکور در وقت خواندن دعای قنوت خاموش باشد و ابو یوسف
 مرجع میگوید که دعای قنوت بخواند چه تبعیت امام چه مقتدی تابع
 امام است و خواندن دعای قنوت در وقت نماز فحش و مختلف فیه است
 و قطعا سراج ناپاک است. ابوحنیفه و معتزله و مرجع میگویند که خواندن دعای قنوت
 در نماز فحش منسوخ است پس چه ضرر که منسوخ است در آن متابعت
 امام هر مقتدی لازم نیست و بعد از آن باید دانست که بعضی گفته اند
 که مقتدی مذکور استاء مانده در پس امام تا در قیام متابعت
 امام حاصل شود چه در آن متابعت اجنب است و بعضی گفته اند که
 نشستن برای اظهار مخالفت چه اگر خاموش استاده باشد پس او
 شریک امام خواهد بود و خواندن دعای قنوت و قول اول اظهار
 اولی است و باید دانست که مسئله مذکوره دلالت میکند بر اینکه
 اقتدای حنفی مذعب در پس شافعی مذعب جایز است و ایکی اگر
 حنفی مذعب بداند که امام شافعی مذعب موصوف است بصفتیکه
 آن موجب فساد زیارات در زمزم حنفی چنانچه معلوم شود که امام
 مذکور بعد از وضو قصد نیت است و معهذا نیت میبخشاند پس
 در بنصورت اقتدای حنفی در پس شافعی مذعب روا نیست

* مسئله ۸ * مستحکم در خواندن دعای قنوت در نماز و تراویح
است چه آن دعایت واحدی و در عابیه نیست است که با احتیاط و اندیشه
مستور واللہ اعلم

بساب نهم در بیان نیاز نفل و سنت * مسئله ۱ *
سنت پیش از نیاز فجر دو رکعت است و پیش از نیاز ظهر چهار رکعت
و بعد از نیاز ظهر نیز دو رکعت است و بعد از نیاز مغرب دو رکعت
است و بعد از نیاز عشا دو رکعت است و اصل در آن قرل پیش از صلح
است که هر که بعد از وقت نیاید این دو رکعت نیاز را در روز
و شب بنسب می کند برای ارخدا و تسالی خاتمه در پیش و یکس
و اینده است که این کد پست ثابت نمیشود که این دو رکعت
نیاز سنت موحده است بلکه ازین استکباب آن ثابت میشود
یعنی اولی این است که دلیل آن در آن باشد بطوریکه پیش از صلح
بر آن دو رکعت موافقت نمیشود است و بناید دانست که پیش از
نیاز عصر چهار رکعت مستحب است و همچنین پیش از نیاز
عشا نیز چهار رکعت مستحب است * مسئله ۲ * انسان در نفل
یکبار قدری در روز یکبار است اگر خواهد دو رکعت بخواند
و اگر خواهد چهار چهار رکعت بخواند و زیاده بر چهار رکعت

بیست و یک سلام بکنند در روز مکره است و اما در شب بیست و یک
 و این عدد در جایز است که هشت رکعت نفل بیست و یک سلام گذارد
 و زیاده بر آن مکره است و صاحبین مع گفته اند که در شب
 بیست و یک کند و در رکعت بیست و یک و در جمیع غیر مذکور
 نیست که در شب هشت رکعت نفل بیست و یک سلام جایز است و دلیل
 کراهیت این است که پیغمبر صلعم بر آن زیاده نکرده است و اگر
 زیاده بر آن مکره نباشد بود هر آینه زیاده بر آن بیست و یک سلام
 میکند و در این تعلیم و نزد شیعیان روح افضل در شب بیست و یک است
 که در دو رکعت نفل کند بیست و یک سلام و در روز چهار و چهار
 نفل شافعی روح افضل دو رکعت است و در روز چهار و چهار در شب
 و نفل بیست و یک روح در روز و شب افضل بیست و یک است که چهار و چهار
 رکعت بیست و یک سلام اما نه باید و دلیل شافعی روح حدیث پیغمبر صلعم
 است که نیاز نفل در شب و روز و در رکعت است و دلیل صاحبین
 روح این است که او شای قیاس نبوده اند نیاز نفل را بر نیاز
 قرآنی و بیست و یک نماز بر احوال نفل شب بیست و یک است و در رکعت
 گذاردن در این افضل است و دلیل اینست که پیغمبر صلعم
 است که پیغمبر صلعم چهار رکعت نفل میکرده اند از نیاز

هشتم این را عایشه رضی روایت کرده است و نیز پیغمبر صلعم مواظبت
 میکرد بجز چهار رکعت نماز چاشت که ثقل است و دوم این است
 که در کعبه اربعه چهار رکعت نماز نیکه سلام مشقت زاید است پس
 نهران ثواب زیاده خواهد شد و این اگر نذر کند کسی که چهار
 رکعت نماز بیست سلام خواهد کرد پس این اگر چهار رکعت نماز
 بیست سلام گذارد از عهده نذر و بیرون میشود و اگر بعد از سلام
 نذر از عهده نذر و بیرون نمیشود و اگر نذر کند هر یک که
 چهار رکعت نماز خواهد کرد بعد و سلام و بعد از آن چهار رکعت
 نماز گذارد بیست سلام از عهده نذر و بیرون نمیشود و جو انبیا
 و اوصیایان صاحبین روح این است که نماز تواریخ بحدیعت گذاره
 نمیشود پس دو رکعت در آن افضل است تا آسان شود پس قیاس
 نقلهای دیگر بر آن معقول نیست

فصل در بیان قرائت نماز * مسئله ۱ * در نماز
 فرض قرائه واجب است در دو رکعت اول و شافعی رح گفتست که قرائه
 واجب است در هر رکعت نماز و نیز اجماع پیغمبر صلعم فرموده است
 که نماز صحیح نمیشود مگر بقرائه و هر رکعت نماز است
 پس در هر رکعت نماز قرائه واجب خواهد شد و امام مالک رح

گفته که قراة در سه رکعت نیز جایز گمانی واجب است
 و این بنا بر آنست که اگر در رکعت را به منزله کد آن اعتبار
 نبود است بجهت آنسان و دلیل علیهای ما این است که در مورد
 خدا ایتعالی که بخوانید چیزی را که آنسان شود از قرآن امر است و
 امر بفعل مقتضی تکرار نیست و جز این نیست که واجب کردیم
 ما در رکعت ثانیه قراة را بعد از رکعت اولی نیز چرا که آن هر دو
 رکعت بهر صورت متشاکل و متناهی اند اما در رکعت
 دوم در نماز رباعی از حکم دو رکعت اول علیحد است چه
 آن در ایام سفر سابق میشود پس از روی صلت و قدر بدو رکعت
 اول لاحق نخواهد شد و حدیثیکه روایت کرده است آنرا شاید
 روح در آن لفظ صلوۃ بتصریح مذکور است پس منصرف خواهد شد
 بشوئی صلوۃ کما مله و آن از روی عرف دو رکعت است چنانکه
 اگر کسی خلف کند رکوعی که لا یصلی صلوۃ بخلاف آنکه
 خلف کند رکوعی که لا یصلی * مسبله * مصلی در دو رکعت
 اخیر مختار است میان سه چیز اغنی اگر خواهد خاموش ماند
 و اگر خواهد سوره فاتحه بخواند و اگر خواهد سبحان الله گفته باشد
 و این مرسوم است از ائمه پیغمبر و عجم و عجمین و این مرسوم

و پایشده رخصی الله عنهم و لیکن باید دانست که افضل این است
که سوره فاتحه را بخوانند و بر آنچه پیشتر صلعم بر قرائت سوره فاتحه
داد اومت نموده است پس آن افضل است و واجب نیست
ولهذا اگر بسهر قرک کند آنرا مصلی سمجده سهو بر او واجب
نمیشود بنا بر ظاهر روایت * مسئله ۳ * در هر رکعت نه هزار
نفل قرائت واجب است زیرا که در هر دو رکعت از نه هزار نفل چهار رکعتی
نه هزار علیه السلام است و استساده شدن برای هر رکعت سیوم
بعد از نه تنده اولی در آن به نراه تحریریه جدید است و لهذا فکر نسبت
کند کسی چهار رکعت نیاز نفل را و قصد یزد ببنده پس به سبب
این تحریریه واجب نمیشود بشکر دو رکعت و همین روایت
مشهور است از علمای ما لهذا فقها گفته اند که در رکعت سیوم
باز تکبیر تحریریه بشکرید و بساید دانست که در هر رکعت
نه هزار و تر نیز قرائت واجب است بنا بر احتیاط زیرا چه احتمال است
که سنت باشد چه آنچه گفته اند بآن صاحبین روح و درین صورت
قراة در هر رکعت واجب خواهد بود * مسئله ۴ * اگر
شخصی شروع کند در نه نفل و بعد از آن بشکند آن را
پس قضای آن بر او واجب است و شافعی رح گفته است که قضای آن

بر آوردن واجب است و بر او متفرع است در آن و بر متفرع چه چاره
 لازم میسرود و علیهای مامور بگوید که هر قدر بسیار که بعد از
 شروع یا قیام میسرود جماعت است پس اتهام آن لازم است
 قیام بعد از آن یا بعد از آن است یا طاعت نکرد پس اگر شخصی شروع کند
 در چهار رکعت بعد و دو رکعت از آن بگذارد یا بیست و یک رکعت
 بخواند در آن و بعد از آن نسیب بعد از تسبیح و بعد از آن
 مسکند و دو رکعت باقی را پس در صورت واجب است
 بر او که مسکند دو رکعت را زیر احد در صورت
 دو گانه اول تمام میسرود و استناد به در این رکعت سیوم
 همراه تحریر بعد از آن است برای دو گانه آخر پس آن دو گانه
 بر نسبت شروع واجب خوانده شد و چون شکایت آنرا
 قصای آن بر او واجب خوانده شد و این وقتی است که شکسته
 باشد دو گانه آخر را بعد از شروع بیرون در آن و اگر ترک کند
 آنرا بعد از آن دو گانه اول پس از شروع در دو گانه اخیر پس
 در بی صورت قصای آن دو گانه بر او واجب میسرود چه شروع
 در آن باقی باشد تا آن واجب میسرود چه شروع و از این
 دو سبب مبرر است که در صورت بی قصای دو گانه اخیر بر

واجب است بجهت آنکه ابویوسف شرح شروع کردن نماز نفل را
 قیاس کرده است بر نذر و در صورتیکه کسی نذر کند چهار رکعت
 نماز را پس ادای چهار رکعت بر او واجب میشود و اگر کسی نذر
 در صورتیکه نیست چهار رکعت نماز نفل کند پس ادای آن
 چهار رکعت بر او واجب خواهد بود لهذا در صورت مذکوره
 قضای دوگانه اخیر واجب میشود بر شخص مذکور و دلیل بر قیاس
 روح این است که بسبب شروع لازم میشود چو نیکه در آن شروع پیدا
 میشود و هم لازم میشود چیزی که موقوف است بر آن صحت آن چیز
 که در آن شروع نبوده است و در صورت مذکور صحت
 در گانه اول و گانه اخیر تلف ندارد بخلاف رکعت دوم
 که تعاقب آن بر رکعت اول ظاهر است و بر همین قیاس است
 چهار رکعت سنت ظاهر چه آن نیز نفل است و بعضی گفته اند که چهار
 رکعت سنت ظاهر بهتر از یک نذر است پس اگر فاسد کند دو گانه را
 از آن قضای چهار رکعت واجب میشود احتیاطاً * مذهب *
 اگر شخصی نیت کند چهار رکعت نفل را و بگذارد آن
 چهار رکعت را و لیکن در بعضی رکعت قرائت نکند پس واجب است
 بر او قضای دو رکعت نفل از طرفین روح و از ابی یوسف مرویست

که در این صورت بر او قضای چهار رکعت واجب است و این مسئله بر
 هشت وجه است و باید دانست که بنای این اختلاف بر آن است
 که نذر محسوس ترک قراة در هر دو رکعت دو گانه اول یا در
 یک رکعت ازان موجب بطلان تحریمه است زیرا چه تحریمه معتقد
 میشود برای افعال نه از نذر ابیید و سفر ترک قراة در دو گانه اول
 موجب بطلان تحریمه نیست بلکه جز این نیست که سبب فساد
 ادای نیاز میشود چه قراة رکن زاید است لهذا نیاز یافتہ میشود
 بدون قراة چون نماز امانی و این قراة ادای نیاز صحیح
 نمیشود پس ترک قراة موجب فساد او است و سبب آن تحریمه باطل
 نمیشود چه ترک ادا بعد از شروع موجب بطلان تحریمه نیست
 پس فساد آن موجب بطلان تحریمه بطریق ازان نخواهد شد
 و نذر ابیید نیزه ترک قراة در هر دو رکعت دو گانه اول موجب
 بطلان تحریمه است و ترک قراة در یک رکعت ازان موجب بطلان
 تحریمه نیست زیرا چه هر دو گانه از نیاز علیحدہ است
 پس اگر ترک کند قراة را در هر دو رکعت دو گانه اول باطل
 نخواهد شد و تحریمه نیز چه اصل قراة یافتہ نشد و اگر در یک رکعت
 ازان قراة ترک کند تحریمه باطل نخواهد شد چه در فساد آن

بسبب ترک قراة در یک رکعت ازان اختلافت است پس حکم نبوده
 شد که بسبب ترک قراة در یک رکعت اتر دو گانه اول فاسد میشود
 آن دو گانه و قضای آن واجب میشود ولیکن تحریریه باقی
 می ماند احتیاطاً در حق نذر دو گانه دوم حتی که دو گانه دوم نیز
 بعد از شروع در آن لازم میشود و بنا بر تحریریه اول و هرگاه
 قاعدتاً هر یک از علیهای ثلاثه معلوم شد پس باید دانست که در
 صورتیکه قراة بخواند شخص مذکور در هیچ رکعت از نیازی
 بمذکور پس بر او قضای دو رکعت نیاز واجب میشود نیز در طرفین روح
 و بیزارچه تحریریه درینصورت باطل گشت نیز در طرفین روح بسبب ترک
 کردن قراة در دو گانه اول پس شروع در دو گانه دوم صحیح
 نخواهد شد و نیز ایییوسف روح تحریریه باقی می ماند پس شروع
 در دو گانه دوم صحیح خواهد شد و بعد ازان چون فاسد کرد
 صحیح نیازی بسبب ترک کردن قراة در جمیع پس بر او قضای
 چهار رکعت واجب خواهد شد نیز ایییوسف روح و اگر شخص مذکور
 قراة خواند و دو گانه اول فقط پس درینصورت بر او قضای دو گانه
 اخیر است باجماع زیراچه درینصورت تحریریه او باطل نمیشود و
 پس صحیح خواهد شد شروع در دو گانه اخیر و بعد ازان

چون فاسد کرد آراسم ترک قراة در اول پس قصای آن مراد
 و لعب خوانند شد و اما در گانه اول پس آن تمام و صحیح است
 و مراد فساد در گانه دوم و سبب ترک قراة موحد فساد دو گانه
 اول است و اگر شخص مدکور قراة خواند در دو گانه اخیر
 فقط نه در دو گانه اول پس مراد واحد است قصای دو گانه اول
 یا حی یا قیوم و بر این مرد طریقی روح شروع در دو گانه اخیر صحیح شد
 و بر دلش بتسبیح اگر چه شروع در دو گانه اخیر صحیح است
 ولیکن ادای آن نیز صحیح گشته است و اگر شخص
 مذکور قراة خواند در دو گانه اول و در یک رکعت اول گانه
 اخیر پس مراد قصای در گانه اخیر است یا حی یا قیوم اگر
 قراة خواند در دو گانه اخیر و در یک رکعت اول در گانه اول پس
 در صورتی که مراد قصای دو گانه اول است یا حی یا قیوم
 و اگر قراة خواند در یک رکعت اول و در دو گانه اول و در یک رکعت
 اول و گانه اخیر پس در صورتی که مراد قول ای موسی و روح از او
 قصای چهار رکعت است و همچنین برداشته اند روح بر
 و در احد برداشته اند روح در صورتی که مراد ای موسی و روح
 مراد روح مراد قصای دو گانه اول است و در احد تعریف

درین صورت نزد او باطل میگردد پس شروع در دوگانه اخیر
 یا نه لش را بویوسف روح انکار کرد ازینکه این روایت
 مصحح روح از و است و گفت بهمه روح که روایت کردم از
 ابیصغیر روح که لازم است مرآت شخص را قضای دو رکعت ایکن
 مهین روح رجوع نکرد ازین روایت از ابی یوسف روح و اشکر
 قرائت خوانده در یک رکعت از دوگانه اول فقط پس برار قضای
 چهار رکعت است نزد شیخین روح و نزد مصحح روح برار قضای
 دو رکعت است و اشکر قرائت خوانده در یک رکعت از دوگانه اخیر
 فقط پس درین صورت برار قضای چهار رکعت است نزد ابی یوسف
 روح و نزد طر فبی روح برار قضای دو رکعت است و از آنچه پیشتر
 صلعم فرمود است لایصان بعد صلوة مثل التفسیر آن این است
 که خوانده نشود دو رکعت بقراءة و دو رکعت بغیر قرائه پس حدیث
 بذاکور بیان فرضیت قرائه در هر رکعت نیاز نفل باشد
 * مسند ۴ * اگر شخصی نیاز نفل را نشسته گذارد با وجود
 قدرت بر قیام جایز است باجماع بهجهت آنکه بجمیع صلعم فرمود
 است که ثواب نیاز قاعد نصف ثواب نیاز قایم است و بهجهت آنکه
 نیاز عمل نیک است و گذارنده آن را همیشہ منشرح است و بسا

اوقات ایستادن شاق میشود و هر انسان پس از کبر ایستادن هر چه
 نهان نفل واجب باشد پس انسان در اکثر اوقات از کبر ایستادن
 نماز باز خواهد ماند و از آن کس آن جایز باشد که بشود
 باید دانست که در کیفیت نشستن برای نفل اختلاف است
 و مختار این است که نشیند بطوری که می نشیند در حالت تشهد
 چه بسا این وضع نشستن در نماز معلوم و معروف است در شرع
 * مسئله ۷ * اگر شروع کند شخصی نهان نفل را در محلی که
 استاده است و بعد از آن نشیند بدون تحذیر بی نفل او جایز و
 صحیح است نزد ائمه و پیغمبر و بنابر استصحاب و نزد صاحبین نیز
 جایز نیست و همین موافق قیاس است زیرا چه شروع در نفل بی نفل
 نذر است و اگر نذر کند کسی که دو رکعت نماز استاده خواهد
 گذارد پس جایز نیست ویرا که نشسته گذارد آن را بدون
 عذر پس در صورتی که شروع کند نفل بر او در حالت قیام
 باید که نشسته گذارد و آن جایز نباشد و دلیل اینست که در
 این است که شخص مذکور در باقی نماز مباشرت بقیام نموده است
 و قدریکه در آن مباشرت بقیام نموده است در ابتدا صحت
 آن نیز بدون قیام ممکن است پس صحت آنقدر موقوف

بخود اهدا بود برای نکه باقی نماز را بجا نمانده گذارد و هرگاه چنین
 شد پس قیام در باقی نماز لازم نیست چه بسبب شروع
 لازم نمیشود مگر چیزی که در آن شروع کرده است
 یا چیزی که موقوف است بر آن بجهت آن بخلاف آنکه
 اگر کسی نذر کند که دو رکعت نماز استاده خواهد کرد چه
 در این صورت بر او لازم است که دو رکعت نماز استاده
 گذارد و نه بر آنچه او تصریح نموده است نذر خود باینکه استاده خواهد
 کرد حتی که اگر تصریح نمیکرد باین بلکه مطابق میگفت پس
 بعضی از مشایخ گفته اند که استاده نماز گذاردن بر او لازم
 نمیشود * مسئله ۸ * اگر شخصی در بیرون شهر سوار باشد
 بر ستوری و نیاز نفل گذارد بر پشت آن در کوچ و سنجود باینها
 و اشاره ادا نمایند پس این جایز است اگرچه ستور مذکور متوجه
 نباشد بسوی قلعه بجهت آنکه مرویست که عبد الله این شهر را
 گفتست که بمنبر صلعم را دیدم که نیاز میگذارد بر پشت
 چهار دحایمکه متوجه بسوی خیبر است و رکوع و سجود باینها
 ادا مینماید و بجهت آنکه گذاردن نیاز نفل در وقت از
 اوقات نیست پس اگر برای گذاردن نفل قریب آمدن از پشت مرکب

و متوجه شدن بسوی قلعه لازم شود پس لازم می‌آید که سوار
از نیاز نفل باز ماند یا اول از قافله جدا افتد و اما گذاردن نیاز
فروض پس آن مختص است بوقتی که از اوقات پس برای آن
فرو آمدن از پشت مرکوب و متوجه شدن بسوی قبا
بشاق نیست و باید دانست که نیازهای سنت که مقرر است
چون سنت ظاهر و غیره از قبیل نیاز نفل است پس گذاردن
آن نیز بر پشت سوار جایز است و از این صنف
روح مرویست که برای سنت فجر باید که از پشت ستور فرو آید
چه آن موکد، تری سنتها است و باید دانست که آنچه مذکور شد
درین مسأله که شخص مذکور سوار است بیرون شهر باشد
دالت میکند بر اینکه برای جوان نفل بر پشت ستور حد سفر شرط
نیست و هم دالت میکند بر اینکه ادای نفل بر پشت ستور در میان
شهر جایز نیست و از این دو سنخ روح مرویست که در شهر نیز جایز
است ولیکن ظاهر روایت این است که در بیرون شهر جایز است
و در شهر جایز نیست زیرا چه جوان بر پشت ستور بطور مذکور
خلاف قیاس است و نص بجهت آن وارد شد است و بیرون
شهر پس بران اکتفا نموده خواهد شد و حال شهر و بیرون برابر

پایست که چه حاجت بشواری اغلی در بیرون شهر است؟ مسبله ۹۰
 اگر شروع کند کسی نخل را در خالیکه سوار است بر پشت سوار
 بعد از آن فرود آید پیش جایز است و نیز بنا کردن و اگر بر روی زمین
 استاده شروع کند نخل را و یک رکعت از آن بگذارد
 بعد از آن سوار شود پس باید که استینا نکند و نیز آنچه تعزیه به او
 و بطور اولی معتدل است و بوجهی که جایز است و اگر از ستون
 فرود آید و ادای رکوع و سجود نماید چه اوقاف است بر فرود
 آمدن پس هرگاه از ستون فرود آمد و رکوع و سجود ادا کرد
 چنانچه خواهد شد و در صورت دوم تعزیه او منعقد شده است
 و بوجهی که او چنان رکوع و سجود است پس چنانچه نیست و یا
 که ترک نماید چیزی را که لازم شده است بروی بغیر عذر
 و این فرق که مذکور شد میان دو صورت بنابر ظاهر روایت
 است و از این دو سبب مروج میست که در صورت اول نیز باید
 که استینا نکند و بعد از فرود آمدن از ستون و هیچچنین
 و رویت از معینان مروج که اگر فرود آید از ستون بعد از ادای
 و بعد از رکعت بر پشت آن باید که استینا نکند و اصح همان
 ظاهر روایت است و الله اعلم

فصل در بیان نماز تراویح در ماه رمضان
 * مسئله ۱ * بعد از نماز عشا در ماه رمضان باید که بیست
 رکعت نماز گذارند با جماعت یا بنظر خود بعد از هر دو رکعت
 سلام دهند و بعد هر چهار رکعت متعاقب آن نشینند و این نماز را
 نماز تراویح میگویند و هر چهار رکعت را ترویج می نامند
 و باید که بعد از ادای ثبوت تراویح نماز وتر را با جماعت
 گذارند و باید دانست که قیام قرآنی پنج سنت است چنانچه
 روایت کرده است ابن راحسی و ابی حلیفه رحم روحه آن این است
 که ملائک را شیدین رض بر این مواظبت نهوده اند و پیغمبر صلعم
 هر ترک مواظبت عذر میسازد نهوده است و فرمود است که هر که
 مواظبت می کنم باین حق که اکثر من مواظبت نهتسایم شاید
 بکبرامت می فرض شود و باید دانست که جماعت در نماز تراویح
 سنت است ولیکن بروجده کفایت حتی که اگر هیچ اهل مسجد
 ترک جماعت نیابند پس آنجا تا رکعت میسوزند و اگر بعضی
 آنرا جماعت نهتاینه در مسجد و بعضی از آنها در مسجد
 نماز نشوند پس او تسارک سنت نهتسارک و نه نیست که او
 از قبولت جماعت محروم میماند و رجوع آن آیه است که بعضی

باز به روضه نیاز تراویح راه و خانه قنیه میگذاردند و در جبهه
 نماز نشین میشدند و باید دانست که چنانچه نشیمن در میان د و تراویح
 میباشد یک تراویح و بیست و پنج است و بیست و پنج نشیمن است نشیمن
 بمقدار میز کور میان تراویح و بیست و پنج و میان نماز و تراویح هفتاد و پنج
 باشد مگر و بعد پند است و باید دانست که احسن در نیت
 تراویح این است که نیت بنیت کند زیر احوال تراویح
 بنیت است و بعضی گفته اند که به نیت بطریق سنت ادا
 نمیشود بلکه بنیت در آن ضرور است لهذا باید که
 در هر نماز بنیت نیت بنیت کند تا بنیت ادا شود و نزد جمیع
 علما متفق نمایم گردو و بعضی میگویند گفته اند که مستحسن است
 استراحت بر سر هر پنج سادام احسن بعد و رکعت لیکن این مستحسن
 نیست و باید دانست که اکثر مشایخ گفته اند که وقت نیاز تراویح
 بعد از گذاردن نیاز عشا است تا آن زمان که نیاز گذارد
 شود و بعد از گذاردن نیاز و وقت نیاز تراویح باقی نمیماند
 واضح این است که وقت نیاز تراویح بعد از گذاردن نیاز عشا
 است تا دم صبح هم پیش از نیاز و تراویح بعد از نیاز و تراویح
 دانست که معهود رج متعارف از قرا راه و نیاز تراویح ذکر نکرد

است ولیکن اکثر مسایح بر این اند که سنت در آن حتم قرآن
 است یکبار در تمامی ماه رمضان و این حکم را ترک نباید کرد
 و جهت کم و بیش معتقد یاب (تخلای دعاها) و یکبار بعد از تشهد است
 چه امام را باید که ترک کند آنرا سبب کم و بیش معتقد یاب
 و مراحمه دعاها و مدکوره مستحب است و سنت نیست و باید
 دانست که یکبار و تو پنجشنبه است گذارده نه سود و غیر ماه
 رمضان و بر این اجماع مسلمین است و الله اعلم -

باب دهم در مسائل ادراک فریضه
 * مسئله اول * اگر شخصی سه یا شروع کرده باشد در چهار طهر بر مثال
 پس اگر یک رکعت چهار طهر گذارده باشد و بعد از آن اقامت
 نبوده شود برای چهار طهر مذکور پس باید که شخص مذکور
 در رکعت دیگر بگذراند تا دو رکعت نگردد و آنچه او اگر در آن
 از چهار طهر غفلان معصوم ماند و بعد از آن سلام وارد داخل شود
 در چهار جهات تا ثواب جهات در ماه و اگر شخص مذکور
 در رکعت اول تا شور سجده بکرده باشد پس باید که قطع کند
 چهار حرد را و افتد این باید در پس اسام و سپس صحیح است
 زیرا چه قطع آنقدر چهار برای تکیه و میل و میل است چنانچه حایر است

چه در آن اکیال نیست نه ابطال آن بخلاف آنکه شروع
 کرده باشد در نیان نفل زیرا چه قطع آن اکیال فرض نیست
 و منسئله آنکه اگر اقامت نهوده شود برای نیان ظهر در حالیکه
 این شخصی در نیان سنت ظهر شروع کرده است پس باید که
 بشخصه بخورد و شکانه آنرا آن تمام کرده داخل شود در نیان
 جهانت و همچنین اگر امام خطبه شروع کند در حالیکه
 شخص در نیان سنت چعه شروع کرده است پس باید که شخص مذکور
 در شکانه آنرا تمام کرده سلام دهد و خاموش نشیند و این
 مرسوم است از ابی یوسف رح و بعضی گفتند اند که آن چهار رکعت سنت
 را تمام کند و اگر شخص مذکور سه رکعت از سنت مذکور خوانده
 باشد پس باید که تمام کند آنرا باینکه و اگر یک رکعت باقی را
 بخواند زیرا چه اکثر شیعیان حکم کمال است پس باید که بعد از
 گذاردن سه رکعت از آن نشکند آنرا بخلاف آنکه اگر دو رکعت
 از آن گذارده برای رکعت سیوم استبداده شده باشد ولیکن هنوز در
 رکعت سیوم سجده نکرده باشد چه در این صورت باید که قطع کند
 رکعت سیوم را زیرا چه رکعت سیوم هنوز ناقص است و ترک آن برای
 تحصیل فضیلت جهانت جایز است و باید دانست که در این صورت

شخص مذکور محتار است اگر خواهد نشیند و شسته سلام گوید
 و بعد از آن استاده شود برای اقتداء و سپس امام و
 تکبیر تصریح بگوید را کرده باشد نه بشبند بلکه چنانکه استاده
 است در همان حالت تکبیر تصریح بگوید یا ایها القیاد و پس
 امام * مسئله ۳ * اگر شخص تنها یا بفرستاده و بعد از
 تمام نماز اقامت نهاده شود برای نماز جماعت پس باید یک
 شخص مذکور اقتداء کند در پس امام ولیکن این نماز نفل خواهد
 شد ویراجه نماز فرض مکرر نمی شود هر یک رکت * مسئله ۴ *
 اگر شخصی تنها یک رکت نماز قهری بگذارد باشد و بعد از آن
 اقامت نهاده شود برای نماز جماعت پس باید که شخص مذکور
 قطع کند نماز خود را و اقتداء کند در پس امام ویراجه از آن یک رکت
 دیگر و باید جماعت فرت خواهد شد و همچنین اگر شخص مذکور
 اساده باشد یا سدرای رکت دوم و هنوز سجده نکرده باشد
 باید که قطع کند نماز خود را و اقتداء کند در پس امام و اگر شخص
 مذکور تمام کرده باشد نماز خود را پس نباید که بعد از آن اقتداء
 کند در پس امام ویراجه این نفل است و نقل بعد از نماز قهری مکرر نیست
 و همچنین اگر شخصی نماز عصر را تنه بگذارد باشد و بعد از آن

اقامت نماز جماعت شود پس او را نباید که اقتدا کند در پس
 امام چه این نقل است و نقل اخبار از نماز عصر مکروه است
 و همچنین اگر نماز مغرب تنها گذارد و باشد و اقامت نماز
 جماعت نموده شود پس او را نباید که داخل شود در نماز امام
 نه وظاهر و اینست زیرا چه سه رکعت نماز نقل کردن مکروه است و اکثر
 و یک رکعت نماز نهاده نبوده و چهار رکعت کرده اند پس درین مخالفت
 امام میشود * مسئله * بیرون رفتن از مسجد بعد
 از اذان مکروه است انسان را مگر بعد از آنکه اذان
 کند نماز را زیرا چه پیغمبر صلعم فرمود است که بیرون
 نمیروید از مسجد بعد از اذان مگر در شخص یکی منقلب و در دو
 شخص همیکه بیرون رود برای دفع حاجت بقصد مراجعت بعد از
 دفع حاجت ولیکن باید دانست که اگر شخصی بعد از اذان اثر
 از مسجد مذکور برود بجهت آنکه انتظام جماعت در مسجد
 به پیشتر موقوف بر حضور ویست پس درین صورت رفتن از مسجد
 به آنکه ویرا جایز است زیرا چه این رفتن برای تکمیل جماعت
 اینکراست نه برای ترک جماعت و اگر شخص مذکور نماز
 نکرده باشد و وقت نماز رقت ظهر یا عشا باشد پس درین صورت

جایز است و بنا که بعد از اذان از مسجد بیرون نرود و نماز را دعا و
 خدا را بکثرت حاجت فکرت است و فکرت در صورتی است که در وقت
 نشسته باشد تا آنکه نماز که مؤمن اقامت شرع نماید و در وقت
 از مسجد بیرون نرود بلکه بجماعت نماز داخل شود و اگر در وقت
 بیرون و شریک جماعت نشود متهم خواهد شد به حیالیت
 جماعت و اگر وقت مذکور وقت فجر یا عصر یا مغرب باشد پس
 جایز است و بنا که از مسجد مذکور بیرون اگر چه مؤمن در اقامت
 شروع نماید چه اگر شخص مذکور در بین اوقات اقتدا نماید در
 پس امام و نماز جماعت گذارد پس این نماز نافل است
 و نه در این اوقات مذکوره است * مسجد ۴ * اگر شخصی
 در مسجد در آن در وقت نماز و غیره بیرون که امام در نماز
 فرض داخل است و جماعت قائم است و حال آنکه شخص
 مذکور دو رکعت سجدت نماز را ادا کرده است پس اگر آن شخص
 بداند که بسبب گذاردن دو رکعت نماز جماعت کوت خواهد شد
 و رکعت دیگر را خواهد یافت پس در این صورت بساید که شخص
 مذکور دو رکعت سجدت را اولاً گذارد و نیزه در خانه مسجد و بعد از
 داخل شود در نماز جماعت زیرا که در این صورت همکس است و بنا

بجه قضیلت سنت و قضیلت جماعت هر دو را حاصل نمایند و این
 محایف باشد از آنکه اگر مشغول شود بارای روز کعبه
 سنت یک رکعت فرض را نیز بجماعت نخواند یا وقت پس
 باید که ترک کند سنت را و در پس امام اقتدا نماید زیرا چه
 ثواب جماعت عظیم تر است و ترک آن عیب است و این که
 بعد از آنکه در حکم سننیت فحجر است و در سنت ظهر حکم این است
 که در هر دو صورت سنت را موقوف دارد و در جماعت داخل نشود
 زیرا چه ادای سنت ظهر بعد از ادای فرض ممکن است بخلاف
 سننیت فجر چه ادای آن در وقت فجر بعد از ادای نماز فرض
 جایز نیست بنا بر وجهی که ذکر آن خواهد آمد انشاء الله تعالی
 پس شخصی میگوید بعد از ادای فرض ظهر یا جماعت چهار رکعتی
 سنت را ادای خواهد کرد در وقت ظهر و این صحیح است و درین
 اختلاف نیست ولیکن اختلافی است میان ابی یوسف
 و مجاهد در تقدیم آن هر دو رکعت سنت که بعد از فرض ظهر است
 احسنی از یوسف بر ج میگوید که آن چهار رکعت پیش از اول
 بگذارد و بعد از آن دو رکعت سنت ظهر را ادا کند زیرا چه
 آن چهار رکعت را حق تقدیم است بر دو رکعت مذکور

پس بقدر امکان مقدم سموده خواهد شد و تدرج مبارک بدین
 لیکن چهار رکعت را بعد ادای دو رکعت سبقت طهر ادا
 نماید که در چه آن از موضع خود فوت شده است و اگر آنرا
 بمقدم گذارد و آن دو رکعت نیز از موضع خود فوت
 پیش و رو باید دانست که صدرش پیدایش احتمال است و اگر
 بعکس نقل کرده است و باید دانست که آنچه مذکور
 شد که بعضی مذکور در رکعت سبقت تحریر کرده و در آن مساجد
 گذارد دلالت میکند بر اینکه گذاردن آن در مساجد
 و تنبیه امام در بهار و در نماز مکتوبه است و باید دانست
 که گذاردن جمیع سنت و نقل در حائض است و هرگاه
 بر ویست از پیش از صلعم * مسئله ۷ * اگر در رکعت سبقت
 معروف شود از کسی پس آنرا بعد ادای فرض پیش از طلوع
 آن صواب نمائید و هرگاه گذاردن دو رکعت در آن وقت
 بدل معض است به سبقت و گذاردن بدل در یتوقت مکروه
 است و هرگاه پیش آنرا قضا کند بعد از بلند شدن آن صواب
 نبرد شیخ حسن و محسن در کفایت که احادیثی است که
 تصاکد آنرا بعد از بلند شدن آن قیام تا وقت روا

نیز آنچه پیغمبر صلعم قضا کرده بود آنرا در صبح لیلة التعریس
بعد از بلند شدن آن کتاب و شیخین رح میگویند که اصل در
سنت این است که قضا کرده همیشه چه قضا مختص است
بعباد تبک واجب است چه پیغمبر صلعم در صبح لیلة التعریس
قضا کرده بود آنرا بتبعیث فرض چه فرض را نیز قضا کرده
پس سوائی صورت تبعیث باقی خواهد ماند بر چیزیکه اصل
است و سنت مذکور به تبعیث فرض قضا کرده میشود تا وقت
روال خواهد قضا کرده شود فرض جماعت یا بغیر جماعت و اما
بعد از زوال قضا کرده میشود بتبعیث فرض یا نه پس در این
اختلاف است و اینکه مذکور شد حکم سنت فحجر است و
اما سنتهای دیگر پس آن قضا نهوده نمیشود بقدر از گذشتن وقت
بدون فرض و اما در قضای آن به تبعیث فرض اختلاف است
مشایخ است * فمندیله ۸ * اکثر شخصی در یاد یک رکعت
نیماز ظهور را با امام و سه رکعت نیماز پس نیماز او
در صورت نیماز جماعت نیست و بعضی در حج گفتند که ویرا
ثواب جماعت است زیرا چه او را آن آخر شی در حکم ادراکه
رکنی است و یکی نیماز او ثواب جماعت نیست حقیقة این اگر

باشد است پس در حق منقر و سنت نیست چه سنت بدون
 مواظبت پیغمبر صلعم ثابت تمیز و و باید دانست که نیاز طاعت
 سنت موجب اکتفای نیاز فرض است پس کذا آوردن آن در هر حال
 اولی است خواه نماز فرض بجماعت ادا نماید خواه به تنهایی
 در صورتیکه نسبت به کسی وقت خوف آن باشد که اگر وقت بخیر
 نیست تنفیذ و غرض فوت خواهد شد * بعد از آنکه اگر آمد
 ششصد و هرحالیکه امام در رکوع است پیش افتد اگر در وقتیکه
 قیام به رکعت و استاده مانده باشد تا آنکه ایستادگی نماید رکوع
 پرده است پس آن رکعت در جهت شخص مذکور منحصر است
 فهمیده شود و زقر رخ گفتیم که رکعت مذکوره در جهت او معتبر است
 زیرا چه شخص مذکور یا قیام است امام را در حالیکه آن در حکم
 قیام است چه رکوع در حکم قیام است و علمای ما میگویند
 که شرط اقبال این است که معتقدی شریک امام شود در افعال نماز
 بود رکعت سجد و زانو معتقدی شریک امام نشاندن و قیام نه در
 رکوع و اگر معتقدی شریک امام شود و زانو و قیام و پیشتر از امام
 در رکوع رود و بعد از آن ایستادگی رکوع کند پیش از آنکه او
 بنسب از رکوع سرزد از وحشی که شرکت در رکوع منسحق شود

پس در این صورت چهار آن معتدیه خاسته است در رکعت
 مذکوره و معتبر است در حق او و در هر حال میگوید که رکعت
 مذکوره معتبر است چنانکه رکوع مذکور معتبر است و در آنچه
 هر قدر از آن رکوع که پیش از امام بعد از آن است معتبر نیست پس
 هر چه پس از آن رکوع باشد در آن اعتبار است چه بسا آن در
 اول است و دلیل علیهای ما این است که مضامین دم بعضی از احادیث
 رکعی شرط است و آن در صورت مذکوره مستحق است و شرط است
 در جمیع اجرای آن شرط نیست و اگر نه هر دو تکیه
 امام اول بر او رکوع دارد و مقتدیه بعد از آن
 باید که رکوع مقتدیه معتبر نباشد و حال آنکه
 معتبر است و الله اعلم

باب یازدهم در بیان قصای باز * مسئله اول *
 اگر بیمار معصوم فوت شود مباد که قضا کند در او قیام
 یاد آید و بجز آن بیمار و باید که قضا کند آنرا بستر او بیمار
 و قیام و اصل آن این است که هر قیامی بیمار بیکه فوت میشود
 و میان بیمار بیکه ادا میکند آنرا بعد از آن در وقت واجب است
 به علیهای ما و بره بجا دعوی روح مستحب است بر آنچه هر بیمار

فرض اصل است بدانکه و شرط نیست برای تمسار دین که رود لیل
 جلهای ما این است که بیغیر صلح فرمود است که شرکرا فوت شود
 نیازي بسبب خواب یا بسبب نسیان و فراموشی پس باید که
 بگذارد آن نماز را هرگاه یاد آید و بر او نیز فرمود است
 که اگر فوت شود نیاز کسی بسبب خواب یا نسیان و یاد آید
 و بر آن نیاز را حالیکه او اقتدا نموده است در پس امام برای
 نیاز وقتی پس باید که ادا کند این نیاز را در پس امام و بعد از آن
 قضا کند نیاز را که یاد آمد است و بر او بعد از آن اعاده کند
 نیاز وقتی را که در پس امام ادا نموده است باید دانست که
 بقدریم نیاز قضا بر ادای نیاز وقتی واجب است بشرطیکه خوفی
 بر این نباشد که نیاز وقتی فوت خواهد شد بسبب تنگی وقت و اگر
 خوف آن باشد پس در بنصورت اول نیاز وقتی را ادا نماید
 و بعد از آن قضا کند نیاز مذکور را بر چه ترتیب مذکور ساقط
 میشود بسبب تنگی وقت و باید دانست که هیچکدام ساقط نمیشود
 بسبب نسیان و سبب کثرت نیازهای خوایت چه اگر بسبب کثرت
 قوایت ترتیب مذکور ساقط نشود پس لازم می آید که انسان اول
 نیازهای خوایت را قضا کند و بعد از آن نیاز وقتی که از او این

قضا می شود پس آن میشود که نیاز و وقتی فوت خود بسبب آنکه تمام
 وقت آن مستغول خواهد شد بقضا نبودن نیازهای کثیر که فوت
 پیدا است و باید دانست که اگر با وجود تمام وقت مقدم قضا
 کند نیاز فایده را جاز است چه سرایند و جوان آن هم یافت
 میشود و نهی که باید دانست بر تقدیم آن وارد است بر معنی که در غیر
 آن است و اگر با وجود وسعت وقت مقدم ادا کنند نیاز وقتی با
 بر قضا فایده نیاز وقتی جایز نیست و بر آنچه ادا کرد آنرا پیش
 از وقت آن که بحدیب ثابت است * مسأله ۲ * اگر چند
 نیاز در محض فوت شود بر شخص را پس باید که آن نیازها را برتر تیسو
 قضا کند تا بعد ادا آن در اصل برتر تیب فرض است و وجه آن
 این است که در روز جنگ حد قضا چهار نیاز بیغیر صلعم فوت
 شده بود و بیغیر صلعم آن را برتر تیب قضا کرد و مرهود و حاضران که
 نیاز کردارید حناچه می بینید که من نیاز میگذارم
 و اینکه هر که و رشن که ترتیب میان نیازهای فایده فرض است
 وقتی است که نیازهای فایده زاده از پنج نیاز نباشد و اما وقتی که زاده
 از پنج نیاز باشد پس درین صورت ترتیب میان آن سابقا میشود
 زیرا که زاده از پنج نیاز کثیر است و بسبب کثرت نیازهای فایده

ترتیب میان آنها ساکن میشود چنانچه بسبب آن ساقط میشود
 ترتیب میان فایده و میان و قلیه بنا بر آنچه سابق مذکور شد و
 بدینکه جهت کثرت قوای این است که نیازهای فایده شش باشد
 بهتر از آن وقت بهر باز ششم و هفتم مراد چیزی است که در جامع
 تغییر پذیرد کوراست و آن این است که اگر فوت شود از ششهایی زیاده از
 نیاز یک روز و شب پس بکفایت میکنند او را نیازی یک روز شروع
 کرد است چهار وقتیکه زیاده شود هر یک روز و شب شش نیاز میشود و آن
 بهر چه درج میروست که او را اعتبار کرد است دخول وقت نیاز ششم را
 اینکسی اول صحیح است زیرا که کثرت حاصل نمیشود مگر بسبب
 رسیدن بهر تکرار و آن نیست مگر در صورت اول اعنی وقت خروج
 نیاز وقت ششم * مسأله ۳ * اشک نیازهای فایده قدیم و
 جدید به مجموع شود و کثیر باشد پس درین صورت بعضی گفته اند
 که نیاز و قتی با وجود یا نبودن نیازهای فایده جدید جایز
 نیست زیرا که نیازهای فایده قدیمه کالعدم شمرده میشود
 و جدید فقط کثیر نیست پس ترتیب میان آن و میان و قلیه عرض خواهد
 بود و بعضی گفته اند که در صورت مذکور نیاز و قتی با وجود یا
 نبودن نیازهای فایده جدید جایز است بسبب کثرت قوای شش

مجموع حد بدو در نیمه کثیر است و ثروت فواید است و در دسترس
 مرتب است و در هر من و قوی است * مسأله ۲ * اگر ردمه
 ششصدی چهار شاء و اندک نیمه باشد و قضا کند سخص صد کوبه معنی ازان
 قیام فائده را حتی که قلمل باقی ماند پس معنی نده اند که در سن
 حکام معانی ازان باقی بماند و قضا کند بدستور سابق
 و در احوال هر نسبت از معنی روح که اگر سخصی بیمار شای یک سپاه
 و در اترک کند و نه داران در و و دیگر قضا کند آنرا با اینطور کم
 خیر از شرب و رقتی قضا کند یک بیمار فائده را از سر بر نیمه در و در اول
 فوت شد است پس در صورت قضا ازان بیمار شای فائده
 صحیح می شود بهر حال خواه مقدم از وقت قضا می شود یا نه یا
 مو ضر و بیمار شای و قضا می شود و معنی هر حال
 بر احوال و احوال و در صورت مقدم و قضا می شود و در داخل
 است مگر بیمار شای احوال آن صحیح می شود و در احوال و در معنی
 صد کوبه در وقت که ازان بیمار شای نیمه و در معنی باقی نیست
 * مسأله ۵ * اگر سخصی بیمار عصر کدام با و خود یک
 یاد است و بیمار که او بیمار ظهر ادا کند است پس بیمار عصر از پس
 می شود مگر در صورت که کدام با و بیمار عصر را در آخر

وقت آن را بنی مسئله ترتیب است ولیکن نباید دانست که در صورت
 مذکور نماز فرض و غیر مذکور فاسد میشود (عنی) ای فرض
 نمیشود ولیکن آن نماز فی نفسه باطل نمیشود بلکه نفل نمیکرد
 و این نزد شیخین رح است و مذهب رح میگویند که نماز مذکور
 فی نفسه باطل نمیشود و در آنچه متعلق منتهی است در تعویذ برای نماز
 فرض بسته بود و هرگاه نماز مذکور بفارغ فرسای صحیح نشین
 پس باطل نخواهد شد تصریح از مظالم و شیخین رح میگویند
 که شخص مذکور تعویذی اصل نماز بسته بود یا وصف زاید که
 قرینیت است پس بسبب بطاوان وصف که فرضیت است لازم
 نمی آید که اصل نماز باطل شود و بعد از آن باید دانست که نماز عصر
 آن شخص فاسد میشود بفساد موقوف حتی که اشک را نکند
 نمازش وقت را بعد از آن و اعاده نیاز ظاهر مذکور نکند پس
 نزد ائمه حنیفه رح کل آن نماز جایز میشود و نزد حنابلین رح که
 آن فاسد میشود بفساد بات نه موقوف و بیان آن در موضع آن
 بالا گذشت * مسئله ۴ * اگر شخصی نماز فجر گذاره
 با وجودیکه یاد است و بداند که نماز و قرآن است پس نماز فجر
 او فاسد نمیشود نزد ائمه حنیفه رح و نزد حنابلین رح فاسد نمیشود

و این اختلاف بنا بر آن است که نیاز و توفیر را بی حقیقت روح
 واجب است و نزد صاحبین روح منت است و ترتیب واجب نیست میان
 فرض و سنت و بنا بر آن اگر نیاز عشا ادا کرد کسی و بعد از آن
 وضو کرده سنت و رقر را ادا کرده و بعد از آن معلوم شد که نیاز عشا
 بیوضو کرده بود پس نزد این محققین روح اعاده خواهد کرد آنکس
 قیام عشا و سنت آن را نهد نیاز و رقر را و نزد صاحبین روح اعاده خواهد
 کرد نیاز و رقر را نیز زیرا که نیاز و رقر قایم نیاز فرض عشا است مانند
 سنت و الله اعلم بالصواب

باب دوم در بیان سجده سهو و مسئله *
 اگر شخصی بسبب سهو عملی یا قولی فریاده یا کم کند در نیاز
 باید که در آخر نیاز بعد از سلام دو سجده کند و بعد از آن باز
 تشهد بخواند و بعد از آن باز سلام گوید و نزد شافعی روح سجده
 سهو باین طریق کند که بعد از تشهد دو سجده سهو و بجا آورد بی
 آنکه سلام بنگوید و بعد از آن تشهد بخواند و سلام بگوید
 زیرا که مراد است که پیغمبر صلعم سجده سهو و بیش از سلام بجا آورد است
 و دلیل علمای مایکی این است که پیغمبر صلعم فرمود است که برای
 هر سهو دو سجده است بعد از سلام و مراد است که پیغمبر صلعم دو سجده

سهو بجای آورد است بعد از اسلام و این معارض آنست که شافعی رح آورد است
 آنرا پس میان دو روایت عید پیغمبر صلعم تعارض واقع شد پس
 باقی ماند قابل تمسک قول پیغمبر صلعم که دلیل علیای ما است و
 دوم این است که سجده سهو مشروع است برای جبر
 نقصان و تکرار آن مشروع نیست پس باید که موخر نبوده
 شود از سلام حتی اگر سهو کند سلام را باینطور که بعد از تشهد
 سلام نگزید و زمانی خاموش نشسته ماند یا برای رکعت
 پنجم استاده شود پس بسبب تاخیر نمودن سجده سهو
 از سلام جبر نقصان این سهو نیز می شود و باید دانست که
 این اختلاف میان علیای ما و میان شافعی رح در اولویت
 است و برای سهو دو سلام گفتن صحیح است تا که این سلام
 مانند سلام معهود بود و باید که درود دعای مأثور را بشنوند
 در جلسه که بعد از ادای سجده سهو است و همین صحیح است
 زیرا چه موضع دعا و درود آخر نماز است * مسئله ۲۰ اگر
 شخصی زیاده کند در نماز علی را که از جنس احوال نیاز است
 پس لازم میشود وی را که سجده سهو بجای آورد اعنی سجده سهو
 واجب است و همین صحیح است زیرا چه سجده سهو مشروع

نداست برای جبر نقصانی که در عبادت نیاز می یابد پس
 واجب خواهد شد مانند قربانی ها گنجه در حج واجب میشود
 بسبب حمایت برای دبر مقعانی و شرکاء ثابت شد حکم مستند
 مهر واجب است پس واجب نخواهد شد مگر ترک واجب یا تاخیر
 و کسی از ارکان بنام بسبب مهر و همی فاعده است و اما
 و خوب آن بسبب زیاد نبودن چیزی پس بجهت آن که بسبب
 زیادتی عمل تا حدی یا ترک واجب لازم می آید * و مسأله ۳ *
 سجده مهر لازم می آید بسبب ترک واجب خون حرام سوره
 فاتحه و دعای موت و تسبیح و تکبیرات بنام عدد چهار
 عملها واجب است زیرا که بمعبر صلح بر آن را طلب نموده
 است مایطوری که یکبار هم ترک نکرد است و این علامت
 و خوب است و بجهت آنکه این جررها مسووب میشود بسوی
 تمامی نیازها پس دلالت کرد بر اینکه این جررها از حد ایمن
 نیاز است و از حد ایمن نیاز میشود مگر به خوب و هیچ نمی
 سجده مهر واجب میشود بسبب ترک تعدد اولی فاعده اخیر
 و همی صحیح است حد آن بیرو واجب است * مسأله ۴ * امام
 اگر بجهت بخواند قرآن را در بیای یکد اخفای قرائه در آن مقرر

است یا با خفا خواند قرآن را در نماز یکده مرتبه چهار مقرر
است پس سجده سهو لازم می آید زیرا چه چهار و اخفا در موضع
بخود واجب است ولیکن اختلاف روایت است در مقدار آن
اعنی چه مقدار قرآن بجهر بخواند در موضع اخفا یا چه مقدار
قرآن با خفا بخواند در موضع جهر تا بسبب آن سجده سهو
لازم آید و اصح این است که در هر دو صورت آن مقدار معتبر است
که بآن نماز جا بزم میشود و بر آنچه احتراز نموده از جهر قلیل معتذر است
و احتراز کثیر مہکن است و مقدار یکده بآن جایز میشود نیاز کثیر
است ولیکن مقدار مذکور نزد ابی حنیفه مرجح است و نیز
صاحبین مرجح سه آیه است و این حکم در حجب امام است نه در حجاب
منفرد زیرا چه چهار و اخفا از خصایص جهراست ^۱ مسأله ۵۰
بسبب سهو امام سجده سهو واجب میشود کبر مقتدی زیر آنچه سببیکه
موجب سجده سهو است در حجب اصل اعنی امام متقرر و متعقب
شد و ازین جهت لازم میشود هر متقدم بر احکام اقامت بسبب
نیت امام ولیکن اگر امام سجده سهو نکند مقتدی نیز نکند
زیرا چه او اگر تنها سجده سهو کند مخالفت امام لازم می آید
و حال آنکه او التزام نموده است تبعیت امام را ^۲ و مسأله ۵۱

اگر مقتدی میبوا کند پس بسبب آن سجده میباید بر امام
لازم نیست آید و نه در مقتدی زیرا که اگر مقتدی بسبب میبخواهد
تنها سجده میباید بجا آرد مخالفت امام لازم نیست آید و اگر امام
نیز بتبعیت او سجده میباید پس لازم نیست آید که اصل تابع
تابع شود * مسئله ۷ * اگر شخصی قعد اولی را فراموش کند
پس اگر ایراد آید در حالیکه بسوی قعدا قرب است پس لازم
است که نشیند و تشهد بخواند زیرا که چیزی که قریب از شیء بود
حکم آن شیء میگیرد و بعضی گفته اند که درین صورت نیز سجده میباید
کند بسبب تاخیر و بعضی گفته اند که سجده میباید و کردن در کار نیست
و شخص کورمانند کسی است که استاد نشد است و همین صحیح
است و اگر شخص کور را یاد آید بعد از اولی در حالیکه
بسوی قیام اقرب است باید که نشیند زیرا که او مانده
است و است که فی الحقیقت استاد شده است ولیکن سجده
میباید و حراشد که در زیر احدی قعد کرد است قعد اولی را که واجب
است * مسئله ۸ * اگر شخصی قعد اخیر را فراموش
کند و اسناد شود و بعد از اسناد و ایراد آید پس لازم
است ویرا که بنشیند مادامیکه در آن رکعت سجده نکرده باشد

و بر آنچه در نشستن اصلاح نمیکار و دست و قد زت است او
 را بر آن نه بر آنچه در کم از بکر کعت ترک مضایقه نیست
 پس لازم است که نشیند و رکعت خامسه را که شروع در آن
 کرده او را لغو کرد اند و بر آنچه او رجوع میکند بسوی چیزی که
 متصل آن سابق از این است یعنی قعده پس بگذارد آن
 رکعت را و بسجده و سجود را لازم است و بر آنچه او تا خبر واجب
 نبود ایستاد و اگر شخص مذکور را یاد آید قعده مذکور را
 بعد از آن که بسجده کرده برای هر رکعت پنجم پس در بنصورت
 نذر علیای ما باطل میشود نیاز فرض او که قعده اخیره در آن
 فراموش کرد است و بر آنچه درین هنگام مستحکم شده
 شروع او در نماز نفل پیش از آنکه پنجم و کمال او
 کرده باشند ارجحان نماز فرض مذکور را پس لازم
 آن مذکور او از نماز مذکور بیرون شده و بر آنچه بسبب یکسجده
 یک رکعت نیاز حقیقه متحقق میشود حتی که حائث میشود از یکی
 سجد و کردن کسیکه پیشین کند که من نماز نفل را هم کرده و این آن نیاز
 فرض نفل میگذرد نزد شیخین رخ و نذر معصیه روح آن نیاز باطل
 و بگذرد مطلقانه بطریق فرض صحیح میشود نه بطریق نقال

پندار و اینها را بقا مذکور شد است و شصتن مذکور را در صورت
 اولی این است که رکعت ششم را بر تمام کعبه و ایمنی اگر رکعت ششم را
 تمام نکند بر او هیچ جزای لازم نیست آید و در آنچه او سهوا شروع
 کرد است در بیجا رفتن که عبارت است از رکعت بیست و ششم و اگر
 عهده شروع میکرد و تمام آن را در آن میبرد چه زحمت و صاحب میگردد
 بسبب شروع کردن در آن و قیامه شروع کند عهده بعد از آن باید
 دانست که او بیوسه ساری میگوید که در صورت مذکور در عرض او باطله
 میشود و بعد از آن در میان دو رکعتی در آن دو رکعتی در میان
 سه رکعتی کامل است و معصوم در آن میگوید که در عرض او باطله میشود
 و قیامه تمام سه رکعتی در آن در عرض حکام سه رکعتی مذکور تمام
 میشود و در آنجا تمام میماند تا آخر آن تعلقی دارد و آن بوداشتی سر
 است و آن صحیح است و احدی و شش یا هر روزی روح گفته است
 که مختار قبول نکرد است و شش و این اختلاف است که اگر ار
 شصتن مذکور در آن سر و داشتن سوار سجده رکعت بیست و ششم حد
 صادر شود پس بر او سجده روح به حد مذکور را باند که بپا کند بیار
 در آنرا اعی تمام کند و اگر مرض مذکور را بپا باند که بعد از وضو
 نشیند بقدرت خود و سلام بگوید و هر چه سجده مذکور

نزد رُح صحیح نیست پس در رکعت پنجم سجده یا قنّه
 نشاند و نزد ابی موسی و جابر بن عبد الله شد زیرا چه
 سجده مذکور نزد او صحیح است پس در رکعت پنجم سجده
 یا قنّه شد * مسئله ۹ * اگر شخصی بعد از قعدۀ اخیرۀ پیش
 از سلام بسبب سهو برخیزد و رکعت پنجم شروع نماید و بعد از آن
 یاد آید و بر آن قعدۀ اخیرۀ از سهو کرده است پس لازم است ویرا که
 نشیند و اما میگوید که سجده نکرد با شد در رکعت پنجم و بعد نشیند
 سلام گوید زیرا چه سلام گفتی در حالت قیام غیر مشروع است و قنّه
 است او بر اینکه ادای سلام کند بر وجهی که مشروع است اعذبی
 بقعود زیرا چه کم آن یک رکعت به محل ترک است و اگر در رکعت پنجم
 سجده کرده باشد بعد از آن یاد آید ویرا سهو مذکور پس
 در این صورت باید که رکعت ششم را نیز تمام کند و در این صورت فرض
 او تمام میشود زیرا چه تمام ارکان آن تمام است و سائین
 است و باقی نیست مگر لفظ سلام و آن واجب است و از
 ارکان نماز نیست و آنچه مذکور شد که رکعت ششم را تمام
 کند وجه آن این است که آنچه نماز میکند بعد از برخاستن
 بعد از قعدۀ اخیرۀ نفل است پس باید که آنرا نگیرد و رکعت پنجم

و گفته شدیم و آنست که تمام کعبه نقل شود چه نیاز دیگر رکعت چنانچه
 نیست به جهت آنکه اگر آن نباشد و رکعت بعد از آن باید دانست
 که این دو رکعت قائم مقام دو رکعت سنت ظهر نیست و در این مستحب
 است زیرا که پیغمبر صلعم بر آن دو رکعت سنت مواظبت نمود و دانست
 که تعدیه تا یکصد و باید دانست که در صورت مذکور، سجده
 هر بار باید کرد و بر هر یک از این دو رکعت یک رکعت خارج است هر
 یک از این دو رکعت مستحب و پنجین داخل است در نیاز نقل بر حال نقل
 طریقه سنت و مجموع سیزده یک نماز است در حق سجده
 سه و چهارم است آنکه برای نقل مذکور نحر بر سجده نکرد است
 و اگر شخص مذکور این نماز را تمام نکند و ترک کند آن را متصلی آن
 فراوان لازم نیست چه اگر در آن سه و شروع کرد و بعد از آن که کسی
 اقتدا کند به شخص مذکور در این دو رکعت پس سجده روح مستحب
 مقتدی را باید که پیش از رکعت نماز را گذارد زیرا که این مذکور این
 پیش رکعت نماز را بیک عصر می گذارد است و نیز در تپید چنین روح مقتدی
 مذکور دو رکعت نیاز خواهد کرد و بر هر یک از این دو رکعت نماز
 مستحب است پس این دو گانه می نقل است و
 اگر مقتدی مذکور باشد که نماز نقل مذکور را بعد از شروع

نیز او قضای آن واجب نمیشود چنانچه بر امام مذکور قضای آن
 واجب نیست و این نزد مسجد رح است و ابو یوسف رح میگوید که
 آوردن رکعت نیز از قضا خواهد کرد زیرا چه عارضه که بسبب آن قضا ساقط
 بشود است در وقت امام مختص با امام است * و مسند ۱۰ * اثر
 شخصی در رکعت نیز از قضا خواهد کرد و مسجد و مسجد و مسجد است
 نه و اینکه در آن واقع شده بود و بعد از آن خواست که دو رکعت دیگر
 گذارد پس نباید که بنا کند این دو رکعت را بر تحریرت و گانه اول
 زیرا چه اگر چنین کند مسجد * که بجای آورده است باطل میشود
 بسبب آنکه در وسط بنا زوایع میشود و موضع آن آخر نماز است
 پس نباید که در این صورت دو رکعت دیگر را بنا کند بر دو رکعت اول
 و مسجد اگر بنا کند جایز است زیرا چه تحریرت اول هنوز باقی است
 بخلاف مسافرچه اگر اگر او را کند دو رکعت نیز اگر در حق او
 فرض است و مسجد و مسجد و مسجد و بعد از آن پیش از سلام
 نیت اقامت نمائید پس و میرا باید که در رکعت دیگر را
 بنا کند زیرا چه او اگر بنا نکند جمیع نماز او باطل
 میشود * و مسند ۱۱ * اگر سلام داد از نیاز شخصی که مسجد
 و مسجد واجب است و در این هنگام کسی را قتل یا کسر یا کسر

شخص مذکور سجده سهو واجب آورد اقتدای آنکس صحیح
 میشود و ذکر نه صحیح نمیشود و این نزد شیخین رح است و مظنه
 رح گفتست که اقتدای مقتدی مذکور صحیح است خواه
 سجده سهو کند امام مذکور یا نکند زیرا چه نزد مکبده رح
 کسیکه بر او نه سجده سهو واجب است بسبب سلام از نماز بیرون
 نمیشود اصلا چه سجده سهو واجب است برای جبر نقصان پس ضروری
 است که سجده سهو را دانهوده شود در تکریمه نهان و نزد شیخین
 رح آنکس بسبب سلام مذکور از نماز خارج میشود بشرح
 موقوفه اعنی اگر سجده سهو بخوابد کرد پس بسبب سلام
 مذکور خروج او از نماز ثابت خواهد شد و اگر سجده سهو
 سج خواهد آورد خروج ثابت نخواهد شد و آنچه سلام فی نفسه
 موجب خروج از نماز است ولیکن اثر نمیکند بسبب حاجت بسوی
 ادای سجده سهو پس بدون ادای سجده مذکور عدم
 اثر آن ظاهر نخواهد شد و باید دانست که ثمره اختلاف
 یکی آنست که مذکور شد در صحبت اقتدا و دیگرایی
 است که شخص مذکور اگر بعد از سلام مذکور خندد قیقه کند
 و قیوی او خواهد شد شکست نزد محمد رح نه نزد شیخین رح و

هم چنین اگر شخص مذکور مسافر باشد و بعد از سلام منتهی
 نیت اقامت کند چهار رکعت نماز بر او فرض خواهد شد
 نزد مخرج نه نزد شیخین روح * مسئله ۱۲ * اگر به نیت قطع
 نماز سلام بگوید شخصیکه بر او سجده سهو واجب است پس
 لازم است ویرا که سجده سهو بجا آورد زیرا چه سلام مذکور
 قاطع نماز نیست اگر چه شخص مذکور بآن نیت قطع نماز
 نکرده است چه این نیت لغو است زیرا چه این نیت بخلاف شرع
 است * مسئله ۱۳ * اگر شخصی را اشتباه شود هم
 اینکه سه رکعت نماز گذارده است یا چهار پس اگر این حالت
 اقل رود ادایست و بر اباید که استیناف نماز کند زیرا چه
 در حدیث چنین آمده است و اگر این حالت اکثریومین
 او را پس باید که بنا کند بر مقداریکه ثابت است در ظن غالب
 آنچه در حدیث همچنین آمده است و اگر شخص مذکور را
 ظن غالب در هیچ جانب نباشد پس درینصورت بنا کند بر
 مقداریکه متیقن است و آن اقل است زیرا چه در حدیث
 آمده است که هر کراشک عارض شود در نماز و معلوم نکند که
 چه رکعت نماز گذارده است یا چهار رکعت پس بنا کند بر چندی که

اقل است از میان آن هر دو در صورتیکه استوفیه است
 و بپاید پس اولی این است که اول سلام و تکوید از
 نماز که در آن شک واقع شد است و بعد از آن
 استیفاء باید و براحا از شرع معلوم است که طریقه درون
 آن مدتی از بعد بپای سلام است و کلام و هر چه در نیت قبایع بپای
 و بدون سلام ما کلام لغو است و باید و آنست که در صورتیکه
 بپاید در اقل باشد که بسینند در موضعی که آنرا آخر نماز گمان میکنند
 تا قعد و اخیره که قرص است ترک نمود و الله اعلم

باب سیزدهم در بیان نیاز بهار * مسئله ۱ *
 اگر بیمار، قادر نباشد در استخوان پس حائز است و هرگاه
 نشسته بیمار کند از دماغ او رکعت رکوع و سجده و نیت
 آن رکعت معتبر صلعم و غیر آن این چنین بر من فرموده است که
 بیمار که از استاد را اگر طاعت استخوان نباشد پس نشسته بیمار
 کند از او اگر طاعت میسبب نباشد پس بر بپای و شاید بیمار
 کند از او یا طاعت رکعت رکوع و سجده و یا با او کی و بپای آنکه
 تکلیف طاعت بعبادت طاعت است * مسئله ۲ * اگر در
 صورت نشسته بیمار کند از او طاعت ادا نمودن رکوع و سجده

نباشد باید که رکوع و سجود بایا ادا نماید چه همین مقدار
 درست و لیکن باید که در ایها برای سجده سر را نگویند
 چه نسبت ایهای رکوع زیر آنچه ایهای رکوع و سجود قسایم
 مقام رکوع و سجود است پس حکم آن خواهد گرفت و جایز
 نیست که چیزی را بردارد یا قابل پیشانی خود و بر آن سجده یا
 کند زیرا چه پیشتر صلعم فرمود است که اگر قادر باشی بر اینکه
 سجده نه کن بر زمین پس سجده کن و اگر نه پس اشاره کن
 برای سجده و لیکن اگر چیزی را برداشته بر آن سجده نماید
 یا بنطور که سر را از رکوع و کعبه سجده جایز میشود چه درین
 هنگام ایها یافته میشود و اگر سجده کند بر آن یا بنطور که
 آن چیز را برداشته بر پیشانی خود بتهه پس درین صورت
 سجده نمیشود * مستحب ۳ * اگر در نماز را طاعت نشسته
 نباشد پس باید که نهان یا بنطور که آرد که بر پشت بخوابد
 و هر دو پای خود بسوی قبله کند و رکوع و سجود بایا ادا
 نماید زیرا چه پیشتر صلعم فرمود است که نهان گذارد و بیمار
 ایستاده و اگر طاقت ایستادن نباشد پس باید که نشسته نهان
 گذارد و اگر طاقت نشستن نباشد پس بر پشت خوابد و نهان

گذارد و بر کمر و ستود یا یا از امپایه و اهر طاققت آن سر نهادیم
 پس او معذور است و امید است که الله تعالی عد را در آید و بتا حیر
 نماز قبول خواهد کرد و اگر بسیار مذکور هر چه بگویم و بگویم و بگویم و بگویم
 پسوی بدیده نود اند پس این نیز حایر است بفا بر حدیث عمران
 ان من حصین کد سابق مذکور شد و لیکن اولی نود علی ای ما
 ایشان است که اول مذکور شد و در اینجا درین صورت اشاره
 آن بسیار واقع میشود پسوی شواهی متعدد و بیان بها ز
 ادا میشود و اشارت او در صورت دوم واقع میشود و متعاسا
 هر دو قدم و بعد نود شایع در صورت دوم اولی است
 * مسئلہ ۴ * اگر بسیار را طاققت این باشد
 که اشاره کند سر خود پس در بی شکام حایر است و اگر اکتا حیر
 کند در نماز و موقوفه دارد آن را و آید و اگر بتا در شود قه کند
 آن را و حایر نیست که معین اشاره کند یا با بر و یا بدست حایر
 در مسئلہ سابق مذکور است و اختلاف قول در هر دو و بجهت آنکه
 این ال حیر نکرد در حدیث مذکور است و بجهت این میسر است
 و قیاس کردن اینها چشم و اهر و در نماز حایر نیست و در اینجا
 رکش نماز که «تحت» است ادا میشود و در اینجا و در اینجا

و نیست که نیاز سا قطا نمیشود از بینار مد کور اگر چه او عاجز باشد
و یاده از یکشنبه از روز بستر طیکه میبوش نشده باشد و همین صحیح
است زیرا چه او مشهور خطائب شرع رامنیه قهید بخلاف آنکه
میبوش باشد زیاده از یکشنبه زور * و مسندله ۵ * اگر بیماری
قادر باشد بقیام و قادر نیاشد بر رکوع و سجود پس ویرا قیام لازم
نیست بلکه باید که نیاز کند از نشسته و رکوع و سجود باینها ادا
نمایند زیرا چه قیام را واجب است آن رکنی نیاز کرد انیده شد است تا
آن وسیله گذر انیده شود برای سجده آنچه سجده باین وجه کردن
نه واجب کمال تعظیماً است پس در رکعه بعد از بقیام سجده متعوم
نیباشد قیام زکین بخواند مانند و مصلي من کور و مستان اعدت اگر خواهر
اسماده نماز گذارد و اگر خواهر نشسته نماز کند و رکوع و سجود
باینها ادا نماید ولیکن این افضل است زیرا چه نشسته ایست و در آن
پیشا بدتر است بسجود * و مسندله ۶ * اگر شخص بی بعضی ام
اجزای نیاز استاده ادا کند در حالت صحت و بعد از آن بیمار گردد
که بسبب آن طاقت استادن ندارد پس جایز است ویرا که باقی
نیاز را نشسته گذارد خواه رکوع و سجود کند اگر بران قادر باشد
یا ایها را اشاره نماید برای رکوع و سجود اگر قادر نیاشد بران و اثر

و نیز اوقات مستثنی‌ها اند پس جایز است ویرا که بر پشت حلقه باقی
 نماید و اگر آرد نیز بواجب در می‌شود و صورت پناهی اد می‌براهلی است
 پس حاکم خواهد شد مانند اقتدا احسنی اقتدای دیگر در
 پشت فایم جایز است زیرا چه در آن بنای ادنی است سر
 امای پس همچنین در سجده نیز * مستثله ۷ * شخصیکه
 بسبب بیماری بنشیند چهار رکعت و رکوع و سجود میکند اگر دم
 آثانی بهار صحت داد و قادر شود بر قیام پس ویرا جایز است که
 یا قیام یا رکعت و اگر نه در شیعیان روح و معبود روح که تست در
 آن حساب نیست بلکه لازم است ویرا که استیفاء بسیار
 بپایند و این اختلاف بنابر اختلاف آنهاست و صورتی که
 اقتدا کنند ما هم در پس شاهد چه نزد رکوع این اقتدا
 جایز نیست و نزد شیعیان روح جایز است و دلیل حائض
 بنا بقا مذکور شد است * مستثله ۸ * بیمار یک رکوع و سجود
 جایز می‌نماید اگر صحت یابد در اثنا یا چهار رکعت و بر ادنی
 رکوع و سجود پس ویرا حاکم نیست که بتا کند یا بنظر که در اقیام
 رکوع و سجود کند بلکه لازم است ویرا که استیفاء نماید و این
 معتقد علی‌اساس وجه آن این است که اقتدای رکوع کنند و دم پس

کسیکه رکوع بایتما میکند جایز نیست پس سه چنین بذای باقی نیاز
 که در آن رکوع و سجود می نماید بر اول آن نیاز که در آن رکوع و سجود
 بایتما نبود است جایز نخواهد بود * در مسئله ۹ * اگر استاد
 شروع کند شخصی در نیاز نقل و بعد از آن عاجز شود از قیام پس
 مضایقه نیست و بر آنکه تکیه کند بر عضایا بردیوانی یا نشیمنه
 و بر آنچه آن عذر است و اگر بغیر عذر تکیه کند بر دیوانه یا نشیمنه پس آن
 مکروه است و بر آنچه این بی ادبی است و بعضی گفته اند که تکیه
 بر دیوانه یا نشیمنه مکروه است و نوشتن نزد ایه صلی الله علیه و آله و سلم
 عذر نزد او رخ جایز است بیکرام نیست پس تکیه بر دیوانه یا نشیمنه
 شخص خواهد بود و نزد صاحبین رخ مکروه است و بر آنچه نشیمنه یا بغیر عذر نزد
 ایشان جایز نیست پس تکیه کردن نزد ایشان مکروه خواهد بود و اگر
 بنشینند شخص مذکور بغیر عذر پس این مکروه است بالا تفاوت
 لیکن نیاز او جایز است نزد ایه صلی الله علیه و آله و سلم و نزد صاحبین رخ جایز نیست
 * در مسئله ۱۰ * نشیمنه نیاز گذارن در کشتی بغیر عذر جایز است
 نزد ایه صلی الله علیه و آله و سلم و قیام افضل است و صاحبین رخ گفته اند که نشیمنه
 نیاز گذارن در کشتی بغیر عذر روا نیست مگر بر چه انسان در کشتی
 قادر است بر ایستادن پس روا نیست و بر آنکه ترک کند نیاز بغیر عذر

و دلیل اینست که روح این است که در گشتی بهشت و دوزخ سرعاً رخن
 میشود پس کونا متعلق است به امریکه بیشتر و موع می آید
 متعلق شهره می شود و لیکن استاده نیاز گذاردن در آن افضل است
 به جهت آنکه متعلق علیه می شود و اگر از گشتی سر آمده بر روی
 زمین نیاز گذاردن منصوص باشد پس افضل این است که از گشتی
 بر روی سر و بر روی زمین نماز گزارد چه در این صورت دل قرام
 می شود و حضور قلب در نماز حاصل می شود و باید دانست که اگر
 احتیاطاً که مذکور شد در صورتی است که گشتی را با تلبه و گفتی که مربوط
 باشد در آن نباشد پس آن بهتر از من کناره در باشد است و هلی
 صحیح است * مسئله ۱۱ * اگر شخصی بهوش نباشد
 آن قدر مدت که پنج نوبت بسیار یا کمتر از آن بگذرد و
 خبردار نشود پس قضای آن قدر بسیار از او لازم است
 اگر ریاضه از پنج نماز بگذرد پس قضای آن بر او
 لازم نیست و این فرق بنا بر استحسان است و مقتضای قیاس
 این است که هر نماز که در تمام وقت آید بهوش باشد انسان
 پس بر او قضای آن نماز واجب نبود چه او از ادای آن عاجز
 است پس این بهوشی مانع از آنکه باشد و وجه استحسان

این است که مدت بیروشی هرگاه در آن شود نیازهای کثیر
 قربت میشود پس اگر قضای آن واجب شود حرج لازم می آید
 و اگر آن مدت کوتاهی باشد نیازهای قلیل قربت میشود و
 در قضای آن حرج نیست و نیازها که زیاد باشد بر نیاز
 یک شبانه روز که پنج نیاز است پس آن کثیر است زیرا چه
 مکرر میشود و باید دانست که حکم جنون مانده حکم
 بیوشی است چنین ذکر کرد است ابو سلمه بن مرح بخلاف
 خواب چه ناه راست که مدت خواب اینقدر در آن شود پس
 خواب بمنزله تصور انسان است در ادای نیاز بعد از آن باید
 دانست که نزد معبد روح زیادتیی با اعتبار اوقات معتبر است
 پس هرگاه بشکارد وقت نیاز ششم قضا ماقط میشود زیرا چه
 تکرار نیاز در بین تکام متعاقب میشود و نزد شیخین روح
 زیادتیی با اعتبار ساعات معتبر است پس هرگاه زیاده شود بر
 یکروز و شب ساعتی ماقط میشود قضای آن و این منقول است از
 علی و ابن عمر رضی الله عنهما بالصواب

باب چهارم در بیان سجده تلاوت
 * مسأله اول * سجده تلاوت در قرآن چهارده سجده است

یابی در آخر سورة اعراف روم و سورة رعد و سورم در سورة
 محل و چهارم در سورة نبي اسرا نيل و پنجم در سورة مريم
 و ششم در سورة حج در موضع اول و هفتم در سورة مرقس
 و هشتم در سورة نيل و نهم در سورة آلم تدریل و دهم در سورة
 حق و یازدهم در سورة فتح و دوازدهم در سورة التجم و سیزدهم
 در سورة اد السبا و سب و چهاردهم در سورة احرا و پانزدهم
 جمن بسته است در مصحف عثمان رضی و بران اعتقاد است و
 در موضع دوم در سورة حج سجده تلاوت بیست و یک بار و در
 سجده که در آن مذکور است سجده بیست و یک بار است
 تلاوت و مانند آنست که موضع سجده در سورة فتح السجده هر
 قوله قل لا تسامون ایضا بعد قول غیر رضی و همین مختار است
 برای احتیاط و باید دانست که سجده تلاوت در بی چهارده
 موضع واجب است هر کسی که تلاوت کند این آیتها را و هر کسی که
 پسود آن را حواء مقصد و اراده سید و اسد آن را تا بعد قصد
 و اراده در احوال معجز صلعم فرمود است که سجده تلاوت واجب
 است هر کسی که پسود آن سجده را و هر کسی که بخواد آن را
 و این حدیث مطلق است و مقید بهست یا نه که قصد ابش را

مسئله ۲ * اگر امام در نماز آیه سجده را بخواند باید که
 سجده بجا آورد و مقتدی نیز همراه امام بجا آورد چه مقتدی التزام
 نموده است متابعت امام را و اگر مقتدی بخواند آیه سجده را
 به سجده تلاوت نکند امام و مقتدی نه در ابتدای نماز و نه بعد از فراغت
 از نماز و این نزد شیخین مرجع است و مجتهد مرجع میگوید که امام و
 مقتدی هر دو سجده تلاوت ادا نمایند بعد از فراغت از نماز
 زیرا چه سبب وجوب آن یافته شد ایست در حق هر دو و هیچ چیز مانع
 ادا آن نیست بعد از فراغت از نماز بخلاف حالت نماز چه
 در آن اگر ادا کند مقتدی فقط مخالفت امام لازم می آید و اگر امام
 نیز به تبعیت مقتدی سجده تلاوت نماید لازم نمی آید که امام
 تابع مقتدی شود و این بخلاف اصل است و دلیل شیخین مرجع این
 است که مقتدی میگوید و راستی در حق قرائت قرآن و تصرف معتبر
 موجب حکم نمیشود بخلاف جنب و حیض چه آنها را از قرائت قرآن
 نهی است و لیکن محجور نیستند و اثر حجر عدم اعتبار تصرف
 است پس قرائت معتبر نیست لهذا بر سامع آن سجده تلاوت واجب
 نمیشود و اثر نهی تحریم فعل است و تصرف معتبر است پس قرائت
 حیض و جنب معتبر است لهذا بر سامع آن سجده تلاوت واجب

میشود سوال هرگاه حائض پس اگر حائض و جنب آن
 سجده را بخوانند باید که سجده تلاوت بر آنها واجب شود و حال
 آنکه بر حائض واجب نیست جواب ابی هر حائض بصواب آنکه
 سجده را سجده تلاوت بر او واجب نمیشود بخلاف آنکه واجب نمیشود
 بر او سجده تلاوت بسبب تنیدن آنکه سجده بحجت آنکه و بر
 اشیاء سجده و سبب بخلاف جنب زیرا که او اشیاء را نگذارد
 بداردن الحال باینطور که غسل کرده و نماز گذارد * پس
 اگر مقتدی و بر او آنکه سجده را و بشود آنرا شخص که خارج
 نماز است پس آن شخص را لازم است که سجده تلاوت را بجا آرد
 و همین صحیح است زیرا که حکمهاست در حق مقتدی مذکور
 و امام آن و کسانی که شریک نماز اند در حق غیر آنها * پس
 اگر شنوند کسانی که در نماز آنکه سجده را را شخص که
 شریک آنها نیست در نماز پس بر آنها سجده تلاوت واجب
 میشود و آنها را باید که بجا آورند آن سجده را بعد از
 قرائت آنها رنند در اثنای نماز و در احد سنیدن آنها
 آنکه سجده را آن شخص مذکور افعال نماز آنهاست
 و هرگاه سبب وجوب سجده تلاوت یافتند است در حق

آنجا پس سجده تلاوت ادا نخواهند کرد بعد از فراغت از نماز و اگر
 آنجا در اثنای نماز سجده تلاوت نمایند جایز نیست و زیاده
 این سجده ناقص است بسبب آنکه از آنجا وارد شده است
 پس ادا نخواهند شد بسبب آن سجده کامل که واجب شده است
 بر آنها پس بعد از فراغت از نماز اعادة آن خواهند
 کرد زیرا چه بسبب آن مستحق شده است و اعاده نماز در کار
 نیست زیرا چه یک سجده زیاده گزین موجب فساد نماز
 نیست و در روایت نوادر آمده است که نماز آنها فاسد میشود
 و تراچه آنها زیاده کردند در نماز چیزیکه از افعال نماز
 آنها نیست و بعضی گفته اند که این قول معتبره است
 * مسئله ۵ * اکثر ایت سجده را خواند امام در نماز و
 نشیند آنرا شخصیه که مقتدی او نبوده بعد از آن شخص
 مذکور اقتدا کرد در پس امام مذکور در رکعتیکه ایت
 سجده در آن خوانده بود ولیکن بعد از آنکه امام سجده
 تلاوت ادا کرده بود پس مرشخصیند کور را سجده تلاوت کردند
 در کار نیست زیرا چه شخص مذکور هرگاه شریک امام شد
 در رکعت مذکور پس سجده کند امام مذکور که دست می

خفت از روی معتبر شد و چنان شد که تویاً او سجده تلاوت
 بجای آورد و است و اگر شخص مذکور اقتدا کند در پس امام
 مذکور پیش از آنکه امام مذکور سجده تلاوت کرده باشد
 و پس از سجده تلاوت همراه امام خواهد کرد و بر اجه از
 درین صورت اگر نبی شنید آیه سجده را از امام خوانده سجده
 می کند همراه امام پس هرگاه شنید است آنرا بطریق اولی
 همراه امام سجده خواهد کرد و اگر شخص مذکور اقتدا
 نکرد در پس امام مذکور پس او تقیاً سجده تلاوت خواهد کرد
 و نیز اجه سبب آن متعلق شد است * مسئله ۴ * هر سجده
 تلاوت که در نیاز واجب شود پس ادای آن در نیاز ضروری است
 و اگر در نیاز ادا نکند آنرا پس آن قضا کرده نمی شود بعد
 از فراغت از نیاز و اجه سجده کذا ادای آن در نیاز
 واجب میشود فضیلت دارد و سجده کذا ادا نموده میشود و
 غیر حالت نیاز ناقص است به نسبت آن پس سجده مذکور
 یا این سجده ناقص ادا نمیشود * مسئله ۷ * اگر شخصی
 تلاوت کرده آیه سجده را و سجده نکرد حتی که نیاز شروع
 میکرد و در نیاز باز خواند آن آیه را و سجده تلاوت در نیاز

بهجا آورد پس این سجده کفایت میکند برای ثلاث و ثلث و چه
 سجده دوم که در نماز کرد قوت دارد پس سجده اول تا بیع آن خواهد
 شد و در روایت دیگر نواد آن مد است که باید که سجده دیگر
 بعد از فراغت از نماز نکند برای ثلاث و ثلث و چه سجده اول بسبب
 آنکه سابق است نیز قوت دارد پس هر دو سجده هر قوت برابر
 شده اند و جواب روایت نواد آنست که نه سجده ثانی را بجای آنکه
 متقبل به قصد است قوت و ترجیح است بر سجده اولی * مسئله ۸ *
 اگر شخصی ثلاث کرده باشد سجده را و سجده آن بجای آورد
 و بعد از آن نماز شروع کرد و در نماز همان آن بجز راندن پس سجده
 دیگر در نماز خواهد کرد زیرا چه این سجده دوم تا بیع اول نمیشود
 چه سبب این اکنون در نماز یافتن شده است پس بسجده اول ادا
 نند خواهد شد و گرنه تمام مسبب بر سبب لازم می آید * مسئله ۹ *
 هر که مکرر بخواند آنیت سجده را در مجلس واحد پس او را
 سجده واحد کفایت میکند و اگر ثلاث کند آنیت سجده را دوبار
 در دو مجلس بر او دو سجده لازم می آید پس اگر اول را بیشتر
 ادا کرد باشد بار دوم یک سجده خواهد کرد یا بدانست که در
 سجده ثلاث تعدیل سبب است نه تعدیل سبب اعنی اگر چند

بار نماز کند آیت سجده را پس آن چند بار بمنزله
 یکبار نماز کرده میشود و در حق وجوب سجده نماز برای
 دفع حرج حتی که اگر محض تلاوت کند آیت سجده را و سجده
 کند برای آن و بعد از آن شیوان آیت را در میان مجلس بار دیگر
 تلاوت کرد سجده دیگر لازم نیست و تعدا اخل سبب لایق قراست
 و مساوات زیرا که در این احتیاط واجب است پس اگر
 نماز داخل در حتم شود در سبب لازم آید که سبب موجب
 صوابت یا فساد شود در عبادت و در این ترک احتیاط است
 و تعدا اخل سبب بتقویات لایق قراست زیرا که در این احتیاط
 نیست بلکه احتیاط در اودع آن است ولیکن این تعدا اخل
 در صورتی است که چند بار تلاوت کند آیت سجده را در مجلس
 واحد زیرا که مجلس واحد جامع متفرقات است و هرگاه چند
 بار تلاوت کند در مجلس متعدد پس آن تلاوت سبب متعدد اعتبار
 نموده خواهد شد چنانچه در اصل متعدد است پس سجده نیز
 متعدد لازم خواهد آمد * و مسئله ۱۰ * اگر کسی در مجلس
 تلاوت هر چند در پس دیگری در خاصیت احتلاف و تعدا مجلس
 متعاقب پیشرو به اختلاف آنکه اگر شوهر اختیار طلاق دهد

این خود را و مختار گردانند آنرا بایستد و هر که بگوید بزرگ شود و در
 حالیکه نشسته است اختاری نفست پیش این اختیار دادن
 جمعی است بحساب که در این اختیار و ادا است و بعد از تنبیر
 مجلس زن مذکور در اختیار طلاق باقی نمی ماند حتی که اگر
 بعد از تنبیر مجلس مذکور طلاق دهد خود را زن مذکور طلاق
 و انقضی نمیشود و مجلس مذکور بحج و برخاستن زن مذکور دستخیز
 نمیکرد و مجلس دیگر میشود حتی اگر بعد از این طلاق دهد خود
 را طلاق و افعی نمیشود و وجه آن این است که برخاستن از
 مجلس مذکور دلائل میکند بر اینکه زن مذکوره اعراض کرد از
 اختیار کردن طلاق و اعراض در منتهی موجب بطلان اختیار
 است * و مسند * ۱۱ * شخصی که برای باقیه با رجه می زند
 تا رهای آن را و است میکند آن قارها و برای تنبیه آن
 آمد و رفت می نماید پس رفتن او از اینجا تا باز جای یک مجلس
 است و آمدن او از آنجا تا باینجا مجلس دیگر است
 حتی که اگر دوبار آن یک مسجد بخواند درین دو مجلس دو
 مسجد دبر او واجب میشود و همچنین اگر شخصی بالای
 درخت از شاخه بشاخی انتقال کند پس بمبیت انتقال از شاخه

باشد. چنانچه احتیاط و تعدد مجلس متعاقب میشود و همین اشیاء
 است و همچنین هر کوفتی حرمی از برای احتیاط * مسلسل ۱۲ *
 اگر متذکر و متذکر شود مجلس سامع در مجلس قاری پس سجده
 تلاوت مکرر واجب میشود در سامع مذکور و در احد سبب و حوی
 سجده تلاوت در حق او سجده ای آیه سجده است و همچنین
 سجده تلاوت مکرر واجب میشود در سامع بسبب تعدل مجلس
 قاری و بعد از این بنا بر قول بعضی از مسامع است و اشیاء این است
 که سجده مکرر واجب میشود در سامع بسبب تعدل مجلس
 قاری و بعد از آنکه مذکور شد که در صوت آن در حق
 او شهادت آیه سجده است پس تعدل محاسن شهادت در حق
 او مشتمل است بر تعدل محاسن تلاوت قاری * مسلسل ۱۳ *
 هر که خواهد که سجده تلاوت بجا آورد پس طریق آنست که
 تکبیر بگوید و سجده کند و در وقت تکبیر دستها را بردارد و با هم
 در تکبیر تحریر همه نماز و سهواً بر میآورد و بعد از سجده تکبیر
 گفتن سر از سجده بردارد و در سجده چهار و این مرسوم
 از این مسعود رسیده و سجده تلاوت تسبیح و سلام بسبب رها
 تشهد و سلام برای بیرون آمدن از تحریر است و این معنی

چون گفت که بیشتر تعزیریه باشد و در این جمعا تعزیریه نیست
 مسئله ۴۱ اگر شخصی بخواند سوره را و ترک کند آیه
 سجده را از آنجهله پس این مکروه است خواه در نماز باشد یا
 یا در غیر نماز زیرا چه ترک آیه سجده باالتخصیص دلالت میکند
 بر اینکه شخص مذکور از سجده عاری می دارد و اگر بخواند آیه
 سجده را فقط و بگذارد ماسوائی آنرا پس در آن مضایقه نیست
 چه درین میل اویسوی سجده معلوم میشود و مصیبت روح گفتار است
 که احب نزد من این است که از بالای آیه سجده یکی آیه یاد
 آیه را بخواند زیرا چه در اکتفا نبودن بر آیه سجده گناه
 این میشود که او آیه سجده را تفصیل میدهد بر آیه های دیگر
 و بسبب ضم نوره در یک دو آیه دیگر بآیه سجده گناه مذکور
 دفع میشود *مسئله ۴۲* مشایخ روح مستحسن داشته اند
 اخفای آیه سجده را اجنبی اگر فارسی قرآن در تلاوت آن
 آیه سجده را بجهر بخوانند مستحسن است کما بر سامعین
 سجده تلاوت را احب نشود و الله اعلم بالصواب
 بیان پانزدهم در بیان نایبها فر *مسئله ۴۳*
 پیغمبر یکدو جنب تثنیه از حکام است عبارت است از اینکه تثنیه کند

انسان از جای خود جای نمی‌گیرد که میان اینها و میان آنجا
 مسافت سه شبانه روز باشد بسم الله می‌یاورد اثبت یعنی سه روز متوسل
 ازین هر واحد را چاره دیگر در علم ریاضت مسیح موزه داد است مقیم را
 یک شبانه روز و مومسافر را سه شبانه روز و این ولایت میکنند که
 هر مسافر را آنقدر مدت مسیح بر موزه جایز است و مراحد الف لام
 که بر لفظ مسافر در حدیث مذکور است برای جنس است نه برای عهد
 و این کلیه رقی را است می‌آید که مدت سفر کم از سه شبانه
 روز نباشد و اگر نه این کلیه را است نهی آید در هر بنحیورت اسباب
 قصد کند مکانی را که میان او و میان آن مسافت یک شبانه
 روز است نیز مسافر است و در حق او جوآن مسیح بر موزه تا مدت
 سه شبانه روز متصور نیست پس معلوم شد که مدت سفر کم از
 سه شبانه روز نهی خود و باید دانست که اگر دو سفر در مدت سفر
 از دو روز و اکثر روز سیوم تقدیر نهی و است و هر یک قول شافعی
 تقدیر آن یک روز و شب است و حدیث مذکور تحقیق است برای
 یوسف و شافعی یح و از متجدد روح مرویست که او تقدیر آن
 بمنزل نبود است یعنی مسافت مذکور سه منزل است و این قریب
 است از اول که مذکور شده و انداز آن یح و اب و هینک معتدل

نیست و همین تسبیح است و آنچه مذکور شد که میان هر دو مکان
 مسافت سه شبانه روز باشد بسیر ۴۰ روزی یا بسیر شتر پس آن
 معتبر است در سفر خشکی و قتی که بالای کوه نباشد و اما در سفر دریای
 پس معتبر است در آن آنچه مناسب است و در آن است و همچنین در سیر
 بالای کوه نیز معتبر است آنچه مناسب است و باید دانست که
 درین مسئله معنی مسافر توانست فرجه باوم شد پس
 ناید و آنست که مقیم شد در مسافر آنست و اما ثابت شد سفر
 ۲۰ مسکنه ۲۰ فرسای فرسای وقت ظهر و عصر و شبانه و رکعت نیای
 فرض است و باید که درین اوقات هر دو رکعت نیای فرض زیاده
 نکند و این را قهر میگویند و شافعی و حنفیست که هر اوقات مذکوره
 اصل نیای فرض هر مسافر چهار رکعت است و هر رکعت نیای فرض
 گذاردن مؤرا بطریق رخصت است چنانچه در روز رمضان
 هر مسافر فرض است اگر روزی دارد خوب است و معجزا او را
 روزه بخورد نیز جایز است بطریق رخصت و هر گاه چنین شد پس
 او را چهار رکعت نیای فرض خواهد شد و دلیل علیای ما این است که اگر
 مسافر در اوقات مذکوره دو رکعت نیای گذارد و در رکعت را ترک کند
 یا بطوریکه آن را اصلا نکند گاهی پس او بسبب ترک کرده دو رکعت

فخیر کنی کار نباشد و پس معلوم شد که این در کانه بر او فرض
نیست بخلاف روزه جدا که بمسافر و روزه نگه دارد و ایام
مستحب و قضا و آن بر او لازم است و قتی که مقیم کرده
مسئله ۳۰ * اگر مسافر در اوقات مذکور و چهار
رکعت نماز فرض گذارد باینجا و رکعت بعد از آن و رکعت اول بقدر تشهد
نشیند پس بنسب و رکعت اول فرض را میبشود و کانه اخیر
نقل واقع میبشود و یکی او گنیم کار میبشود بنسب تا اخیر سلام و اگر
بعد از آن و در رکعت اول نه نشیند بقدر تشهد پس نماز فرض او باطل
میشود بنسب مختار و شدن نقل بنماز فرض و پیش از تمام شدن
از کانه آن * * * * * هر کس که از کانه آن بقصد سقر از شهر
غیره بزیاد پس در این قضایا در اوقات مذکور اول رکعت نماز
فرض خواند کرد در بنا چه است و بنسب و اول نشیند و یا در شهر بخورد
مقیم میبشود و پس سفر او گنیم است و او شد بنسب و یا در شهر و یا از شهر
مذکور چه منزل نیست از علی فرضی که او فرض بقصد لیقرا منی شهر و یا از شهر
و یا کانه وقت نماز بر رسید پس بنسب از رتبه ای کرده و نظر نموده
در سوی خانه نویسد و فرض میبشود اگر در میبشود شتم الزم و یا در شهر
در آینه قصر میبشود و بنسب از * * * * * مسافر و یا

از خروج از بلاد خود متیم نشود **نکته** آنکه داخل شود در بلاد
 یا قریه دیگر و قصد اقامت نماید در آنجا یا نزد روز یا زیاد
 از آن و اگر در آنجا کمتر از پانزده روز قصد اقامت نماید
 متیم نمیشود زیرا چه مسافر بسبب مطلق درنگ نمودن در جای
 متیم نمیشود چه سفر خالی نباشد از ینگ مسافر گاهی در جای
 بنا بر حاجتی درنگ میکنند پس ضرور است که برای متیم شدن
 مسافر در جای مدتی معین نبوده شود و اندازه آن نبوده شد
 اقل مدت طهر بجهت آنکه اقامت موجب اتهام نیاز چهار رکعت
 است چنانچه طهر موجب نیاز است و بجهت آنکه تعیین مدت
 مذکور منقول است از ابن عباس و ابن عمر رضی الله عنهما و
 در چنین امر مانده حدیث است و باید دانست که قیود بلاد و قریه
 که مذکور شد دلالت میکند بر اینکه نیت اقامت در حدیث صحیح
 نیست و ضمیمه ظاهر و روایت است **نکته** آنکه اگر داخل شود
 مسافر در شهر یا بنی قصد که فردا یا پس فردا از آن شهر عزیمت خواهد کرد
 و مانده در شهر مذکور بقدم مدت اقامت مقصود و بی نیست
 پس او متیم نمیشود اگرچه باین حالت سالها بماند زیرا چه این شهر
 رضاشایماند با ذریعگان و نیاز قصر دیگر دو مثل این شهر

منقول است از بهاء بنی ارمیعی و فیلیز صلعم * مسند ۲ هـ
 ان لیسکره سلیمان داخل شود در دار حرب و نیت اقامه نمایند
 در آنجا پس این نیت اقامت معتبر نیست بلکه آنهارا باید که قصر
 بنمایند نه بار را و هیچکس نیست حکم در ضرورتیکه محاصره نبوده باشند
 آنهارا در دار حرب شهر یا قلعه را از کفار تر لحد دار حرب چنانی اقامت
 نیست بیهوده آنکه لیسکره سلیمان قادر نیستند بر این که اقامت نمایند
 در آنجا بسبب آنکه احتمال است که آنهارا در بیت دهند کافران
 و این اقامت نمایند و هم احتمال است که آنهارا در بیت نهند
 در دست کافران پس بگردند و هیچکس آنرا لیسکره با ساء عادل در
 دار اسلام محاصره نماید مریضیان راه مسکرا یا در هرمانیت
 اقامت آنجا معتبر نیست و آنجا بسبب نیت اقامه در آنجا مقیم
 میشوند زیرا که حال آنجا منافعی حرم اقامت است و نزد فرج
 آنجا در هر دو صورت بسبب نیت اقامت مقیم میشوند و قتی که آنجا
 صاحب سوکت باشند چه درین هنگام ظاهر این است که آنجا
 بر اقامت قادر اند و نردابی موسع نیز نیت اقامت آنجا صحیح
 است و قتی که آنجا باشند در خانه های کلی یا خستن چه این
 موضع اقامت است و اگر در حیمه و مرکا باشند نیت اقامت

۸ * مسندله ۸ * اهل بادیه که در صحرای و جبال
 در خیمه می باشند پس آنها اگر نیت اقامت نهایند در آنجا بعضی
 گفته اند که این نیت صحیح نیست و مرویست از ابی یوسف رع
 که نیت آنها در آنجا صحیح است و همین صحیح است زیرا که
 اقامت آنها در آنجا ابد است پس اقامت آنها بسبب انتقال آنها
 از چرکگاهی به چرکگاهی باطل نخواهد شد چ باین انتقال
 آنها را قصد سفر نیست * مسندله ۹ * اگر اقتدا کند مسافر
 در پس منظم در وقت نیازی ظاهر مثلاً پس باید که مسافر مذکور نیت
 چهار رکعت نماید گذاردن و تراچه به تبعیت امام بر او نیز چهار رکعت
 فرض شده است چنانچه اگر مسافر خود نیت اقامت کند در وقت
 نیاز چهار رکعت نیاز فرض میشود و با رعایت آنکه وقت نیاز سبب
 وجوب نیاز است و چون نیت اقامت کند در وقت پس نیت اقامت
 که موجب تغییر فرض مسافر است متعارف سبب مذکور یافته میشود
 اینها نیاز او چهار رکعت میگردد و این علت یافته میشود در صورت مذکور
 نیز چه تبعیت امام مذکور نیز موجب تغییر نیاز مسافر مذکور است
 ۱۰ * مسندله ۱۰ * اقتدای مسافر در پس منظم در نیاز قضایا نیز نمیشود
 زیرا که فرض او چهار رکعت نمیشود بعد از انقضای وقت نیاز پس

در صورت مذکور، قند اولی از امام در حقیقت مسامحه مذکور
 قند، احمر، میسود پس لازم می آید که اقتداء در پس امام
 مستور در قند، مذکور - اقتداء صاحب فرض است در پس
 صاحب اول و این جایز نیست و اگر مسامحه در دور تکبیر
 احمر اقتداء کند در پس مقدم پس این نیز جایز نیست
 و اگر اقتداء صاحب فرض در پس صاحب نقل لازم می آید
 در وقت قرائت * و در سوره ۱۱ * اگر مسامحه امام باشد
 و متبیین در پس او احد آنها نباشند پس در صورت باید که
 امام مذکور بعد از ادای دو رکعت چهار سلام بگوید و معتدیان
 چهار رکعت چهار خود را قیام بیاورند و در آخر معتدیان
 در صورت التزام تبعی امام بکرده اند مگر در دو رکعت پس
 باقی بیاور آنها خواهد گذارد مانند مسبوق ولیکن آنها را باید
 که قرائت بخوانند در باقی چهار رکعتی صحیح است و در آنچه
 آنها در باقی چهار رکعتی معتدی اند در حقیقت تعریضه چهار رکعت
 در احوال باقی چهار معتدی نیستند و فرض قرائت بر او است
 پس باید که آنها قرائت بخوانند بخلاف مسبوق که شریک
 امام میشود در دو رکعت احمر چه او در باقی چهار خود قرائت

میخوانند زیرا چه او شریک امام شد است در قرائت که نقل است
 پس قرائت که فرض است ادان شد است لهذا مسبوق مذکور
 قرائت میخوانند در باقی نیان خود و باید دانست که در صورت
 مذکور مستحب است که بعد از سلام بشکویید بختان یا
 خود که چهار رکعت نماز خود را تمام کنید چه منی نماز
 زیرا چه پیغمبر صلعم در مکه مشافیر بود و اشلم مکه در پس او صلعم
 افتاد و نبود و بدو و پیغمبر صلعم بعد از سلام مقتدر یا
 این کوران را چنین فرمود است * **مسئله ۱۲** * هرگاه
 مسافر داخل شود در بلده خود پس لازم است ویرا که چهار
 رکعت نماز کند اگر چه نیت اقامت ننموده باشد و زان
 بلده زیرا چه پیغمبر صلعم را مصحاب او درین سفر میکردند و
 بعد از رسیدن بر وطن خود متقیم میشدند بی آنکه نیت جدید
 نمایند برای اقامت. * **مسئله ۱۳** * اگر شخصی از وطن
 خود انتقال نیاید و در جای دیگر وطن گیرد و بعد از آن مسافر
 شده داخل شود در وطن اول پس بسبب داخل شدن در وطن اول
 بغیر نیت اقامت متقیم نمیرد و ویرا قصر نیاز در آن جایز است
 زیرا چه وطن اول وطن او باقی نمی ماند لهذا پیغمبر صلعم بعد از آن

در هر آنچه از قاضی شخص متعصب میشود بسوی فکاتیکه در آنجا
 بنیاد میگذازند اگر چه در روز برای کار و حاجت در جاهای
 دیگر میگردند * و منتهی ۱۵۰ * اکثر اینها شخصی دیرایام سفر
 فوت نشود پس او بعد از منقیم شدن در رکعت نماز قضا خواهد کرد
 و هر چه این اشک در اینها فوت شود در ایامیکه او مقیم بود پس او بعد
 از آن مسافر که شستن چهار رکعت نماز قضا خواهد کرد زیرا چه نقصا
 به سبب این است و بنایه دانست که در اقامه بت و سفر آخر وقت اینها
 معتبر است (علی انسانی) اکثر در آخر وقت مقیم باشند چهار رکعت
 نماز بر او فرض میشود و اکثر در آخر وقت منسا فر کرده
 در رکعت نماز بر او فرض میشود * و منتهی ۱۵۰ * در احکام
 سفر چون حضرت از و غیره متعصبیت و بی منصبیت بوده و بر این است
 احکامی از کلام مذکوره چنانچه معتبر است و در حق کبیر است
 حج منبر و زامچین معتبر است و در حق کبیر است برای و زام
 و زام برای سفر منی نماید و شافعی از حج میگویند که منقیر منصبیت
 احکام منقور و فیما بین زیرا چه احکام منقور منقور
 موجبند از آنکه منقور بر این شیخ معتبر است و با بت اینست پس متعلق
 کفر است و به منقیر منصبیت معتبر و جهت اینست که منقیر منصبیت در اینست

علمای ما یکی آن نهایی است که وارد شده است درین باب
 چه آن نهیها مطلق است و شامل است هر دو سفر را و دوم این
 است که نفس سفر معصیت نیست بلکه معصیت است فعل و ذکر
 که ارتکاب آن نهیاید بعد از سفر یا در سفر پس نفس
 سفر بلا حیت این وارد که منید احکام مذکوره شود
 و الله اعلم

پایه شانزدهم در بیان نیاز جمعه * مسئله ۱ *
 نیاز جمعه جمیع نیست مگر در شهر جامع یا در رفتن آن و در دیو
 چایر نیست مگر در احد پیغمبر صلعم فرمود است که جایز نیست
 نیاز جمعه و نه تکبیر تشریف و نه نیاز عید و نه روزنه نیاز عند اصعب
 مگر در شهر جامع و باید دانست که شهر جامع عبارت است
 از موضعیکه در آن امیر و قاضی با سندن و تنید احکام شرع
 و اقامت حدود نمایند و این تعسیر نزد اهل علم مذکور است و نیز
 مرویست از امیر مفسر که آن عبارت است از موضعیکه اکثر اهل آن
 موضع جمع شوند و را کبر مساجد آن پس آنرا در آن مسجد دلگنجند
 و تعسیر اول مختار که در آن است و همان ظاهر و ایه است و تفسیر
 دوم مختار یا محلی است * مسئله ۲ * نیاز جمعه جایز است

در منار قتیبه که امر حجاج از امامت نماید یا عقیقه وقت که بشهر در آنجا
آمدند باشند مثلاً و امیر موسی حجاج را خبر رسد که نیاز جمعه در منا
ادان نماید چه ویرا ولایت است بر امور یکدیگر تعلف دارد فقط
و این نزد شیخین رح است و مصعب رح گفتست که نیاز جمعه
در منا اصلاً جایز نیست زیرا چه متبادیه است و شهر نیست لهذا
نیاز جمعه در آنجا ندارد و نیز بشود و دلیل شیخین رح این است که
بسیار در ایام موسی حجاج شهر میگردید و نیاز عید در منا گذارده
نمیشود و بیجهت تضعیف در حق مردم مانده آنها درین ایام
بهناسی که حج مشغول میباشند پسین اگر نماز عید لازم
گیرد انبیه شود حرج لازم آید و عالیه این است که نماز جمعه
فرض است و نماز عید سنت است یا واجب پس
قیاسن نماز جمعه بر آن معقول نیست * مسئله ۳ *
نیاز جمعه جایز نیست در عرفات نزد جمیع ظلمای ما زیرا چه عرفات
فضا و صحرای محض است بخلاف منا چه در آن بناد و عمارت است
پس ضلاحت شهر می دارد * مسئله ۴ * اقامت نیاز جمعه
روا نیست بکسر سلطان را یا کسی را که سلطان و بزرگوار کند
پان زیرا چه نیاز جمعه از آن بوده میشود و جماعت عظیم و گاهی

نراغ واقع میشود میان آنها در تقدم و تاخر رکعاتی و رتبه‌های
 شمرده شده در امر دیگر پس ضروری است که مسلمان یا کسی که قائم
 مقام او باشد اقامت نماز جمعه نماید تا از نماز جمعه انصراف یابد
 * پس سوره فاتحه تلاوت کند برای نماز جمعه حتی شرط است
 یکی از آن وقت نماز ظهر است و نیز اگر چه پیش از صلعم فرمود است که
 هر گاه آقامت کند کرده پس نماز جمعه را اندازد یا بجا نیاورد
 پس نماز جمعه در وقت مذکور صحیح است و بعد از رکعتی آن
 صحیح است پس باید اگر بگذرد وقت مذکور و وقت نماز عصر
 در آن در حالیکه ایام در نماز جمعه است پس باید که نماز جمعه
 را ترک کند و نماز ظهر را بخواند بجز آنکه بگوید نماز ظهر را از سر نو
 شروع نماید نه بهیچ وجه و بعد از آن سوره فاتحه بخواند
 و بعد از آن بیستمین سوره حمد و خود بکافیه نماز جمعه را بدین
 خطبه ادا نکند و اینست که خطبه نماز جمعه پیش از نماز
 است و دو اوج ختمین معجزه است از حضور رسالت بناء صلعم و خطیب را
 نماید بشده دو خطبه بخواند و میان دو خطبه اندکی بماند
 در میان دو خطبه و در آن وقت صلعم تلاوت و نیز باید که
 در میان دو خطبه بخواند و در آن وقت صلعم تلاوت و نیز باید که

منبر مر آمد و کتب الحیدر و صبیحی قد رکعتی آورد چکه مند
شد و روز داده گفتن قادم شد پس از منبر فرود آمد و نیاز
جبهه ادا کرد و این مرید مذکور است بحقیقه روح است
* مسئله ۸ * یعنی از شرایعها و احکامها است اسب زیر اخذ
جبهه مستقیم است از حیض است و در آنکه اقل حیض است که کفایت
میکند برای حراز نماز جمعه شده معتقد است نه و این معتقد روح
و نه در صاحبین روح و معتقد است قسار روح که این قول است
یوسف روح است پس در روایت اصح و محذرح موافق است بحقیقه
روح است و دلیل آن یوسف روح این است که در و کس نیز
حیض است که معنی احتیاج در آن یافته میشود و دلیل ظریفین
روح این است که جمیع صحیح نیست مگر سه چیز که آن را
جمیع می نامند و هم معنی جمیع در آن متعین است و حیض است شرط
صلح است و امام هر طریقی است پس ضروری است که شوای امام
در حیض یافتن شود پس اگر معینان بکار یزید پیش او آنکه
امام سجده کند و باقی نماز را از مقتدیان در پیش امام مگر
رمان و صبیحان پس امام از مقتدیان روح گفتست که در تصور است
نیسار جبهه صحیح نه و شود و مسلم امام را که تنها در ظاهر

شروع نماید و صاحبین روح گفته اند که اگر مقتدیان
 بکریزند بعد از آنکه امام افتتاح نماز کرده باشد باید که امام
 نماز جمعه را تمام کند و اگر مقتدیان بروند بعد از آنکه امام
 یک سجده کرده باشد پس در وقت اتمام نماز جمعه تمام
 خواهد کرد و بر این اتفاق ایضا حکیم و صاحبین روح است برخلاف
 قول زفر روح چه او میگوید که جماعت شرط نیست پس ضرور است
 که این شرط یا نکرده شود تا آنکه نماز مانده شرط دیگر که وقت است
 مثلاً و صاحبین روح میگویند که جماعت شرط اعتقاد تکوینیه است
 نه ایمانی و آن ضرور نیست مانند خطبه و ابو حنیفه روح میگوید
 که تکوینیه معتقد میشود بسبب شروع در نماز و شروع در آن
 معتقد نمیشود مگر وقتی که یک رکعت تمام شود چه کمتر از آن
 نماز نیست پس ضرور است که تا تمام یک رکعت شرط مذکور
 یافتن شود بخلاف خطبه چه آن منافیه نماز است و بکسای آن
 تمام یک رکعت معتقد نیست و باقیها بعد از آن و صحیحان در پس امام
 معتقد نیست زیرا چه بسبب این معتقد یسار تکوینیه نماز جمعه
 معتقد نمیشود پس بسبب آنکه تمام نخواهد شد نماز جمعه
 و جماعتی که شرط نماز جمعه است یا گفته نمیشود * مسنده ۹

نیاز چیه واجب نیست بر مسافر و نه بر مکنت و نه بر عریض و نه بر بیکه *
 و نه در فاینا و بر اجه اکثر بر مسافر و ریض و نایب تا نه ساز چیه
 واجب شود بر آنها حرج لازم می آید و هیچکسین بنده وزن معذور
 است چه بنده بخند مت خواجه مستغول است وزن بخند مت
 شود پس نیاز چیه بر آنها واجب نیست و لیکن اکثر آنها حاضر
 شوند و نیاز چیه ادا آنها بندگان صحیح میشود در مراجه آنها را بسبب
 عدم معذور داشتنه بود و چون حاضر شدند برای نیاز چیه
 و ادا کردند آنها صحیح خواهد شد چنانچه مسافر اگر در ماه
 رمضان روزی ندارد معذور است و معذور اگر روزی ندارد و روز
 صحیح میشود * مسند ۱۰ * اگر مسافر یا بنده یا مسافر
 امامت کند در نیاز چیه حساب از اسب و زفر روح گفتند
 که جائز نیست زیرا چه نیاز چیه بر آنها فرض نیست پس آنها
 مافقه صبی و زنند و امامت صریح وزن جایز نیست که بچنین
 امامت آنها نیز جایز خواهد شد و علیهای ما میگویند که آنها را
 قمر که نیاز چیه بطریق رخصت جائز بود پس اگر حاضر خواهند شد
 و نیاز چیه خواهند کرد پس این نیاز فرض واقع خواهد شد بذا
 از چه بیان نموده شد اما صیغین پس او اهلیت آن ندارد و مسافری

پس از صلاحیت ندارد که امام مردان شود * مسأله ۱۱ *

انکر در نیاز چیه مقتدی د پس امام نباشد مگر
 مسافر یا بند و یا مریض نیاز چیه صحیح میشد زیرا چه
 حرکتها را صلاحیت امامت است پس صلاحیت اقتدا بطریق
 اولی خواهد بود * مسأله ۱۲ * انکر شخصی نیاز ظاهر گذارد
 در خانه خود پیش از آنکه امام نیاز چیه گذارد باشد و حال
 آنکه آن شخص را شیخ عذر نیست پس مکروه است و ایکن
 نیاز او جایز میشود و ز فرج گفتنت که نه بمان او جایز نیست
 زیرا چه نزد فرج فرض اصلی در روز چیه نیاز چیه است و
 نیاز ظاهر بمنزلت بعد آن است و بسا وجود قدرت بر اصل رجوع
 بسوی بعد روا نیست و علی ای ما میگویند که فرض اصلی در روز چیه
 نیاز ظاهر است و شهن ظاهراست ولیکن مکلف مامور است باسقاط
 آن بادی نیاز چیه و وجه آن این است که مکلف تنها قادر
 است بر ادای نیاز ظاهر نه بر ادای نیاز چیه چه ادای نیاز چیه
 موقوف است بر شرایطیکه مکلف آن را بجای آوردن نمیتواند
 و مدار تکلیف شرعی بر قدرت است پس اگر شخص مذکور
 بعد از گذاردن نیاز ظاهر اراده نیکسان چیه نماید و متوجه

شود بسوی آن در حالیکه امام هنوز در رتبه چهار چهره باشد است
 پس به مجرد متوجه شدن و رفتن برای نماز چهره نهار ظاهر او
 باطل میشود فردا بیهتیفه روح و جادیه روح گفته اند که نهار
 ظاهر او باطل نمیشود تا آن زمان که داخل شود در نهار چهره
 و اقتدا نماید در پس امام مذکور و بمجروح رفتن بقصر نماز
 جمعه نماز ظاهر او باطل نمیشود و نیز در آخر رفتن عید ادنی است
 به نسبت نهار ظاهر پس بسبب این عید باطل نخواهد شد
 نهار ظاهر او که تمام شده است و نهار چهره فوق نهار ظاهر است
 پس بعد از دخول در نهار چهره ظاهر او باطل نخواهد شد و پیشتر
 از آن باطل نخواهد شد چنانچه باطل نمیشود در هر مرتبه
 ششم مذکور متوجه شود بسوی نهار چهره بعد از فراغت امام
 از نهار چهره و دلیل بیهتیفه روح این است که سعی نبودن
 و رفتن بسوی نهار چهره از خصایص نهار چهره است پس این
 سعی نبودن و رفتن بهتر از نهار چهره اعتبار ندارد و میشود
 در حق بطلان نهار ظاهر مذکور احتیاطا بخلاف آنکه
 سعی نماید بعد از فراغت امام از نهار چهره چه این سعی بسوی
 نهار چهره نیست * مسئله ۱۳ * مکروه است که معذوران

در روز جمعه نیافر ظاهر با جماعت شکزارند و رشت و هشتاد و پنج نفر
 مکرر است گذاردن نیافر ظاهر با جماعت مرکسانی را که معذورین
 اند و روزه بخانه زیرا چه جماعت آنها موجب اختلال نیافر
 جمعه میشود بسبب آنکه اکثر معذوران جهالت نیافرند کسی
 غیر از معذوران نیز در میان معذوران اقتدا خواهد
 کرد بخلاف اهل قریه چه آنها را گذاردن نماز ظاهر
 با جماعت روا است زیرا چه نیافر جمعه بر آنها فرض
 نیست و باید دانست که اکثر معذوران و غیر معذوران
 با هم نیافر ظاهر با جماعت ادایا بیند در روز جمعه پس نیافر ظاهر آنها
 صحیح میشود زیرا چه شرایط صحت آن یافته میشود
 * مبدل ۱۲ * هر که یا پدر امام را در نیافر جمعه بین باید که
 اقتدا کند در پس او و بعد از آن هر قدر نیاز که از نیافر جمعه
 در پس امام نیاید پس آنرا بعد از فراغت امام بنا کند زیرا چه
 پیغمبر صلعم فرموده است که هر قدر نیاز را که یابید در پس امام
 پس آنرا در پس امام کنید و هر قدر که فوت شود در پس امام آن
 واقضا کنید پس اگر امام را در نیافر جمعه در تشهد در باید یا در سجده
 پیغمبر یا بداید که اقتدا کند در پس او و بعد از فراغت امام

بنا کند نیاز جمعه را نزد شیخین روح و معبود روح میگوید که
 اگر در باید در پس امام اکثر رکعت دوم را بنا کند بر آن نیاز جمعه را
 و اگر قلیل آن در باید در پس امام پس بنا کند بر آن ظاهر را
 چه آن نیاز در این صورت نیاز جمعه است در حق او من وجه و نیاز
 ظاهر است من وجه بجهت فوت شدن بعضی از شرایط نیاز جمعه
 در حق آن مقتدی پس باید که چهار رکعت نیاز تمام کند
 باعتبار اینکه نیاز مذکور نیاز ظاهر است من وجه و باید که بعد از
 دو رکعت بقرآن شریف بنشیند و این خبر و راست باعتبار آنکه
 نیاز مذکور نیاز جمعه است من وجه و نیز باید که قرائت بخواند
 در دو رکعت آخر بجهت آنکه احتمال است که آن نقل باشد و شیخی
 روح میگوید که شخص مذکور در ریافته است نیاز جمعه را
 در حالت مذکوره لهذا شرط است که او نیت نیاز جمعه کند و نیاز
 جمعه دو رکعت است پس دو رکعت تمام خواهد کرد و آنچه معبود
 روح گفتست وجه ندارد زیرا که نیاز جمعه و نیاز ظاهر دو نیاز
 مختلف است پس بنا کرده نخواهد شد یکی بر تجربه دیگر
 * مسند ۱۵ و فیکه در روز جمعه امام بالای منبر برآید
 ترک نمایند هر زمان نیاز را و کلام را تا آن زمان که امام

از خطبه فارغ شود قال راض که این نزد ابی صنیعه روح است و صاحبین
 رحه با الله گفته اند که بعد از برآمدن امام بالای منبر تکلم
 نموده ان مضایقه نیست پیش از آنکه شروع کنند در خطبه و همچنین
 نزد صاحبین روح تکلم مضایقه نیست بعد از فرود آمدن امام
 از بالای منبر تا آن زمان که تکبیر تکریمیه بشکویید زیرا چه
 کراهت تکلم نیست مگر پسند آنکه شنیدن خطبه فرض است
 و تکلم موجب اختلال است در شنیدن آن در اوقات مذکوره امام خطبه
 نمیخواند تا بشنود آن را پس کلام در این اوقات مضایقه نیست
 بخلاف مشغول شدن بنهاز چه آن مکرر است زیرا چه اشتغال
 بنهاز گاهی هم از میشود و دلیل ابی صنیعه روح یکی این است که
 پیغمبر صلعم فرمود است که امام هرگاه بالای منبر نرود پس
 نه نیاز است در بیوقوفی و نه کلام و این حدیث مطلق است و تفصیلی که
 بیان نموده اند آنرا صاحبین روح در آن مذکور نیست و دوم
 این است که کلام نیز گاهی هم از میشود باقتضای طبیعت پس
 کلام مانند نیاز است * مسئله ۱۴ * و تکیه که در روز جمعه
 بر وزن اذان اول بشکویید باید که مردمان تمیز نمایند بیع
 و شرار و منزهة بنویسند بسوی نیاز جمعه زیرا چه حق تعالی در قرآن

مستحبید فرمود است که شرکاء اذان گفته شود در روز جمعه

بسی سعی نماید بسوی ذکر الله تعالی و ترک کنید بیع را

* مسئله ۱۷ * شرکاء امام بالائی منبر برآید باید که نشینند

و مودن اذان بگویند بپای منبر و بعد از آن خطبه بخوانند

و چون از خطبه فراغت نماید اقامت بگویند مودن زیرا چه

همین معیول و منقول است و باید دانست که نبود در عهد پیغمبر صلعم

منکر همین یک اذان مقابل منبر بعد نشستن امام بالائی آن

اذا بعضی گفته اند که همین اذان معتبر است در حق و خوب

سعی بسوی ذکر الله تعالی و در حق احترام بیع ولیکن صحیح

این است که در حق و خوب سعی و حرمت بیع اذان اول معتبر

است اکثر اذان اول بعد از زوال باشد زیرا چه بسبب آن اعلام

مأجل میشود والله اعلم

باب هفتم در بیان نهار عیدین

احسن عید الفطر و عید اضحی * مسئله ۱ * نهار عیدین

واجب است بر کسیکه نهار جمعه بر او واجب است و گذرخ در جامع

فقهری تصریح نموده است که نماز عیدین سنت است چه

در این مذکور است که نهار دو عید اگر مجتمع شود و یکروز

اعنی نماز عید و نماز جمعه پس اول سنت است و دوم قرض و هیچیک را
 ترک نباید کرده و دلیل سنت آن این است که اعرابی بی حضور
 پیغمبر صلعم آمد و سوال کرد که اسلام چیست پیغمبر
 صلعم در جواب او چند چیز بیان فرمود که از آنجهان پنجگانه
 نماز است در شب و روز و چون این را پیغمبر صلعم
 بیان فرمود اعرابی مذکور سوال کرد که آیا سوای نیساز
 و نه بندگان نیاز دیگر بر من واجب است پیغمبر صلعم فرمود که نه
 ولیکن اگر خواهی نیاز نقل کنی پس ازین حدیث معلوم شد
 که سوای نماز پنجگانه نمازهای دیگر همه نقل است ولیکن
 آنچه مذکور شد که واجب است مردیست از انسخنیفه روح
 و اصح است زیراچه پیغمبر صلعم بر آن مواظبت نهوده است
 و در حدیث اعرابی پیغمبر صلعم و جواب آن را بجهت آن
 بیان فرمود که نماز عید برای اعرابی مذکور واجب نبود
 احتیال است که در جامع صغیر آنرا بجهت آن سنت گفتند
 که وجوب آن بسنت ثابت است اعنی حدیث مستند ۲
 و روز عید فطر چند چیز مستحب است یکی این که پیش از
 رفتن بسوی عید گاه چیزی از قسم شیرین بخورد و روم این که

فصل نهم و بیستم ایام مسواک کند و چهارم ایام که احتیاج
 به شستن نهی نماید و راحه مروست که بیغیر صلعم پیش از
 رفتن بسوی عید کاه حیبری تناسل میفرمود و در هر دو عید
 فصل مگرد و نیز در عید روز احتیاج است پس فصل و استعمال
 هوشیو در آن سنت خواهد بود حنا بچند در روز و چند استعمال
 آن سن است و همچنین مستحب است در روز عید که
 پیوسته بدین جامه های خود را و راحه مروست که بود بیغیر
 صلعم راحه از دند یا از عرق اعیان پشم کشیده و شیده
 آنرا در روز عید و فک بمحیی پوسنین است * مسئله ۳۰ *
 باید که در روز عید الطریقه قطره را اول ادا کند و بزرگ
 آنرا بفرستد این قاشق فقرای بی شمار شوند و دل آنها فارغ
 از احتیاج شد و مایل نیامد و بعد از آن متوجه سود بسوی
 عید کاه * مسئله ۳۱ * در روز عید قنار شرکاء متوجه سود
 بسوی عید کاه و را ثنائی راه تکبیر بجهت نگریدن نره ایستاده
 روح و صانعین روح میگویند که باید که تکبیر بجهت بگویند
 چنانچه در روز عید اصفهانی میگویند و دلیل اینست که روح این است
 که فصل در ذکر و ثناء اخلاص است و در وقت بخت آن در روز عید اصفهانی

وارد شد است چه آن روز و روز تکبیر است و روز عید الفطر
 چنین نیست * مسئله ۵ * باید که در عید گاه پیش از نیاز
 عید نیازی نهد نیکند چه مکرر و است زیرا چه پیش از صلح نیازی
 نهد در عید گاه نیکرد است با وجودیکه جناب آنحضرت
 برای کمال رغبت بود در شکذا دادن نیازی بعد از آن بدانکه بعضی
 گفته اند که کراهیت نیازی نهد مخصوص بعید گاه است و بعضی
 گفتارند که کراهیت مذکور عام است و مخصوص بعید گاه نیست *
 زیرا چه پیش از صلح در روز عید نیازی نهد نکرد است اصلاً نه
 در عید گاه و نه در غیر آن * مسئله ۶ * وقت نیازی عید از
 وقتیکه آن کتاب بلند شود تا وقت زوال است و هر گاه زایل شود
 آن کتاب وقت نیازی عید باقی نیست مانند زیرا چه پیش از صلح نیازی
 عید می شکذارد در جائیکه آن کتاب بلند شود بعد از یک نیزه
 یا دو نیزه و اگر گواهی میدهد اندک و اهان بهال عید
 بعد از زوال آن قیاب امر میکرد بهره میان که فردا
 برای نیازی عید بعید گاه بروند * مسئله ۷ * نماز عید
 دو رکعت است باین ترتیب که امام در رکعت اول تکبیر تکریمه
 بگوید و بعد از آن ثنا خواند و بعد از آن سه تکبیر بشکوی

و بعد از آن سوره فاتحه و سوره دیگر بخواند و بعد از آن تکبیر
 بگوید و رکوع کند و در هر رکعت دوم اول قرائت بخواند و بعد
 از آن سه تکبیر و بعد از آن تکبیر چهارم بگوید و رکوع کند
 و در آنکه این ترتیب که در کتب قدس قول عبد اللہ ابن مسعود
 رسی است و این مذہب علیہای مالک و ابن عباس رضی عنہما
 که در هر رکعت اول بعد از تکبیر قدر سه و یا پنج تکبیر بگوید
 و در رکعت دوم نیز اول پنج تکبیر بگوید و بعد از آن در هر
 رکعت و در هر رکعت و در هر رکعت پنج تکبیر در رکعت دوم
 چهار تکبیر آمد است و در این زمانه بعد از آمد حلیف بقول
 این عباس رضی است بسبب امور کردن حلفای عباسیان و علیہای
 ما میگویند که بعد کردن موافق قول ابن مسعود رضی اولی
 است زیرا حد تکبیرات زاید سنابر قول ابن مسعود در رضی
 کم است از تکبیرات زاید که در قول ابن عباس رضی است
 و این تکبیر زاید و دستهای در آن خلاف معهود است
 پس بعد کردن مطابق قولیکه در آن تکبیرات زاید
 کم باشد اولی است و بعد از آن باید دانست که تکبیرات
 مذکورہ از اعلام دین است لهذا بجهت تکفیر میسود پس

باید که ضم کرده شود تکبیرات زاید با تکبیر اصلی و لیکن
 تکبیرات زاید در رکعت اول ضم نهوده میشود با تکبیر
 تحریره زیرا چه آن قوی است بجهت آنکه فرض است و سابقه
 و در رکعت دوم تکبیرات زاید ضم نهوده میشود با تکبیر رکوع
 چه سواي آن در آن تکبیر مکرر نیست و شافعی رح عمل
 کرده است بقول ابن عباس رضی الله عنهما سوال مروی است از ابن
 عباس رضی الله عنهما که در رکعت اول هفت تکبیر میگفت و در رکعت
 دوم شش تکبیر که مجموع سیزده میشود و در روایت دیگر
 آمده است که در اول هفت تکبیر میگفت و در دوم پنج
 و مجموع آن دوازده است و در مذهب شافعی رح پانزده یا شانزده
 تکبیر میگویند پس مذهب شافعی رح چگونه مواضع
 بقول ابن عباس رضی الله عنهما خواهد بود و جواب شافعی رح این سیزده
 پادوازده تکبیر را بر تکبیرات زاید حمل نموده است بنابراین
 تکبیرات زاید مع تکبیرات اصلی که عبارت است از تکبیر
 پنجم و دوم تکبیر رکوع پانزده یا شانزده میگردد و باید دانست
 که مصلی در تکبیرات زاید دستها بردارد چنانچه در تکبیر ششم
 هر یک از این دو چیز بر وجه علم فرموده است که دستها برداشته نمیشود

مشرک در حنبل موضع و یکی از آن هفت موضع تکبیرات عید است
 است و از این یوسف راجح میروست که دستها برداشته نمی شود
 و حدیث مذکور حاجت است بر او * مسئله ۸ * بعد از فراغت
 نیاز عید باید کرد و خطبه بخواند امام زیرا که همین معیوم
 است و منقول است بنقل متواتر و باید که در خطبه تعلیم صدقه
 فطر و بیان احکام آن نماید زیرا که خطبه برای همین مشروع
 شد است * مسئله ۹ * هر که نیاز عید را در پس امام نیاید
 پس تنها قضای آن نکند زیرا که نیاز عید بصفتیکه از شرع معلوم
 شد است و شرایطیکه وارد است بدان از منفرد تمام نمیشود
 * مسئله ۱۰ * اگر هلال عید بسبب ابر یا غبار دیده نشود و بعد
 زوال آن قناب گواهان برسند و گواهی دهند بهلال عید پس باید
 که نیاز عید را فرادانند زیرا که این تاخیر بنا بر عذر راست
 و در آن حدیثی وارد شده است چنانچه سابق مذکور شد
 پس اگر فرد نیز عذری حادث شود که مانع نیاز باشد پس
 نیاز عید بعد از فردا گذارد نمیشود زیرا که اصل در نیاز عید
 این است که قضا کرده نمیشود مانند نیاز جمعه و لیکن گذاشتیم
 ما اصل را بنا بر حدیث و حدیث وارد شد است در این که نیاز دیده

قضا الهوده میشود در روز دوم بسبب عذر * مسیله ۱۱ * در روز
 عید اضحیٰ مستحب است غسل و مسواک و استعمال خورشید بنابر
 آنچه در عید الفطر مذکور شد * مسیله ۱۲ * در روز عید اضحیٰ
 مستحب است که پیش از فراغت از نماز عید چیزی نخورد زیرا چه
 ضروریست که پیغمبر صلعم در روز عید اضحیٰ پیش از فراغت از نماز
 چیزی نخورد و بعد از فراغت از نماز چون از عید شکاۃ مراجعت
 می نمود پس از شکوشت قربانی تناول می فرمود * مسیله ۱۳ *
 در روز عید اضحیٰ هر کجا متوجه شود بسوی عید شکاۃ باید که
 در آثانی راه تکبیر گویان رود زیرا چه پیغمبر صلعم در آثانی راه تکبیر
 می گشت * مسیله ۱۴ * نماز عید اضحیٰ مانند نماز عید الفطر
 در رکعت است و همین منقول است * مسیله ۱۵ * بعد از نماز
 عید اضحیٰ دو خطبه بخواند زیرا چه پیغمبر صلعم چنین کرد است
 * مسیله ۱۶ * باید که در خطبه عید اضحیٰ تعلیم قربانی
 و بیان احکام آن نماید و هم تعلیم نماید تکبیرات تشریف را
 زیرا چه آن مشروع است و همین وقت و خطبه مشروع نشده است مگر
 برای تعلیم آن * مسیله ۱۷ * اگر در روز عید اضحیٰ عذری
 در پیش آید که مانع از نماز عید باشد پس باید که بگذارد نماز عید را

روز دوم و روز سوم و بعد از گذشتن آن روا نیست زیرا که
 نیاز عید اضحیٰ اموات است بوقت قربانی نبودن پس
 گذاردن آن صحیح خواهد شد در ایامیکه قربانی ادا
 کردن در آن جائز است ولیکن اگر بقرض و تسخیر نماید
 گنہگار می شود بسبب مخالفت آنچه منقول است * مسند ۱۸ *
 تعریف عبادت نیست و آن عبارت است از این که هر
 روز عرفه مجتمع شوند مردمان در بعض مواضع و مشابہت
 نمایند با اهل عرفات و این عمل را بعض مردمان می نمایند و
 عبادت می شمارند و این عبادت نیست زیرا که در روز عرفه
 استاده شدن در عرفات که از مناسک حج است عبادت
 مخصوص است در مکان مخصوص پس آن در غیر آن مکان
 عبادت نخواهد بود چنانچه ادای مناسک حج سوای آن در
 بجای دیگر عبادت نیست والله اعلم

قصه در بیان تکبیرات تشریف
 * مسند ۱ * باید که مصلی تکبیر تشریف شروع نماید
 بعد از نهار قمره روز عرفه و اختتام آن نماید بعد از نهار
 عصر در روز عید و این نیز از بیعت عرفه رح است و صاحب رح

گفته اند که ختم کند آنرا بعد از نماز عصر در روز آخر از
روز یکشنبه آنرا ایام تشریف میگویند و باید دانست که درین
مسئله اختلاف صحاحیه رض است و صاحبین روح عمل کرده اند
بقول علی کرم الله وجهه بحقیقت عمل نمودن با کثر چه در چهار اوقات
همین اجتناب است و امام ابو جعفر روح عمل نمودن است بقول
این مسعودی درین بحقیقت عمل نمودن با قل چه چهار روز تکبیر بدست
است * و مسعودی * ۲ * تکبیر تشریف عبارت است از اینکه
پس از آنکه از قریب یکبار بگوید الله اکبر الله اکبر
لا اله الا الله و الله اکبر الله اکبر و الله الجیه و همین منقول
است از خلیل عزم و باید دانست که بعد از هر نماز قریب که ادا
نموده شود بحیثی است مستحب با جماعه مردان تکبیر مذکور
تکبیر واجب است بر مصلحی بشرطیکه مصلحی مذکور مقیم
باشد در شهر پس در صورتیکه صرف زمان با جماعت نیا
گذارد بر آنها تکبیر تکبیر واجب نیست و صاحبین واجب
نیست بر جماعت مسافران و تنبیه کسی مقیم نباشد میان آنها
و این نذر اینست که روح است و صاحبین روح گفته اند که تکبیر
مذکور واجب است بر هر مصلحی که نماز قریب تکبیر مذکور

یکتی تکبیر مذکور قاع بهار فرض است و دلیل اینست
 روح یکی این است که به جمیع صلح فرمود است که نبی است نماز جمعه
 و نه تشریق و نه از عید الفطر و نه عید الاضحی مگر در شهر جامع
 چنانچه سابق مذکور شد است چه مراد از تشریق درین حدیث
 تکبیر تشریق است و هرگاه ثابت شده که برای تکبیر تشریق
 شهر جامع شرط است پس باقی شرایط نیز ثابت خواهد شد
 و درم این است که تکبیر بعد از گفتن خلاف سنت است و سریع
 وارد شد است بآن در صورتیکه نیامد فرض گذارد شود بشرایط
 مذکوره و این برتر از آن نیز واجب میشود در صورتیکه اقتدا آنها کنند
 در پس مرد و انچه پایین واجب است بر مسافر این در صورتیکه
 اقتدا آنها کنند در پس معیم و این وجوب تکبیر در حق آنها بسبب
 تبعیت امام است و بدانکه اگر امام بسبب سهو ترک نماید
 تشریف را باید که مقتدی ترک نکند آنرا حنا نچه منقول است
 که امام ابو یوسف رح نهام مغرب بحیانت گذارد و بود در
 غرفات و امام ابو حنیفه رح در مقتدی یا بود امام ابو یوسف رح
 که امام بود در نماز مذکور فراموش گردید که بر او امام ابو حنیفه رح
 پیغمبر گفت پس معلوم شد که اگر امام فراموش کند آنرا

وقتند بی بگرنده سر آن ابن است که تکبیر مذکور در اثنای نیاز گفته
نمیشود بلکه بعد از فراغت از نیاز گفته میشود پس برای گفتن آن
تبعیت امام ضروریست بلکه مستحب است که امام اول شروع
کند و مقتدیان شریک او شوند و الله اعلم

با ————— پیرو هم در بیان نیاز کسوف و خسوف
مسئله ۱ * وقتی که آفتاب را کسوف عارض شود پس باید

که امام دو رکعت نیاز جماعت فکذا رد بطور نفل احسن می
از آن واقامت و خطبه و در هر رکعت یکبار کوع نماید و شافعی رخ
گفتست که در هر رکعت دو رکوع نماید زیرا چه عایشه رض چنین
روایت کرد است و دلیل علمای ما این است که ابن حجر رض روایت
کرد است موافق مذهب علمای ما در روایت ابن حجر رض ترجیح
دارد بر روایت عایشه رض زیرا چه مردان قریب امام استاده
میشوند پس بر آنها احوال امام بوجه احسن معلوم میشود
مسئله ۲ * باید که امام قراة دراز بخواند در دو رکعت
نیاز کسوف و باید که قراة با خفا خواند نزد ایبکینیفه رح
و صاحبین رح گفته اند که بخبر بخواند و مرویست که قول
بختیگر رح مثل قول ایبکینیفه رح است و شاید دانست که

تطویل قراة در نهار کسوف افضل است و تعذیب قراة نمرحایتر
است ریاضه مستنون این است که بنهار و دعا وقت کسوف را
استیجاب نمایند پس اگر تعذیب نمایند در یکی از نهار و دعا
باید که تطویل نمایند در دیگر تا استیجاب وقت مذکور بنهار
و دعا حاصل شود و باید دانست که شایسته رض روات کر دانست
که معجز صلعم در نهار کسوف قراة بحجر خواند است و
این دلیل صاحبی رح است و این عباس و سپهر رض روات
کرده اند که پیغمبر صلعم در نهار کسوف قراة یا دعا خوانده
و این دلیل ادیب صنف رح است و روایت آنجا ترجیح دارد بنهار
و چه که سابقا مذکور شد و بحکم آنکه نهار کسوف
نهار روم است و در آن احضای قراة است * مسئله ۳ *
باید که بعد از نهار بدعا مستغول باشند تا آن زمانی که آفتاب
در حال کسوف برآمد و روشن نگردد زیرا که پیغمبر صلعم
فرمود است که هر گاه به بینند حین مرا که موجب خوف است
چون کسوف آفتاب و خسوف ماه تاب و زلزله و غیره
پس مستغول بدعا شوند بسوی خدا تعالی و نیز مرویست که
پیغمبر صلعم در صورت کسوف آفتاب فرمود است

که ذکر خدا نماید و استغفار بخواند و طلب مغفرت نماید از وی بایده انست که سنت این است که مشغول به دعا شوند بعد از فراغت از نیاز * مسئله ۳ * بایده که امامت کند در نیاز کسوف کسنگه امامت میکند در نیاز جمعه و اگر بخاطر نباشد بایده که هر کس تنها نیسان گذارند و این به جهت آنست که اگر کسی از آنها امام شود شاید که مردم مان بامامت او را غیبت کنند و این موجب قتل و قتل است * مسئله ۵ * در کسوف ما احتیاج به نیاز جماعت نیست زیرا چه کسوف در وقت شب به وقوع می آید و در آن وقت اجتماع مردم مان متعذر است و نیز خوف قتل است پس باید که نیاز کسوف هر کس تنها گذارد زیرا چه پیش از صلح فرموده است که هر گاه به بینید چیز را ازین چیزهای خوف فناء پس مشغول شوید بنیاز * مسئله ۶ * در نیاز کسوف خطبه نیست چه آن منقول

نست والله اعلم

فصل نوزدهم در بیان نیاز استسقا
و آن بمحیی طایب باران است در شرع * مسئله ۱ *
ایام ابوحنیده رح گفته است که در استسقا نیاز با چوب است

مستون نیست پس اگر مردمان نیارتها آنها گذارند جایز
است واستسقا عبارت است از دعا و استغفار و بر احد خدا ایتعالی
در قرآن مجید فرمود است که طلب مغفرت نماید از پروردگار
خود بدینست که او تعالی غفار است هیچ و غفار یکبار باران میفرسند
و هیچکس مرد نیست که پیغمبر صلعم یکبار استسقا نمود و نیاز
در آن مروی نیست و باید دانست که طریقی است تقا این
است که امام مامردان پیاده رود و بصحرا تاسه روز
و نیم در آن صحیح و خشوع در لباس کهنه احد از دادن صدقه هر سه
روز و باید که در صحرا رود و قنایه شیشیدو شمای خدا در سبیل نمایند
و استسقا باینجا و بخوانند استغفر الله الذی لا اله الا هو المحی القیوم
و اتوب الیه و بعد از آن امام ده نای طلب باران مستول شود
و بگوید کفنا چه کعتت پیغمبر صلعم اللهم اسق عبادک
و بهایک و اشتر رحمک و سوائی آن هر و عاییکه مقبل
باشد و مردمان آفرین گویند و صاحبین روح مقتداند که امام را باید
که در رکعت نیار استسقا گذارد زیرا که مویست که پیغمبر
صلعم در رکعت نیار استسقا گذارد است مانند نیار عید
و این را روایت کرده است ابن عباس رضی و جواب قول صاحبین روح این است

که بپوشید صلعم یکبار نیاز کرد است و بار دیگر نکرده است پس ثابت
 نشد که نیاز در آن سنت است و نزد صاحبین روح در آن دو رکعت نیاز
 قراة بچهار اسکن زیرا چه در حدیث مذکور آمده است که پیغمبر
 صلعم دو رکعت نیاز استسقا گذارد است مانند نیاز عید و در نیاز عید
 قراة بچهار است و باید که بعد از نیاز استسقا خطبه بخواند زیرا چه
 مرویست که پیغمبر صلعم در نیاز استسقا خطبه خواند است و بعد از آن
 باید دانست که آن خطبه نزد محب روح و خطبه است مانند
 خطبه عید و نزد ائمه یوسف روح خطبه واحد است و نزد ائمه کثیفه
 روح در آن خطبه نیست زیرا چه خطبه تابع جماعت است و نزد او
 در نیاز استسقا جماعت نیست ^{مسئله ۲} در وقت دعا برای
 استسقا باید که رو بقبله باشد زیرا چه مرویست که پیغمبر صلعم
 در وقت دعا رو بسوی قبله میکردانید و تحویل کمره ای خود را
 لهذا بمحب روح میگردید که امام زایانید که تحویل رده اکتد باینطور
 که طرف اعلی را بقبله میکردانید و اسفل را اعلی و جانب راست را
 چپ گردانید و چپ را راست و نزد ائمه کثیفه روح تقلیب رده سنت نیست
 زیرا چه استسقا نذر اوده است مانند دعا های دیگر و آنچه
 مرویست که پیغمبر صلعم تحویل رده اند و است پس آن بطریق

تغول است و مقتدیان را بپایان که بطور دلزدانهاست و برآید
معقول است که بعضی صلعم مقتدیان را آن امر کرده است
* پس باید ۳ * درحالتیکه استسقا بپایان مسلمانان ناید که
نمی در آنجا حاضر شود و برآید استسقا طلب برود و رحمت است
و بر ذمه ی لعب نار لا میسود واللہ اعلم

ما لبس بیستم در بیان نیاز خوب * مسأله ۱ *
و قلمه مقالمه واقع شود میان تکرار مسلمانان و کافران و مجاریه
رویه و ارکان حریف شدیدی باشد باید که امام مردمان
و ادویه بهاید یک گزوه را بر روی کافران متوجه
گرداند و گزوه دیگر را در مس خود کرده بدو سالسی گزوه
بیکدام ذکر رکعت نیاز را و چون یک رکعت نیاز
تسالم کند و سرار سجده دوم بردارد باید که آن
گزوه دوم بروند و متوجه شوند بر روی کافران
و گزوه دیگر بپایان و اقتدا کنند در پس امام مذکور در
رکعت دوم و امام با این گزوه نیز یک رکعت نیاز کند
و تسبیح بخواند و سلام بگوید و آنها که اقتدا نبوده بودند
در رکعت دوم سلام بگویند بلکه بروند بر روی کافران

و بیایند آن شکروه اول و یک رکعت باقی را قنیه بقیه تمام نمایند
 بغیر قنیه و پراجه آنها لا چنانند اعتیاد آنها اول نیاز را در پس
 ایام در یافتند و آخر آنرا در نیافزاند و لا حق در آن قدر نماز
 که آنرا علیحدگی از امام اول نماید قنیه نمی خوانند پس آنرا قنیه
 میخوانند و لیکن قنیه خوانند و سلام گویند و بعد از آن بروند
 بر روی کعبه افران و بیایند این شکروه دوم و یک رکعت نیاز را
 تنها تنها ایستاده و قنیه بخوانند و پراجه آنها مسبو قبل
 آنده اجنبی آخر نماز را در پس امام در یاقند و مسبو قنیه قنیه
 میخوانند در مقدار نماز یک علیحدگی از امام میگذارد و بعد از تمام
 بر کعبه تشهد بخوانند و سلام بگویند و اصل درین مسئله این
 است که این مسعود رضی و ایت برد است که پیغمبر صلعم
 نیاز خوف بطور مذکور گذارد است و ابو یوسف رح میگوید
 که درین زمانه نیاز خوف بطور مذکور مشروع
 نیست و روایت ابن مسعود رضی حجت است بر او اینکه مذکور
 بشود در صورتی است که آنها مسافر باشند و اما اگر امام
 در نیاز خوف مقیم باشد پس باید که با شکروه اول دو رکعت
 نماز گذارد و با شکروه دیگر نیز دو رکعت نیاز شکذارد و پراجه

در ایست که بیغیر صلعم نهار ظهر گذارد است یا دو نکرده
 در دو رکعت * مسئله ۲ * در چهار رکعت باید که امام
 یا نکرده اول دو رکعت نهار گذارد و یا نکرده دوم یک رکعت
 زیرا که آنصورت یک رکعت میهن نیست پس آن را با نکرده
 اول گذاردن اولی است بنحیت آنکه نکرده اول سابق است
 * مسئله ۳ * در عین حال نهار آنهارا قتال کردن روا
 نیست پس اگر در عین نهار قتال نمایند نهار آنها باطل خواهد
 شد و در آنچه از بیغیر صلعم در روز جنگ خندق چهار نهار بسبب
 استعمال بکارزار فوت شدند پس اگر از آن نهار مرغ استعمال
 بچنگ جایز می بود در این چهار رکعت نهار را ترک نمی کرد
 بیغیر صلعم * مسئله ۴ * اگر خوف شدید باشد از
 کافران یا بدو که مسلحان سوار شده تنها تنها نهار گذارند
 و رکوع و سجود بایستادان آنها بقدر هر حاجت که خواهند
 و قتی که قادر نباشند بر اینکه متوجه شوند بسوی قبله در یواح
 در قرآن مجید فرمود است که اگر حایف باشی شایسته نهار
 بنگذارند در حالیکه پیاده هستید یا سوار و متوجه شدن
 بسوی قبله نیز در ضرورت ساقط است بسبب ضرورت و اگر مخیر

روح من و نیست که درین حالت تمیز با جنساعت کشا رزده و این
 مصدق نیست بجهت آنکه اتحاد مکان برای نیل به اجابت
 شرط است و آن فوت میشود در تصریفات و الله اعلم بالصواب
 یا اینست که بیست و یکم در بیان احکام جنانه
 بالفتح اعنی بیست و یکم مسئله اول * وقتیکه قریب به مرگ
 و شد کسی با بی نظیر که در حالت شریع باشد پس بگوید که او را
 بر پهلوی راست بخوابانند یا چپ که بزرگتر باشد بر چپ و در
 قدم بچین کسی نیست میت را می نهند و او قریب آن رسید است
 و میخواهد در بلاد میا اسی است که بر پشت می بختوا باندند و بر چپ
 در صورت جان یا سانی می برد و اول نیست است * مسئله دوم *
 باید که آنکس را تلقین شهادتین نماید و بر چپ پیشتر صلعم
 بخورد است که تلقین کنید مواتها را کلمه اشهد ان لا اله
 الا الله و حده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و مراد
 از موات درین حدیث کسی است که قریب به مرگ است و نباید
 دانست که طریق تلقین کلمه شهادت این است که مردمان
 نزد آنکس کلمه شهادت را بخوانند تا او بشنود و بخواند
 و نباید که امر نمایند آنکس را بخواندن کلمه شهادت

* مسئله ۳ * بعد از نزع رهن بند میکنند دهن او را اگر او باشد
 و نیز چشبهایی او را بقدر نیسایند و بر لجه این معقول و منقول است
 و نیز در آن تحسین ضرورت ذی است والله اعلم
 فصل در بیان غسل میت * مسئله ۴ *
 هر کس بخواهد که میت را غسل دهند باید که بپوشد میت را
 بر تخت تا آنجا مستعمل از وجدا ننود و بریزد و هیچ بنی نباید
 که بپوشد بر ضرورت او پارچه را برای ستر ضرورت و در بعضی حالت
 اگر گنا نیسایند بر پوشیدن ضرورت غلیظه بجهت آنکه در بین
 آنسانی است در غسل دادن و همین صحیح است و نباید که
 بکشند از بدن او جامه مسای و او را تا تنظیف و تطهیر منقضی
 شود و باید که وضو دهند و بر آب غیر مضبیه و استنشاق بر لجه
 وضو نیست غسل است ولیکن هر کس آخر آج آب از دهن او بینیش
 متعذر است مضبیه و استنشاق ترک نموده خواهد شد و بعد
 از آن بریزند آب بر بدن او چنانچه در حالت حیات
 همین طور غسل میکرد * مسئله ۵ * تحفته که میت را بر آن می
 نهید باید که آنرا جو شویو نیسایند باینطور که عود را در منجیه
 سوزند و آن منجیه را بر آن تحفته بکشد و بپند تا رو

آن به تخمه مذکور بر سر سوزن راجه در آن تعظیم میت است و این عمل را مکرر نمایند بقدر طاق تیر راجه بپخته هر صاعقم فرمود است که الله تعالی طاق است و دوست میدهد و طاق را * مسئله ۳ * آیینگی غسل میدهد بآن میت را بسایند که گرم نمایند آنرا با اینطور که برگ کفار یا اشکان در آن اندازند چنانچه بسبب آن تفتیل و طهارت بوجه احسن حاصل میشود و اگر برگ کنار و اشکان میسر نباشد پس آب خالص کافی است چنانچه بآن نیز مقصود حاصل است * مسئله ۴ * بسایند که نموی سر و پیش میت را بغطایی بشویند تا خرب پاک و صاف گردد و بعد از آن بغطا نند میت را بر بهلوی چپ پس غسل دهند ویرا از آیینگی برگ کنار در آن جوش داده باشند حتی که معلوم شود که آب رسیده بپدن وی که متصل است به تخمه و بعد از آن بغطا نند آنرا بر بهلوی راست و غسل دهند ویرا تا آنکه معلوم شود که آب رسیده بپدن وی که متصل است به تخمه و بسایین ترتیب غسل دادن بجهت آن است که شروع کردن از جانب راست سنت است و بعد از آن تکیه داده بنشانند و شکم ویرا نرم ببالند پس اگر چیزی برای از شکم او

۷ نرا بشویند و اعصابه نشیایند غسل را و نه وضو را برآید
 غسل میت از نص معلوم شد است و بسیاری حاصل شده است
 و بسایده است که مالیدن شکم میت به جهت آنست که اگر
 جمری برآید پس بعضی وقت برآید و اگر بعد از او شاییدن
 کفن دوزی برآید کفن ملوث خواهد شد و بعد از غسل آمدن
 وی آب را بچینند و پارچه تا کفن ترنگرد و بعد از آن نهید
 میت را بالای کفن و ببالند و سوخته آن را احبب میکنند
 در سروریش او و همچنین ببالند گاه و را در شب اندام که آنرا
 در وقت سجده بر زمین می نهادند و در آنجا دوست و مالیدن بر بدن
 میت سبب است و اعصابی مذکوره بآن سرور است
 بسبب آنکه لا یتعظیم و کرامت است * مسئله ۵ * موی
 سروریش میت را شانه نباید کرد و همچنین نیاح و موی
 او را نباید تیراند و بچوب روایت میکنند از عا یسه رضا
 مرویست و بجهت آنکه این جمرها برای زینت است و میت را
 حاجت آن هست و تراشیدن قلخی و موی زنده مانده حلال است
 چه در آن ببطه باشد از چرکها که در زیر آن جمع
 میشود و الله اعلم و ...

فصل در بیان تکفین * مسئله ۱ * سنت این است
 که کفن مرد سه بار چیده یا شده یکی از او و دوم قیصر و سوم
 لقا ده بجهت آنکه مرده نیست که کفن پیغمبر صلعم سه بار چیده
 شد و سه بار چیده بود و سه بار چیده است یا مرده است از زمین
 و بجهت آنکه اکثر لباس انسان در حالت حیات
 سه بار چیده است پس بعد از مرگ نیز متناسب است که تکفین
 شود و در سه بار چیده و اکثر اینها نیستند بلکه و بسیار چیده که
 از او و لقا ده است چایز است و این را کفن کفایت نمیکویند
 و بجهت آنکه ابو بکر صدیق رضی الله عنه فرموده بود که این هر دو
 بار چیده مرده را بپوشانند و بآن تکفین کنند و بجهت آنکه ادهیج
 لباس انسان در حالت حیات دو بار چیده است و باید دانست که
 از او جدا است از چادر یکبار و از سر تا قدم بپوشانده اند
 چنین است و قیصر از گردن تا بقدم و ایمن بغیر گریبان و آستین
 و طریز * مسئله ۲ * هرگاه بخواهند که کفن را بر میت
 بپوشانند باید که اول از جانب چپ بپوشانند و بعد از آن
 از جانب راست چنانچه انسان در حالت حیات به همین وضع چادر
 می پوشید و باید دانست که طریق کسب کردن کفن این است

که اول لغاده را گسترده نادی آن اراد را و بعد ازان
 مدت را بهیچ پویشانده بهیچ سالای اراد و بهیچ اراد را
 حاسب حساب و بعد ازان امر حاسب و حساب و بعد ازان لغاده را
 در میان قریب و بهیچ و اکر آنهارا خوب باشد که در
 رتبت بر دایم حماره که می میب و او خواهد شد باید که به یزدند
 آنرا اراده پارچه تا از واسطه منصفه ماند * مسیله ۳ *
 چکن برین هیچ سازده است یکی در میان قریب و دوم
 انداد و سوم چهار اعنی سر آمد از وجه مارم لغاده و بهیچ حرقه
 که مان دستار ای و چرانند بهیچ آنکه ام عطیه و من
 و است کرد اسب که بهیچ صلعم بر این کتی بهیچ سازده داد
 بر یا نیکه عمل مند از بد رقبه و من دختر بهیچ صلعم را و بهیچ
 آنکه زن در حالت حیات بهیچ مارچه و شیده و سرور خانه میگرد
 من بهیچ من کتی او بهیچ سازده خواهد شد و اس کتی
 سب است در حق زن و اگر در کتی زن بهیچ سازده انکس
 نماید حاضر است و آن سه پارچه اراد و لغاده و چهار است و
 اس کتی کفایت است در حق زن و کتی تر از آن مکروه است
 و در حق بهیچ انکس بهیچ زن بهیچ پارچه مکروه است مکروه

حالات ضرورت و قورا ^{ملک} ماکروه نیست زیرا چه مصعب این عمل
 رخن و قتی که شهید شد تکفین نموده شد در یک پارچه و این
 را کفن ضرورت میگویند و باید دانست که تم تیپ در تکفین
 زن این است که اول درج پوشانیده شود و بعد از آن موی سر
 او و ضمیمه نهسایند و بنیت آنرا بر سینه بنالای درج و بعد
 از آن بنالای آن خمار پوشانند و بعد از آن از آن
 بعد از آن لباسه * مذکور * که باید که پیش از نهساید
 بهیت در کفن کفن را نموشه و نهسایند به اینطور که عود را
 در محجر بسوزند و محجر را بگرد کفن کرده اند تا دود آن
 بکفن رسد و این عمل را بعد طاق نهسایند یعنی سه بار یا پنج بار
 و چرا چه پیش هر صلعم امر کرد است بخوشبو کردن کفن و دختر خواه
 بعد طاق و چون آن تکفین فراغت نهسایند نیاز جنازه کشانند
 بر آن چه نیاز جنازه فرض کفایت است والله اعلم

قصه پیل در بیان نیاز جنازه * مسئله ۱ *
 اولی با امامت در نیاز جنازه سلطان است اگر حاضر باشد زیرا چه
 تقدم در امامت بر سلطان اهانت او است و اگر حاضر نباشد
 پس قاضی ولی است نسبت دیگران چه او صاحب ولایت است

و جمیع است و تعیین آن بحدوث و میماری منصوص نیست
و بر اجماع تفسیح جسد میت مشغول می شود بنا بر اختلاف قبایل احرامیست
و بقایا اختلافی مان و مکان اجنبی جسد فریه زور متفسیح میگردند
به نسبت جسد لاغر و همچنین در بعضی زمان و مکان زور
متفسیح میگردند نسبت زمان و مکان دیگر * مسئله ۳ *
تکبیر از جنس از چهار است از این که اول تکبیر تحریر
بشکوبید و بعد از آن ثنیا خوانند و بعد از خواندن ثنیا
تکبیر دیگر بشکوبید و بعد از آن درود بخوانند و بعد
از خواندن درود تکبیر دیگر بشکوبید و بعد از آن دعا
بخوانند برای خود و برای میت و برای مسلمانان و آن دعا این است
اللهم اغفر لحيينا وميتنا ومننا ومنهم ومن ذكربنا ومن انثانا اللهم
من اجيبته منا فاجبه على الاسلام ومن توفيته منا فتوفه على
الايمان بعد از آن تکبیر چهارم بگوید و سلام بگوید از جانب
راست زیرا که بغیر صلوات چهار تکبیر گفتند و ثنیا از جانب
که در آخر ذکر گذارد است پس آنچه پیش از آن بود منسوخ
گشت نسبت لهذا اگر پنج تکبیر بگوید امام معتدلی متابعت
نکنند بختلافی ز فرج چه آن منسوخ است ولیکن برای

سلام انتظار را امام نپایند و همین متحجراست و نباید دانست
که خواندن دعا طلب آمرزش است برای مبتدیان و بتدا کردن بغیر
و بعد از آن بدرود منبذ و عالیب و طلب آمرزش برای بالغ است
نه برای صبی و دعا که بر جنسار صبی خوانده میشود این است
که میگوید اللهم اجعله لنا فرطا و اجعله لنا اجرا و ذخرا و اجعله لنا
یشا فعلا و منفعلا و اگر میت صبی باشد چنین گوید اللهم اجعلها
لنا فرطا و اجعلها لنا اجرا و ذخرا و اجعلها لنا شایسته و منفعله
مسئله ۴ * اگر شخصی بپایند برای نیاز جنازه بعد از آنکه
ایمام یک تکبیر گفته باشد یا دو تکبیر گفته باشد پس آن شخص را
بپایند که تکبیر بشکورد بلکه منتظر باشد و تکبیر بشکورد و قیام
ایمام تکبیر دیگر بشکورد در حضور او و آن نیز در طرفین رح است
و او در سنن رح گفتست که شخص مذکور تکبیر اول بشکورد و قیام
او حاضر شود و برای آن انتظار را امام نکند و مراجه تکبیر اول
تکبیر افتتاح است و مسبق تکبیر افتتاح میشود
و طرفین رح میگویند که هر تکبیر از تکبیرات نیاز جنازه
قائم مقام یک رکعت نیاز است و مسبق ابتدا نمیکند بهیچیکه
فوت میشود پس امام راجه آن منسوخ است * مسئله ۵ *

شخصیکه حاضر است بر جنازه کبر تکبیر نگوید با امام پس او را
 جایز است که تکبیر اول بگوید و برای آن انتظار امام نکند
 تا آن زمان که تکبیر دیگر بگوید و این متفق علیه است زیرا چه
 شخص مذکور بهتر از مقتدی مدرک است که از اول با امام
 تکبیر میگزیند * مسئله ۴ * امام را باید که برای نیاز جنازه
 بپیکادی سینه میت استاده شود خواه آن میت مرد باشد یا زن
 زیرا چه سینه موضع دل است و در آن نور ایمان است پس امتداد
 بپیکادی آن اشاره است بسوی اینکه شفاعت در حق میت
 جهت ایمان وی است و از اینکینه روح مریست که استاده شود
 امام بر جنازه مرد بپیکادی سرا و بجز جنازه زن بپیکادی کمر او
 زیرا چه انس رض چنین کرده و گفت که این سنت رسول خدا صلعم است
 ولیکن تا وید آن این است که این جنازه مستور نبود مثل جنازه
 زنان که آنرا مستور می نمایند باینطور که بالای آن مثل مغطی
 میسازند پس انس رض حایل شد میان آن و میان مردمان
 * مسئله ۷ * اگر نیاز جنازه گذارند مصلیان در حالیکه سوارند
 پس این جایز نیست بنا بر استحسان و مقتضای قیاس این است که
 جایز نباشد زیرا چه نیاز جنازه دعا نیست و وجه استحسان این است

که نه از حناره نیا راست من و حدیثیست که در آن تصریح شده است
 پس قیام در آن فرض است و بغيره ترک آن حایر نیست و اشد
 بود احتیاطا * مسأله ۸ * اگر پلی میبازد از امامت دهد غیر را
 برای چهار حناره متابعه نیست و مراجع امامت حق رلیج است پس
 میرسد او را که حق خود را باطل کرد این بسبب آن مدکور و در بعض
 مساجد ای جامع صغیر مدکور است که پاک نیست در چهار حناره
 باد آن و آن اعلام مردم ماین است تا که حق بیت را ادا کنند
 * مسأله ۹ * چهار حناره در مسجد نباید گذازد بجهت آنکه
 و بغير صلعم فرمود است که هر که چهار حناره گذارد در مسجد پس او
 را احر بیت و بجهت آنکه بناي مسجد برای ادای چهار های درین
 است و بجهت آنکه در گذاردن چهار حناره در مسجد احتمال است
 که کسی از بدن میبازد و مسجد ملوث گردد و اگر حناره را
 بدون نیت و بیاری در مسجد اساده شوند پس در بعضی موارد
 احیاناً اسباب و برد بعضی از مساجد مکرره است و برد بعضی مکرره
 نیست و همچنین در عکس آن نیز احتیاط است * مسأله ۱۰ *
 فرزند که بعد از تولد آوار کند و بینه از آن بپوشد و او را پاده
 میسود و غسل داده میسود و چهار حناره برا و گذاردن میسود بجهت

آنکه بپای پیوسته فرمود است که اگر آواز کند مو او د نیاز جنازه بر او
گذارد همیشه و مو او یک بعد از ولادت آواز نکند نیاز بر او گذارد
نیست و بجهت آنکه آواز کردن دلالت میکند بر حیات و بعد از آن
چون بمیرد متعجب خواهد شد در حق او انچه دست است در حق
صیت * مسیله ۱۱ * مو او یک بعد از تولد آواز نکند باید
که او را در خرقه بپوشانند و قن نیایند بجهت کرامت بی آدم
بر آن نیاز جنازه گذارد نیست و بتساو حدیثیکه
مذکور شد و در غیر ظاهراً روایت آمده است که آن نوانیز غسل
ندهند و همین متخت را است چه آن جزو آدمی است پس
وجه آدمی شمرده میشود * مسیله ۱۲ * اگر صبی از در حربه
آید یا یکی از پدر و مادر و بهر دین نیاز جنازه بر او گذارد
نیست چه آن صبی تابع پدر و مادر است و اگر آن صبی عاقل
باشد و مسلمان شود پس بر او نیاز جنازه گذارد میشود
چه اسلام او صحیح است استخوانها و هیچکس آنکریکی از پدر
و مادر او مسلمان نگردد نماز جنازه بر آن گذارد نمیشود
چه آن صبی درین هنگام تابع آن مسلمان است و اگر یکی
از پدر و مادرش شهاده او نباشد بلکه تنها آن صبی در بده

آن مذهب باشد پس درین صورت بر آن چهار جنازه گذاشته میشود
 زیراچه او در منصورت مسلمان شمرده میشود و تبعیت دار اسلام
 مانند لقیط * مسئله ۳۱ * اگر بمهر دگافری که ولج او
 مسلمان است بساید که ولی مذکور غسل دهد و بر او تکلیف
 وی نهاید و دفن کند او را و بر او به مهر صلعم کندن امر کرده
 بود علی رض در حق پدر او که ابدطال بود و امکان با مدد است
 که ظرف غسل و تکفین و دفن آن اهل اسن که تسوید آنرا
 مانند بستن بارحه ناپاک و به پیچیدن آنرا در بارحه میکنند برای
 دفن او کودی و در آن رعایت سنت نهاید نه در غسل و نه در
 تکفین و نه در گور و اینطور که بعد سارد و بایده که بپند آرد
 آنرا در گردنه آنکه بنهد آنرا در آن چنانچه مسلمان را می پسند
 واللہ اعلم

فصل در بیان برداشتن جنازه
 * مسئله ۱ * هرگاه جنازه میت را بردارند بساید که
 بگیرند هر حاکم پایه آنرا چه آن سنت است و جم در آن تکفیر
 جماعت و تعظیم میبایست و فرم حافظت جنازه است از افتادن
 و ساقی روح گفتست که سنت این است که بردارند جنازه را

و کس با ینطور که ششختن مقدم بنهد آنرا بزک کردن بخود و
 ششختن دیگر بنهد آنرا بر سینه خود زیرا چه جنازه سعد بن
 معاذ سه مرتبه بطور مر داشته شده بود و علی ای مذحیب مسا جواب
 مید شد که آن بسبب آن دهام ملا یک بود چه بر جنازه سعد
 ملا یک بسیار حاضر شده بودند * مسئله ۲ * آنها که جنازه
 می برند باید که بسرعت مشی نمایند ولیکن بسایند که پوی
 بدارند زیرا چه پیغمبر صلعم چنین فرمود است * مسئله ۳ *
 هر گاه جنازه را نزد قبر رسانند پس بپوشانند جنازه بر
 زمین و مرد مسلمان را نهشتن مجکروه است و در اچه بعضی وقت
 حاجت میشود بغرود آورده جنازه بسوی میت ذوب استاده و ماندن
 زیاده قدرت است بر اعانت * مسئله ۴ * کیفیت برداشتن
 جنازه این است که یک شخص بپای یک پا مقدم جنازه را بر منکب
 راست خود بنهد و ده قدم رود و سالار بعد از آن باید موخر آن بر منکب راست
 خود بنهد و ده قدم رود و بعد از آن پایه دیگر را از مقدم جنازه
 بر منکب چپ خود بنهد و ده قدم رود و بعد از آن پایه دیگر
 را از موخر جنازه بر منکب چپ خود بنهد و ده قدم رود و تا اینکه
 یدایت از جانب راست شود و این ترتیب وقتی است که نویته

بذوبت بگیرند حناره را و الله اعلم .

فصل در بیان دفن میت * مسئله ۱ * سنه در

گندن قبر این است که لحد نباید ریرا حه پیغمبر صلعم مرده

است که لحد برای همایان است و شعب برای بگرا و باید دانست

که لحد عبارت است از شعیکه مایل به چنانچه قبله باشد و شق

در وسط می باشد * مسئله ۲ * باید که میت را از جانب قبله

در گور و احداثها پند و قافی روح میگوید که جنازه را در آن جانب

محرک گورینند و میت را از آن جانب در گور کنند ریرا حه

مرورست که جسد مبارک پیغمبر صلعم به این طور در قبر کسیده اند

در دلیل علیهای مالین است که جانب قبله معلوم است پس در آوردن

میت در گور از جانب قبله مستحب خواهد بود و روایات در

احوال پیغمبر صلعم و رفیر مستطرب است * مسئله ۳ * و قتی که

میت در لحد نهاده شود باید که نهاده آن بگوید بسم الله و تعالی

بسمه رسول الله و شهیدین گفته بود پیغمبر صلعم در وقتیکه

او در حاه را در قبر نهاده بود * مسئله ۴ * باید که میت را در

قبله نهاند در گور و بان امر گردانست پیغمبر صلعم * مسئله ۵ *

بعد از نهادن میت در گور و او کنند بنده های گمرا حه درین

هنگام حاجت آن نیست و بعد از آن خشتیای خام را برابر
 کنند بر روی آن و زیر آن چه بر روی احد به پیشبر صلعم خشتها
 نهاده شده بود * مسأله ۵ * باید که قبر زن را بیک چادر
 پوشیده و از آن تا آن زمان که از نهادهای خشتها بر احد قراغت
 نهانند و قبر مرد را نباید پوشید و نیز آنچه ستر و پوشیده آن متناسب
 اخوال زنان است و سال مردان برعکس آنست پس در
 پوشیدن قبر مرد نشاء است او نمیشود با زن و این
 منبر است * مسأله ۶ * نهادهای خشت پخته و نهادهای چوب
 هر قبر مکروه است زیرا چه خشت پخته و چوب برای استحکام
 بد است و قبر موضع استحکام نیست بلکه موضع قناعت
 و نیزه خشت پخته اثر آنش است پس باید که از آن احتراز نمایند
 بطریق ثنائی و باید دانست که در نهادهای قصب اخصی نمی بر قبر
 مضایقه نیست و با کمی نرسیدن و زچوبیکه مجوفت باشند و در جمیع
 متغیر مذکور است که نهادهای خشت خام یا قصب برگزیده مستحب است
 زیرا چه بر قبر پیشبر صلعم یکپشتاره قصب نهاده شده بود * مسأله ۸ *
 بعد از فراغت از نهادهای خشت یا قصب باید که تراب بیندازند
 در قبر و انباشند آنرا * مسأله ۹ * باید که قبر مستقیم نهانند

اعنی مانند کوهان شتر است و در تفرع نمایند سمندار
و حسب یار پاره قدر قایل و مستطیع و مربع نسازند و مراحد پیچیده
صلعم ایران به فرمود است و کسیکه مشاهده نموده اند قبر پیغمبر
صلعم را میگویند که قبر سریع المسام است واللہ اعلم

باب بیست و دوم در بیان شهید
و احکام آن ^{مسئله} ۱ مسلمانی که کشته شود مدسب کافران

یا سابقه سوء در معرکه مانع صحت کفران اثر قتل ناست

چون رخم شمشیر یا براید خون او را نه خیر متاخر چون چشم
و صبره را بکشند آنرا مسلمانان ظلم نمایند و گفته آن گسستن

موجب دقت نباشد پس او شهید است و حکم آن این است که

تکفیری نبوده میشود و هم نهام حصاره گذارده نمی شود و او لیکن

قتل داده بهیچ سودی نراحت اینها را معنی شهیدان حنک

احد اند و پیغمبر صلعم در حق شهیدان حنک احد فرمود است که

هم پیغمبر آنها را راه رها رحه اینها با رحیم او و جویهای ایم او تسل

ند شد آنها را و هر کس که ظلم کند شهید شود بچیزیکه تیر است

چون شمشیر و عبیره در حالیکه باطل و عادل است و حنک نیست

و مدسب گسستن آن دیب لازم نیاید پس آنکس در معنی شهیدان

جنگ است پس حکم آنها بران جاری نموده خواهد شد و شافعی
 روح میگوید که نیاز جنازه نیز گذارده نمیشود بر شهید زیرا چه
 بسبب کشته شدن بشر شمر مقتول از کناهان پاک میشود و حاجت
 نیاز جنازه نهی مانده چه نیاز جنازه برای شفاعت است و علمای ما
 میگویند که نیاز جنازه برای اظهار کرامت و تعظیم میت
 است و شهید احق است بتعظیم و کرامت و علاوه این است که
 پاک از کناه مستغنی نیست از عا ممانند نبی صلعم و صبیح
 مسئله ۲ مسلمانانی که بکشند آنرا در بیان یا باقیان
 نیاز اهل زمان پس او را غسل داده نمیشود بهر چیزیکه کشته یا شده
 آنرا از اجزای جمیع شهیدان احده کشته شمشیر و سلاح نبوده اند
 مسئله ۳ اگر شهید شود کسی در حالت جنابت پس او را
 غسل داده میی شود نیزه ای بکنیفه روح و صاحبین روح گفته اند که
 او را نیز غسل داده نمیشود زیرا چه غسلی که واجب بود بسبب
 جنایت ساقط گشت بسبب موت و غسل دوم که بسبب موت است آن
 نیز ساقط است بسبب شهادت و دلیل ایماحنیفه روح این است
 که شهادت مانع ثبوت نجاستی است که بسبب موت عارض شود
 لذا رفع نجاستی است که ثابت است به سبب جنابت پس غسل جنابت

دادند نخواهد شد و بر روایت صحیح آمده است که هرگاه حفظه رخت
 شهید شدن در حالت جنابت غسل داده اند او را فرشته گنان و باید
 دانست که هرچنین اختلاف است در حق آن حیض و صاحب
 نفاس که شهید شوند بعد از پاک شدن از حیض و نفاس
 و هرچنین اختلاف است در صورتیکه شهید شوند آنجا پیش
 از انقطاع خون حیض و نفاس و همین صحیح است و هرچنین
 اختلاف است در صبی که شهید شود و دلیل صاحبین رح این است
 که سقوط غسل در حق شهید بعارضت گرامت است و صبی اختا
 است پس این گرامت و دلیل او اینست که رح این است که سقوط
 غسل در حق شهیدان احد بسبب آن است که شهادت پاک کرده
 آنها را از گناهان و این سبب یافته نمی شود هر صبی پاک گناه
 نیست بر صبی پس صبی در معنی شهیدان اخذ نخواهد بود
 * و بسبب ۴ * خون از بدن شهید شستنی نیست شود و نه کشیده
 میشود از بدن او یا چه شای او که از جنس گفنی است چون
 جاذب و از آن بنا بر حدیثی که سابق مذکور شد و لیکن کشیده
 میشود از بدن او و بوی و کلاه و جامه که در آن حشو باشد
 و هرچنین کشیده نمیشود و موزه و سلاح زیر آنچه این چیزها

این جنس گفتن نیست و باید دانست که جامها که یکد بر بدن
 شهید است اگر کم باشد از گفتن باید که زیاده نپایند
 در قدر کم باشد و همچنین اگر زیاده باشد باید که کم نپایند
 در قدر و را که زیاد است قاعده که تمام شود * مسئله ۵ *
 سائر اربثات نباید کسی بعد از نهم کاری و بعد از آن بپزد
 پس او غسل داده میشود و اربثات عبارت است از پنجه زنجیری
 بخورد یا بنوشد یا بخوابد یا بوابود شود پس زنده بگذرد
 کرده شود این معرکه در جای دیگر و دلیل مسئله این است که
 شخص که در سبب اربثات بعضی از منافع زندگانی میفکیرد
 این اثر ظلم خفیف میگردد پس آن شخص در معنی شهید این
 احد نمی شود چه شهید آن احد تشنه جان دادند یا وجود یک
 پر آنها بیاه است دور دیگر دند و نهاد می آید بخوردند
 از خوف اینکه شاید شهادت آنها ناقص کرده و باید دانست
 که اگر برداشته شود زنجیری این معرکه تا پایال نشود و برپای
 اسپان پس این اربثات نیست زیرا چه او هیچ راحت و آرام
 نکشند است * مسئله ۶ * اگر زنجیری در خیمه یا خمرگاه
 آرام گیرد اربثات او ثابت میشود چه آرام راحت و آرام

کفرقت * مسئله ۷ * اگر زخمی آنقدر زنده ماند که وقت
 نهان فرض بگذرد و حالیکه او باخوش است و قادر بر ادای نیازی
 است پس درین صورت اربع ثبات او ثابت میشود زیرا چه آن نیازی
 دین و واجب میشود بر ذمه او و این اگر احکام زنده است و این
 مریض است از ابی یوسف راج * مسئله ۸ * اگر زخمی وصیت کند
 بچیزی از امور آخرت پس بسبب آن اربع ثبات او ثابت میشود
 نزد ابی یوسف راج زیرا چه بسبب وصیت مذکوره انتفاع بکفرقت
 از حیاتی دنیا و نزد مذهب راج بسبب وصیت مذکوره اربع ثبات او ثابت
 نمیشود زیرا چه وصیت مذکوره از احکام موت است
 * مسئله ۹ * اگر شخصی گشته داشته شود در شهر پس او
 غسل داده میشود زیرا چه درین صورت قسامت ردیت واجب است
 و لکن اگر معلوم شود که شخص مذکور بطلم گشته شده است
 بچیز تنزیحی چون شمشیر مثلاً و معیناً معلوم شود قاتل او
 بچیز پس درین صورت آن شخص غسل داده نمیشود زیرا چه
 درین صورت قصاص واجب است و قاتل را از آن خلاصی نیست بلکه
 قصاص گرفته میشود از وی و دنیا یا در آخرت و بسایند دانست
 که نزد صاحبین راج چیزیکه زخم آن فرصت نمیدهد بمغفور را

آن مرگ و بسبب قرب آن می میرد و درنگ نمیکنند پس آن چیز
 بنابر شبهه است و بیان این اختلاف مع دلایل جانبین
 در کتاب المحتایات خواهد آمد انشاء الله تعالی * مسئله ۱۰ *
 شبیه صدیکه گشته شود بجهت حد یا قصاص پس او غسل داده میشود
 و نیاز جنازه بر او گذارد میشود بجهت آنکه او بذل کرد است
 جان خود را برای ایفای حقیقه بر او واجب شد است و شهید آن
 حد جان داده اند برای مرفی خدا یتعالی پس او در حکم شهیدان
 احد گردانیده بخوابد شد * مسئله ۱۱ * هر که از باغیان
 و فرزنان گشته شود پس بر جنازه او نیاز گذارد نمی شود
 زیرا چه علی رض نیاز جنازه نکرد است بر جنازه باغیان
 والله اعلم بالصواب

باب بیست و سوم در بیان گذاردن نیاز
 در خانه کعبه * مسئله ۱ * نیاز گذاردن در اندرون خانه
 کعبه جایز است خواه فرض باشد آن نیاز خواه نفل بخلاف
 شافعی رح چه نزد او هیچ یک از فرض و نفل در کعبه جایز نیست
 و امام مالک رح گفتست که نیاز نفل جایز است نه فرض
 و دلیل علمای ما بکی این است که پیغمبر صلعم در روز فتح مکه

چهار کد دارد است در آمدن روضه خانه کعبه و در آن است
 که در چهار مذکور جمیع سرائط با ریافت می شود چه ترحم
 مصالی نسوی بعضی از ای خانه کعبه متعین است و معتقد شدن
 بیکاذی جمیع از ای آن سرتیبت * و مسند * ۲ * اگر در
 آمدن روضه خانه کعبه چهار جهات کد دارد و بعضی از معتقدان
 پشت خود را بجهت سبأ امام قبلایند پس بسیار از خانه است
 نیز در احد معتقدی مذکور سرتیبت قبله متوجه است عقبت امام
 و امام را می رود خطا می داند اختلاف مسند تحریری که سابق
 و ذکر کرده است و اکثر بعضی از معتقدان سبب کد نسوی روی
 امام پس بسیار از جایر می شود و مزاحه او مقدم او امام استاده است
 * و مسند * ۳ * اگر امام چهار کد دارد در مسند حرام و مورد مان
 به اعتقاد شوند کد خانه کعبه و اقتدای می اند در پس امام مذکور پس اگر
 بعضی از معتقدان نزد یکدیگر باشد بحدان کعبه و سبب امام چهار او
 خانه است سرتیبت معتقدی مذکور در جانب امام بیستاد در پیرام
 درین صورت تقدم او را امام ثبات می شود و تا حد رفتی
 فلان هر مسود که معتقدی و امام هر دو در یکجا باشد
 * و مسند * ۴ * اگر شخصی چهار کد دارد در پشت پام خانه کعبه

پهن نیازا و جایز است نزد علمای ما و شافعی رح میگویند که جایز
 نیست و دلیل علمای ما این است که کعبه نزد ایشان عبارت است از
 عرصه خاص و از هوا یکد قوس است تا آسمان و از بنای خاص
 عبارت نیست چه آن قابل نقل و برداشتن است لهذا اکثر کسب نیاز
 نکند از هر بالای کوه بوقیمس نیاز او بنا بر می شود با وجودیکه
 بسبب ارتفاع آن کوه به قسا بطروی او شیخ از بنای خانه کعبه
 نیست ولیکن نکند از نیاز بر پشت بام خانه کعبه مگر و است
 زیرا چه در آن ترک تعظیم خانه کعبه است و نیز نیاز آن و رفته
 است از پیش بر صانع چه ابوهریره رضی روایت کرد است که
 پیغمبر صلی الله علیه و آله از گزاردن در هفت موضع نهی کرد است
 یکی حامی سلخ نمودن شتر و غیره و دوم مزبانه و سوم مقبره و
 چهارم حمام و پنجم شاهراد و ششم جای بستن شتران و هفتم
 پشت بام خانه کعبه **والله اعلم بالصواب**
کتاب در بیان احکام زکوة * مسئله ۱ * زکوة
 فرض است بر کسیکه آزاد و عاقل و بالغ و مسلمان باشد بشرطیکه
 مالک نصاب باشد بملکیت تام و نصاب در ملک او باشد تا یک
 مال تمام را بن را حولان حول میگویند و وجه فرضیت آن این است که

خدایتعالی در قرآن مجید بیان امر کرده است و فرموده است که
 زکوة بدهید و سرور دهد و آید و اسب که ادای زکوة بدهد و سر
 بران احب است و اسب و وحده است و شرط حرب است اسب که کمال
 ملکیت نسبت آن داند میشود و وحده است و شرط عقل و ملوک مذکور
 نخواهد شد اسب الله تعالی و وحده است و شرط اسلام است اسب که
 ادای زکوة عبادت است و عبادت اربکاء هر صاحب اسب و اسب و وحده
 است و شرط ملکیت است اسب که پیغمبر صلعم سب و حوب زکوة را بآن
 معذور نبود اسب و وحده است و شرط دولان دول یکی است که
 مدتی برای تحقیق نهایی مال ضروری است تا در آن نهایی آن
 معصفت شود و صاحب اسب را در آن بین سال نبود است که رسول
 خدا صلی الله علیه و سلم فرموده است که زکوة واجب نیست
 در مال تا آنکه یک سال بران نگذرد و دوم است اسب که در آن مدت
 مدد گویم مالک ثبات قیام میسرود و اسب که به اران حاصل
 کند که مدد یکسال مستعمل است هر چهار فصل و غالب این است
 که در مال در این معاروف میگردد پس مدار حکم در مدت مذکوره
 نبوده و مدد اران باید داشت که بعضی گفته اند که ادای
 زکوة واجب است فی العدم بعد از آن حول و براحه مقتضای

امر همین است و بعضی گفته اند که ادای آن واجب است
 در تمامی صحرای خدی و ازین جهت است که تاوان زکوة واجب
 میشود از هلاک شدن نصاب بعد کم شدن آن * مسأله ۲ *
 فی صبی و معتنون زکوة واجب نیست و شافعی رح میگوید
 که زکوة حقی است که متعلق بمال است پس آن واجب خواهد
 شد بر آنها مانند حقوق دیگر چون نفقه زوجه و عشر و خراج
 و عیای ما میگویند که زکوة عبادت است پس ادا نخواهد
 شد مگر وقتی که ادا کند آنرا مکلف با اختیار خود و صبی
 و مجنون را اختیار نیست چه اختیار بغفلت دارد و آنها را
 عقل نیست بخلاف خراج چه آن موکنت زمین است و همچنین
 در عشر نیز معنی موکنت غالب است و معنی عبادت در آن تابع
 است * مسأله ۳ * اگر مجنون را در بعض ایام سال
 افاقه شود و هوشیار گردد پس آن افاقه بمنزله افاقه وی است
 در بعض ایام سال رمضان و مرویست که نزد ابی یوسف رح اکثر
 سال معتبر است اعنی اگر در اکثر سال با هوش باشد
 زکوة بر او واجب می شود و اگر در اکثر سال دیوانه باشد
 زکوة بر او واجب نمیشود و باید دانست جنون اصلی

و عارضی هر دو برابر است و اصلی عبارت است از اینکه
 ادل دیوانه گردد و بعد از آن ماله شود در حالت دیوانگی و
 عارضی عبارت است از اینکه در حالت ثبات ستم مال
 شود و بعد از آن دیوانه گردد و از این حیثه روح مهر و سب
 که اگر در حالت دیوانگی ماله شود و بعد از آن شیء برگردد
 پس در صورت امتداد ای سال اختیار میده می شود از وقت
 افاقه از همان سال که ماله شود ابتدای سال اعتبار میده
 و سود از وقت بلوغ از * مسئله ۴۰ * در مکاتب رکنه مال
 و احب به سب و مزاحه از مجموع رکنه مالک آن نیست چه او بدیده
 و چه نه و این ماله مالک است و پیدا می شود که اگر اراد
 نهد خود را * مسئله ۴۰ * صحیح میگردد و او در آن متعطل است
 دین بعد از مال او باشد یا یا زاده از مال او پس در او کوه را حبس می شود
 و ساقی روح می شود که و احب من سود مزاحه سبب و حوس آن
 عبارت است از ملک نصاب نامی و آن متعقل است و تلبای ما
 می گویند که آن نصاب خارج نیست از حاکم اصلی او
 و لهذا آن نصاب معدوم اعتبار میده می شود حیثه ۴۱ بیکه
 متعقل و موجود است پس بچاق و تسکین معدوم اعتبار

پیاده می شود در حق جواز تیسیم و بارچه بدن که بپوشیدن
 آن حاجت است معدوم شمرده می شود در حق وجوب
 زکوة و اگر مال او زیاده باشد از مقدار بدن او پس در آن مال
 زاید زکوة واجب می شود بشرطیکه آن زاید بقدر نصاب
 باشد و هم فارغ باشد از حاجت اصلی و باید دانست که مراد از
^ع آن درین مسئله آن دین است که مطالب آن انسان باشد پس
 دین نذر و کفاره مانع وجوب زکوة نیست و باید دانست
 که درین زکوة مانع وجوب زکوة است در حالت بقای نصاب چه
 بسبب آن نصاب ناقص می گردد و چه بسبب دین زکوة تابع زکوة است
 و نه آنرا استیفاء که نصاب و صورت بقای نصاب این است
 که مالک نصاب مال خود را تاگاهد است و دو سال گزشت
 و زکوة آنرا ادا نکرد پس زکوة سال دوم بر او واجب
 نمیشود زیرا چه بمقدار چهل یک حصه از نصاب
 مشغول گشت بدین زکوة سال اول پس بقدر
 نصاب باقی نماند در سال دوم و صورت استیفاء که
 نصاب این است که مالک نصاب مال خود را نگاهداشت
 تا آنکه یک سال کامل گزشت و زکوة آنرا ادا نکرد

و نصاب مذکور را خرج کرده و بعد از آن مالک نصاب
 دیگر شود و برای نصاب دیگر نیز یک سال کامل گذشته
 پس در بین نصاب دیگر زکوة واجب نمیشود زیرا چه
 بمقدار چهل یک حصه آن مشذول است مدین زکات
 نصاب اول که آنرا خرج نمود است و باید دانست
 که در این مورد و صورت خلاف و فروع است و مروریست که ابو یوسف
 در صورت دوم اختلاف کرده است و وجه مانع شدن دین
 زکوة از وجوب زکوة این است که مطالبه دین زکوة انسان است
 و بر احوط مطالب آن امام است در سواهم و نایب امام است در
 اموال تجارب و مالک نایب امام است در غیر سواهم و غیر مال
 تجارب مستند است ^۱ کات واجب نیست در خانه که برای
 سکونت است و در بار چوبان و در امانات البیت و مستوریکه برای
 سوار است و در بنده که برای خدمت است و در سلاحی که برای
 استعمال است پس در بین اموال زکوة واجب
 نیست بحکم آنکه آن را حاجت اصلی فاع نیست
 و هم مال نامی نیست و همچنین است کتب علم درخت اهل علم
 و آلات اهل حرفه در حد آنها آنها را بآن حاجت است

* مسئله ۷ * اگر شخصی را دین باشد بر ذمه کسی و آنکس
 انکار آن بنماید و همچنین حالت چند بهال یگذرد و در آن شخص
 را این نه باشد و بعد از آن اقرار کند آنکس به حضور و برده مان خیزی
 که بر اقرار او بیند قایم شود پس بر شیخ تصریح کوروا جب نهی شود که
 زکوة سالهای ماضیه را ادا نماید و باید دانست که چنین مال را
 قیام میکند و در آن اختلاف زفر و شافعی بر آن است و باید دانست
 که مال فکم شده و بنده زکری بخند و مال مشغوب که نهان بیند
 فیما شد و مالیکه در دریا افتاده باشد و مال مد فون در حصرا که
 در مکان آن فراموش شده باشد و یا مالیکه آن بر سلطان بطریق
 مجادله بظلم زکری قید باشند از قبیل مال ضیارات و باید دانست
 که هر وجوب صدقه فطر برای بنده زکری بختی و یا مخصوب یا گم شد
 نیز همین اختلاف است و دلیل زفر و شافعی بر آن است که سبب
 وجوب زکوة که عبارت است از ملکیت نصاب در این صورتها
 متعطف است ولیکن آن نصاب در قبضه مالک نبوده و یا مالیکه آن
 مال ضیام بود و این متافی وجوب زکوة نیست چنانچه اگر مال
 مسافر در خانه او نباشد زکوة بر او واجب است با وجودیکه آن
 مال بالفعل در دست او نیست و همچنین در این مسأله نیز

و در لیل علیهای مایکی این است که علی رض در مود است که رکوة
 واجب نیست در مال صیاره دوم این است یکد سبب و خوب رکوة
 مال مای است و مال مای به سه مگر و فتوی که مالک قادر باشد
 بر تصرف آن و مالک قادر بر تصرف هر تصرف در مال صیاری اختلاف
 مسافر یکد مال دارد در حایه خود که او قادر است مای که تصرف
 بدارد در آن بدست بایب مود * مسند ۸ * مال مد درین
 در حایه مالک مال صیاری نیست و بر احوال یساقنی آن آسان است
 و مای که مد خون باشد در زمین مگر سرای حایه خون بستان مثلا
 پس در آن اختلاف مسافر رج است * مسند ۹ * مالک و بی
 باشد هر دمه مد خون مقرب پس در آن مال رکوة واجب است
 حواله آن مد خون غنی باشد با فقیر بر احوال نفس آن مال ابدی
 با واسطه تحصیل مکی است و اگر مد خون مکر باشد پس
 در مصروف نیز در آن مال رکوة واجب است شرطیکه بیته
 باشد در آن مافاضی مطلع نباشد در آن چه در مصورت بی یافتن آن
 مال مکی است و اگر مد خون مقرب غنی باشد با مدد یه مکی
 قضی حکم کرده باشد یا نه که او مقاس است پس در مصورت
 سر در آن مال رکوة واجب است بر او به حیثه رج بر احوال

از شما قضا فی بنا فلان کسی صحیح نیست نزد او زح و قتره
 نهید روح زکوة در آن مال واجب نیست زیرا چه نزد او حکم
 قاضی یا فلاس انسان صحیح است و بنا بر حکم قاضی افلاس
 او ثابت میشود و ابو یوسف روح موافق میکنند روح است
 ثبوت افلاس بحکم قاضی و موافق ابی حنیفه روح است در وجوب
 ترک زکوة هر سال مکرر بجهت رعایت جانب فقیران
 * * * * * اکر خرید کند کسی کثیری را برای تجارت
 و بعد از آن مقرر کند آنرا برای خدمت و نیت آن نماید پس
 ترک زکوة در آن واجب نمیشود زیرا چه آن نیت متصل است بعمل
 که عبارت است از ترک تجارت و نیتیکه متصل بعمل باشد
 معتبر است و بعد از آن اکر نیت تجارت نماید در آن برای
 تجارت نمیشود زیرا چه این نیت متصل نیست بعمل پس آن
 کنیز برای تجارت نخواهد شد مکرر و قتی که بفروشد آنرا
 پس درین هنگام ترک زکوة واجب میشود در بهای آن زیرا چه نیت
 متصل بعمل نشد چه او تجارت نکرد پس نیت معتبر نبود و ازین
 سبب مسافر مقیم میشود به جرد نیت و مقیم مسافر نمیشود به جره
 نیت مکرر یا شرت سفر * * * * * اکر خرید کند

کسی چیزی را به نیت تجارت پس آن چیز برای تجارت
 میگرد و بسبب اتصال نیت تجارت به عمل که عبارت است از
 خریدن به خلاف آنکه اگر مالک چیزی شود کسی به طریق
 میراث و نیت تجارت نباید هم آن چیز بسبب نیت تجارت
 برای تجارت نمیشود زیرا چه نیت مذکور متصل به عمل نیست
 * مسئله ۱۲ * اگر مالک چیزی شود کسی بسبب شهادت یا
 وصیت یا نکاح یا خلع یا صلح از قصاص و نیت تجارت کند
 در آن پس آن چیز برای تجارت میگرد و نزد این یوسفی
 و بسبب آنکه نیت مذکور متصل به عمل است و اگر چه در صورت
 که آن چیز برای تجارت نمیگردد زیرا چه نیت تجارت درین صورت
 متصل نیست به عمل تجارت که عبارت است از بیع و شراء
 بعضی گفته اند که اختلاف برعکس است * مسئله ۱۳ *
 ادای زکوة جایز نیست مگر به قیمتیکه موجود باشد در
 وقت ادای آن یا در وقتیکه جدا کند بمقدار زکوة را از مال
 قصاب و مراجع ادای زکوة عبادت است پس نیت در آن ضرور
 است و اصل در نیت آنست که مقارن ادا باشد ولیکن هرگاه
 دادن زکوة بفقرا و مساکین بدفعات اتفاق میشود لهذا اکتفا

فیروزه شد به نیتیکه موجود باشد و وقتیکه مقدار زکوة را از
 مال خود جدا کند برای آسانی چنانچه تقدیم نیت هر روز چنانچه
 است برای آسانی * مسئله ۱۱ * اگر شخصی تصدیق نماید جمیع مال
 خود را به و نیت زکوة پس زکوة قرض از ذمه او ساقط میشود
 از روی استعسان زیرا چنانچه واجب برای ادای زکوة این است که
 چیزی از مال خود بدهد و هر گاه چیزی از مال خود را بدهد پس
 آن جزو داران داخل است لهذا حاجت این نیست که آنرا متعین
 کرده اند به نیت * مسئله ۱۲ * اگر بدهد بنقرایساره
 آن نصاب خود را به و نیت زکوة پس ساقط میشود از ذمه او
 زکوة آن مقدار نزد محبب روح نیز اچانه جزو بک و واجب است
 شایع است در جمیع نصاب پس هرگاه پاره از نصاب داده
 شود جزو بک بمقابل آن واجب است و در ضمن آن می رود
 و نزد ابی یوسف روح زکوة آن ساقط نمیشود زیرا چنانچه
 آن بعضی برای زکوة متعین نیست چه باقی نصاب مجلد ادای
 و واجب است بخلاف وقتیکه کل نصاب را بدهد چه
 در صورت جزو بک و واجب است بقیه می رود در ضمن کل
 والله اعلم

باب در بیان رکوة سوانم چون شتر و غیره
 باید دانست که سوانم جمع سیاه است و آن مرد و قها مارت
 است از شتر و گاو و گوسفند که در اکثر ایام سال در
 چراگاه چرند پس اگر در نصف سال در چراگاه چرند و در
 نصف آن سوانم چرند سوانم بیست و این باب مشتمل
 است بر چند فصل

فصل اول در بیان رکوة شتر * مسند *
 در رکوة چهارم ستر رکوة واجب بیست و رکوة در پنج شتر یک
 کوسند است بشرطیکه آن ستوان در چراگاه چرند
 و یک سال تمام بگذرد و هرگاه که رکوة واجب بیست
 مایل در شتر یکم در چراگاه چرند و شتر یکم در چراگاه
 چرند و باید دانست که اگر پنج سوانم ستر شتر یک کوسند
 واجب است و چون ده ستر باشد پس در آن ده کوسند واجب
 میشود تا پنجاه و چون پانزده بگذرد پس رکوة آن سه
 کوسند است تا نوزده و چون بیست شتر شود رکوة آن
 چهار کوسند است تا بیست و چهار شتر و چون بیست و
 پنج بگذرد پس در آن یک کوسند واجب میشود تا بیست و پنج

شتر و بنت مخاض عبارت است از شتر مادیه یک ساله که یک سال تمام
 بران گذاشته باشد و اگر از بیست و پنج زیاده شود و می
 و شش بشمار کرده پس در آن یک بنت لیون واجب می شود
 تا به چهار و پنج و بنت لیون عبارت است از شتر مادیه که
 دو سال تمام بران گذاشته باشد و چون چهل و شش گزده پس
 در آن یک حقه واجب میشود تا بهشت شتر و حقه عبارت است از
 شتر مادیه که سه سال تمام بران گذاشته باشد و چون شست و یک شتر
 گزده پس در آن یک حقه واجب میشود تا هفتاد و پنج شتر و حقه
 عبارت است از شتر مادیه که چهار سال تمام بران گذاشته باشد و چون
 هفتاد و شش شتر گزده پس در آن دو بنت لیون واجب میگردد تا
 یغنون و شتر و چون نود و یک گزده پس در آن سه حقه واجب می شود
 تا یک صد و بیست شتر و باید دانست که زکوة شتر باین ترتیب
 مذکور است در مکتوباتی که بعهده بر صلعم بعاملان بخود نوشته است
 و بعد از آن هر گاه زیاده شود بر یک صد و بیست شتر پس در آن زکوة
 واجب میشود بترتیب اولی و ثانی در پنج شتر که زیاده شود بر یک صد
 و بیست شتر یک گز و سقند واجب میشود مع حقه که در یک صد و
 بیست شتر واجب شده بود و همچنین دو گز و سقند واجب میشود

در ده شتر که زاید شود بر یکصد و پانست شتر و در الزده شتر که
 زاید شود بر یکصد و بیست سه کوسند و واجب میشود و در
 بیست شتر زاید چهار کوسند و واجب میشود و در بیست و پنج شتر زاید
 یک بنت مخاض و واجب میشود تا یکصد و چهل و نه شتر و در یک
 صد و پنجاه شتر سه حقه واجب میشود و بعد از آن در پنج شتر که زاید شود
 بر یکصد و پنجاه شتر یک کوسند و واجب میشود و مع سه حقه و
 در یک صد و شصت که در آن یکصد و پنجاه و نیز ده شتر و بیست
 است سه حقه و دو کوسند و در یکصد و شصت و پنج شتر سه حقه و
 سه کوسند و در یکصد و هفتاد شتر سه حقه و چهار کوسند و در
 یکصد و هشتاد و پنج شتر سه حقه و یک بنت مخاض و در یکصد و
 هشتاد و شش شتر واجب میشود سه حقه و یک بنت لبون تا یکصد و
 نود و پنج شتر و در یکصد و نود و شش شتر چهار حقه واجب میشود
 تا دویست شتر و بعد از آن زکوة واجب میشود و همیشه بترتیب که بیان
 نموده شد در پنجاه شتر زاید بعد از یکصد و پنجاه شتر و این ترتیب
 که در زکوة شتر مذکور شد نزد علمای ما است و شافعی رح میگوید که
 هرگاه یک شتر زیاده شود بر یکصد و بیست شتر پس در آن سه
 بنت لبون واجب میشود و هرگاه یکصد و سی شتر شود

پس در آن یک حقه و در بنت لبون واجب می شود و بعد از آن
 زکوة واجب می شود باین حساب که در هر چهل شتر
 یک بنت لبون واجب می شود و در هر پنجاه شتر یک حقه
 نریا چه پیغمبر صلعم بعامان خود نوشته بود که هر شکار شتر نریا چه
 شود بر یکصد و بیست شتر پس در هر پنجاه شتر یک حقه واجب
 میشود و در هر چهل شتر یک بنت لبون واجب میشود و در آن بیان
 نریا چه است که بزرگوار پنج شتر یک گوسفند واجب میشود و آن
 ابتدا و علیای ما میگویند که پیغمبر صلعم در آن کار هر یک حرم
 رض را نوشته بود که آنچه کم از آن باشد پس در هر پنج شتر یک
 گوسفند است پس باین عمل نبود آنچه شده و زیاده پس عمل
 بزیاده است چه در حدیثیکه بمناسک شافعی است چیزی که
 منافعی آن باشد نیست و باید دانست که در زکات شتر
 جایز نیست مگر اده و نرد در آن جایز نیست مگر با اعتبار قیمت
 زیرا که همین منصوص و منقول است * مسئله ۲ *

شتر بختی و شتر عربی هر دو را یک حکم است زیرا چه
 اسم شتر هر دو را شامل است والله اعلم

فصل دوم در بیان زکوة شکار * مسئله ۱ *

تبعه واجب میشود زیرا چه بقای ثقلانب کار بران است
 که در مابین دو عقد جنونی سیح و چهل چیزی واجب نشود و بر سر
 هر عقد چیزی واجب نشود و مابین رج شکفته اند که در آنچه
 که زاید شود بزچهل کسنا و چیزی واجب نیست تا به چهل
 و نه و این یک روایت است از ائمه پیغمبر و وجه آن این است
 که پیغمبر صلعم به عاتق فرمود که مگر از اوقاف کس و چیزی را
 که بپایان فرمود که مابین چهل تا شصت اوقاف است و جواب
 آنکه مابین آنست که مراد از اوقاف که در حدیث مذکور است
 شکو ساله ها است و بعد از آن بایست که در شصت کس و
 و گوساله یکساله و آنچه است فرما شد بپایان ده و نه هفتاد کس و
 یک مسنه و یک تبعه واجب است و در هشتاد گاو و ده مسنه واجب است
 و در نود کس و سه تبعه است و در صد کس و دو تبعه و یک مسنه
 است و هر چه در هر سه هزاره گاو و متبذل میشود فرض زکوٰه از تبعه
 پیغمبر و از مسنه به تبعه زیرا چه پیغمبر صلعم فرمود است که در هر
 سی کس و تبعه یا تبعه است و در هر چهل کس و مسنه یا مسنه
 است پس از آنکه در هر یک گاو و ده مسنه و یک تبعه واجب
 میشود و در هر یک گاو و ده مسنه و یک تبعه واجب میشود و بپایان

فانست که شکار و بیش هر حکم گاراست و بر اجداد غنا بقدر که در حدیث
آمد است هر دو را شامل است چه گاو و میش نیز نوعی از بقر
است ولیکن در عرف دیار ما از بقر گاو میش نهید و نه میش
ولهذا انکو کسی قسم خورده باینطور که بگوید والله گوشت بقر
نخورا هم خورده پس او بسبب خوردن گوشت گاو و میش حساب
آنها برده والله اعلم

فصل سیوم در بیان زکوة گوسفندی
در حدیثی است که در کتب اربعه گوسفند زکوة نیست و اگر
چهل گوسفند باشد و در اکثر ایام سال در چراگاه چرد و سال
در قیام بران بشکند پس در این یک گوسفند واجب میشود تا یک
صد و بیست گوسفند و هرگاه بران یک گوسفند زیاده شود پس
از آن در گوسفند واجب میشود تا بیست و صد گوسفند و هرگاه
زیاده گوسفندی زیاده شود بر ذره صد گوسفند پس در آن نه گوسفند
در واجب میشود تا بیست و صد و نه گوسفند و هرگاه پنجاه گوسفند
گردد پس در آن چهار گوسفند واجب میشود و بعد از آن بیست و صد
و یک گوسفند واجب میشود و بر آنچه گفته ایم بیان برادرش است
در کتاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در کتاب این بجز در آن که بیاید

زکوة نوشته بود و بر این اجماع منعقد است و باید دانست که همیشه
 و بزهرد و برابر است زیرا چه لفظ غنم که در حدیث آمده است
 این هردو را شامل است * و در کتب معتبره گویند ثنی
 گرفته میشود و جذع روانیست و این ظاهر روایت است از ابی
 نعیمه رح و ثنی بزغاله یک ساله است که در سال دوم پانزده
 باشد و جذع عبارت است از بزغاله که اکثر ایام سناله
 بر آن گذشته باشد و سال نگذشته باشد و صاحبین رح گفته اند
 که جذع از پیش گرفته میشود و این یک روایت است از ابی نعیمه
 رح نیز و وجه آن یکی این است که پیغمبر صلعم فرمود است
 که حق زکوة در این جذع و ثنی است و دوم این است که بسبب
 قربانی نهوه آن جذع قربانی ادا میشود پس همچنین
 زکوة نیز ادا خواهد شد و وجه ظاهر روایت یکی این است که علی
 رضی را بیت کرد است که شکر گرفته نمیشود در زکوة مگر ثنی یا آنچه
 از ثنی بزرگ باشد و دوم این است که در زکوة شکر سنند دان
 گویند متوسط واجب است و جذع از پیش متوسط نیست بلکه
 کوچک است لهذا در زکوة بزجذع نیز جایز نیست و جواب از وجه
 اول صاحبین رح این است که مراد از جذع که در حدیث مذکور است

جداست و جواب از وجه دوم این است که ادای قربانی
 بآن از نص معلوم شده است * و مسئله ۳ * در زکوة کوسفتند
 زکوة فتنی مادی و نه هر دو صحیح است زیرا چنانچه لفظ شاة که در حدیث
 آمده است هر دو را شامل است والله اعلم

فصل چهارم در بیان زکوة اسپ

* مسئله ۱ * و قتی که اسپ فرو داده با هم آمیخته باشند و هر
 انکثر ایام سال در حرا کتاء چرند پس صاحب آن مختار است
 اگر بخواهد به قایل هر اسپ یک دینار دهد و اگر نخواهد اسپان را
 قبیضت نماید و در هر صد درهم پنج درهم زکوة دهد و این نزد ابیحنیفه
 راجح است و همین مختار از زکوة فرج است و صاحبین راجح گفته اند
 که در اسپ زکوة واجب نیست زیرا چنانچه پیغمبر صلعم فرمود است
 که زکوة نیست بر مسلمانان و نه در بنده و نه در اسپ او و دلیل
 ابیحنیفه راجح این است که پیغمبر صلعم فرمود است که زکوة
 بر اسپ سایه بکند و بنابر نیاید در هم است و حدیثی که قاضی
 آورده اند تاویل آن این است که از اسپ نه زان اسپ غازی
 مراد است و این مقول است از زید بن ثابت رضی و بنیاد آنست که
 کعبه زمین آن دانی یک دینار و میوان قبیضت نبودن آنجا مقول است

از عمر رض و در اسپان که فقط نرباشد زکوة واجب نیست زیرا چه
توالد و تناسل از آن نمی شود و همچنین در صورتیکه فقط ماد
باشد زکوة نیست و این یک روایت از ابیحنیفه رح است و روایت
دیگر این است که زکوة در آن واجب است زیرا چه توالد و تناسل
در آن می شود باین طریق که عاریت گرفته میشود نرازد و یگر
پیشانی و قتیکه فقط نرباشد چه از آن توالد و تناسل
میشود و در اینست از ابیحنیفه رح که در اسپان که فقط نرباشد
نیز زکوة واجب است * ^{مدرک} ۲ در خرواستر زکوة واجب نیست
نیز در آنچه بیغیر صلعم فرمود است که در باب زکوة خرواستر چیزی
در میان آن حکم نازل نشد است ولیکن اگر خرواستر برای تجارت
باشد پس در آن زکوة واجب میشود زیرا چه درین هنگام تعلف
زکوة بهایبت ۶ نیست مانند سایر اموال تجارت و الله اعلم
فصل پنجم در بیان زکوة بچه گوسفند و شتر و گاو
* ^{مدرک} ۱ در بچه گوسفند و شتر و گاو که کمتر از یک ساله
باشد زکوة واجب نیست نزد ابیحنیفه رح اثنی اگر خرید کند
کسی یا بستاند و پنج شتر بچه را یا چهار یا بزرگاله را یا سی
گوسفند را یا یک سال تمام بران بگذرد از وقت مالکیت

و از آن زکوة واحدت نمیشود بلکه هرگاه یک سال بران نگذرد
 از وقت بزرگ شدن آن بجهت پارس درین هنگام زکوة
 آن واجب میشود و این که مذکور شد آخر اقوال است و بعضی روح
 است و همین محتار میباشد روح است و بعضیین روح اول قایل بود
 باین که زکوة واجب است چنانچه واجب است و میباید شایسته
 محتار زقر و مالک روح است و بعد از آن از من رجوع نکرد و گفت
 که واجب است در آن که یک کتاب از آنهاست و در همین قول
 ای بوسنا و شافعی روح است و بعد از آن از من رجوع کرده
 و گفت که چیزی در آن واجب نیست و روح قول اول این
 است که لطف ساه و غیره که در حدیث آمده است کوچک و بزرگ
 همه را شامل است و وجه تولد دوم این است که هر واجب
 کرد ایندن یک کتاب از آنجهت رعایت جانبی است از شایسته
 جانب صاحب مال و جانب فقیر چنانچه در صورتی که همه لاغیر
 باشند یک کتاب از آنجهت شکر الله میشود و وجه قول اخیر این است
 که در تعیین مقدار قبضاس را داخل نیست و هرگاه در آن
 واجب کرد ایندن بجزیر یک در شرع وارد شده است متصور
 نشد پس چیزی در آن واجب گردانیده نخواهد شد و اینک

بعد گزور شد و قتی است که در آن مسند نباشد. اصلاً اگر یک
 مسند هم باشد میان آنجا پس درین هنگام همه آنها را
 تابع آن مسند گردانید؛ میشود در حق تصدق نصاب نه در
 حق ادای زکوة حتی اگر یکتا کوچک را بعد از آن
 زکوة بیرون. نمیشود بلکه واجب میشود در آن آنچه وارد
 شد است در شروع را اگر هلاک شود آن مسند بعد از گذشتن
 مال قیام زکوة ساقط میشود نزد طوین رح زیرا چه وجوب
 زکوة در مقصورات مبتلای است پس مسند منگوره چه اگر
 آن نمایی بود زکوة واجب نمیشد و هر گاه چنین شد
 پس بسبب هلاک شدن آن زکوة ساقط خواهد شد و بعد از آن
 باید دانست که نزد این یوسف رح زکوة واجب نمیشود و رکیتر
 از چهل بنمساله و رکیتر از سی زکوة ساله و واجب میشود
 در بیست و پنج شتر بجه یک شتر بعد از آن چیزی دیگر
 واجب نمیشود تا آنکه هفتاد و شش گردد و درین هنگام واجب
 میشود و شتر بجه زیرا چه در هفتاد و شش مسند دو بیت لبون
 واجب است و بعد از آن در زیاد از دوشتر بجه چیزی واجب
 نمیشود تا آنکه یکصد و چهل و پنج شتر بجه شود و در آن مسند

بیشتر بچه واجب است و در آخر در یکصد و پنجاه و پنج مسند و حقه
 و یک نیت محاسب واجب است و در یک روایت از ائمه یوسف
 رح در کتیر از بیست و پنج ستر بچه چوری واجب است
 و روایت دیگر این است که در پنج ستر بچه خمس یک شتر بچه
 واجب است و در ده شتر بچه دو خمس یک شتر بچه واجب است
 و علی بن ابی طالب و در روایت میرزا اراک یوسف رح این
 است که ملاحظه نمایند در قیمت خمس یک ستر بچه از پنج شتر
 بچه و ملاحظه نمایند در قیمت یک گوسفند پس هر کدام
 که از میان هر دو کتیر باشد واجب است و در صورت ده ستر
 بچه ملاحظه نمایند در قیمت دو گوسفند و در دو خمس یک ستر
 بچه * مسند ۲ * اگر بر صاحبی در ادای رکوة مسند
 واجب بود ولیکن مسند در سال او یافت شود بلکه اعلی
 از آن باشد میسود یا ادنی پس شامل تحصیل رکوة را میسود
 که در صورت اول اعلی را بگیرد و او پس دهد مستحب است که
 از قیمت آن ماده باشد در قیمت مسند و در صورت دوم بگوید
 ادنی را مع قیمت بیست مسند ولیکن باید دانست که در صورت
 اول برای قبول بودن اعلی مع او پس دادن زیادتی قیمت

جبر نیوده، نه میشود. نوع شامل مذکور بلکه میفرستد و او را که اعدا
قبول نکند و مطالبه نپساید بر این عین واجب که مستند است
با مطالبه. نباید قیمت آن را زیر آنچه ذکر رفتن اعلی بطور مذکور
شرا است من وجه و بر قبول آن جبر نیست حتی اگر صاحب
متناله عامل مذکور را از ذکر رفتن اعلی مزاحمت نکند پس
شامل مذکور قابض آن گردانیده نه میشود و در صورت دوم
برای قبول نبودن ادنی مع قبیله قیمت مستند جبر نیوده میشود
بر عامل مذکور بکثر صاحب مال آن ادنی را مع قبیله قیمت
مستند به عامل مذکور بدهد باینطور که او را از ذکر رفتن آن مزاحمت
نپساید پس شامل مذکور در این صورت قابض آن
شگردانیده می شود زیرا چه در این صورت بیع و شرا نیست
بلکه اصحاب مال آن ادنی را در قیمت مستند میدهد لهذا
قبیله قیمت مستند را نیز مع آن میدهد * مسئله ۳ * اگر
صاحب مال در زکوة بعض عین واجب قیمت آن بدهد پس این
جایز است نزد علای ما و همچنین در کفاره و صدقه فطر و عشر
و نذر و شایع رح گفته است که آن جایز نیست چنانچه منصوص
هائیه است و توجیه آن جایز نیست چنانچه در حدیث و تفسیر آن

تبدیل آن به حیث جنایه نیست و بیان معنی هدیه در کتابه
حج خواهد آمد ان شاء الله تعالی و دلیل علمای ما این است که
عدد این تعالی با دای زکوة و بدادن آن بمنزله امر کرد است
و این دلالت میکند بر اینکه مقصود امران این است که رزق
مرعود با آنها برسد و حاجت آنها دفع شود و این معقول است
و ازین معلوم شد که خصوصیت فک و سقند مثلاً مقصود نیست
پس تبدیل این بقیه جایز خواهد بود چنانچه در جزیه جایز
است به اختلاف هدیه و قربانی و خون ریشش آن با بنابر
که ذبیح کرده شود قربت و عبادت است و این خلاف قیاس است
پس قیاس امر و یکر بر آن حاکم نخواهد شد * مسأله ۴ *
مستروک و کاه برای عمل و کار است چون بساط برای رقص
و رانی پس در آن زکوة نیست و هیچچنین زکوة نیست در صورتیکه
حلف خورند در نصف مالی یا در اکثر آن و امام مالک درج بر خلاف
این میگوید بنابر ظاهر خصوص چه آن بحسب ظاهر مطلب
است و دلیل علمای ما یکی این است که پیغمبر صلعم فرمود است
که در شتر و کاه و بار بره اری و در کاریکه قلبه رانی میکند
و آن زکوة نیست و دوم این است که سبب وجوب زکوة مال

ثامی است و دلیل لها فوجبر است یکی چنانچه در چراغشاه و
دوم مهیا و اماده داشتن برای تجارت و یکی از آن یافته
نمیباشد در شتران و گنایان مذکور و سیوم این است که
در عبور تپه که جانوران مذکور علف خورند موکنت بسیار در
نگار میشود و مال بسیار خرج میشود پس در اینصورت باعتبار
مضای نهی آن منتصفت نیست آنکه چه باعتبار ظاهر باشد
* سئوال ۵ * شامل مذکور را نباید که بگیرد و زکوة
بهترین مال را و نه بدترین را بلکه باید که بگیرد مال متوسط را
بنحیث آنکه نه غنی و صلح فرمود است که بگیرد از بهترین
اموال مردمان و بگیرد از اوسلطان و بنحیث آنکه در
گرفتن متوسط رعایت جانبین است آنی چنانچه فقیر و جانب صاحب
مال * سئوال ۶ * هر که انصاب مال باشد و ویرا حاصل شود
در انسانی سال با آنها از جنس آن نصاب پس بناید که ضم
کند آنرا بآن نصاب و زکوة مجموع آن بدهد
انرا و شفاعتی رح میگوید که آنرا ضم نکند
بنصاب اول زیرا چه آن مال اصل و مستقل است در حق ملک پس
هرچنین اصل خواهد بود و حق زکوة بخلاف اول و ربع که

حاصل شود در اثنای سال چه ایی تابع اصل مال است در حق ملک
 لهذا آن مملوک میشود به تبعیت اصل پس این ضم نموده میشود
 باصل مال و دلیل برای ما این است که علت ضم نمودن اولاد و ربح باصل
 مال جنسیت است چه هرگاه مالها یک جنس باشند تهنه میان آنها
 مشکل میشود و لهذا دشوار می شود اعتبار نمودن متولان مملوک
 برای هر مال مستفاد و حال آنکه حولان حول اعتبار نموده نشد است
 مثلاً برای آن سانی پس ثابت شد که علت ضم نمودن اولاد
 و ربح باصل مال جنسیت است و این علت یا قهر میشود
 در صورتیکه کلام در آن است * مسند ۷ * باید دانست که
 نزد شیخین رحم رکوة واجب است در نصاب نه و عفو و نزد معتمد رحم و
 زفر رحم در نصاب و عفو شده و اعفی در مجموع واجب است و ثمره این
 اختلاف این است که اگر داذک شود عفو و باقی ماند نصاب پس
 نزد شیخین تمام مقدار زکوة که واجب شده بود باقی می ماند
 و نزد معتمد و زفر رحم به حساب آن زکوة نیز ساقط میشود و دلیل
 معتمد و زفر رحم این است که زکوة واجب شد است برای شکر نعمت و
 محبت و عفو نصاب و عفو نعمت است و دلیل شیخین رحم یکی این است
 که پیغمبر صلعم فرمود است که زکوة پنجم شتر یک گوسفند واجب است

و در زاید بر آن چیزی واجب نیست تا آنکه ده گردد و همچنین
 فرموده است پیغمبر صلعم در هر نصاب و نفعی که است و جوب زکوة را
 از عفو دوم این است که عفو تابع نصاب است پس اگر هلاک شود از مال
 که مجموع نصاب و عفو است پس آن هلاک اولاً اعتبار نموده خواهد
 شد در عفو که تابع است چنانچه هلاک اعتبار نموده میشود اولاً در ربع
 در مال مضاربة نه در راس مال مضارب نه و لهذا گفته است ابو حنیفه
 در آنکه هلاک اولاً اعتبار نموده میشود در عفو و بعد از آن در نصاب و
 تخمیناً است و بعد از آن در نصاب یکد مایلی آن است و همچنین اعتبار
 نموده میشود تا آنکه تمام شود نصابها زیرا چه اصله های نصاب
 اول است و نصابها یکد زاید بر آن است تا ربع آنست و نزد ابی یوسف
 ربع هلاک اعتبار نموده میشود و اولاً در عفو و بعد از آن اعتبار نموده
 نمیشود در نصابها بطریق شیوع * مسئله ۸ * اگر خوارج و
 باغیان مسدود شوند بر قوم عین زکوة سوایم از آنها بشکیرند پس باید
 که بعد از دفع نمودن باغیان امام عادل بامدیگر زکوة
 مال مذکور نگیرد از قوم مذکور زیرا چه امیام مذکور حیاتی
 آنها نکرده است و حق شکستن زکوة بر امام عادل را بنابر
 حیاتی است و لیکن فقها فتوی داده اند باینکه قوم مذکور

را باید که اعداد آن زکوة نیایند و ما ردیگر ادانها میداد
آنرا در حراج را زباده حواجر و باغیان مصرف حراج اند
بجای آنکه مصرف حراج غاربان اند که با امریای قسما
می نیایند و حواجر و باغیان در آن کام میکنند و مصرف
در زکوة می نمایند و حواجر و باغیان زکوة را بقرا نمی دهند پس
باید که زکوة را با ردیگر ادانها نیایند اما مصرف هر مدینه
خواجه را و بعضی از علمای گفته اند که اگر قرم مذکور در وقت دادنی
در زکوة در حواجر و باغیان نیت تصدق نیایند هر آنها
و آنهارا مالک گردانند پس در صورت زکوة ساقط میشود
از قریب مذکور و دادن زکوة در حواجر و باغیان حکم دارد
و در احادیث و باغیان و طالعوان هر چند که بعضی ظاهراً
مالدار باشد در حقیقت فقیر اند به جهت حقوقیکه بر ذمه آنها
است اما آنچه اول مذکور شد که قوم مذکور را باید که از ای
زکوة باز بگیرند اولاً و احوط است بر هر چه در صورت
ادامی زکوة بقیا حاصل میشود * مسئله ۹ * بر صبی
بسی معلی زکوة * و اسم واجب نیست و بر نسای آنها واجب است
انچه واجب است بر مدینه آنها در هر سال آنها را بر حواجر از آن صلح نه بود

هند است بر اینکد گرفته شود از آنها و چند آنچه گرفته
 میشود از مسلمانان و از زنان مسلمانان زکوة گرفته
 میشود پس نکرته نخواهد شد از زنان بنی تغلب و چند آنچه
 گرفته میشود از زنان مسلمانان و از صبیان مسلمانان زکوة
 نکرته نمیشود پس از صبیان بنی تغلب چیزی نکرته نخواهد
 شد * و در بیان ۱۰ اشکری غیر استهلاک مبالغه هلاک شود
 بهال بعد از وجوب زکوة اعنی بعد از حلال شدن پس ساقط
 نمیشود زکوة آن و شافعی راجح گفتست که اشکرهاک شود مال
 بعد از آنکه مالک بر ادای زکوة آن قادر شود یا اینطور که
 مستحق زکوة طلب آن نماید یا مالک بپاید مستحق آن را
 اگر چه او طلب نکرده باشد پس درین صورت مالک مال ضامن
 زکوة آن میشود زیرا چه واجب بر ذمه وی است و ادای آن
 نکرد است با وجود قدرت پس او ضامن آن خواهد شد مانند
 هدی قاطر و نیز اگر بعد از طلب مستحق ندهد زکوة را بوی
 پس این به منزله استهلاک آن است و دلیل علیای ما این است که
 زکوة که ادای آن واجب است جزوی از نصاب است پس آن
 هلاک میشود بسبب هلاک شدن نصاب پس زکوة ساقط

بخیر شد تند چنانچه اگر چنانکه کند کسی واجب میشود بر
 آن کس دفع آن بنده بولی حفاظت و اگر تند قبل از دفع آن بولی حفاظت
 هلاک گردد پس دفع آن بنده بر مالکش واجب نمینماید بلکه ساقط
 میشود و حواب از دلیل دوم سنا غیر روح امن است که مستحق زکوة
 نیست مگر غیر مکه معین قیام آنرا مالک برای دادن زکوة
 و طلب از مستحق نشد است و اگر عامل تحصیل زکوة طلب نماید
 و بعد از طلب مالک زکوة را بوی ندهد و بعد از این هلاک شود نصاب
 پس در این صورت میان علیهای حنفی اختلاف است بعضی گفته اند
 که در این صورت مالک ضامن آن میشود و بعضی گفته اند که
 در این صورت ضامن آن نمیشود زیرا چه استیلاک از جانب
 آن نیست * مسئله ۱۱ * اگر بعد از حریان حول هلاک شود
 بعضی از نصاب چون ثلث یا نصف مثلا پس ساقط میشود امر زکوة
 بحساب آن چنانچه در صورت هلاک شدن کل نصاب کل زکوة ساقط
 میشود * مسئله ۱۲ * مالک نصاب اگر ادای زکوة آن نماید
 پیش از حریان حول پس آن جایز است که بپردازد او را انهد است
 بعد از وجود سبب و حوب زکوة که عبارت است از نصاب
 پس جایز نخواهد شد چه ادای را حب بعد از وجود سبب و حوب آن

باین است چنانچه اگر کفار و دزدان و غیره بحد آن تک که بحد روح
 کرده باشد صید را و شوق آن صید گرفته است و درین مسئله اختلاف
 مالک رح است * مسئله ۳ * اکثر مالک یک نصاب پیش
 از حولان حول زکوٰۃ چند سال ادا نماید یا نه که چند نصاب
 ادا نماید پس این جایز است زیرا چه نصاب اول اهل امت هر
 سینه و پنجوب که کوفه و زاید بر آن بیفزاید تا پنج و درین مسئله

اختلافی در کفر رح است و الله اعلم

باب در بیان زکوٰۃ اموال چون طلا و نقره
 و غیره و آن مشتمل است بر سه فصل

فصل اول در بیان زکوٰۃ نقره * مسئله ۱ *

هر کس که از دود در هم زکوٰۃ واجب نیست زیرا چه بجهت
 صلح فرمود است که هر کس که از پنج اوقیه زکوٰۃ نیست و باید

دانست که اوقیه چهل در هم است * مسئله ۲ * نصاب زکوٰۃ

در نقره دود در هم است پس اکثر شخصی مالک دود در هم

باشد و حولان حول شود بر آن پس زکوٰۃ آن پنج در هم واجب

میشود زیرا چه بجهت صلح بیعاً درض نوشته بود که زکوٰۃ باین

از دود در هم پنج در هم را و از بیست مثقال طلا نیم مثقال را

*مسئله ۳۰ آنچه را داد شود مرد و صد درهم پس در آن زکوة بسات
 تا آنکه بچهل درهم برسد و هرگاه چهل درهم کرده پس در آن یکدهم
 واجب میگردد و بعد از آن در هر چهل درهم یکدهم واجب
 میگردد و در کمتر از آن چیزی واجب نیست و این مرد ایوب است
 از جمله اصحاب حدیثی که گفته اند که در هر قدر که بپایان
 مرد و صد و ده درهم پس زکوة آن بحساب آیه است و همین قول سامی
 و رح است و آنست که یکدهم بر صاع و رجب و شعل و رغن هر مود است
 که آنچه را داده شود مرد و صد و ده درهم پس زکوة آن بحساب
 آن است و بعد از آن یکدهم و چهل و یک زکوة بر انسان برای شکر نعمت
 مال است و ایکی را ابتدا شرط نموده شد است که مال بعد از
 نصاب باشد تا مال آن مال عی گردد و بعد از آن پس آنکه در سوایم
 نیز آنچه را داده شود بر نصاب تا آنکه ده نصاب نگردد و زکوة آن
 بحساب آن واجب شود و حال آنکه زکوة خزان واجب نیست بلکه
 آن معراست و جواب مقتضای قیاس همین است و لو که آن
 معراست بجهت آنکه اگر در آن بحساب آن زکوة واجب
 گردد باید شود لازم می آید تسقیص اعنی انتخاب خرو و
 از خرای شیء حتی که آن شیء مستمک گردد میان مستحق آن

نیز و میسران. اما آن شی و دلیل اینست که این است
 که پیشتر صلح فرموده است بر عاذ رض که از کسور چیزی مشکور و نیز
 فرموده است در حدیث عبرانی حزم که در کسور از چهل درهم
 زکوة نیست و نه و مابین است که در واجب نکردن زکوة
 در کسور مدرج است به جهت آنکه اطلاع بر آن معتذر است و جریج
 غیر بشرع مانع قوع است * و در حدیثی که * بعد از آنکه نصاب نقره
 که در حد فر هم است پس معتبره را آن و نیز است و آن این است
 که در حد فر هم آن هر چه در حد معتبره را آن و نیز است و آن این است
 معتبر بوده در حد آن هر چه در حد معتبره را آن و نیز است و آن این است
 * مسئله * و در حدیثی که در آن نقره غالب باشد پس آن نقره
 اعتبار نیوه * میشود و حکم نقره را آن جاری است اگر چه
 جریج آنرا شش در آن باشد و در حدیثی که شش در آن غالب باشد
 پس آن نقره شش در حدیثی که شش در آن غالب باشد
 و قیمت آن معتبر است حتی اگر قیمت آن بقدر نصاب باشد
 زکوة واجب خواهد شد بشرطیکه نیت تجارت در آن باشد چنانچه
 این شرط معتبر است و در جمیع انواع متاع و ریخت مگر در صورتیکه
 در آن به قدر نصاب نقره باشد پس در این هنگام نیت تجارت

و این شرط نیست و بد اعتبار رسود * میشود و قیمت آن حد در عین
 قدره بین بحسارت و قیمت معبر نیست و دلیل مسئله این است
 که در هم از عین دلیل خالص هیچ ماسد در احد نقره عاقل
 قابل ضرب نیست حد آن نقش پند بر ترمس و مکر و قبیله چیر و در آن
 نقش و امتداد و عین کثیر حال میباشند پس اعتبار نبوده * سد علیه
 اعنی اگر نقره غالب باشد نقره است و اگر عین غالب
 باشد نقره نیست و عامه عبارت است از یک که زیاده از
 نصف باشد چه حقیقت باشد همین است والله اعلم
 فصل دوم در بیان زکوة طلا * مسئله ۱ *
 در کبوتر نیست مثقال طلا زکوة نیست چه نصاب آن
 نیست مثقال است و زکوة در آن نصاب مثقال است و قبیله
 حولان حول رسود برای بجهت حد بیشیکه در فصل اول مذکور
 شد و با حد است که مراد از مثقال همان مثقال است که در
 هر هم هجرون شعب مثقال میسود و مثقال نیست قیراط است
 و قیراط پنجم در میانه * مسئله ۲ * آنچه زیاده رسود بر
 بیست مثقال پس در هر چهار مثقال از آن دو قیراط زکوة واجب
 میسود و بر احد زکوة واجب ربع رسود است و دو قیراط ربع

چهار مثقال است و در کمتر از چهار مثقال که زاید شود بر
 بیست مثقال زکوة نیست نزد ائمه حنفیه روح و نزد صاحبین
 روح هر قدر که زاید شود پس در آن زکوة بحساب آن واجب
 میشود و این بنا بر آن است که کسور نزد ائمه حنفیه روح معاف
 است و نزد صاحبین روح در آن نیز زکوة است چنانچه در فصل
 قبل مذکور شد و وجه قول ائمه حنفیه روح آن است که قیمت
 دینار و درهم است در شرع و دینار و مثقال هر وزن است پس
 قیمت چهار مثقال طلا چهل درهم خواهد بود پس در کمتر از
 چهار مثقال طلا زکوة واجب نخواهد شد چه آن بسمت که کمتر
 از چهل درهم است و در کمتر از چهل درهم زکوة نیست باین
 حدیث همزن حزم که سابق مذکور شد پس همچنین در کمتر از
 چهار مثقال طلا نیز زکوة واجب نخواهد شد * مسئله ۳۴ *
 زکوة واجب است در طلا و نقره غیر مفسر و سب که آن را تیر
 میگویند و همچنین زکوة واجب است در زیور طلا و نقره و
 ظروف طلا و نقره خواهی خواه مباح باشد استعمال آن چون
 انگشتر نقره و غیره یا مباح نباشد و شاقیه روح گفتست که
 در زیورهای زنان زکوة واجب نیست و همچنین در انگشتر

نقره بکد برای مردان را سجد چه استعمال آن مباح است پس آن
 مانند پارچه پوشیدنی است و دلیل علمای ما این است که سبب
 وجوب زکوة مال فامی است و دلیل نهی در طلا و نقره موجود
 است تا خلقت طلا و نقره برای تجارت است و موضوع است برای
 آن و این دلیل نهی است و معتبر برای وجوب زکوة دلیل نهی است
 نه حقیقت آن بخلاف پارچه که برای پوشیدن است چه در آن دلیل
 موجود نیست و الله اعلم

فصل بیوم در بیان زکوة متاع و ریخت

* مسئله ۱ * زکوة واجب است در متاع تجارت هر متاعی که باشد
 و متاعی که نیست آن مقدار نصیب یا سدا خواه بقدر نصیب نقره باشد خواه
 مقدار نصیب طلا باشد یا که بیغیر صلعم در حق متاع تجارت فرمود است
 که قیمت بایند آن را پس در هر صد درهم پنج درهم زکوة بدهند
 و قیمت آن که مال مذکور را مالک آن میبار موضوع کرد است برای نهی
 پس آن مانند طلا و نقره خواهد بود که موضوع است برای نهی از روی
 سرج لیکن قیمت تجارت در آن سرطانی بوده به ثابث شود که آن
 متاع برای نهی موضوع شده است و بعد از آن باید دانست که متاع
 در گفتن که قیمت آن باید کرد بنصایک که فاقع باشد در حق نقره

و منساقین اعتسی اگر قیمت کرده شود بدو هم منصاب است و اگر
 نرسد و اگر قیمت کرده شود بدو بنابر منصاب طلا نرسد پس
 در این صورت قیمت آن بدو هم باید کرد و اگر برعکس
 باشد قیمت آن بدو بنابر باید کرد و این یکبار و آیت است از این
 حقیقتی که در محرم و در مبدی و ثقیف است که مالک منختار است و نصاب
 که خواهد قیمت آن نهایی و بر آنچه طلا و نقره هر دو و ثقیف است و در
 اندازد و در قیمت اشیا هر دو برابر است و از این بیست و پنج روح
 مرویست که قیمت متاع نباید بشمار یکد خردید است آن را اعتسی اگر
 آنرا بدو هم خریده باشد باید که قیمت آن بدو هم نماید و اگر
 بدو بنابر خریده باشد قیمت آن بدو بنابر نماید و این در صورتیست
 که آنرا بدو هم و دینار خریده باشد و بر آنچه آن در معرفت مالیت
 ابلخ است و اگر خریده باشد آنرا بغیر در هم و دینار پس باید که قیمت
 کند آنرا بنقد یکبار و راج آن غالب است و از مبدی روح مرویست که در
 هر حال قیمت کند آنرا بنقد یکبار و راج آن غالب است چنانچه قیمت
 منسوب نبوده میشود بنقد غالب در هر حال * مسئله ۲ * اگر
 خصاب کامل باشد در اول سال و هم فراقتهای سال پس بسبب نقصان
 آن در انتهای سال مکرر ساقط نمیشود و بر آنچه اعتبار که آن

در اقلای سال ضرر است و اما در ابتدای سال ضرر راست که نصاب
 کامل باشد تا سبب وجوب زکوة منعقد گردد و معنی غنا متعقب
 شود و همچنین در اقلای سال نیز ضرر راست که نصاب کامل موجود
 باشد تا ادای زکوة واجب گردد و در اقلای سال حین
 نیست زیرا که آن حالت بقا است بخلاف صورتیکه
 هلاک شود کل نصاب چند و راغ حول آن حول باطل میشود
 و زکوة واجب نمیکرد و بجهت انعدام نصاب فی الجمله و در مسئله
 اولی ایضا چنین نیست زیرا که بعضی نصاب در آن باقی است
 پس اعتقاد وجوب زکوة باقی خواهد بود * مسئله ۳ *
 ضم نهوده میشود قبض متاع و رغبت بطلا و نقره اغنی اگر نیز
 مالک متاع باشد که قیمت آن صد درهم است و بهم صد درهم
 باشد پس قیمت متاع مذکور را با صد درهم ضم نموده
 میشود تا مجموع نصاب گردد و زکوة آن واجب شود و زیاده
 وجوب زکوة در مال مذکور باعتبار این است که آن مال
 مهیا و موضوع برای تجارت است اگر چه جهت تجارت در آن
 مختلف است باعتبار این که جهت تجارت در متاع از جانب
 چهار ابدیت و جهت تجارت در درهم و دينار از جانب

بشرع است * مستانه م * ضم نهی و ده میشود طلا با نقره
 زیر آنچه هر دو یک جنس اند یا اعتبار قیمت و این هر دو را اعتبار هم
 ثمنیت سبب وجوب زکوة اند و بعد از آن بسایند دانست که
 نزد این صنفی روح طلا بنقره ضم میشود یا اعتبار قیمت و نزد صاحبین
 برخی باعتبار اجزا و این یکی روایت است از این صنفی روح نیز
 و هر دو اختلافی این است که اکثر شخصین را صید در هم نقره و
 پنج مثقال طلا یا شده که قیمت آن بصدد در هم میرسد پس هر شعبین
 صد گون زکوة واجب میشود و نزد این صنفی روح نه نزد صاحبین
 روح و ایشان میگویند که در طلا و نقره بهتر مقدار آن است
 بقدر قیمت آن لهذا زکوة واجب نمیشود در نظر قیمت نقره در
 صورتیکه وزن آن کمتر از در صد در هم باشد و قیمت آن دو
 صد در هم یا نه یا ده از آن باشد و این صنفی روح میگویند که ضم یکی
 از طلا و نقره بدی بیشتر بسبب محبانست است و محبانست میان
 اینها منتهی میشود باعتبار قیمت نه باعتبار اجزا صورت پس
 باعتبار قیمت ضم نموده خواهد شد و الله اعلم
 باب در حکام کسی که میگذرد
 نذر عاشر بدانکه مراد از عاشر کسی است که منصوب

۱. نباید که اسلطان در سر راه تار قاحوان زکوة مال بگذرد
 ۲. مسدود است * اگر شخصی به مال خود بگذرد فرد عاقل
 و بخیرد که چند میانه است که این مال بدست من آمد است
 و سال تمام بگذریده است و باید که هر ذمه من دین
 اسان است و قسم خورد پس متاید عاقل را که قصد بقا و
 نماید و از وی چیزی نگیرد و بزرگه شخص مذکور منکر و خوب
 از کوة است و قول منکر مع قیسم مقبول است و هیچ چنان اگر بگوید
 زکوة داده ام زکوة این مال را داده ام آن را عاقل
 سابق مقبول میشود قول او و در احد عاقل و زکوة
 او این است و زکوة نرد او امانت می ماند پس دعوی
 شخص مذکور دعوی نهادن امانت است در موضع آن و این
 مقبول است در صورتیکه در آن سال عاقل دیگر بوده
 باشد بخلاف آنکه اگر در آن سال ناسره یک ثبات نباشد
 نه درین صورت کذب او یقینا ظاهراست و هیچ چنان اگر بگوید
 که من در شهر خود داده ام زکوة این مال را و بفقیران
 آن شهر داده ام پس قول او مقبول است و در احد صاحب مال مادمیکه
 در شهر خود است و ادای زکوة مال او و دعوی مقصود است و بوقتیکه

از شهر خود برآید و مع مال نزد عاشر بگذرد چه درین هنگام
 ولایت شکر قتی زکوة مرعاش را است بجهت آنکه درین هنگام
 بمال صاحب مال در حیات او داخل میشود و جاهل آنکه درین
 چهار صورت مذکور قبول صاحب مال مقبول است
 و همچنین قبول صاحب مال در زکوة سوایم مقبول است
 و در سه صورت اول و دوم و صورت چهارم مقبول نیست اگرچه
 قسم خورد یا اینکه من زکوة آنرا بفرمادم و ادعایم در شهر خود و نزد
 شافعی رج قبول او درین صورت نیز مقبول است زیرا چه او حق را
 پیسنجید آن را بپایند است و دلیل علیهای ما این است که جفا
 بشکر قتی زکوة سوایم بر سلطان را است پس صاحب مال را نمیبرد
 که حق سلطان را باطل کند بخلاف زکوة مالهای دیگر که آنرا
 اموال باطنه میگویند چه ادای زکوة آن بصاحب مال مغضوب
 است و بعد از آن باید دانست که بعضی گفته اند که در زکوة
 سوایم زکوة فرض همان اول است که صاحب مال آنرا خود
 او اگر و است و بار دیگر شکر قتی عاشر از و بطریق سیاست
 است و بعضی گفته اند که هیچی زکوة فرض است و آنچه اول داده
 است نخل میگرد و در همین صحیح است و بعد از آن باید دانست

که در صورتیکه قول صاحب مال مقبول است آیا در آن شرط است که خراج
 اهر او دست آویز خود را ظاهراً کند و بنیاید یا شرط نیست پس
 بمحمد رح در جامع صغیر شرط آن نکرد است و در مبسوط شرط ننمود
 است آنرا و همین روایت حسن رح است که از ابی حنیفه رح او وجه
 آن این است که صاحب مال دعوی بر آن نکرد است و بر صدد قس
 این دعوی علامتی است پس لازم است که ظاهراً کند آن را
 و وجه روایت جامع صغیر این است که خطا مشابده بضاعت میشود
 پس آن علامت اعتبار نموده نمیشود * مسئله ۴ * در چیزی که
 قول مسلمان مقبول است پس در آن قول ذمی نیز مقبول است
 زیرا چه گرفته میشود از ذمی و چند آنچه گرفته میشود از مسلمان
 پس شرطیکه در مال مسلمان است در مال ذمی نیز رعایت و جاری
 نموده خواهد شد تبایکه دو چند یک گرفتن زکوة متعقب شرع
 * مسئله ۵ * اگر حربی به مال تعاریت بگذرد نزد عاشر سلطان
 پس باید که عاشر مذکور بگیرد از او آنچه گرفته میشود از حربیان
 و مطابق قول او عمل نکند در صورتها که در آن قول مسلمانان
 و ذمی مقبول است اگر چه قسم خورد مگر در حق کنیزان او
 اگر بگوید که این کنیزان امهات اولاد می اندوزند و زانوال زیگر

قول او قابل التفات نیست زیرا چه آنچه گرفته میشود
از زکوة نیست بلکه آن بهجت حیایت کفر قته میشود و آنچه
در دست اوست از مال محتاج است به حیایت پس باید که بگیرد
از وی آنچه گرفته میشود از حریبان و التفات نکند بسوی
قول وی مگر در وقت کنیز که این ام ولد من است چه این قول
جاسوع است و مقبول است زیرا چه خزی اینک اقرار کند به نسبت
کنیز که در دست وی است و شکوید که این فرزند من است پس این
اقرار صحیح است پس هیچچنین صحیح خواهد شد اقرار او با موومیت
ولو چه اموومیت و لو میبني بر ثبوت نسب است پس در این هنگام
کنیزان مال نمی مانند و کفر قته نمیشود چیزی مگر از مال
* همدسله ۴ * گرفته میشود از مسلمان ربع عشر مال او و از ذمی
نصف عشر و از حری عشر زیرا چه عرض چنین امر کرده بود
بعاشران خود * همدسله ۵ * اگر کند حری نزد عاشر
و همراه آن حری مال پنججاه در هم است پس در این صورت از او
چیزی گرفته نمیشود مگر و قتی که حریبان میگیرند از مسلمانان
از مال پنججاه در هم پس در این هنگام از حری نیز کفر قته میشود
از مال او که پنججاه در هم است زیرا چه کفر قتن از حریبان

بفریت مجارات و میداد نه است اختلاف مسلمان و ذمی چه از جهت
 گرفتن مسرودان آنها رکوة است یا دو چند رکوة پس ضرور است
 که مال آنها بقدر نصاب باشد و این در جامع صغیر مذکور است
 و در کتاب الرکوة اگر مسرودا مذکور است که اکثر همراه حرین مال
 قلیل باشد اثنی کم از نصاب پس از حیرت گرفتن میشود اگر چه
 آنها از مسلمانان متکثرند از مال قلیل بحیث آنکه مال قلیل
 همیشه عدو است و بحیث آنکه مال محتاج نیست بقوی و حیانت
 چه قدر قبیل از مال همراه میدارند و مسلمان برای آزادراه
 و در دین سوی مال قبیل کم التماس می نمایند بحیث
 ذمت آن * مسلمند * اکثر حرین نزد عامر بگذرد
 و همراه او دو صد درهم باشد و معلوم باشد که آنها
 از مسلمانان از جهت مقدار مال که قدر میگیرند پس در تنقیرات
 هر گرفته میشود از حرین مذکور بحیث قول عامر رضی که اگر
 مستبد شود حال بر شایند باید که عامران حرین از سباحه
 میگیرند پس گرفته خواهد شد از حرین عسرا و اگر معلوم
 شود که آنها از مسلمانان ربع عسری یا نصف عسری میگیرند
 پس همانقدر از ویر گرفته خواهد شد و لیکن اگر معلوم

شود که آنها از مسلمانان کلامی بگیرند پس عاشر عسلی افان
 و انهایه که از واکل مال بگیرد زیرا چه این قدر استعجب بود
 عهدیست و اکثر معلوم شود که آنها از مسلمانان هیچ نمیگیرند
 پس از آنها نیز هیچ نباید گرفت بجهت آنکه تا آنها شکمی نماند از
 بقا چرمسلمانان و بجهت آنکه هرگاه حریمان سلوک نمیکند
 نپایند یا مسلمانان و هیچ نگیرند پس مسلمانان را پایند که
 هیچ نگیرند از آنها چه مسلمانان را سزاوار است که موصوفه
 باشند به کارم اخلاق * مینشده ۷۰ * اکثر حریبی بشکزند
 نزد هاشم یکبار و هاشم مذکور از و عشر بشکیرد و بعد از این
 اکثر باره بشکیرد و نزد هاشم مذکور باره بشکیرد از و عشر
 بشکیرد مگر بعد از حوالان حواله بجهت آنکه بسبب شکرتی عشر
 باره بشکیرد و یکسال استیصال مال لازم می آید اعنی مال باقی
 نمی ماند و حق گرفتن آن نیست مگر عاشر را مگر برای محافظت
 مال و بجهت آنکه حکم امان اول باقی است و در آن سال تا آنکه
 ساله بشکیرد آید و بعد از و عشر آمدن ساله بشکیرد امان جدید
 و حق از متعلق میشود زیرا چه حری را شکنداشته نمیشود
 که زیاده از یکسال اقامت نماید در دار اسلام پس بعد از

گدشتن سال دگر بار دیگر عسکرها خواستند اروپا
 بسبب این استیفاء مال لازم بود و آنچه که مذکور شد و قتی
 است که خبری مذکور مدار حرب سرشته باشد بعد از گرفتن
 عشر و اگر بعد از گرفتن عشر مدار حرب رود و بعد از این
 مراجعت بپایند و اگر اسلام پس در مصورت سازد دیگر عشر
 گرفته میشود و اگر در خبری مذکور در هر روز یک عشر داده است
 همان روز در حرب رود و بعد از آن همان روز مراجعت بپایند
 مدار اسلام بسبب اتصال و این ر مراجعت در مصورت
 مراجعت میشود است مدار اسلام بسبب اتصال حد و در
 مسند نارد دیگر گرفتن بعد از مراجعت از در حرب است اتصال
 مال لازم بود چه او هر بار در حرب میرود و مرفعت
 حاصل می نمایند مسند ۸ اگر در من مع خبر با خبر می نگردد
 در د عا سر من حاضر مد کو و عشر نگردد از خبر او و در خبر
 او و مدار گرفتن عشر خبر این است که عشر بگیرد از قبت خبر
 به از عین خبر و این حرف که مذکور شد میان خبر و خبر بر
 به ظاهر و ادانت است و ساد من رج گفتست که از هیچکس از خبر
 و خبر بر عشر نگردد و در آنچه این وقییه ندارد و در رج گفتست

که شش بشکیرد زیرا چه هر دو دم مالیت فرا است نزد ذمیان
 و ابو یوسف میگوید که اگر کسی از هر دو عشرت گیرد و قنیه خیر
 و خنزیر هر دو و میخانه را به ذمی میبخشد مذکور باشد و گویا که ابو یوسف
 رجحان این صورت خنزیر را قایع خیر کرده اند است اینها گفتند
 که اگر یکی از خیر و خنزیر تنها میخورد او باشد پس از خیر عشر
 شش گرفته میشود نه از خنزیر و وجه ظاهر روایت دیگری این است
 که قنیه شایع از ذوات التیمم بمنزله عین آن شیء است و خنزیر
 من حیله ذوات التیمم است و قنیه شیء از ذوات الا مثال بمنزله
 عین آن شیء نمیشود و خنزیر من حیله ذوات الا مثال است و دم این است
 که حد شکر قن عشر مره را بحیث حیث است و من حیله آن را
 میخوانند که حیث است و محافظت خیر خود نمایند برای سر که ساختن
 پس هیچچنین جایز است و میرا که حیث است کند خنزیر ذمی را و نه پیر
 مسلمان را که حیث است و محافظت کند خنزیر خود را بلکه
 اگر مسلمان شود ذمی که در ملک او خنزیر است پس واجب است
 بر او که یله کند خنزیر خود را و بگذارد آنرا و هرگاه مسلمان
 حیث است و محافظت نمیکند خنزیر خود را پس هیچچنین حیث است
 نمیکند خنزیر غیر را پس عاشر مذکور حیث است نمیکند خنزیر

دهم را * مسأله ۹ * اگر صیغی یا رقی انرفی تطلب مع مسال
 خود بگذرد نرد عاشر پس باید که از صیغی چیری نگیرد و اگر نی
 مستویه بگیرد آنرا فخر گفته میشود از مرد تطلبی بنسب آنرا
 مدحگر شد در رتبه سوا هم * مسأله ۱۰ * اگر شخصی مع
 صد در صم بختد بد نزد عاشر و عاشر صد عاشر مذکور را با ینکه
 در خانه او صد درهم دینتر است ده ولان حول بران شده است
 پس قهر سه عاشر مذکور را کند بختد بکشید از صد درهم
 که هر سه آن شخص است و نه از صد درهم که در خانه وی است
 قریب آنچه اول قلیل است و صد درهم که در خانه وی است در حمایت
 عاشر مذکور داخل نیست * مسأله ۱۱ * اگر شخصی بگذرد
 فرد عاشر مع در صد درهم که نرد او بطریق مضاعف است پس بایند
 خند عشر آن او را بلیز در هر راجه شصت و یک کور از جانب مالک مال
 هادون نسبت بادی زکوة آن و شصت و نین القرآن مال فرد او بطریق
 مقاربت باشد و همین قول صاحب این روح است و او خفیه روح در اول
 میثقت که عشوان بر فقه شود و اجابت قوت و تقصیر بحت و بد که بیاورد
 نهم رسد که باز دارد مقاربت را از تصرف کردن در مال مناره القرآن
 مال از قسم عرفان باشد پس مفسار را با ینکه مالک دانسته شود

و بعد از آن رجوع نمود است بسوی قول صاحبین رجوع آن است
 است که مضارب نه مالک مال است و نه فایده ای است در ادای زکوة
 پس از زکوة مال مذکور گرفته نخواهد شد مگر قتی که در آن مال
 آن نقد و مریخ باشد که نصیب مضارب مذکور از آن به قدر انصاف رسد
 پس درین هنگام زکوة آن مقدار از گرفته خواهد شد چه او مالک
 آن است * مسئله ۱۲ * اگر مع دزد در هم بشکند زکوة از دزد عاشر
 بند و مساذون گردد چون کسی نیست پس زکوة آن گیرد از و
 و باید دانست که ابو یوسف مرجع گفت است که معلوم نیست که ابو حنیفه
 مرجع ازین قول رجوع کرد است و قایل شد است با اینکه زکوة از بند
 مذکور بشکند عاشر مذکور یا رجوع نکند است از آن و لکن رجوع او
 در حق مضارب بسوی قول صاحبین مرجع که زکوة مال مضارب از او
 گرفته نمیشود مقتضی آن است که در حق بند مذکور نیز قایل
 باشد با اینکه زکوة مال مذکور از او گرفته نشود چه بند مذکور مالک
 آن مال نیست بلکه مالک آن مال خواجه وی است و جزاین نیست که
 ویرا تصرف است در مال مذکور پس بند مذکور مانند مضارب
 است و بعضی در بیان قریب میان بند مذکور و میان مضارب
 گفته اند که بند مذکور در آن مال تصرف نمیکند برای خود

این آیه آن مروی است و آنچه در آیه آن لاحق می شود
 از بهر تکبیر آنرا 'رحوا حود مالکم حوز و مروتی' شود و برای آن
 و تحرکاء حذمن شد پس از حوز معصاج است بسوی حیایت و خلاص
 مصاربت چه از تصرف می باید در مال مصاربت بطریق بیابانها
 آنچه مذکور میشود و در آیه آن مکرر آنرا از مال پس از
 و لم یصح است بسوی حیایت و هرگاه این مرقع است میان سوره
 مذکور و میان مصاربت پس از دعای بیعت و روح در حق مصاربت
 بسوی ابی که زکوة مال مصاربت از او ناپسند باشد و مستحق این
 قیست که فایده بود در حق مده مذکور با بیکه زکوة مال مذکور از
 نباید گرفت و باید دانست که در مسئله مذکوره اگر حواحه مده
 مذکور در آیه آن مده باشد پس درین صورت زکوة آن بدل عاشر مذکور
 در آیه مذکور و حواحه مذکور و او مالک آن مال است پس زکوة آن مال
 گرفته حوازه مذکور از و مکرر و قتی که هر مده مذکور آنقدر
 قدس باشد که معین باشد بهال مذکور پس درین هنگام
 زکوة آن گرفته میشود از خواجه مذکور چه درین هنگام
 فردا یعنی در ملک او باقی نماند و نزد صاحبش روح بهال
 مذکور متعلق میشود و حق نمیکند درین است * و مسئله ۱۳ *

این قول را بر آنچه حولان حول قمری نهوده شد است منکر برای
 بها و مال مذکور عن بها است پس حادث حولان حول نیست
 در آن برای بها و دلیل علیهای ما مکی این است که پیغمبر صلعم
 فرمود است که در رکعات خمس است و لفظ رکعات معدون را نیز
 شامل است و دوم این است که آن معادن در دست کفار بوده در
 دست مسلمانان برود و علیه رسید است پس آن غنیمت است و هر
 مال غنیمت خمس واجب است بحکم اختلاف صید حد صید در دست کسی
 نبود سوال اکثر معادن مذکوره مال غنیمت است پس باید
 که معلوم بهره شود میان جمیع عامر میان حواریب دست جمیع
 هاریان در معادن مذکوره حکما یا با است باعتبار ثبوت دست
 آنها بر ظاهر و روی زمین و دست کسی که یافته است
 آن را حقیقه بدان رسید است پس ثبوت دست هاریان
 در حق خمس اعتبار نهاده شد و بر آن حکمی است و دست
 یافته آن در حق چهار خمس اعتبار نهاده شد حد آن حقیقه است
 لهذا چهار خمس آن برای او گردانیده شده * مسند ۲ * اگر بایست
 کسی معدنی را در خانه خود پس در آن شیخ واجب میشود بر
 آنکه بگوید روح و بدن صاحبش روح همان در خمس است و چه حد پیکه

پس بآن مذکور شد چه آن مطلق است و شامل است بر این
 معدن را نیز و دلیل اینست بقیه روح این است که معدن از اجزای
 زمین است و متصل است بآن در اصل خلقت و در هیچ از اجزای
 زمین مذکور چیزی واجب نیست پس هیچ چیز واجب نشود
 در جزو مذکور که معدن است زیرا چه جزو بمخالف کلا نمیشود
 بمخلاف کثر چه آن متصل نیست در زمین در اصل خلقت بآن
 نهاده است در آن کسی * مسئله ۳ * اگر بیاید کسی
 معدنی را از معادن مذکوره در زمین مملوک خود بکند و بای
 نهاده است بشری باشد آن زمین یا خراجی پس در این صورت
 از اینست که رحمه الله در روایت است یکی این است که در آن
 نیز هیچ چیز واجب نمیشود مانند خانه و ابی روایت مبسوط است
 و دیگر این است که در آن خمس واجب است و این روایت جامع
 صغیر است و وجه آن این است که زمین خانه خالی است از موافقت
 و در آن چیزی واجب نیست حتی اگر در آن رون خانه درخت
 خرما باشد که چند کر خرما از آن پیدا شود در آن هیچ چیز
 واجب نمیشود بمخلاف زمین دیگر چه آن از عشر و خراج
 خالی نیست پس هیچ چیز واجب نخواهد شد خمس نیز در

بعد نیکه یابد آنرا در زمین مذکور * مسند م * اکثر مایه
 ششصد و یک کافر را اعنی کافر را واجب میشود در آن خمس با جهاج
 بجهت حدیثیکه سابق مذکور شد بر آنکه در آن لغز رکاز که
 مذکور است اطلاق نموده میشود هر گز نیز حد معنی رکز
 اثبات است و آن یافته میشود در آن و بعد از آن باید دانست
 که اگر در آن ضرب اهل اسلام باشد چون کلیه عبادت متلاطم
 این گنزهت را لغز است و حکم آن مذکور است و کتاب اللغه
 و اکثر در آن ضرب اهل حاصلت باشد چون صورت بت متلاطم
 در آن خمس است در هر حال بنا بر وجهی که مذکور شد و بعد از آن
 باید دانست که اگر یابد آنرا در زمین مباح پس چهار
 خمس آن برای کسی است که یابد آنرا و بر وجه
 او احرار آن نبود است بجهت آنکه در مکر ناریان را
 در آن اطلاع نیست پس او بان مختص خواهد شد همچنین
 حکم است اگر یابد آنرا در زمین مملوک خواه مملوک
 او باشد یا مملوک غیر و این نیز دایمی و بوجهی است بجهت
 آنکه استحقاق سبب احرار است و احرار نیز نبود است آنرا
 و باید که آن و نزد طرفین روح چهار خمس آن مرکب است که

مالک آن زمین گردد انید است او را امام در وقت اول ختم آن
 دیار و آن ملک که مختص او میگویند و وجه آن این است که
 در آن زمین اول دستبرد او رسیده است به خصوص پسر او بسبب آن
 مالک خواهد شد چیزی را که در باطن آن زمین است اگر چه
 دست او بر ظاهر آن رسیده است چنانچه اگر شخصی شکار
 کند ماهی را که در شکم او در پی است پس آن شخص مالک آن
 در میشود اگر چه دست او بر ظاهر آن رسیده است و او نمیداند است
 که در شکم آن در است هر چند در اینجا نیز و نه آن بایست
 دانست که اگر مختصا به فروشد زمین ملک او را آن کفر از
 مالک او بیرون نمی رود زیرا چه کفر چیز نیست که نهاده شده است
 به خلاف معدن چه آن از اجزای زمین است پس بسبب قریب و ختم
 زمین داخل میشود در ملک مشتری مگر آنکه در آن است و یا بد
 دانست که اگر مختصا به معلوم نباشد که کدام است پس در این صورت
 بنا بر آنچه گفته اند داده میشود آن چهار خمس هر کسی را که
 سابق ترین مالک آنست در عهد اسلام از آن شخصیکه پیشتر
 از آن مالک آن زمین کسی معلوم نیست و اگر مشتبه باشد
 ضرب آن و معلوم نشود که ضرب اهل اسلام است یا ضرب

اهل جاهلیت پس آن کتر درین صورت بنسایر ظاهر و اوست
 جاهلی کفر دانیده میشود و آن اصل است و بعضی گفته اند که
 اسلامی کفر دانیده میشود در زمانه ما و در آنچه
 اسلام درین زمانه قدیم شده است * مسئله ۵ * اگر شخصی
 امان گرفته داخل شود در احرار و بایان در خانه بعضی از آنها
 و کانز را خواست بماند یا کفر بکند و سپس دهد
 آنرا یا اهل آن قاعده دهد مگر لازم نیاید زیرا که آنچه
 در آن داراست بدست صاحب آنست و مخصوص و اگر یا بدست
 مذکور و کانز را در صحرای آن کار مراد است زیرا که این
 و کانز در دست کسی نبست و مخصوص پس گرفتن آن عهد شکنی
 شمرده نمیشود و در آن خمس لازم نیست چه آن سال غنیمت
 نیست زیرا که شخص مذکور بهتر کند در فقیر محتسب است
 * مسئله ۶ * خمس واجب نیست در فیروزه که یابد آنرا کسی
 و روزه فیروزه سنگ است و بقیع صلعم فرموده است که در
 سنگ خمس نیست * مسئله ۷ * در سیاه خمس است نزد ائمه
 و بنابر قول اخیر او و هیچ قول معتبر در آنست غیر خلاف قول
 ائمه و سنا رخ و در هر روایتی و غیر خمس نیست نزد ائمه

و معصوم روح را بپایوسف روح میگویند که در این و در هر زیوریکه
از دریا برآورده میشود خمس است زیرا چه هر روض خمس گرفته
است از عنبر و دلیل طرفین روح این است که بزقعه دریا قهر و غلبه
واقع نباشد است پس آنچه گرفته شود از قهر و ریا مال غنیمت
نخواهد شد اگر چه آن چیز طلا و نقره باشد و آنچه مژوبست
از غمخواری که از عنبر خمس گرفته است پس آن در صورتی بوده که
دریا آنرا بزرگناره انداخته بود و درین صورت طرفین نیز قایل
ند باینکه در آن خمس است * مسئله ۸ * اگر باید کسی
در زمین مباح دهنه متاع و زحمت را چون ظروف و پارچه
پس آن مرکب را است که باید آنرا و در آن خمس است زیرا چه آن
غنیمت است به منزله طلا و نقره و الله اعلم

باب در بیان زکوة زراعت و ثمره * مسئله ۱ *
هر چیزی که از زمین حاصل شود در آن عشر است نزد ائمه صنفه روح
خواه قلیل باشد آن چیز یا کثیر خواه سیراب کرده باشند
آن زمین را یا آب نه رهایی جاری چون حیوان و سب حیوان
یا سیراب نموده باشد آنرا یا آب آسمان مگر در هیزم و درخت
و گیاه چه درین چیزها عشر نیست و صاحبین روح گفته اند

که عسر واحد بهیچ سود مشتمل در هر یک که ثمره آن باقی ماند
 پس در آن عسر واحد هیچ سود و عسر طایفه آن بهیچ و سبب باشد
 و سبب عسر است از سبب صاع صاع رسول خدا صلعم و در
 بقولاب عسر واحد بهیچ سود و صاحب روح پس معلوم شد که احتساب
 میان آن یکصد روح و ده آن صاحب روح در دو موضع است یکی
 در استراط نصاب که روح است و دوم در اشتراط بقا و دلیل
 صاحبین روح در دو موضع اول یکی این است که بهیچ هر صلعم فرموده است
 که در رکعت و از هر یک رکعت بیست و دوم این است که عسر صد قد
 است پس برای وجوب آن نصاب شرط نهاده خواهد شد تا عینا
 متحقق شود و دلیل اینست که روح این است که بهیچ هر صلعم فرموده
 است که هر یک که حاصل شود از هر من پس در آن عسر است و این
 حد من مطلق است و در آن تعین مقدار نیست و جواب صاحبین
 روح این است که این روایت کرده اند آن را صاحبین روح پس تاویل
 آن این است که مراد از آن رکعت نقص است است از هر یک که
 تعین در آن نیست و در هر یک که مقدار آن بهیچ و سبب که در هر یک که
 میسر و حقیقت آن است که حساب و سبب و سبب هر صلعم بود در آن زمان
 پس بیست و سه و سبب و در هر یک که میسر و در جواب عسر و عله

زمین متعلق است به حاصل زمین و اعتبار مالک آن نیست لهذا
واجب میشود عشر در غله زمین وقف پس چگونه اعتبار نموده
بنواند شد صفت مالک که غنا است لهذا حولان حول نیز در آن شرط
نیست زیرا چه اعنای حولان حول برای آنها است و غله زمین همه
نبا است و دلیل صاحب روح در موضع دوم این است که پیشتر صلح
فرمود است که در خضر و ارباب اعتی بقولات صدقه نیدیت و مراد از صدقه
میشراست چه زکوة متغی نیست زیرا چه بشرط نصاب زکوة واجب
نیست و دلیل اینست که روح بکسی آن خدیت است یک مد کو رشد
برای وی در موضع اول و جواب صاحب روح این است که حد بنی که
روایت کرده اند آنرا صاحب روح مراد از آن صدقه است که میگیرد
آنرا عاشق و او چنانچه روح نیز قایل است باینکه عاشق نمیگیرد صدقه
آنرا و دوم این است که گاهی کاشت می شود در زمینی چیزی یکد باقی
باقی مانده چون خر بره و خیار و این برای زمین است و سبب وجوب
عشر زمین نامی است و لهذا واجب میشود در آن خراج و ما هیزم و نی
و گپا پس بستان برای این چیزها موضع نیست عاده بلکه اکثر این
چیزها از بستان و در می نیامد حتی اگر کسی زمین برای این چیزها
آباد نماید و این چیزها از آن مقصود باشد پس درین صورت عشر

در آن را جب میشود و باید دانست که مراد از نیی مذکور این
 بود یا است و اگر نیشکر باشد یا نوبیکه ۲ ترا قصب الذریره میگویند
 پس در آن عشر واجب است زیرا چه این چیز از غله زمین است
 و مقصود است از زمین بخلاف شاخ درخت خرما و قین اخی
 نباتیکه از آن دانه پیدا میشود و چون درخت گندم و نخود و غیره
 زیرا چه مقصود از آن ثمره و دانه است نه عین آن نبات * مسئله ۲ *
 زمینیکه سیراب نموده شود بدو بزرگ که ۲ ترا غروب میگویند یا
 بدو لای با بیشتران و ۱ را ۲ که شمس در آن نصفه عشر است نه
 اربعه یعنی روح و نذر صاحبین روح انزوح صاحبین روح بشرطیکه آن چیز
 باقیمانده بقدر پنج و سق باشد و نذر آبمی خنجره روح حایین
 شرط نیست بدلیل مسئله ایی است که در زمین مذکور موکنت
 بسیار در کار میشود بخلاف زمینیکه سیراب کرده میشود بآب
 آسمان یا بآب نهرها * مسئله ۳ * زمینیکه سیراب نموده
 می شود در بعض ایام سال بآب نهرها و در بعض ایام آن
 بدو لای پس معتبر در این اکثر ایام سال است اخنی اگر در اکثر ایام
 سال سیراب نموده شود بآب نهرا پس در آن عشر است
 و اگر در اکثر ایام آن سیراب نموده شود بدو لای پس در آن

نصف عشر است و ابو یوسف روح گفتست که هر چیزی که پیمانه
 نبوده همیشه بود و سق چون زعفران و پنجه پیشه در آن عشر واجب است
 و شرطیکه قیمت آن بزرگتر قیمت پنجه و سق باشد از آنرا چیزی ها چه
 که پیمانه نبوده همیشه بود و سق چون ارزن در بین زمانه و نیز آنچه
 چیزها که بیکه بود و سق نبوده همیشه بود و سق در نوع آن اندازه نبوده
 قصاص آن بکسان و سق مکن نیستند لهذا قیمت آن اعتبار
 نبوده شد چنانچه قیمت معتبر است در متاع تجارت و تصدیع روح
 گفتست که عشر در آن واجب است بشرطیکه به پنجه عدد رسیده
 از اعلیٰ چیزینکه بآن اندازه نبوده میشود نوع آن پس معتبر در پنجه
 این است که پنجه خصل باشد و هر خصل سه عدد می و معتبر در زعفران
 این است که پنجه می باشد زیراچه زعفران اندازه نبوده همیشه
 یکدم اهم و استوار و در طالع و می و اعلیٰ از میان اینها می است
 پس پنجه عدد آن اعتبار نبوده خواهد شد زعفران و وجه قول محمد
 روح این است که اعتبار و سق نیست در گندم و غیره مگر
 بجهت آنکه و سق اعلیٰ پیمانه است که بآن اندازه نبوده
 میشود نوع آن پس همچنین اعتبار نبوده خواهد شد
 در غیر آن نیز اعلیٰ چیزها که بآن اندازه نبوده میشود

اَللّٰهُ اَعْلَمُ * مسئله ۴ * در شهادت عشر واجب است در هر مرتبه
 گفتم شود از بی عشر و شایع است که گفتست که در شهادت
 جبرری واجب نیست بر واحد شهادت متولد است از حیوان پس آن
 میباید ابریشم این و ذلیل علیای ماریکی این است که بدین صیغه
 در مرد است که در شهادت عشر است و در آن است که مکتب این
 شهادت میکند از مکتوبه فار از تیره فار و در هر صیغه
 شهادت شهادت عشر واجب خواهد شد در شهادت غیر از آن
 شهادت است بخلاف آن که ابریشم در آن ترک نمیکرد
 و در بزرگ عشر نیست و بعد از آن باید دانست که عشر واجب است
 در شهادت نه ایست در روح قلیل باشد آن شهادت یا کثیر حد از
 نصاب اعتبار نمیکند و اگر ای یوسف روح مرویست که او اعتبار
 میکند قیاس آنرا حنا نچند قیاس ده وی است و نه مرویست
 اگر ای یوسف روح که در آن شهادت واجب نیست مگر در قسمه بقدر
 و در قرب رسد و قرب بهنجاره می است و وجه آن این است که فی
 شهادت ادای عترت میگردد بدین صیغه صلعم از مقدار میدکند
 و در بزرگ آن و در ای یوسف روح مرویست که نصاب شهادت
 پنج می است و نه می شود در نصاب آن پنج قرب است و قرب

یسعی و تشویش و طلال است زیرا چه قریب اعلانی است از میسان
 چیزها بیکدیگر بیان اندازد نبوده و همیشه شاهد مانند
 و سق در باب گندم و خیره و هیچچنین در نیشکر اجنبی بزرگ
 نگرین رخ در نیشکر حشر واجب میشود و وقتیکه بمقید از پنج فرق
 بزرگ و یکبار یک حاصل میشود از این * منبتله * شاهد و ثمر
 که یا بخته شود از کوه در آن عشر است و همین ظاهر روایت است و
 از این دو سبب روح مرد نیست که در آن هیچ چیز واجب نیست زیرا چه
 بنام قرچ و پها آن که از زمین ناپی است یا فتنه نبیند و وجه ظاهر
 روایت این است که مقتضای نیست از زمین نیامی مگر حاصل
 آن و حاصل در صورت مذکور موجود است * و منبتله *
 آنچه که جیسا حاصل شود از زمین عیشی پس عشر از منجموع آن
 گرفته میشود و اجرت عمل کنندگان و اجرت شکار و از آن
 وضع کرده نمیشود زیرا چه بیعیبر صلعم حکم بگردانست
 تفاوت واجب بسبب تفاوت مؤنت و فرمود است که در زمین
 که سیراب کرده میشود بآب باران پس در آن عشر است و در زمینی
 که سیراب کرده نمیشود بغرب و دولا پس در آن نصف عشر است
 و فرثاء چنین شده پس وضع نمودن مؤنت معنی ندارد * و منبتله *

در رهن عثمري امر تعلیٰ دو حید عسر گرفته میشود در آنچه برای
 اجماع صحاح و مناسبات را می‌چند روح سر ویست که در رهن
 پسری که تعلیٰ حریده باشد آنرا امر مسلمانی یک عسر است
 در آنچه برد معتمد روح و طیده رهن اهل عسر و حراج متعبر بهیسه
 بسبب متعبر شدن مالک آن * مسئله ۸ * اگر خرید کند
 کسی امر تعلیٰ بر من ویرا که آن دو حید عسر گرفته میشود
 پس حکم آن بدستور سابق باقی می‌باشد اعمی دو چند عسر
 گرفته میشود و در می‌دکور نیز و این برد جمیع علی‌های ما است
 در آنچه مساعد گرفتن امر می‌حاضر است اهدا اگر کسی با مال
 تجارت کند در دعای گرفته میشود او دو حید عسر
 گرفته میشود و مسلمانی و شیعیان حکم رهن مذکور
 بدستور سابق باقی می‌باشد و صورتی که خرید کند آنرا مسلمانی
 امر تعلیٰ یا مسلمانی گردد تعلیٰ که مالک آنست و این برد
 این جمیع روح است خواه آن رهن در اصل می‌لوک تعلیٰ باشد
 یا خرید باشد آنرا تعلیٰ امر مسلمانی و در هر صورت حکم
 آن گرفتن دو حید عسر است و باقی می‌باشد در صورتی که
 خرید کند آنرا مسلمانی بر آنچه این مساعد گرفتن و طیده

آن زمین میخرشد است نزد ایبک حنیف روح پس آن زمین در صورت
 مذکور مع وظیفه آن منتقل خواهد شد بسوی مسلمان چنانچه
 همین حکم زمین خراجی است و ایوب یوسف روح گفتست که در صورت
 مذکور در زمین مذکور عشر واجب میشود و در چند عشر در آن از
 مسلمان گرفته نمیشود زیراچه باعث آن پیوده مگر کفر مالک
 آن زمین و آن زایل گشت و در قدوری گفتست که همین قول
 صحیح روح است بنا بر روایت صحیح و لیکن اصح این است که
 در صورت مذکور قول صحیح روح موافق قول ایبک حنیف روح است
 در باقی مانده و وظیفه زمین مذکور که عبارت است از
 گرفتن مضاعف عشر و لیکن این قول صحیح روح در صورتی است
 که زمین مذکور ملک اصلی تغلبی باشد زیراچه در صورتیکه
 خریدار باشد زمین مذکور را از مسلمان از آن عشر گرفته
 میشود نزد صحیح روح نه مضاعف آن زیراچه وظیفه زمین نزد او
 متغیر نمیشود بسبب متغیر شدن مالک * مسئله ۹ * اگر
 مسلمان بفروشد زمین خود را به دست نصرانی که ذمی است و تغلبی
 نیست و قبض کند آن را نصرانی مذکور پس از آن خراج گرفته میشود
 نزد ایبک حنیف روح زیراچه خراج لایق حناله کافر است و نزد

اینها بر سر آن روح و چنانچه عشر گرفته میشود از آن و مصرف آن میشود
 میشود در مصرف خراج چنانچه گرفته میشود از ثقلین و مصرف
 نموده میشود در مصرف خراج و این است که این است به نسبت
 قدری عشر بسوی خراج و نزد میخند روح زمین مذکور و عشری
 است بدستور سابقا حد عشر موقت آن کشتیست پس متغیر
 و متبدل نخواهد شد مابین خراج از بعد از این بناید و آنست
 که عشر صرفا نموده میشود نزد معبد روح در مصرف زکوة
 و این یک روایت است از معبد روح و روایت دیگر این است که
 مصرف نموده میشود در مصرف خراج و باید دانست که اگر ثقلین
 شفعه بگیرد آن زمین را مسلمانان از قبضه الحی مذکور یا
 و این داده شود زمین مذکور بنای آن که مسلمانان است بسبب
 فاسد شدن باغ پس درین مورد و صورت زمین مذکور عشری
 است بدستور سابقا اما در صورت اول پس بجهت آنکه عقد
 بیع راجع کشت بسوی مسلمانان مذکور که شایع است پس
 چنان شد که کویا از خرید است آنرا و اما در صورت دوم پس
 بجهت آنکه بسبب و این کشتی آن زمین بنا بر قساد بیع
 چنان کرد و اندک میشود که کویا بیع آن اصلا متحقق نشده

بود و بجهت آنکه بسبب بیع و شرای فاسد حق مسلمان مذکور
 منقطع نشد است چه در منصورت رد آن مبیع واجب است پس
 زمین مذکور در منصورت عسری است بدستور سابق * مسند ۱۰ *
 اگر مسلمانان بستان کرده اند سرای خود را که ملک قدیم
 وی است اعیان او مختدله است پس بر او عشر در آن لازم
 می آید و قتی که سیراب کند آن را بآب عشر و اگر سیراب
 کند آن را بآب خراج پس بر او خراج آن واجب میشود زیراچه زمین
 مذکور در اصل نه عسری است و نه خراجی و در چنین زمین مدار
 نمونت آن بر آب است * مسند ۱۱ * بر مجوسی بجهت سرای
 او هیچ چیز از عشر و خراج واجب نمیشود زیراچه عمر رض مسکن را
 مذکور است و اگر مجوسی سرای خود را بستان کرده اند پس
 بر او خراج آن واجب میشود اگرچه سیراب کند آن را بآب عشر
 زیراچه ایجاب عشر بر او متعذر است چه در آن معنی قربت و عبادت
 است و کافرا شلیت آن ندارند پس خراج در حق او متعین است و آن
 کافران حال وی است بجهت آنکه آن عقوبت است و بنا بر قبایس
 قول صاحبین روح عشر بر او واجب میشود در صورتیکه سیراب کند
 آن را بآب عسری و لیکن نه بجهت روح یک عشر و نه ابی یوسف

روح دوشش و وجه آن سابق مذکور شد است * مسئله ۱۲ *

بدانکه آب باران و آب چاه ها و چشمه ها و دریاها کف در زیر
ولایت کسی نیست عسری است * مسئله ۱۳ *

آب نهرها گینه
گند، اند، نر پادشاهان عجم چون نهر بزر و حرر مهلا خراجی است

* مسئله ۱۴ *

آب نهر خوارزم که آنرا جیحون میگویند عسری
است نرد مصدد روح و همچنین آب نهر ترک که آنرا سینخون
میگویند و همچنین آب نهر بغداد که آنرا دجله میگویند
و همچنین آب نهر کوفه که آنرا قوت میگویند زیراچه این نهرها
در تحت ولایت کسی نیست و کسی حیایت آن نمیکند پس آن
مانند دریاها است و نزد ابی یوسف روح خراجی است زیراچه هر این
نهرها بل بسته میشود از کشتیها و این بلد بستن تفسه است بر این

* مسئله ۱۵ *

حکم زمین صبی و زن از قوم تغلبی حکم زمین
مردان آنها است یعنی در زمین عسری دوشش است و در زمین
خرابی خراج واحد است زیراچه صلح واقع شده است بر دو چند
گرفتن صدقه نه بر دو چند گرفتن مؤنت معض و خراج مؤنت
مخص است و بر زمین و زن مسلمان عسراست پس دو چند
نمیگرفتند خواهد شد از زمین و زن رقتیکه از قوم تغلبی باشند

مسئله ۱۴ * در چشمه قیر یا شکو و کوره چیزی را حب نیست
و تیکه آن چشمه در زمین عسری باشد غیر اچه قیر و شکو و کوره
آن روکید گئی زمین نیست بلکه آن مانند آب است که از چشمه
بر آید و هر سال که چشمه مذکور خراج است در صورتیکه
چشمه مذکور واقع شده باشد در زمین خراجی را مساوی
و قنیه است که خرّم آن صالح زراعت باشد غیر اچه خراج
متعلق است باینکه صاحب آن قنار باشد بر زراعت
نمودن در آن والله اعلم

باب نهم در بیان مصرف زکوٰۃ اعنی کسیکه دادن
زکوٰۃ با وجایز است و در بیان کسیکه دادن زکوٰۃ با وجایز
نیست * مسئله ۱۵ * باید دانست که مصرف زکوٰۃ در اصل
داشت نوع است یکی فقیر و دوم مسکین و سیوم عامل تحصیل
زکوٰۃ بشرطیکه ها شهنی نباشد و چهارم مکار تب که زکوٰۃ باو داده
نمیشود برای خلاصی رقبه او تا آزاد کرده و پنجم مدبر و نیکو
مالک نصاب نباشد و ششم فی سبیل اللّه و هفتم ابن السبیل و هشتم
مولفه القارب و این هشت نوع در اصل مصرف زکوٰۃ است
پنجمت آنکه این هشت نوع در قرآن مخفی مذکور است

اكله حشر و خدا تعالى در قرآن مجید فرمود است که صدقه
 حلال نیست مگر برای فقرا و مستاکین و عاملاً که تصدیق
 آن می نمایند و مولد القلوب و فی الرقاب و غار میں و فی سبیل
 الله و این السبیل پس سوای اینها کسی مصرف زکوة نیست
 ولیکن اگر آنجه مولد القلوب بخدا از زمان رسول خدا
 صلعم ساقطند است و مراد رسول خدا صلعم زکوة آنها
 میداد تا آنها بطمع مال شر برپا نمانند ما ما امان بلکه
 معین و مدد کار مسلمانان باشد و چون حق تعالی اسام
 و اهل اسلام را قوت داد مستغنی کرد مسلمانان را از
 مولد القلوب و بر سقوط آنها اجماع صحابه و ائمه معتقدند است
 و نماد دانست که فقر آنرا میگویند که چیزی قلیل کم از
 مقدار نصاب داشته باشد و مسکین آنرا میگویند که چیزی
 نداشته باشند و این تفسیر فقیر و مسکین هر دو است از این معنی
 روح و معنی و کس آن گفته اند و کمال وجهه هر دو ولیها
 و بهمان قسم فقیر و مسکین که یک است ما و در کتاب وصایا
 بخواند آمد انشاء الله تعالى * مسئله ۲ * باید که امام
 یا ممل مذکور را بدین حد از زکوة بقدر عیال او پس آنقدر و نه

که کفایت کند ویرا و اعوان ویرا و حصه مقدار بشمار نیست
 چنانچه شایع است در میان قایلان است زیرا که او روح میگیرد
 که مصرف زکوة بهشت نوع است و یکی از این عامل مذکور
 است پس بحق او ثمن است و دلیل علیهای ما این است
 که اینستحقاق ذکر کردن زکوة مرعامل مذکور را بطریق
 کفایت است به جهت عمل و بطریق صدقه نیست لهذا عامل
 مذکور در حدیث خود را میگوید از زکوة اگر چه او غنی باشد و اگر چه
 عامل مذکور در حدیث عمل خود میگیرد بطریق کفایت نه بطریق
 صدقه و لیکن در آن شبهه صدقه است لهذا عامل ها شبهه نخواهد
 گرفت آنرا تا اقربای پیغمبر صلعم از شبهه بخورند سال
 زکوة که چرب است محفوظ بمانند و اقربای پیغمبر صلعم
 به جهت تعلیم قرآن پیغمبر صلعم مستحق تعظیم و کرامت
 این و غنی برابر آنها نیست در استحقاق کرامت پس شبهه
 مذکور در حق او اعتبار نبوده نشد و باید دانست که لفظ
 فی القرآن که در قرآن در باب بیان مصرف زکوة مذکور است
 از آن مکاتب مراد است و این منقول است از پیغمبر صلعم
 و همچنین از غار مین که در قرآن در باب مذکور است مدیون

مذکور مراد است و ساقی روح که تقصیر که مراد از آن کسی است
 که تقصیر عوام و قوام نبوده باشد برای اصلاح ذات البین
 و بوالاصغای آن پس همه میان دو گروه و باید دانست که
 دو کس که میان آسمان و گریه مال و ماحوشی باشد آسمان را
 ذات البین میگویند * مسئله ۳ * و مراد از لفظی سبیل الله
 که در آن مذکور است منقطع الخرات مراد است نودایی نوبت
 روح و باید دانست که منقطع الخرات آسمان میگویند که از
 میان حاربان بسمت خود را میگردانند پس اسامی برای
 رفتن حرام * و او را میگویند نوبت روح این است که از لفظ
 فی سبیل الله منقطع الخرات مقدار است در هر یک و معنی روح
 کسب که مراد از آن منقطع الخرات است بجهت آنکه مروتست
 که ساحتی شتر خود را تقدیم کرده و در فی سبیل الله عمره علم
 پس معنی معلوم در مورد که سوار کند بر آن شتر حاربان را و معنی
 منقطع الخرات از معنی منقطع الخرات قیاس باید
 کرد و دانست که مراد از آن مال و کثرت داده میشود معنی
 نمی باشد در راه مصرف و کثرت نیست مگر فقیران و باید
 دانست که مراد از آن سبیل کسی است که مال او در وطن باشد

وارد در مکان دیگر است و در آنجا تهنیت است و هیچ نذرانه
 * منسله ۴ * هفت گروه که مذکور شدند اینها مصرف
 زکوة اند و مالک مال مختار است اگر خواهد تقسیم نماید
 زکوة میان این هفت گروه یا بنحوی که بهر گروه چیزی بدهد
 و اگر نخواهد بکنتفا نماید بهر گروه واحد و این نزد علمای
 ما است و شافعی رح شکی نیست که مالک را ادای زکوة جایز نیست
 مگر با یلغاور که بعد از سفر از هر گروه چیزی بدهد و دلیل
 شافعی رح این است که در قبول خدای عزوجل آنها الصدقات للفقراء
 الا به اضافه صدقه تصرف لایست و آن برای استحقاق و تپایک
 است و دلیل علمای ما این است که معلوم است که زکوة حلقه مالک
 بالله تعالی است نه حلقه دیگر پس آن اضافه بحرف لایست برای
 بیان مصرف است نه برای استحقاق و تپایک و برای
 مصرف شدن استیفاء هفت گانه مذکوره برای
 زکوة علت نیست مگر فقر و وجبات فقر در آنها مختلف باشد
 و باید دانست که مذهب علمای ما روایت از عمر و ابن عباس
 رض * منسله ۵ * دادن زکوة بذمی جایز نیست زیرا چه
 پیغمبر صلعم به عاذ رض فرمود که بکسیر ترا اگر اغنیای مشکلی نان

وید که آنرا بمدرای مسلمانان - مسأله ۴ * - میگوید و میگوید صدقه
 دیگر داده میشود مذمتی مبرور و شایسته روح میگویند که آن دلخواه
 میشود مذمتی مایند رکوة رأس مکرر و واجب است از این بوسیله
 روح درود لیل سلهای ما این است که معین صلعم درمودا سب
 که سندی بها گردید باطل شد من و علیهای ما میگویند که اگر
 چندست معادری من بود نامشروع میگویدیم دادین رکوة را
 میرود می * - مسأله ۷ * اگر از مال رکوة مستحق نماند
 یا کسی دهد مرده را رکوة ادا نمیشود و هر چه از رکوة ادا
 رکوة این است که تلبس آن میباشد به مستحب و آن در پیش و ریش
 یا در پیش و ریش * - مسأله ۸ * اگر از مال رکوة ادا نمیشود
 درین مستحق رکوة ادا نمیشود و هر چه از آن در پیش و ریش
 آن از آن در پیش و ریش خصوصاً و تلبس که مذمتی میباشند
 * - مسأله ۹ * اگر از مال رکوة مرده حریف آنرا کند
 ادا رکوة نمیشود و امام مالک روح میگویند که در پیش و ریش
 رکوة ادا نمیشود و تلبس آن مکرر و روح میگویند که مراد از آن
 حیال رباب که در آن مذکور است همین است که مرده
 حریف آنرا در رکوة سود و لیل علیهای ما این است که آنرا در رکوة

پنجم استعطاء مالک است و تملیک نیست * مسأله ۱۰ * دادن
 زکوة با غنیا جایز نیست زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است
 که صدقه حلال نیست مگر غنی را و شافعی رح تجاوز زنیده است
 زکوة را بغازی که غنی باشد و ابن حنبل و شافعی با طلاق حاجت است
 بر او و همچنین حاجت است بر او و حدیث معاذ رضی که سابقا
 مذکور شد * مسأله ۱۱ * مالک را جایز نیست که زکوة ده
 بپدر خود یا بچند خود یا بپدر حد خود و اکثر چه بالارود و همچنین
 جایز نیست و پدر که زکوة ده بفرزند خود یا بفرزند فرزند خود
 بلکه چه با عمین و نوادگان زیرا چه منافع مالک میان مالک و میان آنها
 متصل است از این هر یک بمال دیگر ارتفاع میگیرد و پس تملیک
 بزوج که از دین صورت یافته نمیشود * مسأله ۱۲ * مالک را
 جایز نیست که زکوة ده بزوج خود زیرا چه منافع مال میان
 زن و شوهر مشترک می باشد از روی محاببت و همچنین جایز نیست
 که زن را که زکوة مال خود بدهد بشوهر خود نه آید بخیف و نه
 چنانچه وجهی که در مسئله تروجه مذکور شد و صاحبین رح گفته اند
 که دادن زکوة بشوهر جایز است زیرا چه تروجه بدهد اللہ عزی
 و تعالی و رضی نیز پیغمبر صلعم سوال کرده اند از آنکه صدقه بدهد

شوهر خود را و بی غیر صلعم جواب او فرمود که ترا درین صورت
 دو اجر است یکی اجر صدقه دوم اجر صلح و غلبا از طرف
 ایستادند رح جواب میدهند و میگویند که مراد از صدقه که
 درین حدیث مذکور است صدقه نقل است * مسئله ۱۳ *
 مالک را جایز نیست که زکوة مال خود بدد به کاتب خود
 یا به بر خود یا بام ولد خود زیراچه درین صورت با تمایز
 با قه نینبشود بجهت آنکه مالیکه می رسد به لوک از آن خواجه
 میگردد و همچنین خواجه را احتیاج است به مال کاتب او پس
 تمایز او مراد را تمام نمیشود * مسئله ۱۴ * جایز نیست
 مالک را که زکوة بدد به بند خود که جزوی از اجزای آنرا
 آزاد کرده است نزد ایستادند رح زیراچه بند مذکور نزد
 او به تنزه مکاتب است و نزد صاحب رح زکوة دادن به بند
 مذکور جایز است زیراچه بند مذکور نزدشان آزاد بدین
 است * مسئله ۱۵ * جایز نیست زکوة دادن به لوک
 و غنی زیراچه اگر تمایز آن نبود و شود به بند مذکور
 پس آن مالک خواجه او میگردد و خواجه مذکور غنی است
 و تمایز زکوة مراد را جایز نیست و همچنین جایز نیست

دادن زکوة بغرض دفع غایب و قتی که فرزندان مذکور صغیر باشند
 چه فرزندان مذکور غنی باشند چه فقیر و فقیر باشد چه او غنی باشد چه فقیر باشد به مال
 فرزندان غنی و فقیر و فقیر باشد چه او غنی باشد چه فقیر باشد به مال
 پدر اش که چه نفقه او نیز بر پدر است و بخلاف زوجه غنی زیرا که
 او اگر فقیر باشد غنی شود به مال شوهر و به نفقه او
 غنی نمی شود * مسأله ۱۶ زکوة دادن به بنی هاشم جایز
 نیست زیرا که به فقیر صلعم فرموده است که یا بنی هاشم بن رستین که
 الله تعالی حرام کند آنید است و حجت شما غنا به مردمان
 و چنانکه آنها را و عوض آن برای شما فکرة آنید است خمس
 خمس را از مال فحش نیست و مزار از غنا به در سجد نیست
 زکوة مال است پس این جا به نیست مگر بنی هاشم را بخلاف
 صدقه نفق زیرا که مال زکوة به منزله آب مستعمل است که
 استعمال نهوده شود برای اسقاط فرض و آن مایه می گردد
 به نجاست تا آن که از او وضو بآن روا نیست بخلاف صدقه
 نفق که آن به منزله آب است که مستعمل شده باشد برای معوض
 تبرد و خنک و این مایه می شود و لهذا وضو بآن روا است
 و باید دانست که مراد از بنی هاشم آل علی و آل عباس و آل

بجور اول شایسته و اول حارث ایی عید المطالب اند زیرا چه اینها
منسوب اند بسوی هاشم بن عبدالمطلب و مراد از هاشم
در حدیث مذکور همین هاشم است که خود پیغمبر صلعم
است چه نسبت قبله باو کرده میشود اگر چه بنام هاشم
اشخاص دیگر نیز میباشند و باید دانست که موالی بنی
هاشم نیز در حکم بنی هاشم اند بجهت آنکه مریدانست که یکی از موالی
پیغمبر صلعم سوال کرد از جناب رسالت مآب صلعم که آیا صدقه
بخلاف است برای ما پس پیغمبر صلعم در جواب او فرمود که ای زائر اجماع
قوم و لای ماضی و معاصر بخلاف آنکه اگر از او بگذری بشی بندگان خود
را که نصرانی است جدا و در حکم قریشی اعتبار نهوده ایم شود و
بخت سقوط جزیه بلکه جزیه از او گرفته و اعتبار نهوده میشود در حق
او حال او نه حال خواجه زائر اجماع همین موافقا قیاس است
و اتفاق آن بخواجه در حق حرمت زکوة بنص معلوم شد
است و نص در آن یافت می شود است فقط اند و در حق اجماع دیگر
مسئله ۱۷ * اگر کسی زکوة مال خود را بشخصی باین
گمان که او مصرف زکوة است و بعد از آن معلوم شد که شخص
مذکور غنی است یا هاشمی یا کافر یا ادب زکوة را بشخصی در شیء

سایر یک ربع از آن ظاهر گشت که شخص مذکور بعد از آن است یا پس
 از پس در پنج و سه روز یا زکوة ادا میشود و اعاده آن بر او واجب نیست
 و این نزد طرفین رح است و ابو یوسف رح گفتست که در صورتی
 که زکوة ادا زکوة هر آن کس واجب است بجهت آنکه آن کس را
 در یافتن حال شخص مذکور ممکن بود یا بنظر رکنه می پرسید حال
 ویرا از روی یا از مردمان و با وجود آن هرگاه خطای او یقینا ظاهر
 گشت پس اجتهاد او باطل گشت و اعاده زکوة بر او لازم شد چنانچه
 اگر چند آن بودند آن کس که بعضی از آن پاک است و بعضی از آن ناپاک است
 یا چند پارچه که بعضی از آن پاک است و بعضی ناپاک یا هم مختلط
 باشند لیکن پاک در حد ذر پیدا باشد و شخص نمی تواند آن را
 از آن جدا کند یا بپارچه از آن پارچه ها بپوشد و نه با
 بخار و بعد از آن یقینا ظاهر شود خطای او پس بر این شخص اعاده
 فيما مذکوره واجب میشود و دلیل طرفین رح یکی این است که
 هر ویست که وکیل یزید پدر معنی زکوة مال او داده بود به پسر
 وی که معنی است و ویرا معلوم نبود و بعد از آن چون این ماجرا نزد
 ویرا معلوم شد فرمود به یزید مذکور که موثر است
 آنچه نیت آن کردی و بنوعی فرمود که موثر است آنچه گفتی

و دوم این است که اطلاع بر احوال انسان چون فقر و غنا
 و فقره و طریقت طی و احتیاج میسود و در هر طریق تقوی و یقین
 پس مناسبت بوده و حوادث و احوال شخص میگذرد بر آنچه
 ثابت بود در کمال آن کس حایجه معتبر است کمال انسان
 در صورتیکه ملامت مستجاب گردد و او تعمیری کرده نیاز کند و اراسته میباید
 روح مروت که در هر صورت تمام رکوة او ادای میشود ولیکن
 ظاهر روایت همان است که اول مذکور شد و این که مذکور
 شد و وقتی است که آن کس رکوة داده باشد مستحب است که در سبب
 آن بکشد بعد از تعمیری طی شده بود که شخص مذکور مصرف
 رکوة است و اگر تعمیری مکرر باشد یا بعد از تعمیری و میرا
 سک مانده باشد در این که مستحب است که در مصرف رکوة است یا بعد
 از تعمیری طی نشده باشد که مستحب است که در مصرف رکوة نیست
 پس در منتهی آنها رکوة ادا نمی شود مگر آنکه بعد از آن
 معلوم شود که مستحب است که در مصرف رکوة است و این
 مستحب است * و مسئله ۱۸ * اگر رکوة داد کسی به شخص
 و بعد از آن معلوم شد و مرا که مستحب است که در مصرف رکوة است و این
 مکاتب و بی پس آن رکوة ادا نمیشود و هر چه در منتهی

تعلیفات یا نقد نرود شود بنا بر آنکه بندگان و مکاتب را اشلیت تعلیفات
 نیست و تعلیفات مگر آن ادای زکوة است چنانچه سابق مذکور
 شد است * مسئله ۱۹ * دادن زکوة صحیح نیست بکسی که
 مالک نصاب است از هر مال که باشد بجهت آنکه شخص
 مذکور غنی است زیرا چه در شرع مالک نصاب را غنی میگویند
 و اینک شرط غنا این است که نصاب مذکور از حاجت ابدی
 نراید باشد و اینقدر زکوة حرام میشود و اما نمایی آن به موجب
 حدیث آن حول پس آن شرط و جوب زکوة است و بسایده دانست
 که زکوة دادن بشخصی که مالک کم از نصاب باشد جایز است
 اگر چه آن شخص صحیح البدن و قادر بر کسب باشد بجهت آنکه
 شخص مذکور فقیر است و فقیر مصرف زکوة است و بجهت آنکه
 اطلاع بر حال انسان که حقیقت محتاج است دشوار است پس
 مدار حکم بر دلیل حاجت است و عدم ملکیت نصاب دلیل
 حاجت است * مسئله ۲۰ * اگر کسی بدهد بشخص
 واحد بقدر دو صد درم یا زیاده از آن مال زکوة خود پس
 این مکرر است ولیکن جایز است و فرج گفتست که جایز
 نیست زیرا چه درین صورت غنای آن شخص مقارن ادای زکوة

میسرد پس لازم می آید که رکوة یغی داده شود و در این
 عملهای ما این است که غنای آن شخص اثر ادای رکوة است
 در صورت مذکوره پس غنای او بعد از ادای رکوة متعقب
 نخواهد شد نه مختار و اولی که در صورت مذکوره
 حصول عقد قربانی دایمی رکوة است پس مکروه خواهد شد چنانچه
 مکروه میشود بهر چه در صورتیکه بهر کذا هر کسی در مکانی
 که قربان آن نجاس است * مسأله ۲۱ * ابو حنیفه در
 کتب است که احب بر من این است که آن قدر رکوة داده شود
 بهر چه که او در آن روز را سوال مستعفی گردد * مسأله ۲۲ *
 بدل بیرون رکوة از تنهاری پس نهی دیگر مکروه است
 بلکه باید که رکوة در شهر پس مستحبان آن بهتر داده
 شود بهر چه حد بی معاذری که سابق میگوید و بجهت آنکه
 در آن رعایت حد چو را است مگر آنکه نقل کند برای اقربای خود
 ما برای قومی که محتاج تر باشند از اهل شهر و بی برادر در صورت
 اولی مله رحیم است و در صورت دوم داده دفع حاجت است
 و مانند آنست که برای غیر ایتها فعل کردن رکوة پس دیگر اگر چه
 مکروه است و این رکوة اول میسور در برادر مصرف رکوة مطلقا

فَقَرًا اِنَّهُ لَنَزَوِيٍّ نَسِيٍّ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ

باب در بیان صدقه فطر * مستندله ۱ * صدقه فطر واجب است بر مساکین از هر ادب بشر طیکه مالک نصاب بها شده بناینطور که نصاب مذکور فارغ باشد از مسکین او و چاهای او و اوقات ائیت و اسب و سلاح و بنده او و اما وجوب صدقه فطر پس آن ثابت است بجهت آنکه مروریست که پیغمبر صلعم در خطبه عید الفطر فرمود که بن هدیه از هر آزاد و بنده صغیر باشد یا کبیر نصف صاع از شکندم یا یک صاع از نهز بنا یا یک صاع از جو و غنای حدیث را روایت کرده است تعبیه بن صغیر غنای نری یا صغیر غنای و به مثل این حدیث که از احادیث آحاد است و جواب ثابت میشودند فرضیت و باید دانست که شرط نبوده باشد خیریت تا متحقق شود تهلیک و شرط نبوده باشد اسلام تا متحقق شود معنی قربت و عبادت و شرط نبوده باشد که مالک نصاب باشد بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرمود است که صدقه داده نمیشود مگر از قوت غذا و شافعیه رح گفتند که صدقه فطر واجب است بر کسیکه مالک زیاد باشد بر قوت یکروزه بخود و عیال خود و حدیث مذکور حجت است بر او و باید دانست که غذا انداز نهوده شده است بقرن نصاب چه انداز غذا در شرع

بآن واردند است ولیکن شرطیکه آن اصاب از حاجت اصلی
 زیاده باشد زیراچه آنچه مستغول باشد بتحاجت اصلی پس آن
 بغيره معدوم است و نیزه در آن شرط نیست و باید دانست که
 بواسطه اصاب سه چیز متعلق است یکی حرمت صدقه و دوم وجوب
 قرضائی و سوم وجوب صدقه فطار * مسئله ۲ * صدقه فطار واجب
 است بر انسان بجهت ذات خود زیراچه این غیر رخصت است و گویا
 که بغير صلعم صدقه فطار فرض کرد است بر انسان مرد و بندگان
 * مسئله ۳ * بر انسان واجب است که صدقه فطار را بآنها
 ارا و لا دعوا هر چند بر احد سبب وجوب رکوة فطار قوله علیه السلام
 است که در اس نهونه ویلی غلبه یعنی شکست که مؤنت آنها
 بر اوست و ولای بر او است بر آنها و رکوة مضاعف میشود
 بسوی راس حنا بچه میگویند زکوة الراس اعني زکوة شعص و آن
 اضافة علامت سبب است و اما اضافة رکوة بسوی فطار حنا بچه
 میکنند صدقه الفطار پس بنا اعتبار آنست که فطر وقت
 آنست و این بجهت متعدد میشود و زکوة فطار بسبب تعدد
 راس اعني شخص با وجوه اتحاد و هرگاه سبب وجوب
 صدقه فطار راس اعني شخص مذکور شد که مؤنت آننها بدیده

او است و ولایت او بر آنها است پس اولاد صغار او که به عین و یانه
 با و ملتفت خواهند بود حاصل آنکه او وای آنها است و موکنت
 آنها بر ذمه وی است پس صدقه آنها نیز بر او خواهد شد چه صدقه
 مذکوره نیز از جمله موکنت است و همچنین خواهد داد صدقه
 فطر از کنیز و بنده خود چه او ولی اینها است و موکنت اینها
 بر وی است و اینها که مذکور شد وقفی است که بنده و کنیز برای
 تجارت نباشد و اولاد صغار را مال نباشد چه اگر مر آنها را
 مال باشد پس صدقه فطر از آنها از مال آنها دانیده خواهد
 شد نزد شیخین رح و محمید رح درین مسئله مخالف ارشاد
 است و دلیل شبخین رح این است که شارع صدقه فطر را به جای
 نفقه جاری نبوده است پس آن مانند نفقه است * مسئله ۴
 بر انسان واجب نیست که صدقه فطر از زوجه خود ادا نماید
 بجهت آنکه در ولایت و موکنت در حق زوجه او تصور است
 زیرا چه شوهر ولی زن نیست مگر در حقوق نکاح و ذریع
 حقوق نکاح شوهر ولی زن نیست و همچنین موکنت زن نیست
 بر شوهر مگر در رواتب چون خوراک و پوشاک و سکنی و غیره
 و در غیر رواتب موکنت آن بر او نیست چون علاج و همچنین بر

انسان واجب نیست که صدقه فطر ادا کند از اولاد کیامت خرد
 اشکری چه آنها را عیال او داشته هر چه ویرا ولایت نیست در حق
 آنها ولیکن اشکری انسان صدقه فطر ادا نماید از اولاد کیامت
 و نیز زوجة خود بقدر امر آنها چنان است از روی استیجابان چه
 این آنها تا پت است از روی عادت * مفسله ۵ * بر انسان
 واجب نیست که صدقه فطر ادا نماید از مکاتیب خود بسبب
 * عدول و ولایت و همچنین بر مکاتیب واجب نیست که از ذات خود
 صدقه فطر ادا نمایند چه در فقیر است * مفسله ۶ * واجب
 است بر انسان که صدقه فطر ادا نماید از پدر و ام و از خود چه
 و بر ولایت است در حق آنها * مفسله ۷ * بر انسان
 واجب نیست که صدقه فطر ادا نماید از بنده و کنیز که برای تجارت
 است و شافعی روح میگوید که صدقه فطر بر فقیر واجب است بر بنده
 و کنیز که برای تجارت است و اندکی آن مینماید بخواجه و زکوة
 آن واجب است بر خواجه و حاصل آنکم و جوب صدقه فطر بر
 بنده و کنیز مذکور آن است و جوب زکوة آن بر خواص
 آنها است و نسبت این بر زوایا است و هرگاه چنین
 شد پس نسبت و جوب بر زوایا که از صدقه فطر خواص و

یکسال بجهت مال واحد لازم نمی آید و نزد علمای ما وجوب
 صدقه فطر بجهت مساکین برخواجه می آید چنانچه در کتب
 آن نیز برخواجه است و هر کس که بجهت آن پس بجهت وجوب
 هر دو لازم می آید برخواجه که بجهت یک سال در یکسال دو صدقه
 واجب شده و آن چنانچه است چه بجهت صلح از آن نمی گردد است
 مسند به * بجهت بدهی مشترک صدقه فطر واجب نمیشود
 هر هیچ یکی از دو خواجه زباجه در هر دو خواجه قصور و کوتاهی و
 هر گاه بجهت و هر چه بجهت در بدهی های مشترک صدقه فطر واجب
 نیست هر هیچ یکی از دو خواجه نزد ایضا بجهت روح و صاحب روح
 گفته اند که در این صورت هر یک از دو خواجه صدقه فطر واجب
 میشود آن مقدار حصه او که بدهی است چون یک یا دو مثلاً
 بجهت کم از آن چون نصف در ربع اعنی اگر مشترک باشند میان
 دو کس پنج بدهی مثلاً پس در این صورت بر هر یک از آن دو
 کس صدقه فطر و بدهی واجب است نه صدقه فطر و نیم بدهی و این
 اختلاف بنابر آن است که نزد ایضا بجهت روح نیست جاری نیست
 در رقیب و نزد صاحبین روح جاری است و بعضی گفته اند که در صورت
 مذکور اختلاف نیست بلکه قول صاحبین روح موافق قول

اینکه حیض روح است و مراحد حصه شوکت اورد و سرنگ خیم برود
 نه مسود در یک بند و از بند شای مسرک پهن اوستیت بهوش آن
 پس در صورت مذکوره رای شدیم که آمد و خواجه بند و کماله ریام
 و مسدود * ۹ * بر مسلیلی واجب است که صدقه قطار را در بهار
 آرند و کفار و نجس و حدیث ثعلبه و دوی که با آنها مذکور شد
 است که در آن ذکر مطلق باشد است و معدن مسدود با نیکه و مسلیلی
 باشد و نجس آنکه در حدیث امی عباس رضی الله عنه است که پیغمبر
 صلعم فرمود که صدقه قطار را که در شهر و راد و بند و دهوی باشد آن
 یئده و اصدرا می و ما مخصوصی و نجس آنکه سبب و خوب آن
 در بنصورت بر متحت است و خواجه شایب و خوب آن دارد
 و ساعی روح میگوید که در بنصورت صدقه قطار واجب است بر مراحد
 و خوب صدقه قطار بر بند است بر مراحد او و بند مذکور
 از علم آن ندارد چه اگر است و اگر بند و مسلیلی باشد و خواجه
 از کفار پس در بنصورت صدقه قطار واجب است بر مسود و لا تدا
 * ۱۰ * مسدود * ۱۰ * اگر بر مسدود کسی بند و خود را استوار کند
 حساس باشد بر یکی ای مانع و مستری را در و بعد از قطار
 صدقه قطار بر بند و واجب است بر کسی که آن بند را از کرد

بالآخره در فرج گفتست که صدقه آن واجب است بر صاحب
 خیار زیرا چه ولایت آن بنده مراد است و شافعی رح گفتست
 که صدقه آن واجب است بر کسیکه مبالغ آن است بالفعل
 و آن کس در صورت مذکوره مشتری است نه در شافعی رح و
 وجه قول شافعی رح این است که صدقه مذکوره از احکام ملک است
 مانند نفقه و دلیل علیها این است که ملک آن در صورت
 مذکوره موقوف است چه اگر صاحب خیار فسخ نماید بیع را
 پس آن بنده در قدیم ملک بایع شود خواهد کرد و اگر اجازت بیع
 دهد و بیع را نافذ بگرداند بواجب خیار مملوک مشتری خواهد شد
 از وقت بیع و هرگاه ملک آن موقوف ماند پس موقوف بخیر دهد
 ماند چیزی بکند بر آن مبتنی است بخلاف نفقه چه آن برای
 دفع حاجت بالفعل است پس آن قابل این نیست که موقوف
 ماند و باید دانست که اگر بنده مذکور مال تجارت نباشد
 پس در زکوة آن نیز اختلاف مذکور است والله اعلم .

فصل در بیان مقدمات صدقه فطر و بیان
 وقت وجوب و وقت ادای آن * مستنبطه از * مقدمات
 صدقه فطر از کتب قدیم و آرد و پست آن و از مویز خشک نصف صاع

است و از هر ما و حدیث صاع است و صاحبین روح گفته اند که مویز
 خشنک پهنزله خواست و این یک روایت است از ابی بصیرت روح نیز و
 آنچه اول مذکور شد در روایت جامع صغیر است و شافعی روح گفتست
 که مقدار صد قد عیار و جمیع آنچه مذکور شد یک صاع است بیست
 آنکه ابوسعید حدیثی رضی گفتست که مایسان در عهد
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم صد قد قرار هر جنس به مقدار یک صاع
 ادا میکردیم و دلیل علیهای ما حدیث ثعلبه عذری است که با یک
 مذکور شد است و مذهب حبشاعتی آن صد دانده رطل حلهای
 را شدیم و غیره و ما مذهب علیهای ما است روحیت ابی سعید
 حدیثی رضی که دلیل شافعی روح است معقول است هر یک که از مقدار
 و احب ریاده میدادند بطریق عدل و دلیل صاحبین روح ماینکه مویز
 پهنزله خواست این است که مویز و حرما در مقصود متقارب است
 پس مویز پهنزله چه خواهد بود چنانچه خرما مانند خواست
 و دلیل ابی بصیرت روح این است که مویز و حرما در مقارب است در معنی
 زیرا چه فقیر میگوید آن را که در جامع شهرس آن و شافعی
 میگوید مویز و حرما در مقارب است آن به علل و حرما چه آن مانند
 جو است بیست آنکه از آن پخته میشود و خسته آن چنانچه انداخته

فیه شود بنویسند و باید دانست که اگر در جو مانند جو است و ارلی
 دین است که در آرد کنندم و جو و هیمیتی در پست هر دو رعایت قدر
 و قیمت هر دو فرود شود احتیاطا اکثر چه در بعض احادیث ذکر
 آرد نیز آمد است و مراد از رعایت قدر و قیمت این است که اکثر
 قیمت نصف صاع از آرد کنندم برابر قیمت نصف صاع کنندم
 باشد پس دادن نصف صاع از آرد آن کفایت میکند و اگر نه
 کفایت نمیکند و هیمیتی نیز از آرد جو و این در جامع صغیر مذکور نیست
 بجهت آنکه غایبا قیمت آرد کم از قیمت کنندم و جو و هیمیتی
 بلکه غالباً قیمت آرد از قیمت کنندم و جو زیاده منعی باشد
 و باید دانست که در نان قیمت معتبر است و هیمیتی صحیح است
 نیز باید دانست که نصف صاع از کنندم از روی وزن معتبر
 است بنا بر آنچه مرویست از ابی بنیفرح و از معتبر روح مرویست
 که از روی کیل معتبر است و مسلمان^۲ آرد کنندم اولی
 است از کنندم و در هم اولی است از آرد بقایر آنچه مرویست
 از ابی یوسف و روح و هیمیتی معتبر از فقیه ابو جعفر روح است زیرا چه
 از در هم زیاده دفع حاجت و از آرد زود دفع حاجت میشود
 بخلاف گزینم چه در آن حاجت آرد ساختن است

و مریب است که امر مکرر است و روح میگوید که کسب اذقل است
 ار آرد و در هم راجد و سبب دادن کند مصلحت در طریقه
 ادا میسر و حد در آرد و در هم احوال و سبب روح است * میسند ۳۰
 صاع برد است و سبب روح و سبب رطل است و رطل عوا قصب
 و امر و سبب روح گفت است که در رطل است و سبب رطل و سبب
 قول سبب روح است و راجد و سبب رطل است که صاع ما
 کوچک است از صاع ای دیگر و دلیل طم فم روح است که
 هر و سبب که رسول خدا صاع و صومع کرد و بد که در رطل است
 و سبب که در صاع که سبب رطل و سبب رطل بود صاع غیر رطل
 و اس صاع کوچک است و سبب صاع هاس و سبب و مردمان
 است و ال میسند ۳۱ و صاع هاسی را * میسند ۳۲ و حویب صدقه
 سبب سبب است و سبب طلوع و در عید الفطر اعنی شرط
 و حویب آن وقت هر کور است و سبب روح که سبب که
 و حویب آن سبب است و سبب عرو و آفتاب و هر چه احمر
 و سبب و فایده ای اختلاف است که اگر مسلمان کرده
 کسی با هر رندی مولود سبب هر کسی را در سبب عید الفطر
 پس صدقه فطر او را آن فرزند و احمر میسود و در عیای ما

بر لاله شامی روح واجب نمیشود و اگر کسی در روز شب صدقه
 کسی از او لاله یا از کبوتر و بقیه شای شخص بی صدقه فطر
 از آنها واجب میشود و نذر شامی روح و نذر علیهای ما واجب
 نمیشود و دلیل شامی روح این است که صدقه فطر بطریق اختصاص و تعارف
 در روز چنانچه اینجا است صدقه مذکور به کسی فطر و لاله میبند
 بر آن دو وقت شروب آفتاب در روز اخیر رمضان وقت فطر است
 و علیهای ما میگویند که اختصاص آن باضافت به فطر است و اختصاص
 فطر بر روز است و پیش از این روز الفطر گفته میشود و این است الفطر
 گفته نمیشود پس و چون صدقه فطر را میبندد و خواهد بود
 بصرح روز عید الفطر نه شب آن * مسنده * مستحب
 این است که ادا نمایند سه ماه صدقه فطر را روز
 عید الفطر پیش از آنکه میتوجه شوند و بسوی عید کنند
 برای آنکه عید و بخت آنکه پیش از صلح چمن میکرد و بخت آنکه
 امر یاد ای صدقه فطر برای آن است تا فقرای بسبب آن از سوال
 مستغنی شوند و بخاطر جمع و مشغول شوند بنیاز عید و این مقصود
 حاصل میشود در صورتیکه صدقه فطر مقدم از نسیان عید ادا
 نموده شود و اگر مقدم از نسیان عید صدقه فطر را در روز عید

چنانچه است و بر آنچه ابراهیم را جیب بعد از زکات بپای آن جایز است
 بهمانند ادا ای تمکون پیش از دخول آن حول بعد از محقق تصاب
 و در این محلی نیز سبب و جوب صدقه فطر منتهی است و باید
 دانست که در تقدیم ادای صدقه فطر بر روز عید تفصیل مذکور
 نیست بلکه تقدیم آن بر روز عید بعد از تحقیق سبب مطلقا جایز
 است و همین صریح است * مسند ۴ * اگر کسی ادا نکند
 صدقه فطر را در روز عید پس بعد از گذشتن روز عید صدقه
 فطر ساقط نمیشود بلکه باید که بعد از آن نیز ادا نماید آنرا
 و بر آنچه وجوب آن برای دفع حاجت فقیر است و این امر معتبر
 است و این یعنی بعد از گذشتن روز عید نیز باقی میماند پس
 ضرور است که بعد از گذشتن روز عید صدقه فطر نیز ادا نماید
 بخلاف قربانی چه آن ساقط نمیشود و بعد از گذشتن ایام
 شکر بر آنچه ریختن خون و زخم و شستن قربانی و در آن عبادت
 است و این موافق قیاس نیست و عبادت گشتن آن معلوم
 شد است و ایام شکر بر خلاف قیاس پس بعد از گذشتن ایام شکر
 قربانی نموده نمیشود و الله اعلم

کتاب الفقه و ترمیم آن و فروع آن

یکی واجب درم نفل و واجب نیزه وقوع است یکی آنکه تعلت
 دارد بر میان معین چون روزه ماه رمضان و روزه نذر معین
 و این روزه جایز میشود اگر نیت آن نیاید از شب و اگر در
 شب اتفاق نیت آن نشود حتی که صبح کرد و پس در بنحیث
 اگر نیت آن نیاید بخدا از صبح تا وقت نماز است و
 شافعی رحمه الله میگوید که این نیت صحیح نیست بلکه ضرور
 آنست که نیت آن از شب نماید تا روزه مذکور صحیح شود
 * مسئله ۱ * باید دانست که روزه ماه رمضان فرض است
 یعنی آنکه خدا این تعالی در قرآن مجید فرموده است که
 فرض کرد آنکه شد است بر شما روزه ماه رمضان و کم بر آن
 اجتناع امت است لهذا اگر کسی انکار آن نماید کافر میگردد
 * مسئله ۲ * روزه نذر واجب است بجهت آنکه بخدا تعالی
 هر قرآن مجید یا تعالی نذر امر کرد است و باید دانست که
 سبب وجوب روزه رمضان ماه رمضان است لهذا امتضا است
 یسوی ماه رمضان و مکرر میشود بسبب مکرر شدن
 ماه رمضان و لیکن هر روزه از ماه رمضان سبب
 وجوب روزه آن روز است و هر چه در سبب وجوب

یا مراد از آن این است که اگر نیت در وقت صبح از صبح تا وقت
 نیت یعنی وقت شب پس چنانچه نیست بلکه خبری است که نیت در وقت
 نباید آن شب اگر چه بعد از صبح نیت کرده باشد حتی که اگر
 نیت در وقت کسی در وقت نصف نماز و آخر وقت نیت ند از وقت
 صبح روزه ایست که پیش از نیت در وقت نماز ایست که روزه
 ماه رمضان است در این ایست که در وقت نماز و معیار آن ایست
 پس ایست که در اول روز و معیار آن ایست که در وقت نماز و معیار آن ایست
 که معتبرین باشند با کثرت آن مابین نیت و اعسای اگر آن نیت یافته
 خواهند شد بعد از آن پس آن ایست که روزه خواهد شد
 و گزیده روزه نخواهد شد و در آن ایست که روزه نیت و واجب و روزه است
 از صبح تا شام و نیت برای تعبیر آن است برای خدا و تعالی و هرگاه نیت
 مقارن شود با کثرت روزه پس ترجیح داده خواهد شد جهت تعقیب آن
 قرار منتهی شده خواهد شد بخلاف نیت و حج و زجاج آن مشتبه
 نیست بر چند مکی پس شرط است در آن که نیت مقارن باشد بشروع آن
 تا آن نیت در جهت ارکان معتبر شود بخلاف روزه قضا چه
 از آن نیت از شب ضرور است زیرا چه آن روز فی نفسه
 برای روزه قضا متعین نیست چنانچه روزی از رمضان

برای روزه رمضان می‌تحریر است بلکه روزه ای دیگر نشوای
 ماه رمضان بهای روزه نفل است چنانچه روزائش ادر رمضان
 برای روزه فرض است و افضل و روزی دیگر روزه نفل
 است و گردانیدن آن برای قضا عارض است پس موقوف
 خواهد بود بر آنکه نیت قضا نماید از شب تا آن روز که در
 اصل نفل است از اول مزای قضا واقع شود بخلاف آنکه اگر
 نیت در وقت کسی بعد از زوال خطه این نیت معتبر نیست تا کفر
 و روزه پس در این صورت حسن یا عدم تحقق روزه ترجیح دارد بعد
 از آن باید دانست که آنچه مذکور شد که برای روزه رمضان و
 روزه نفل و آن نیت معتبر است که یساقته شود از وقت صبح
 تا وقت زوال مذکور است در محقق قدوری و در جامع صغیر
 مذکور است که آن نیت معتبر است که یا قبل شود قبل نیمه روز
 همین اصح است زیرا که ضرورت است که یا قبل شود نیت در اکثر
 روز تا قائم مقام کل شود و نصف روز عبادت است از صبح
 صادق تا وقت استوا پس ضرورت است که نیت روزه یساقته
 پیش از وقت استوا تا نیت متحقق شود در اکثر روزها یساقته است
 که در بی حکم مسافر و مدبر و صیغ الابدن و بیمار و غیره برابر است

در پیرایه تفصیل نیست در آنچه مذکور شد از دلایل و زوایا
 میگویند که در حجب مسافر و بیمار واجب است که نیت روزه نماید
 این شب * و سبیل * روزه که وجوب آن متعلف است بزمان
 معین چون روزه رمضان و روزه نذر و معین ادا میشود به نیت
 مطلق روزه و به نیت روزه نفل و هم به نیت روزه دیگر که واجب
 است احسنی اگر در رمضان مثلاً نیت مطابق روزه نماید و تعیین
 فرض نماند یا نیت روزه نفل نماید یا نیت روزه دیگر سوای
 روزه رمضان نماید پس در صورتی که آنها آن روزه از روزه
 رمضان واقع میشود و بآن روزه رمضان ادا میشود و
 شافعی روح در صورت نیت نفل گفتست که این لغو است و هیچ
 خایده ندارد احسنی بآن نه روزه نفل میشود نه روزه فرض
 و در صورت نیت مطلق روزه از شافعی روح دو قول است یکی
 موافق علمای ما و دوم اینکه در این صورت روزه فرض ادا
 نمیشود و دلیل علمای ما این است که روزه فرض در آن متعین
 است و سوای روزه رمضان روزه دیگر در آن مشروع نیست
 پس نیت مطلق روزه بر آن منطبق خواهد شد چنانچه
 اکثر شخص را حد در خانه باشد و کسی بگریزد که درین

انسان است پس اسم انسان که مطلق است بر شخص مذکور
مطلق میبود و هیچکس از آن را در فعل نمیگفتند در رمضان
بسیار است و احب دیگر بسیار در آن چون روزه مذکور
پس در این در دو صورت نیز روزه رمضان که امی بود در احاد و ریت
مذکوره است اصل روزه است مع وصف را بد و آن را بد است پس
باقی میاندست و مطالب روزه و این فیت روزه رمضان ادا میشود
بر عباد چه مذکور شد و باید بد نیست که در بد حکم مسا و بر مقیم و صحیح
الرب و پیش از هر چه بر او آمد بود صاحبین روح و سر اجازت
خوردن روزه در حق مسا و بر و به جهت آنست که از معذ و راست
که آنها پس مسا و بر و بیماری تحویل مسیقت بر روزه نمیشود
و هر کس که روزه بد و روزه دیگر نهانند بهر چه غیر معذور
سهرده خوانند پس حکم غیر متذ و بر آنجا جاری خواهد شد
و او حسنه روح که نسبت به بیمار و مسافر اگر است روزه دیگر کند
که واجب است چون روزه مذکور مطالب مثل پس آن روزه دیگر ادا میشود
در احاد او صریحاً کرد و وقت مذکور را در امر نکند اهم است بر احاد
بر روزه مذکور را واجب است با فعل و در و رمضان بیمار و مسافر
مختار است تا آن زمانیکه بیمار نهان باشد و مسا و بر مقیم کرده

و در صورت نیت روزی قبل از این حیثیت روح دور و ایت است در حق
 مسا فیه و بهر یکی این است که روزی نفل صحیح میشود و از روزه
 رمضان نمیشود زیرا چه هرگاه او را در رمضان خوردن روزه رمضان
 رخصت و جایز است پس ماه رمضان در حق او بمنزله ماه شعبان
 است مثلاً و روایت دیگر این است که در صورت مذکور روزی
 در رمضان واقع میشود زیرا چه او هرگاه نیت روزی نفل کرد پس آن
 وقت را صرف نکرده و را میبرد اجماع است از روزی که رمضان
 * به سبب * نوع دوم از روزه واجب که برای آن وجهی
 متعین نیست چون روزه قضای رمضان و روزه كفاره پس برای
 آن نیت از شب ضروری است و غیر نیت از شب جایز نمیشود
 زیرا که وقت آن متعین نیست پس ضروری است که از اوقات معین
 نهمه شود * به سبب * روزی نفل مطابقاً جایز است به نیتیکه
 یافتند شود از صبح صادق تا قبل نصف روز و امام مالک روح در
 روزی نفل نیز نیت از شب شرط میکند بقا هر حدیث که دلیل شافعی روح
 است در غیر روزه نفل چه آن حدیث مطلق است و شامل
 است مر و روزه نفل را نیز و دلیل علیها میانی این است که
 بپذیر صلعم صبح میکرد بخیر نیت روزه و بعد از صبح نیت روزه نفل

همگردد و منتهی شود که می آید و چون روزه دارم و دویم آن است
 که در ویر مشرور و دویم رمضان همان روز بعد است
 چنانچه مشرور و در رمضان روزه فرض است پس
 امساک در اول روز در غیر رمضان در حصر و روزه شدن موقوف
 خواهد ماند بریت آخر چنانچه امساک در اول روز رمضان
 موقوف میماند بریت متاخر و منتهی لا یتیت روزه بعد از
 نه الی معتد نیست اگر چه روزه در آن باشد و ساندی روزه میگوید
 که اگر روزه بعد از روزه جاری است و در وقت که نیت روزه
 نماید از همان وقت روزه دار میگردد که در وقت بعد از اوج
 متعیری است و در آن زمان بر مسامحه است و شاید
 که نساط بعد از روزه حاصل شود ولیکن شرط آن این است که از
 اول روز امساک یافته شود و در علیای ما در صورتیکه نیت روزه
 نعل کند کسی بعد از صبح و پیش از نصف روز پس روزه اعتبار
 نهد و مسودام اول روز میرا حرم و عبادت است و ناید آن
 سستی نفس اماره است و این مقتضای نیت نیست مگر با مسامحه
 و راست از صبح صادق تا پسمان پس باید که نیت آن مقام
 دارد الله اعلم

فصل در بیان فیدن هلال رمضان
 * مسئله ۱ * مرد من را باید که بتاریخ بیست و
 نیم شعبان برای دیدن هلال رمضان متوجه شوند و تفتیش آن
 نمایند پس اگر به بینند آنرا بتاریخ مذکور نیت روزه رمضان
 نمایند و روزه رمضان دارند و اگر در تاریخ مذکور بسبب ابر یا غبار مطلع
 هلال صاف نباشد پس شعبان را سی و نهم شمار نمایند و بعد از آن
 نوزده رمضان شروع نمایند بحجت آنکه بین نهم صلعم فرموده
 است که هلال رمضان را دیدید و روزه رمضان دارید و هلال
 نهم را دیدید آنرا شمار نیند و روزه موقوف کنید و اگر
 بتاریخ بیست و نهم شعبان بسبب ابر یا غبار مطلع هلال صاف
 نباشد پس شعبان را سی و نهم شمار کنید و بحجت آنکه اصل
 بقای ماه است تا سی روز پس بعد از گذشتن بیست و نه روز
 نهم ماه شعبان و ابتدای ماه رمضان اعتبار فرموده نخدا شده
 شد مگر بدلیلیکه عبارت است از دیدن هلال رمضان و آن
 در صورت ابر و غبار یا قمر خمر شود * مسئله ۲ * در روزیکه
 آنرا یوم الشک می نامند روزه نباید داشت مگر به نیت نفل
 زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که روزه داشته نمیشود در

رؤریکه در مروه آن ارماء رمضان شکر است مکر روزه نقل
 و مانند است که مرایی را کوره و پنج صورت است یکی اینکه نینار را
 رمضان کند در آن روز شصت و پنج این مکر و است و شصت حدیث که
 مذکور شد و به جهت آنکه در آن مسأله است داخل کتاب
 حدیثها بر مدت روز و خود شصت روز و داده منتهی پس و لیکن
 در صورت مذکور که اگر ظاهر شود که آن روز غره رمضان
 بریت پس آن روز را روز رمضان واقع میشود و اگر
 ظاهر شود که آن روز در روز سلج است پس آن روز را روز
 نقل میشود و اگر در تصویر بشکند آن روز را روز که در کور
 صای آن را اولرم نیست حد و در آن نقل عدا شروع کرد
 است بلکه شروع کرد است در آن بگهان آنکه در ص است و
 صورت دوم اس این که قیام روز و مکر کند که واحد است
 و این سر و کوره است بنابر حدیث مذکور و لیکن کراشید
 در صورت که است اس بد نسبت کراشید در صورت واجب
 و در صورت بیا که ظاهر شود که آن روز غره رمضان است
 و در مذکور روز رمضان میشود در احدی در صورت بیت
 اصل روز یافته است و اگر ظاهر شود که آن روز سلج

شعبان است پس در این صورت اختلاف است بعضی گفته اند
 که این روزه نفل میشود زیرا چه روزه در روز مذکور منتهی عنه
 است پس روزه را چنانچه ادا نخواهد شد در روز مذکور و بعضی
 گفته اند در روز را که قیمت پیدا است همان روزه ادا خواهد
 شد و همین اصح است زیرا چه در روز جزو روزه داری است
 نه نیست روزه در رمضان منتهی عنه است به جهت آنکه
 در این صورت روزه داشتن به نیت روزه رمضان بقدر از فضیلت
 یافته میشود و همین معنی منتهی منتهی است و این یعنی در صورت
 نفل کفاره یافته نمیشود بخلاف روزه عید چه در این روز نفل
 و واجب هر دو است زیرا چه منتهی منتهی از روزه داشتن
 در روز عید این است که روز عید روز ضیافت و مهمانی است
 و در حق انسان از جانب خدا ایتعالی و در روز داشتن در روز
 ترک اجابت و اعراض از ضیافت خدا ایتعالی لانهم می آید
 و این منتهی یافته میشود در روز عید از هر نوعی که باشد
 از نفل و واجب سوال پس باید که در روز عید روزه
 داشتن سوائی روزه رمضان مکرر نباشد زیرا چه منتهی منتهی
 منتهی که مذکور شد در آن یافته نمیشود و حال آنکه روزه واجب

دوران روز داشتن مکرر است چنانچه ابوشامی میگوید که
 مذکور شد اگر چه در این یافته نمی شود ولیکن آن روزه مکرر
 است بابت صورت نهی و صورت پیوسته ایست که نیت روزه نفل
 نباید در روز مذکور و این مکرر و نیست بنا بر حدیث مذکور
 چه در این استثنای روزه نقل است و شافعی رحمه الله میگوید که
 اگر کسی را روزه نفل حادث باشد در روزی از روزهای آن روزه
 اتفاق واقع شود در روز شک است این روزه نفل داشتن در
 روز مذکور مکرر نیست و عهد او ابتدا آن روزه نفل داشتن در
 روز مذکور مکرر است و حدیث مذکور حجت است بر او و دلیل
 شافعی رحمه الله حدیث دیگر است که رسول خدا صلعم فرمود است که
 مقدم کنید بر رمضان یک روزه یا دو روزه را و علیهای مادر جواب
 این میگویند که مراد در این حدیث نهی است از روزه
 داشتن بیش از رمضان بنیت روزه رمضان زیرا چه این ادا کردن
 روزه رمضان است بیش از وقت آن و نباید دانست که اگر
 کسی رعایت باشد داشتن روزه نفل در روزی از روزها و این
 روزه اتفاق شود در روز شک پس و نیز روزه داشتن در روز
 مذکور افضل است یا جهاج و چه چنین اشکری روزه دارد یا نه

در آخر ماه شعبان و اگر اینچنین اتفاق نیفتد پس درین صورت
 اختلاف است در اینکه روزه بقله داشتن در روز مذکور
 افضل است یا افطار نهی و پس بعضی گفته اند که افطار افضل است
 بجهت احتراز نهی از ظله و نهی که واپروستد است در جهت
 شافعی رح و بعضی گفته اند که روزه داشتنی افضل است بجهت
 اقتداء نهی و بغیر اینها بیست و یک روز چه ایشان روزه میدهند
 در روز مذکور و مختار این است که مغتبی را بپایند یک روز در روز مذکور
 به نیت نفل روزه دارد احتیاطا و عوام را فتویٰ دهد که آنها اینکار
 نمائند تا وقت زوال و بعد از آن اگر نیت درین ماه رمضان
 المهرج جا نرسد افطار بپایند تا متهم بشود و زیاده نبودن
 روزه برعهده روزه رمضان که دلالت میکند بر این جهت میشود
 و آن قول آنسور و صاع است که هر یک روزی دایره و روزی شک پس
 تحقیق بی خبری کرد از ابا القاسم که در صورت چهارم این است
 که تردید نماید کسی در نیت اصل روزه باینطور که بگوید که من
 روزه خواهم داشت فردا اگر فردا روزه رمضان باشد و روزه نبخواهم
 داشت فردا اگر فردا روزه شعبان باشد و روزه نبخواهم
 صحیح نیست و اگر چه او در نیت خود مردود است و نیت در نیت

بر هر مصلح فیهود پس حلال شد که کسی نیت نماید باین طور که اگر
 فردا غذا میسر خواهد شد روز را نیت خواهم داشت و اگر غذا میسر
 نشود و غذا نخواهد شد روز را نیت خواهم داشت و صورت پنجم این است که
 نیت دیدن نماید بر وصف نیت باین طور که نیت دیدن کنند مسان
 نیت روز را رمضان به میان نیت روز دیگر و این بر دو صورت است
 یکی اینکه نیت دیدن نماید میان نیت روز رمضان و میان نیت روز
 دیگر که واجب است باین طور که نیت دیدن کند فردا اگر غره رمضان
 باشد روز را رمضان خواهم داشت و اگر صبح شعبان باشد پس
 فیضان روزی که بر من واجب است آن را خواهم داشت و این مکرر
 است زیرا چه او را نیت کرد میان دو امر که هر دو مکرر
 است ولیکن اگر ظاهر شود که فردا شعبان است پس آن
 روز را روز رمضان ادعا میشود و بر راجحه و نیت نیت قره
 نیست و اگر طیار شود که آن روز صبح شعبان است پس آن
 روز را واجب دیگر ادعا میشود و بر راجحه جهت آن متعین نبود و
 بطلب نیت برای ادای آن کفایت نمیکند پس آن روز نیت
 میشود ولیکن اگر بگویند که هر اصحابی آن بر او واجب نمیشود
 او درین نقل عدا مشروع بکیر و است با که در آن بیکسان

آن شروع کرده بود که بآن روزه ادای واجب خواهد شد و در
این است که تردید نباید در نیت میان روزه رمضان و میان روزه
نفل باینطور که بگوید که خود را اگر غره رمضان است روزه
رمضان بخوابم داشت و اگر سالخ شعبان است روزه نفل خواهم
داشت و این نیز مگر و است زیرا چه او در صورت نیت روزه
رمضان نپوشد است می وجد و بعد از آن باید دانست که در صورتی
اگر ظاهر شود که فردا غره رمضان است پس بآن روزه روزه رمضان
دادا میشود و ویرا در اچهل نیت روزه نذر نیست و اگر ظاهر شود
که فردا سالخ شعبان است پس آن روزه نفل میشود چه روزه نفل نیز
بهمان نیت صحیح میشود و اگر این روزه نفل را بشکند قضای
آن بر او واجب نمیشود زیرا چه مقصود او این وجه ادای واجب است
این گو یا عذر این نفل را شروع نکرد است * مسأله ۳ *
اگر شخصی در تنها بیند هلال رمضان را پس باید ویرا که روزه
دارد اگر چه امام گواهی ویرا قبول نکند زیرا چه پیغمبر
صلعم فرمود است که روزه دارید و قتی که به بینید هلال رمضان
را و اقطار کنید و قتی که به بینید هلال شوال را و شخصیت کور
ظاهرا هلال رمضان را دیده است پس روزه واجب بر او

واجب است ولیکن باید دانست که این در صورتی
 است که مطلع صائب نباشد و در صورتیکه مطلع صائب باشد پس
 در این صورت روزه داشتن بر او لازم نیست نزد علمای امامیه
 و در این صورت در غلطی افتاد است و نزد شیافعی ریح
 در این صورت نیز بر او لازم است که روزه دارد و در صورت ادان
 اگر روزه بپوشند شخص مذکور پس قضای آن بر او لازم است نه كفاره
 و نیز در شافعی ریح بر او كفاره لازم می آید اگر بشکند روزه را
 به جماع نزد راجه او افتاد کرد در روزه رمضان حقیقه و حکما
 اما حقیقه پس بجهت آنکه ویرایقین است کین روزه مذکور غیر
 رمضان است و اما حکما پس بجهت آنکه در روزه رمضان بر او
 واجب است باجماع و دایل علمای ما این است که قاضی گواهی را
 رد کرد است بدلیل شرعی که عبارت است از تهیت غلطی
 و این مورد شبهه است پس در صورت مذکور که كفاره لازم
 نخواهد شد زیرا که این كفاره منفع میشود بنسب شبهه و اگر
 شخص مذکور آن روزه را بشکند پیش از آنکه روزه کند قاضی
 گواهی ویرا پس در این صورت در لزوم كفاره اختلاف است و نزد
 بعضی از مشایخ لازم است و نزد بعضی لازم نیست

فرائض شخص مذکور سی روزه تمام دارد پس بعد از آن نیاید
 او را که در روز بکسر افطار کند بلکه افطار نکند مگر در روزی که
 امام افطار کند و بر کعبه در ایستاده ای نهضان و خوب روز و بوشخص مذکور
 بنا بر احتیاط است و بعد از آن شتی سی روز احتیاط دم تاخیر افطار
 است و مع هذا شخص مذکور انگیز بخدا از ادای سی روز
 در روز دیگر افطار نماید کفار آن نرا و لازم نیست آید بنا بر
 آنکه روز مذکور غرضه شوال است حقیقت ندر آن نشخص و این حقیقت
 ندر او معتبر است «مسنده» اگر بتاریخ بایشست و تهم
 شعبان مطلق هلال بسبب ابر یا غبار ضائق نباشد پس
 درین صورت امام را باید که گواهی بیک شخص عادل بدهد
 هلال رمضان قبول نهایی خواه آن شخص مرد باشد یا زن خواه
 آزاد باشد یا بنده زیرا چه دیدن هلال رمضان امر دینی است
 بحجت آنکه در روز رمضان بآن تعلق دارد پس گواهی
 مذکور مانده روایت حدیث است و الهذا در آن گفتن لفظ
 انشه در کار نیست و روایت یک شخص عادل در باب
 حدیث مقبول است و شرط عدالت آن شخص از آن
 نیست است که قول فساد است در امر دینی نیز مقبول نیست

سوال پس طحاوی رح چرا گفته است که در این
 دیدن هلال رمضان قول یک کس مقبول است
 عادل باشد آنکس با صبر عادل جواب تاویل قول طحاوی رح
 این است که مراد از غیر عادل در قول و جمیع مستور الحال است و باید
 دانست که در این دیدن هلال رمضان گواهی محدود و بعد
 قدف نیز مقبول است بعد از آن که او توبه کرده باشد و هم در ظاهر
 بر این است که اگر چه گواهی مذکور در حقیقت گواهی نیست بلکه
 خبر است از امری و از این جهت در حقیقت گواهی نیست که گواهی او
 در این باب نیز مقبول نیست چه این خبر در حقیقت گواهی نیست و چه
 بجهت آنکه عمل کردن بر صریح مذکور و واجب نمیشود و اگر
 بعد از حکم قاضی و یک قول شافعی صحیح این است که در این باب گواهی
 رویت هلال رمضان و گواهی شرط است و آنچه مذکور شد که در این
 هلال رمضان امری نیست و خبر و خبر در این مقبول است
 حاجت است و او نیز در این است صحیح آمده است که به غیر صلح
 در رویت هلال رمضان گواهی یک کس مقبول داشته است
 و بعد از آن باید دانست که هرگاه مقبول کند امام گواهی یک کس را
 در رویت هلال رمضان و چه حساب آن میوه مانع رود

رویه دارند پس بعد از آن باید که افطار نکنند و این روایت
حسن روح است از ابی بصیر تغذ روح و این بنا بر احتیاط است و ثبت بنا بر
این است که با مال عید الفطر ثابت نمیشود از گواهی یک کس
و از مصحح روح هر یست کد بعد از آن افطار نهانند و عید فطر
ثابت میشود بنا بر ثبوت رمضان بگواهی یک کس اگر چه عید فطر
ابتدا ثابت نمیشود بگواهی یک کس چنانچه استصحاب میراث
بابت ثابت فهم شود از گواهی یک کس و ثابت میشود بنا بر ثبوت
نسب بگواهی یک کس کد قابل است و مسلمانه ۵ * اکثر
مطالع هلال صاف باشد از ابر و غبار و مانند آن پس درین صورت
گواهی بدین هلال رمضان مقبول نیست مشروط بر آنکه
به بینند آنرا جبهات کثیر که خبر آنها مغیر عام یقین باشد و گواهی
یکد و کس معتبر نیست زیرا چه دیدن یکد و کس فقط در بنصورت
محل توهم غلطی است پس در قبول نبودن گواهی یکد و کس توقف
نبوده نخواهد شد تا آن زمان که خبر دهنده بدین هلال جمیع
کثیر بخلاف آنکه اکثر مطالع هلال صاف نباشد بسبب این
یا غبار چه درین صورت گواهی یک کس نیز معتبر است
بشرطیکه عادل باشد زیرا چه درین صورت گواهی چنان

اتفاق می افتد که موقع حلال مکشوف میآرد و در یکن موقع
 آن بسبب دور شدن آبرازان موضع و باز بتعجیل تمام منقلب
 میشود زیرا برود ری اثنائکاء بعضی مورد مان بران
 می افتد و آن بعضی قطع میخ بینند آنرا و بعد از آن
 نباید دانست که در حد کثیر اختلاف است بعضی گفته اند
 که کثیر عبارت است از اهل یک محله و از این دو مناسیح مریست
 که آن عبارت است از پنجاه مرد بنا بر قیاس آن بر ثمانه
 و باید دانست که در حکم مذکور اهل شهر و کسائیکه در آن
 وارد شد باشند از بیرون شهر هر دو برابر الذ و طخاری رح ذکر
 کرده است که اگر کسی یک آن در صورت مذکور متبول است
 بشرطیکه آنکس از بیرون شهر آن مکده باشد چه در فسخ
 و بیرون شهر موانع دیدن حلال کم می باشد و بسوی این اشارت
 است در عبارت کتاب الاستحسان و باید دانست که همین
 حکم است در صورتیکه آنکس در شهر باشد ولیکن در مکان
 بلند چون مناره و بام بلند * مستلک * اگر شخصی
 تنها به بیند حلال عید را نباید ویرا که افطار نماید در روزیکه
 یزعم او روز عید است زیرا چه احتیاط درین است و در صورتیکه

اینها به بیند هلال رمضان را احتیاط در آن است که روزه دارد
 در روز یکشنبه بزرگوار غره رمضان است * مسئله ۷ * اگر بتاریخ
 پیوست و نفهم رمضان مطلع هلال صاف نیامده پس در پی مقبول نیست
 نکواهی در وقت هلال مکرر و تیکه گوارد و سره باشند یا یکروزه
 و در آن نیز هر چه نفع عباد متعلق است بذیدن هلال عید و آن نفع
 افطار است پس جاری نموده خواهد شد در آن حکم حقوق
 عباد ذور گواهی حقوق عباد و وعدت گواهی و حریت
 با آنها شرط است و باید زان است که عید اضحیٰ میمانند
 عید الفجار است در آنچه مذکور شد و همین ظاهر روایت است
 و همین اصح است بخلاف روایتی که از ابیحنیفه روح مرویست
 و آن این است که حال هلال عید اضحیٰ مانند هلال رمضان است
 و دلیل ظاهر روایت این است که هلال عید اضحیٰ نیز نفع عباد
 متعلق است و آن فراخوری است بشک و شست قربانی * مسئله ۸ *
 اگر مطلع صاف باشد پس در هلال سوال و ذی الحجه
 گواهی مقبول نیست مگر شکوایی جمیع که به خبر
 آنها علم یقین حاصل میشود چنانچه مذکور شد * مسئله ۹ *
 وقت روزه از وقت طلوع صبح صادق تا غروب آفتاب است

بجای آنکه حد از تعالی در قوای مکتوبه فرموده است که
 تصویرید و بنویسید (عسی و رث-های بر مصان تا آنکه
 پیدا شود حد از حد و بعد از آن تمام کنند و در
 در آن پس و حد از حد عبارت است از عسی و رث-های
 و حد از حد عبارت است از عسی و رث-های
 * مسئله ۱۰ * عسی و رث-های در سرع عبارت است
 از درک خوردن و نوشیدن و حیاء از صبح صادق تا تمام مع
 نیت و واحد از صوم که در قرآن مذکور است به معنی است
 در لغت و امکان در شرع نیست و آن را داده بوده پس است
 آن عبادت از عبادت میبار شود * مسئله ۱۱ * روزه معتد
 به راست به جهت آنکه قرآن که مذکور شد و به جهت آنکه حد از حد
 رث-های و روزه را در آن متعذر است و آب آلوده و مفسد
 مهالکت است پس باید که یکی از روزه متعین شود
 در ای روزه و روزه را در آن مهالکت روزه را در آن
 و ادب معتد است و بنای عبادت در آن است * مسئله ۱۲ *
 ظاهر از حد و حد از حد و حد از حد و حد از حد

پیاستند ر بیا ن چیز یکہ موجب قضا و
 زکفاره است * مسئلہ ۱ * اگر روزہ دار از راه فراموشی
 بخورد یا بنوشد یا جماع کند پس روزہ نپیش کند و این بنابر
 استیسان است و مقتضای قیاس این است کہ روزہ بشکند
 و همین قول امام مالک مرجع است زیرا کہ خوردن و نوشیدن و
 جماع کہ منافق و فساد روزہ است در صورت مذکورہ متحقق است
 پس باید کہ روزہ بشکند چنانچہ نیاز میبخشد اکثر مصلحت
 در اثباتی نیاز تکلم نباید بفراموشی چه کلام نهد نیاز است
 و وجه استیسان این است کہ پیغمبر صلعم فرمود است هر
 کسی را کہ از راه فراموشی اکل و شرب نمود بود کہ ثابت
 باشد بر روزہ خود و جدایتغای تم از خوردن است و نوشانیده
 است و هر گاه این ثابت شد پس ثابت خواهد شد کہ بسبب
 جماع بفراموشی نیز روزہ نگیرد و خواهد شکست زیرا کہ ترک
 جماع رکنی روزہ است چنانکہ ترک اکل و شرب رکن آن است
 بخلاف تکلم در اثباتی نیاز اکثر چه بفراموشی باشد زیرا کہ
 بحالت نیاز موجب یادداشتن است پس نیسان و فراموشی
 در یثبات غالب نخواهد شد و حالت روزہ موجب یادداشتن

در آن نیست پس نسیان و فراموشی در آن شائبه نخواهد شد و باید
 دانست که در حکم مذکور روزه قرض و نفل هر دو برابر است
 زیرا چه حدیثی که در تنبیض و انقباض و در آن فرق
 مذکور نیست میان روزه قرض و نفل * و مسئله ۲ * اگر
 شخصی در روز رمضان بصورت یا بنوشد بسبب احتیاج یا آنچه
 در حالت محصره یا قصد آب در حلق فرو رود یا جو و ندک
 صوم یا بخورد یا بنوشد بسبب اگر آه پس روزه او می شکند
 و قصای آن بر او لازم می آید و شایع بر آن می گویند که در این صورت
 نیز روزه نمی شکند چنانچه در صورت فراموشی و غلبه ای می گویند
 که قضا و اکراه بر نسیان و فراموشی معتول نیست
 به جهت آنکه خطا و اکراه کثیرا لوقوع است و عذر نسیان
 کمتر از وقوع است به جهت آنکه نسیان بر آن نسیان وارد می شود از جانب
 کسی که روزه حق وی است از جهت خدا یا استمالی و اکراه از جانب غیر
 صاحب حق است مانند مقید و مریض در حق قضا نمودن نیاز
 اعی اگر مقید شسته نماز گذارد بسبب عذر فیه پس از
 قضا می کند آن نماز را در مریض بعد از دفع مرض قضا نمی کند
 سازی را که بسبب عذر بیماری شسته گذارد و بود آن را

درگاه این فرق میان بیان و اگر اه ظاهر گشت پس قیاس
 یکی بر دیگر صحیح نخواهد شد * مسئله ۳ * اگر روزه دار
 بشواید در روزه و معتدل شود روزه نمیشکند بجهت آنکه بیهوشی
 ضلع فرموده است که چه است که بجهت آن روزه نمیشکند
 یکی قی دوم حکایت سیوم احتلام و بجهت آنکه یافته نمیشود
 صورت جماع و نه معنی آن چه معنی جماع عبارت است از انزال بشورت
 بسبب مباشرت و هیچچنین روزه نمیشکند در صورتیکه بشورت نکاه
 کند روزه او بهر وی زنی و بسبب آن انزال شود بجهت آنکه او
 مسئله احتلام مذکور شد و حاصل آنکه در اینصورت روزه
 نمی شکند چنانچه روزه نمیشکند در صورتیکه شخصی خیال نپاید
 قی را باینطور که جماع میکند او را و هیچچنین در صورتیکه بنالد ذکر
 خود را بکف دست خود حتی که انزال شود پس درینصورتها روزه
 نمیشکند باینکه آنچه گفته اند و اکثر مشایخ بر آنند که
 در صورت اخیر روزه می شکند * مسئله ۴ * بسبب مالیدن
 روغن در بدن روزه نمیشکند چه درینصورت چیزی منافعی روزه
 یافته نمیشود و هیچچنین بسبب حکایت نبودن روزه نمیشکند
 بجهت آنکه درینصورت نیز منافعی روزه یافته نمیشود بجهت

تقدیش که مذکور شد در مسئله احتلام * مسئله ۵ * روزه دواز
اگر سر مه کشد در چشم خود روزه میبست کند زیرا که از جسم واد ماع
معدی نیست تا از آن مرتفع سر مه چشم در دماغ در آید سوال
پس اشک از دماغ از راه چشم چگونه میریزد جواب
اشک از راه مسام میریزد مانند عرق و چیز یکه داخل شود از
راه مسام میسکند * روزه نیست چنانچه اگر غسل کند کسی از آب
قد و ادراک کند سر وی آن را در جگر پس روزه او
میشکند * مسئله ۶ * مسام پوست کلفتی روزه میسکند
بسرطیکه ادراک نشود ویراخذ در بصورت حیری منافعی
روزی یافته پس سوده صورت و نه معنی اما صوره پس آن
ظاهر است و اما معنی پس محبت آنکه امر الیاده شد
بجلا ف رجعت بعد از طلاق رجعت و مصاهرت چه آن نسبت
بوجه ثبات میشود زیرا که مدار حکم رجعت و مصاهرت برسد
است بامرا بجه ذکر آن خواهد آمد در موضع آن ان شاء الله تعالی
* مسئله ۷ * روزه دار اگر او سه نکرده یا پس کند
بسیب آن اقرار نمود پس روزه او میبشکند و برقصای آن لازم
می آید نه بکاره زیرا که درین صورت جهای که منافی روزه است

مذکور یافت می شود و وجود منافی اگر چه معنی باشد برای
 وجوب قضا کافی است احتیاطاً و اما وجوب گذاره پس آن موقوف
 است بر کمال جنسایت چه کفاره چه نیت که مذکور می شود
 بمناسب شبهه مانده خذرد و قضا * مسئله ۸ * روزه دار را
 سه گرفتگی مضایقه نیست بشرطیکه ویرا اعتقاد باشد بر ذات
 خود که جهاج یا انزال نخواهد کرد و وقتیکه این اعتقاد نباشد
 پس در بنهنگام ویرا بوسه گرفتن مکروه است زیرا چه بدن
 بوسه شکننده روزه نیست و لیکن گنجایی با لاخره
 باعث جهاج یا انزال میشود که نشکنند روزه است پس اگر آن
 شخص را اعتقاد باشد که از جهاج و انزال محفوظ خواهد ماند
 پس در حق او عین بوسه بوسه اعتبار نموده میشود و آن مباح گردانیده
 میشود در حق او و اگر ویرا این اعتقاد نباشد پس اعتبار نموده
 میشود در حق او آنچه آخر کار است پس مکروه داشته میشود
 بوسه گرفتن در حق او و شافعی رح این تفصیل نکرد است بلکه
 گفتست که بوسه گرفتن مباح است روزه دار را در هر دو صورت
 و دلائل علمای ما که مذکور شد حکایت است ویرا * مسئله ۹ *
 مباشرت مانند بوسه گرفتن است نزد این محققین رح بنا بر ظاهر

روایت و مرویست که نزد مصحح روح مباشرت فاحشه مکروه است
 و میراجد مباشرت فاحشه غالباً ارفقته خالی نمیباشد و آن عبارت
 است از اینکه زن و مرد باهم سرانده شده معانقه نمایند با این
 طور که ظاهر فرج هر یک لمس کند ظاهر فرج دیگری را
 * مسئله ۱۰ * اگر مکس در آید در حلقه روزه دار روزه
 نمیشکند بنا بر استحسان و مقتضای قیاس این است که روزه
 اوجشکند و میراجد چیزی که بسبب آن روزه میشکند در جوف
 او در آمد است اگر چه آن چیز از قسم غذا و مأكولات نیست
 مانند تراب و سکر روزه و وجه استحسان این است که مکس
 در حلقه او بغیر اختیار او در آمد است و او بر احترام از آن قنادم
 نیست پس آن همانند غبار و دخان است * مسئله ۱۱ * اگر
 قطره باران یا برف در آید در حلقه روزه دار پس درین صورت
 اختلاف است و اصح این است که روزه میشکند چه احترام از آن
 ممکن است به پناه گرفتن زیر خیمه یا ستفی * مسئله ۱۲ *
 بسبب خوردن پاره گوشت که در میان دندانهای ضایع میباشد
 روزه نمیشکند ولیکن ای وقتیه است که آن پاره گوشت
 قلیل باشد و اگر کثیر باشد پس بسبب خوردن آن روزه

میشکند و تفریح نکشیت که در هر دو صورت روزه میشکند
 زیرا چه دهن در حکم ظاهر بدست لهذا سبب آب در دهن
 کردن روزه نمیشکند و دلیل علمای ما این است که قلیل از آن
 تابع دندان ها است بجز آب دهن بخلاف کثیر چه آن تابع
 دهن آن نیست چه کثیر در دهن آنها نمی ماند و بدانکه مقدر
 نخورد کثیر است و کم از آن قلیل و آنچه مذکور شد در صورت قیامت
 که آن را از دهن برآورده بخورده نباشد و اگر آنرا از دهن برآورده
 بخورده بایست که روزه بشکند چه از خارج در جوف درآمده است
 چنانکه از مسجود روح مریض است که روزه دارد اگر فرو برد گنجی را از
 میان دندانهای خود روزه نمیشکند و اگر دانه گنجی را بابتدای
 از خارج گرفته فرو برد روزه نمیشکند و اگر آن را بخیال روزه نمیشکند
 چه آن دانه بسبب خاکیدن در دهن بریشان میگرده و چیزی
 از آن با برون حلق نمیپرد. * مسئله ۱۳ * در صورتیکه
 خورد گوشت پاره را که باقی میماند میان دندانها و پاره مذکور بقدر
 نمیشود یا شد قضا لازم می آید که کفاره نذر این یوسفارح و نذر قرح
 کفاره نیز لازم می آید زیرا چه آن طعام متغیر است مانند گوشت پاره و
 و دلیل این یوسفارح این است که طبعیت انسان از خوردن آن کراهیت

میکنند پس نیز برین آن متصور و همیشه شود * مسئله ۱۳ * اگر از
 روزه دار سبب غلبه فشیان قوی بی احتیاطی را بدید روزه نپیشکند
 و در آن روز به صلعم فرمود است که هر که قوی کند بی احتیاطی تمام بر ولازم
 نیست و هر که قصد استکلاف قی کند قنای بر ولازم می آید و بعد از آنکه در بی
 حکم قی بردن و غیر بردن خرد و در آن است * مسئله ۱۴ *
 اگر روزی در آن قی بردن و در آن قی بردن و بعد از آن قی در حلقه برد
 و در آن روز به مشک کنند از ابی یوسف روح زیاده قی بردن
 هر گاه از خوف بردن بر آید پس آن خارج شهرده میشود و باید
 پس آن و خود میسکند پس آن قی در صورت مذکور و بعد از آن روح
 داخل شد است در خوف و نزد میسکند روح در صورت مذکور و روزه
 نپیشکند در آن صورت انظار که عبارت است از خلط کید و غیر بردن
 در صورت مذکور یا قی نپیشکند و همچنین معنی افطار و نیز یافته
 نمی شود حد قی را کسی غذا نمی کند و اگر روزی در آن مذکور آن
 قی را خود فرورد پس در آن صورت روزه را میسکند با جاع چه او
 داخل کرد آن قی را بعد از آن که در آن پس صورت افطار متصنّف شد
 * مسئله ۱۵ * اگر قی کمتر از هر روزی در آن قی بردن و از بصلعم
 و در روز نپیشکند چه آن قی خارج شهرده نپیشکند و در روزی در

آن را فرو نهد است و اگر روزی دار آن را فرو برد پس درین صورت نیز
 روزه نمیشکند نزد ابی یوسف روح زیرا چه قی مذکور خارج شهر است
 نمیشود نزد او و فرزند معیبه روح روزه او فاسد می شود به سبب صناع او
 در اندرون بردن آن * مسئله ۱۷ * روزه دار اگر عین اقی بردهن
 نماید پس برو قضا فی آن لازم می آید به تا بهر چند نیشک مذکور شده
 و لغاره لازم نمی آید چه صورت اخطار یافته نشد است و اگر قی بر
 دهد نباید پس درین صورت نیز روزه نمیشکند نزد معیبه روح بنا بر
 حدیث مذکور چه آن معانات است و مقید نیست به نیکوتری هر دو من
 باشد و نزد ابی یوسف روح روزه نمیشکند زیرا چه قی بردهن
 نمیشود اینها بسبب آن وضو نمیشکند و بعد از آن بایستد آنست
 که اگر در صورت مذکور آن قی قلیل بعد از برآمدن قاید هین
 بسازد و در حلقه روزه نمیشکند نزد ابی یوسف روح چه
 خرج آن معتبر نیست پس دخول بعد از آن ثابت و معتبر نخواهد شد
 و اگر آن قی کنند و خود فرو بردن فراموش درین صورت از ابی یوسف
 روح دور وایت است یکی اینکه روزه نمیشکند بنا بر وجهیکه
 مذکور شد و دوم اینکه روزه نمیشکند زیرا چه درین صورت
 عمل کثیر از او یافتن شد چه از قصد اقی کرده و بعد از آن خود آنرا

قیاسی است. مسأله ۱۹. و در ذیل استند بر اینست که در
 این مورد در باره اسباب و علل و در نتیجه او همیشه در این مورد
 از آن روایت شده است که لازم نیست که در این مورد
 که عبارت است از و افل شدن چنانچه از قبیل آن است
 یا از قبیل او را فاعل باشد. مسأله ۲۰. و در ذیل استند
 بر اینست که در قبیل یا در کتب و احادیث و آیات و روایات
 و در این مورد هیچگاه میسر نمیگردد که در این مورد
 چنانچه و باید دانست که در صورت جراح کشیدن در قبیل و در این
 لازم شدن تضاد و تضاد، از آن روایت که در این مورد
 در این دو موضع فعل حساست واجب میشود آنرا از آن
 پس چه چنان که لازم نیست که در این مورد این است که
 شکی نیست که در این مورد میسر میشود و در این مورد
 حاصل میسر و از این جهت میسر میسر که در این مورد
 در این مورد لازم نیست که در این مورد لازم نیست که
 در این مورد این است که در این مورد لازم نیست که
 که در این مورد این است که در این مورد لازم نیست که
 برده را یا جبراً باید و این مورد لازم نیست که در این مورد

پیا نشود و از دشمنی محبت روح درین صورت نیز کفاره لازم می آید
 و دلیل علمای ما این است که سبب و جناب کفاره جنایت کامل نیست
 و آن در صورت مذکور یافت نمی شود چه کمال جنایت بستنب
 قضای شریعت در مجل می شود متعجب می شود و مرد فاجر چنانچه با این
 مجل می شنود نسبت و بعد از آن باید دانست که چنانکه نزد علمای ما
 بسبب جماع بکفاره لازم می آید بر مرد شبهه این لازم می آید
 و بر زن نیز از یک گون و طریقی بر قیاسی که در کتب نیست و بسیارند
 و قول شافعی روح فاجر است که کفاره بر زن لازم نمی آید زیرا که
 و بموجب کفاره مستحب است جماع و جماع فعل مرد است و جناب این
 نسبت که زن را بر او است و قول دیگران این است که کفاره بر زن نیز
 لازم نمی آید و این که در کتب آمده است که در کتب معتبره از جناب
 زن و کفاره بر او واجب است و مراد از این تحمل کفاره مال است و
 نه بر او کفاره و این جناب است که غسل جنابت واجب می شود
 بر زن نیز و این است واجب می شود بر زن و دلیل علمای ما
 یکی این است که در کتب معتبره از جناب است که هر که از جناب
 کند در روز مشایخ و پس از آن غسل می شود و بر او کفاره لازم نیست
 و بر او بار کفاره و از این جهت بیشتر از آن است و بر او

و دوم آن است که سبب و حوب کفاره در صورت حیای
 حیای است که عداوت است از سبب دوری مدعی حیای و
 شریک مراد است در عداوت مدافعه و در کفاره تحصیل حای نیست
 و در آنچه کفاره عداوت سبب عداوت و در هیچیک ازین شرط و تحصیل
 حای نیست * مسئله ۲۱ * انکار سبب حیای بعد از میت و در
 میت و در مضای را مسکند تا بظهور که مکتوب یا بوشید حای را
 از قسم عداوت و افس بر وقصا و کفاره و در لازم می آید و شافعی در
 گفتار که بر و کفاره نیست و بر حای و حوب کفاره در سبب
 حیای اختلاف و یاس است چه و حوب کفاره بر آید و دفع گناه است
 و دفع آن سبب توبه حاصل می شود پس امر و ی قیاس بسوی
 کفاره حاجب نیست و هر گاه و حوب کفاره در صورت حیای تعالی
 فاسد است پس قیاس حای و دیگر مدل اکل و شرب بر آن مقصور
 نیست و دلیل علیهای ما این است که سبب و حوب کفاره در صورت حیای
 حیایت است که عبارت است از اظهار و در مضای بر وجه کمال
 و این سبب در صورت اکل و شرب نیز متعین است و هر گاه
 به جهت کفاره اس گناه در صورت حیای اعتنا ندهد و احسان است
 پس معلوم شد که توبه مکرر این گناه نیست چنانچه شافعی در
 ۱

کرده است * مسئله ۲۲ * کفار شکستن روزه ماه رمضان مثل
 کفار ظهار است بجهت حد نیکه سایب مذکور شد و بجهت حد بی
 اعرابی که نره و پیغمبر صلعم آمد و گفت که یا رسول خدا هلاک
 بشدم و هلاک کردم پس پیغمبر صلعم پرسید که چه کردی پس گفت
 اعرابی که قصد اجماع کردم زن خود را در روزه رمضان پس
 فرمود پیغمبر صلعم که یک بتنه ازاد کنی گفتا که من مالک
 بتنه نیستم پس فرمود پیغمبر صلعم که دو ماه حب در بی و روزه دار
 گفتا که آنچه بر من آمد پس آن نیا آمد بر من گفتا بجهت
 روزه پس فرمود پیغمبر صلعم که شصت مسکین را طعام بده گذرا که
 این بتنه را طعام نده من نیست پس امر کرد آنفسر و صلعم مرخادمان
 نبوده ترا که بیک فرقی سرخ که شد پیاورد است اعظمی بغض گفته اند
 که در این شانزده روز ملک میگویند و بعضی گفته اند که سرخ
 هشتاد و سه روز است و بعضی گفته اند که سی و شش روز است و بعضی
 گفته اند که شصت روز است سرخ مع خرم و پراوده شید و فرموده مر آن
 اعرابی را که پیشش کنی ترا این مسکینان اعرابی گفت که والا نه نیست
 در میان مذند کسی معتناج تر از من و از عیال من پس فرمود پیغمبر
 صلعم که بخور این را تو و بخور عیال تو و گفتا که خورده ام

قرار بر این گذاریم و این مخصوص به تست و سواقی و نوکس و انگشتر
 کفایت نداشت و باید دانست که قمر و علمای مساکین
 بترتیبیکه در حدیث مذکور است واجب است و حدیث مذکور
 صحیح است و شافعی و روح در مختار گردانیدن صاحب کفاره بیک
 از من سه چیز بدو و آن ترتیب زیر اجماع مقتضای آن حدیث ترتیب
 است و نیز صحیح است بر مالک روح در لغی قنایح بر غیر اجماع
 حدیث مذکور بان نص است * و سبب بگوید * اثر شخصی چه باشد
 در غیر قتل و در و سبب بر آن انزال شود و سبب بر او میباشند و قضا آن در
 لازم می آید و سبب آنکه جیاع معنی آن بر سبب است
 و کفار آن بر او لازم نمی آید و جیاع صورته درین صورت
 یافتند باشد است * و سبب بگوید * و سبب بگوید * و سبب بگوید *
 و مضایق کفار و لازم نمی آید و جیاع شکستن روز و مضایق
 حیثیت عظیم است پس شکستن روز و جیاع باین مصلحت نداشت
 شد * و سبب بگوید * و سبب بگوید * و سبب بگوید *
 و سبب بگوید و انداختن در چشم و گوش و سبب آنکه اینها
 باجماع فرمود است که سبب در آمدن از روی در اندرون
 روز و سبب بگوید و سبب بگوید و سبب بگوید و سبب بگوید

افکار که عبارت است از دماغ و بدن چیز یکدگر آن اصلاح بدن
 است و در جوف بدن و در صورت مذکور کفاره لازم نیست
 زیرا که صورت اکل که عبارت است از غذا خوردن و فرو بردن
 و در صورت مذکور نیافتن نمیشود * مسند ۲۶ * اگر در ورید
 در شکم خورد آبید اخل کند یا آب از خود اخل شود در گوش
 و دهن و این هر دو صورت روزی نمیشکند زیرا که در این هر دو
 صورت اکل بافته نمیشود و صورتی که معنی به خلاف آنست
 اگر در شکم روزی و در دماغ در این اصلاح بدن
 است * مسند ۲۷ * اگر در شکم شخصی چرا احتیج
 باشد که در جوف آن رسیده باشد یا بر سر او چراتی باشد
 که در دماغ او رسیده باشد و شخصیت مذکور در او اندک آن چراحت
 خود را بداند و نمیکند و هر چند در جوف یا در دماغ او پس روزی
 او نمیشکند و نه ابیست و نه روح و مراد از دماغ کوره دماغی است
 نه دماغی که است و آن در جوف غمیر است و نه دماغی است
 گفته اند که در صورت مذکور روزی او نمیشکند زیرا که
 یقیناً معلوم نیست که دماغ جوف و دماغ او رسیده است یا نه
 و نه مندن کاشی پند میشود و نگاهی و نمیشود و نه

بجبهت آنکه احتمال است که چیزی در حلق درآید و قرو
 رود * مسنده ۳۰ * مکرره است مزون را که برای طفل خود
 طعام را بخاید و لیکن وقتی مکرره است که ویرا از آن کز سر
 باشد و وجه کراهیت این آنست که در مسنده سابقه مینگوش
 شد و اما وقتی که ویرا از آن کز سر نباشد پس درین هنگام
 خاکیدن طعام برای طفل نمود ویرا مکرره نیست بجبهت محافظت
 قرزند صغیر و محافظت آن بر او واجب است لهذا اکثر ویرا بخوف
 هلاکت طفل خود باشد افطار کردن ویرا جایز است * مسنده ۳۱ *
 بسبب خاکیدن چیزیکه بسبب آن بن دندان محکم می شود
 و آنرا علك میگویند چون کندر و غیره روزه نمیشکند زیراچه
 آن در جوف می رسد و بعضی گفته اند که بسبب آن روزه نمیشکند مگر
 وقتی که مرکب باشد چه اگر مرکب نباشد بعضی اجزای آن
 در جوف می رسد و بعضی گفته اند که بسبب خاکیدن علك سیاه
 روزه نمیشکند اگرچه مرکب باشد زیراچه علك سیاه
 بسبب خاکیدن کناخته میشود و بعلت می رسد و باید دانست
 که نزد کسیکه بسبب خاکیدن علك روزه نمیشکند خاکیدن
 آن مکرره است مگر روزه دانه را بجبهت آنکه در آن احتمال

فی ساد روره است و به جهت آنکه آن متشای تهیت افطار است
 و باید داد است که چنانچه عین ملک مردمان را مکره دست و قفسه
 روره دار باشد که آن به معام مساواک است در حق ربا
 و معنی گفتند اند که مردمان را چنانچه عین ملک بشیر علت مکره
 است اگر روره دار باشد و در احد در آن مساوت با ربا
 است * مبدله ۳۲ * روره دار را سرمایه در چشم کسیدن
 و روعی در سبیلت مالیدن مصایقه نیست که این نوعی از انتفاع
 است و متغی روره نیست هر صورتی که می تواند داد است که
 به هر طریق که می تواند داد است در روره عاشره و در چیز یکی که کنه
 این سرمایه کسیدن در جسم و در روره داشتن و باید دانست
 که سرمایه کسیدن در جسم مردان مقدس است که اگر
 بقتل تداعی باشد به بعضی رینت و به چنین نوعی مالیدن
 هر سبیلت نیز مستحب است اگر مقصد رینت نباشد چه روعی
 به مالیدن بهر له حساب است و می تواند داد که روعی در ریش بهالد
 و تار ریش در ارگرد و قفسه ریش او بهقتل می رسد و مسرون
 بهقتل می رسد است * مبدله ۳۳ * روره دار را استعمال مساواک
 در حواء بهر مساوی با به مصایقه نیست حواء در اول روره حواء

در آخر آن نیز بر اجد بفرستیم فرمود است که بپوشد من غسلت می‌آید
 روزه دار استعیال مسواک است و این حدیث معتبر است
 و در آن تفصیل نیست میان خشک و تر و میان اول
 روز و آخر روز و شافعی رح گفتست که روزه دار را استعیال
 مسواک در آخر روز مکروه است زیرا آنچه بشنید آن برای
 میشود اثر روزه کد نیک و منحصر بود است و آن عبارت است از بوییکه
 ذره بدن روزه دار حادث میشود بپوشد و این بوی مانع خون
 شهید است پس آنرا آن نماید کرد و غلبای مذهب حنفی جواب
 میدهد و میگویند که بوی اثر عبادات است پس اخسای آن
 نسا و امر است بخلاف خون شهید چنانچه اثر ظلم است
 والله اعلم

فصل در بیان بیله اگر شخصی در ماه
 رمضان بیمار باشد و بترسد از اینکه اگر روزه خورده داشت
 بیماری او زیاده خواهد شد پس جایز است او را که روزه ندهد
 و بعد از یافتن صحت قضا کند آنرا و شافعی رح گفتست
 که بیمار را افطار کردن در روز رمضان جایز نیست مگر
 باینکه خوف هلاکت باشد یا خوف تلف شدن عضوی از

اوصاف باشد ما قصد تنهیم و علیهای ما نمیکویند که زیادهای بیماری
و امتداد آن گاهی موجب هلاکت میشود پس احتراز
از آن واجب است * مسئله ۲ * مسافر اگر روزی داشته
ضرر نباشد پس افضل این است که روزه از دو معجزا اگر روزی
ندارد جایز است زیرا چه سفر خالصی از مشقت نهیج باشد
پس نفس سفر عذر گردانیده شد بخلاف بیماری چه در
بیماری گاهی تخفیف میشود بعلت روزه لهذا در بیماری
شرط نبوده شد که موجب ضرر باشد و شافعی رح گفته است که مسافر را
روزی نداشتهن افضل است زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که
در حالت سفر روزه داشتن نیکو نیست و دلیل علیهای ما این است
که ماه رمضان افضل است به نسبت ماههای دیگر پس ادای
روزی در ماه رمضان اوان خواهد شد و حدیثی که شافعی رح
آورده است پس میراد از آن این است که اگر روزی داشته در سفر
موجب جهد و مشقت باشد پس روزه داشتن نیکو نیست * مسئله ۳ *
اگر بیماری بیمار آمده ادکشد و بعد از گذشتن ماه رمضان نیز باقی ماند
و بعد از آن بیمار مذکور بهر دو در قضای روزه رمضان بر او واجب
نیست و همین حکم مسافر است زیرا چه خدا ایتالی در قرآن مجید

چهارم است که در وقت در ماه رمضان بیمار باشد یا مسافر باشد باید
 کند در ایام دیگر روزی رمضان را قضا نماید و بیمار در مسافر مذکور
 ایام دیگر را نیت کنند * مصلحت * اگر بیمار بعد از گذشتن ماه
 رمضان صحت یابد یا مسافر بعد از گذشتن ماه رمضان بمقیم کرده
 قضا ی روز رمضان بر آنها لازم می آید بقدر ایام صحت و اقامت
 چهارم آنها نقد بر ایام دیگر را یا قند و باید دانست که فایده
 این وجوب قضا بر بیمار در مسافر مذکور این است که بر آنها واجب
 است نیت وصیت نمایند کسی را یا اینکه بموضع هر روز از اصاب صاع از
 گندم یا یک صاع از جو و غیره مانند صدقه فطر بنظر آن به شد و باید
 دانست که طحاوی رح ذکر کرده است که درین اختلاف است
 میان این صحیفه را بی یوسف رح و میان صحیفه رح و آن اختلاف
 این است که نزد شیخین رح قضای جمیع روزه ماه رمضان
 لازم است مریض را اگر یک روز هم صحت یابد بعد از گذشتن
 ماه رمضان و نزد جمیع رح لازم میشود مراور قضای روزه رمضان
 بمقدار ایام صحت و این صحیح نیست بلکه آنها متفق اند بر
 اینکه لازم نیست مراور اگر قضای روزه بمقدار ایام صحت
 پس وصیت کردن بقیه همانقدر روزه مبرا و لازم است و چنان

این نیست که اختلاف است میان شب بخنیدن روح و میان نماز
در صورت نذر و آن این است که اگر شخصی نذر کند روزه یک ماه
محبوب را و بعد از آن در آن ماه بیمار شود پس اگر بکشد روزه
نیز از بیماری صحت و شفا یابد و بعد از آن بمیرد پس نذر
شب بخنیدن روح لازم می آید مراد از آن وصیت کند بقدری دادن برای
روزه تمام ماه مذکور و نزد نماز روح لازم نیست مراد از آن وصیت
کردن بقدری دادن برای روزه های آن قدر در آن که در آن
صحت یافته شود و دلیل شد و معین روح این است که نذر کند که در
سنت و وجوب روزه تمام آن ماه است پس در صورت مذکور اثر
آن ظاهر خواهد شد و حق خلف آن که نذر است بتخلف
قضای روزه رمضان چه قضای روزه آن قدر روزها را لازم است
کردن آن صحت یافته بود بعد از ماه رمضان زیرا چه در این صورت سبب
وجوب قضای اقامه دیگر است این هر قدر از اقامه دیگر را
که خواهد یافت قضای روزه بمقتدر آن واجب خواهد شد
* میسر شد * روزه های رمضان که فوت شود قضا کردن آن
پی در پی ضرور نیست بلکه قضا کتبه مختار است اگر خواهد
میتواند قضا کند آن را و اگر خواهد پیوسته قضا کند زیرا چه

مسبب دلالهت میکند بر وجوب قضا مطابق است و هر دو طور
 را شامل است ولیکن مستحب این است که پی در پی قضا
 کند تا اسقاط واجب بزرگتری حاصل شود * مسئله ۴ * اگر
 شخصی قضا نکند روزه شای رمضان را که فوت شده بود حتی که
 رمضان دیگر رسید پس باید که ادا کند روزه رمضان موجود را
 چه وقت آن موجود است و بعد از آن قضا کند روزه رمضان
 گذشته را چه آن وقت قضا است بر شخص یا کور و بسبب تاخیر
 قضا یا رمضان اول تا رمضان دیگر قدید واجب نمیشود زیرا چه
 ویرا تاخیر آن جایز است و لهذا ویرا جایز است که بعد از گذشتن
 رمضان اول روزه نفل دارد اگر خواهد * مسئله ۵ * زن
 حامل یا نهن شیر دهنده اگر بسبب روزه داشتن خوف
 هلاکت باشد در حق آنها یا در حق صغیر آنها یا پس آنها را
 جایز است که افطار نمایند برای دفع حرج و بعد از آن در وقت
 قدرت آن قضا یا آن نمایند و بر آنها کناره لازم نمی آید
 زیرا چه آنها افطار نموده اند بسبب عذر و هیچکس بر آنها قیدی
 نیست لازم نیست و شافعی رجحان میکند که در صورت خوف هلاکت
 در حق ولد فدیة بر آنها یا لازم می آید و شافعی رجحان میکند

در جامعیت هر شیخ فایده قیاس نبود است و علمای ما متکرمینند که
 وجوب داده در حق شیخ فایده خلاف قیاس است و وزن
 مذکور در حکمت خوف هلاکت فرزند در معنی شیخ فانی
 نیست و بر آنچه شیخ فانی را خوف هلاکت خود است و در
 بر او واجب است و بعد از وجوب ارادای آن بمساحتش واجب
 بسبب خوف مذکور بخلاف آن مذکور چه در بر او خوف
 هلاکت فرزند است و در بر او واجب است بر او نه بر فرزند مذکور
 * مسئله ۸ * شیخ فانی که مروری داشتن صادر نیست حایر
 است و بر او که اظهار کند و بهجت هر روز نصف صاع شکم
 تا مکصاع از حو و خرماء دهد و به سکیان چنانچه کفار
 میدهد و دلیل این مسئله آیه قرآن است که عدا یقیناً در قرآن
 مجامد فرمود است که و دینه واجب است بر کسی که طاعت
 در بر نماید از آن * مسئله ۹ * اگر شیخ فانی به ارادای فدی
 قادر بود هر روز داشتن حکم فدی داده باطل میگرد
 و در بر داشتن بر او واجب نمیشود زیرا که فدی دادن خلاف روز
 است و شرط حلف شدن آن این است که او از اصل عاخر باشد
 دایما * مسئله ۱۰ * اگر بهر شخصیتی که بر ذمه او قصای

رخصه آن است یعنی ولی او را لازم است که از جانب او
 قديه دهد و قديه هر روزه نصف صاع از شکندم است و یک صاع
 از جو و خرما است و لیکن این قديه دادن از جانب اولی او را
 وقتی لازم است که وصیت کرده باشد بآن و دلیل مسئله این است
 که شد صریح گوید در آخر عمر عاجز شکست از ادای روزه پس
 مانده شیخ ذی شکست و بعد از آن باینکه ذی شکست که برای لایم
 شدن قديه بر ولی او وصیت شرط است نژده علمای ما و نژده
 شافعی راجح شرط نیست و همین اختلاف است در زکوة اعشی
 شخصیکه ادای زکوة بر او واجب شده است اگر پندش از
 ادای زکوة بمیر و پس نزد علمای باولی و مرا لازم است که از
 جانب او زکوة او را نماید بشرطیکه وصیت کرده باشد بآن و
 نزد شافعی روح ولی ذیر باید که زکوة از جانب او ادا نماید و وصیت
 برای آن مشروط نیست و دلیل شافعی روح این است که قديه
 روزه در زکوة حق مالی است که در آن نیابت جاری است
 مانند دینهای عباد و دلیل علمای ما این است که ادای قديه
 روزه و ادای زکوة عبادت است پس ضرور است که اختیار مکلف
 باشد و اختیار او یافتن میشود مشکرها باینطور که وصیت نماید

بآن نیز اجماع از ث جبری است قد اختیاری و بعد از آن باید دانست
 که وصیت مذکوره تبرع است در ابتدا لهذا در ثلث مال جاری
 نهاده میشود و باید دانست که نزد مشایخ نیاز مانند روزه است
 در حکم قدید از روی استخوان و هر نیاز به غله یک روزه
 است و همین صحت است * منسلبه ۱۱ * جایز نیست که ولایت
 میت روزه دارد و نیاز گذارد از جناب او زیرا که پیغمبر
 صلعم فرمود است که کسی از جانب کسی روزه ندارد و نه
 کسی نیاز گذارد از جانب کسی * منسلبه ۱۲ * اگر شخص
 شروع نماید در روزه غله یا هر نیاز غله از آن فاسد کند
 آنرا پس بر او قضای آن لازم است و شافعی رح میگوید که
 لازم نیست و شخص مذکور در هر قدر که از روزه و نیاز غله
 بجا آورده است مقبرع است پس در این لازم نیست که در مقدار
 باقی تبرع نماید و دلیل علی این است که هر قدر از نیاز
 و روزه غله بجا آورد پس از شروع بجا آورده است عبادت و عمل
 نیکی است پس اکتیام باقی برای بجا فطرت آن نقد واجب است
 پس ضرور است که باقی را بیاورم برساند که تا آنقدر که بماند
 آورد است باطل نگردد و حد ابطال عمل نیک منع است در

بشرع و هرگاه اتهام باقی واجب گشت پس بسبب ترک آن قضا
 لازم خواهد شد * * * مسند ۱۳ * اگر شخصی در روزه نفل
 شروع نماید پس او را پیش از زوال نیز افطار کردن بغیر
 هدر جایز و مباح نیست بجز یک روایت بجهت آنکه در آن
 ابطال عمل نیکی لازم می آید ولیکن باید دانست که بسبب عدم
 دیوار افطار کردن پیش از زوال مباح است و باید دانست
 که ضیافت چیزی است نه چراغ و غیره صلح فرمود است در حق
 کسیکه صاحب روزه نفل است و او را کسی ضیافت نپوشد
 افطار گن و عوض آن یک روزه قضا گن * * * مسند ۱۴ *
 با شکر صبی یا بالغ کرده یا کافر مسلمان شود در روز ماه رمضان
 پس باید که در باقی آن روز افساک نماید و چیزی را نبلند
 روزه بحال نیاز برای ادای جفت رقت پیش شب بقره روزه داران
 و معینا اگر افطار نمایند در باقی روزه مذکور پس بر او قضای
 آن لازم نمی آید نه بر او چند روزه داشتن در آن وقت واجب نیست
 بر آنها و بعد از آن روز در روز دیگر باید که روزه دارند
 نه چراغ سبب وجوب روزه و اهلیت آن هر دو متکلف نشد و بر
 آنها قضای روزه های گذشته واجب نیست نه قضای روزه

آن روز که در آن بالغ یا مسلمان کسب و ده قصای روزی باشد
 بخت داشته و سوائی آن چه آنجا بآن محتاط و مکتب نمند
 بهخلاف بهاز به اگر صبی بالغ شود یا کافر مسلمان بشود
 در آخر وقت نماز پس بر او قصای آن نماز واجب
 میشود و در این سبب و جواب نماز وقتی جزو متصل به سادای
 آنست و در صورت مذکور اهلیت نیامد نزد آن جزو نافذ
 میشود و سبب و جواب روزه رمضان جزو اول آنرا در راست و در
 صورت بالغ شدن صبی یا مسلمان شدن کافر در روز
 رمضان اهلیت آنجا در جزو اول آن یافتند و دوام ایست
 یوسف روح مرید است که اگر مسلمان شود کافر یا بالغ شود
 صبی پیش از زوال پس درین صورت بر آنها قضای روزه آنروز لازم
 است و راجحه آنها درین صورت وقت نیت را بافتند و آنچه اول
 مذکور شد ظاهر و این است و رجه آن این است که وجوب
 روزه متجزی نیست چنانچه ادای آن متجزی نیست و در
 صورت مذکور آنها را اهلیت و وجوب نیست در اول آنروز
 ولیکن باید دانست که در صورتیکه صبی بالغ شود پیش از
 وقت زوال جامد است او را که قوت روزه نفل نباید در آن روز

اگر کافر مسلمان شود پیش از وقت زوال پس ویرا جایز نیست
 که نیت روزه نفل نماید و اگر روزی را چه کافر را اهلیت روزه
 نفل نیز نبوده و اول روز و صبح را اهلیت روزه نفل برد * مسئله ۱۵ *
 اگر مسافر را نیت افطار باشد و بعد از آن داخل شود
 در شهر خود پیش از وقت زوال و بعد از آن نیت روزه نماید جایز است
 نخواه روزی نفل باشد خواه روزه فرض زیرا چه سفر منافی
 با اهلیت روزه نیست و نه منافی بصحت شروع در روزه نفل بلکه
 اگر مسافر پیش از وقت زوال در مباحه و مفسان داخل شود
 در شهر خود واجب است براو که نیت روزه رمضان نماید زیرا چه
 واجب اباحت افطار که سفر بود و در وقت جواز نیت زایل گشت
 چه پیش وقت مذکور وقت نیت است لهذا اگر شخصی مانع باشد
 پیش از زوال در رمضان و بعد از آن سفر اختیار کند و مسافر شود
 پس ویرا در آن روز افطار مباح نیست پس در صورتیکه مسافر
 متعین گردد پیش از وقت زوال بطریق اولی مباح نخواهد شد
 و نیز افطار در وقت نیت رمضان و لیکن در این مورد صورت اگر
 افطار کند شخص مذکور کفار و کفار و کفار و کفار و کفار و کفار
 اباحت افطار * مسئله ۱۶ * اگر شخصی در رمضان

انکس بر شخصی حالت اغیا اخصی بی هوشی در تنام نما
 و مضام مسئولی باشد پس او روزه قیام رمضان قضا خواهد کرد
 زیرا چه اغیانوهی از بیماری است که بسبب آن قوای انسان
 ضعیف می شود و در عقل او زیاده نمی شود پس بیماری مذکور
 قدر است که بسبب آن تاخیر روزه جایز می شود نه که بسبب
 آن روزه او ساقط می شود * و مسئله ۱۸ * انکس شخصی
 دیوانه که در ماه رمضان مضام و دیوانه
 باشد پس بر او قضای آن واجب نیست اصل و امام مالک روح
 میگوید که قضای آن بر او واجب است چنانچه در صورت اغیا
 واجب می شود قضای آن و دلیل علمای ما این است که موجب
 منقوض قضا نیست مگر لزوم خرج و حالت اغیا در قیام ماه ثابت
 نمی باشد عاده تا صرح لازم آید پس در واجب گردانیدن قضا
 در صورت اغیا حرج لازم نمی آید و جنون و دیوانگی در قیام
 ماه ثابت و برقرار نمی باشد پس در این صورت بابت واجب
 گردانیدن قضای روزه رمضان بر او حرج لازم نمی آید
 * مسئله ۱۹ * اگر دیوانه هوشیار شود در بعضی ایام رمضان پس
 واجب می شود بر او قضای روزه های گذشته و زقر و شافعی روح میگوید

کد بر او ادای روزهای گذشته واجب نیست پس عدم اقلیت
 پس قضای آن سیر بر او واجب نخواهد شد و خوب قضا
 قرض و رب اد است و این دیوانه مالده آن دیوانه است که در
 تمام ماه در او باشد و دلیل علیها این است که هیچ وجهی
 در آن ماه رمضان است و آن متحقق است و دیوانه اشیای
 دارد که بر ذمه او چیزی واجب شود و در او واجب نمی شود
 بر ذمه دیوانه مدکور فایده است و آن این است که در آن
 مطلوب می شود شد و تا در یک حرج لازم نبود در ادای آن مصالح
 و در آنه که در تمام ماه دیوانه باشد چه اگر روزی رمضان بر او
 واجب شود حرج لازم می آید در و در وقت روزی پس در حجب او بده
 نیست و تمام این در اختلافات مذکور است و بعد از آن باید دانست
 که چگونه اصل و چون عارضی می شود و در آن است در آنچه مذکور شد و بعضی
 بعد از آن که از طاعن و ادای آن است و از محکم روح می رسد که میان
 اصلی عارضی فرق است زیرا چه شخصی که بالغ شود در حالت جنون
 او در حکم عیانی است پس او مکلف نیست به خلاف آن که اگر کسی
 بالغ شود در حالت ثبات عقل و هوش و بعد از آن دیوانه گردد چه از
 مخاطب و متکلف می شود و این مختصراً بعضی مباحث است

فی مسئله ۲۰ * اگر شخصی در ماه رمضان اصلاً نیت نکند بجهت
 نیت روزه و نه نیت افطار پس بر اوقضای آن لازم است و فرج گفتند
 که ادا میشود روزه او و قضای آن بر او لازم نمی آید زیرا چه
 نزد اهل فقه روزه رمضان به دو نیت ادا می شود در حق کسی که
 صبح بیدار شود و مقیم باشد بر اداء مساک در روزه رمضان
 واجب است بر او پس بجهت وجه که یا قته خواهد شد و اقح خواهد شد
 از روزه رمضان چنانچه اگر هر چه کند کسی تمام نصاب بفقیر و بدین
 نیت زکوة او را بپوشد و زکوة و دلیل علیهای ما این است که از مساک
 در روز رمضان واجب است بطوریکه عبادت شود و عبادت نیت شود بدین
 نیت و مسئله ۲۱ * نصاب مر فقیر را بجهت نظیر آورد است
 آن را از فرج پس در این نیت زکوة یا قته میشود بحسب آنکه
 به به نمودن مر فقیر را تصدق است پس نیت به به عین
 نیت تصدق است باعتبار معنی چنانچه بیان این در کتاب
 الزکوة گذشت است * مسئله ۲۲ * اگر شخصی در ماه رمضان
 بوقت شب نیت روزه نکرد حتی که صبح گشت و بعد از آن خوره
 چیزی پس بر او كفارة لازم نمی آید نزد اهل فقه و فرج
 گفتند که بر او كفارة لازم است زیرا چه نزد اهل فقه رمضان به غیر

ایت ادا میشود و بعد از آن روح میگویند که سبب کوراکری ری
 حرده باشد پس از وقت روال لغزه لازم میشود مراد و تراخه ری
 و تا هنوز در وقت مراد ای دوره میخواند و در وقت سبب خوردن پس
 حکم از حکم کسی است که امر عاصی است و دلیل از عاصی روح این
 است که در وقت لغزه معطل است و نمیتواند دوره و سبب خوردن چیزی
 در صورت دوره بپسندد بلکه آن را مانند اسب اراد ای دوره
 حد حقیقت دوره با عده بپسندد و در وقت * میباید ۲۲ فقره
 روح را حصص با عده بپسندد در ماه رمضان پس باید که از افطار
 کند و بعد از رمضان قضا کند آن را با اختلاف با هر چه در او است
 بودن بهارهای امام حصص و عده واجب نیست بچهار آنکه
 در آن حرج است چنانچه همان آن در کتاب الملوایه کد سند است
 * میباید ۳۲ * اگر متقیم شود مسافر یا از حصص پاک شود
 و در هر روز رمضان بعد از وقت روال پس واجب است که در آن
 آن روز امساک نماید و چیزی نخورد و سبب عرج کسب
 که این امساک واجب نیست و همین اختلاف است در حق هر کس
 که اهل بیت و خوب دوره و تراخاد شود و روال را در اول آن
 بود در دلیل ساقی روح این است که امساک بعد از مساند دوره

است و اصل روزه بزرگ واجب نیست پس این مشایقه نیز بزرگ واجب
 نشود و اشد شدجه این مشایقه بر کسی واجب میشود و گفته اصل روزه
 بر او واجب باشد چون کسیکه افطار کند قصد آیساختن
 پس بر او لازم است که باقی روز امساک نماید
 و علمای ما میگویند که وجوب امساک در حق اشخاص
 مذکوره بطریق خلافت نیست بلکه بطریق اعتدال است برای
 اذای حق وقت چه آنوقت واجب التعمیم است سوال پس
 باید که بر مریض و مسافر و زن صاحب حیض و نفاس
 امساک واجب شود برای تعظیم وقت و حال آنکه چنین
 نیست جواب امساک بر آنها بجهت آن واجب نیست که
 عذر آنها که مانع جزا از نماز روزه است موجود و معتقد
 است پس با وجود عذر چنانچه روزه واجب نیست هیچکس
 امساک که مشایقه روزه است نیز واجب نخواهد شد
 مسئله ۲۴ * ذکر شخصی که سحر کرده بگهان آنکه
 شب است و بعد از آن ظاهر شود که قنجر است یا در آخر روز افطار کند
 بگهان آنکه آفتاب غروب شده است و بعد از آن متعادم شود که آفتاب
 غروب نشده است پس درین صوره و صورت در باقی روز امساک

بر ولازم است بختیبت اذلی حق وقت بقدر امکان و بختیبت
 دفع تهیبت و بعد از رمضان و روز آخر روز قضا خواهد کرد زیرا که
 قضا حکم مضنون است به مثل آن چنانکه در حق هر پیش و مسا فر
 است و کفاره بر ولازم نیست زیرا که جنایت دوزین امر و صورت
 قضا است بختیبت آنکه دید و دانسته در روز رمضان
 چیزی نظرد است و مردیست که هر روز روزی افطار کرده بود
 بکامان اینکه آفتاب غروب شد است و بعد از آن منایم
 شد که آفتاب غروب نشد است پس فرمود که مراقبه
 این نبوده که اگر تکلیف کفایه ایم که عبارت است از افطار
 در روز رمضان بلکه این امر نادانست و اذیع شد و قضای یکرده
 بر من آسان است * مسلسل ۲۵ * طعام خورده در آخر شب
 در مناء رمضان که آنرا استخور میگویند مستحب است
 زیرا که پیغمبر صلعم فرمود است که چیزی بخورید در وقت
 سحر بدرستی که در بین طعام برکت است و بدانکه در طعام
 سحر تاخیر مستحب است زیرا که پیغمبر صلعم فرمود است که
 سه چیز از اخلاق پیغمبر است یکی تعجیل در افطار دوم تاخیر در
 سحر و سوم استعجال مسواک و اینها باید که در خوردن طعام سحر

۱. نقد رتاخیر نکند که شک واقع شود در طلوع فجر و هرگاه
 شک واقع شود در آن بین اقتضا است ترک طعام سحر تا از ارتکاب
 حرām محفوظ مساند و لیکن در صورت شک ترک سحر واجب
 نیست لهذا اگر با وجود شک سحر ر کند و روزه او درست میشود
 زیرا چه اقل در آنوقت بقای شب است پس بسبب شک حکم کرده
 نمیشود باینکه شب باقی نیست و از ای جنیغ مزج مرویست که
 اگر باشد شک در موضوعیکه طلوع فجر در آنجا ظاهر نمیشود
 یا شب شب است یا شب باشد یا در آن شب ابر باشد یا در چشم آن شخص
 قصور افتادگی باشد پس آن شخص را نباید که در حالت شک سحر
 کند و اگر کند گناه خواهد شد بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است
 که ترک کنید چیز را که در آن شک باشد و اختیار کنید چیز را که
 بی شک باشد و انکره رضان او چنین اقتد کند در وقت سحر و طبع
 میدهد بود پس بروقضای آن روزه لازم است بنا بر ظن او و هم در آن
 احتیاط است و بنا بر ظاهر روایت بروقتضای لازم نیست زیرا چه یقین
 بر آنکه زیاده شود و منکر یقین دیگر که مثلا اول است و پیرا اول یقین
 شب بود پس آن را مال نخواهد شد مگر وقتیکه یقین این
 حاصل شود که در آن وقت صبح میدرد بود و اگر بعد از آن ظاهر

بود که در آنوقت از صبح دمیده بود پس در وقت که از راه
 می آید در آنجا که او در حین حضور اشتهاد بوده بود در آنجا
 حاضر که عمارت است این تقایب است حسب ظاهر چه است
 پس در صورت مذکوره است که در آنجا که در آنجا که در وقت
 صبح طعام خورد است * مسئله ۲۶ * اگر سستی را شک باشد
 در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 اصل در صورت روز است و معده اگر اظهار نماید در وقت
 آن روز که می آید که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 و ظاهر معای نیست و اگر در طی او حیا باشد که او پیش از آن
 آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 و اگر اظهار کند در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 و بعد از آن ظاهر بود که او اظهار کرد است و پیش از آن
 آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 کرد و بطور آنکه روز اصل است * مسئله ۲۷ * اگر سستی را شک باشد
 چرا موسی حیری خورد در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 آن روز که او شکست و بعد از آن حیری خورد و پس از آن

گفت لازم می آید نه کفایم * تر میرا چه روزی که کسستن بمسبب خوردن
 بکار اموشی موافقت قیاس است اگر چه بسبب آن روزه نمی شکند
 بجهت نص حدیث پس شبهه او در صورت مذکوره معتبر است
 چه آن شبهه موافقت قیاس است و اگر شبهه چینی کند کسی بعد از آنکه
 منافع شود هر حدیثیکه دلالت میکند بر آنکه بسبب خوردن
 انقضای روزه نمی شکند پس درین صورت نیز کفای لازم نمی آید
 در ظاهر روایت و بنابر یک روایت از ابی حنیفه رج بر و کفای
 لازم می آید و همچنین مرویست از صاحبین رج زیر آنچه بعد از
 اطلاع بر حدیث مذکور شبهه باقی نمی ماند و وجه اول این است
 که در نظر قیاس شبهه حکم باقی است و بسبب اطلاع بر حدیث
 مذکور شبهه حکمی منتفی نمی شود چنانکه در صورتیکه وطی کند
 کسی کنیز فرزند خود را عیسی اگر پدر وطی کند کنیز را بر خود ابرو
 جد زنا لازم نمی آید خود او را حرام دانسته و وطی کرده باشد یا طلال
 دانسته زیرا چه شبهه حیات آن منظر دلیل باقی است و آن دلیل
 این است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود است با انسان که تو دمال تو
 هر پدر را است * مسنده ۲۸ * اگر چه حیات نیاید کسی
 و بعد از آن عهد بخورد چیزی را بشکند آنکه روزه و بسبب

در حجاج مت شکسته است پس بر او قضا و کفاره هر دو لازم می آید
 زیرا چه در این صورت که همان او ناشی نشد است اگر امریکه بحسب
 ظاهر دایل شرعی تواند شد پس قضا و کفاره بر او واجب
 خواهد شد مگر آنکه فقها ویرا فتوی داده باشند باینکه
 بسبب حجاج مثنی و نزه می شود پس در این صورت کفاره بر او لازم
 نخواهد شد چه فتوای فقها در حق او دلیل شرعی است و هیچ چینی
 کفاره بر او لازم نمی آید نزد معتمد روح انکسور سیده باشد بری
 جد باینکه دلالت می کنند بر اینکه بسبب حجاج بمثی و نزه می شوند
 زیرا چه قول بی غیر صلعم که بهتر از قول مفتی نیست و انرا بی بوسه
 روح مردیست خلاف قول معتمد روح زیرا چه واجب است بر عاقلی
 که افتدا نمی ساید یقینا چه او بر شناسا حتی احادیث قادر نیست
 و انکرا و بعد از رسیدن حدیث مذکور بر تاویل آن نیز
 طالع شده باینکه پس بر او کفاره لازم می آید چه درین
 حکام شبهه باقی نمی ماند و تهمته و ان کفایت کند قول
 او را عاقلی روح مورث شبهه است زیرا چه آن مخالف قیاس است
 چه روزه شکستن از چیز است که داخل می شود نه از
 چیز است که خارج می شود و تاویل آن این است که حکم

حدیث مذکور مخصوص آنست در خف کسیکه در شان او
 فرمود است چه در حق او شکنند و روزه متعقیق شده بود چنانچه
 منقول است که آنکس را غشی عارض شد و بود اما احتیاجات
 کنند و روزه او آب ریخته بود و منسیده ۳۹ اگر شخصی
 غیبت کند و بعد از آن عید چیزی بشوید و بماند آنکه بسبب
 غیبت روزه او شکسته است پس قضا و کفاره هر دو لازم
 می آید اگر چه فتوی داده باشند او را نه قضا نه کفاره
 غیبت بشکنند و روزه است و یا حدیثی باین مصححین
 او را رسیده باشد و بر ما و میان آن مطایع نباشد زیرا چه
 ششگستری روزه بسبب غیبت مخالف قیاس است و حدیثی که
 بسبب ظاهر دلالت میکند بر اینکه غیبت شکنند و روزه است
 ماول است باجماع و یا و یا بش این است که بسبب غیبت
 نمودن آب و روزه فوت میشود و منسیده ۳۰ اگر
 جماع کند کسی زن خفته را یا زن مجنون را هر حالیکه
 آنها روزه دارند پس بر آنها قضا واجب است نه کفاره و زفر
 و شافعی رح گفته اند که بر آنها قضا واجب نیست مانند
 کسیکه بغیر اموشی و بشوید چیزی را بلکه اینها معذورتر

اند به نسبت آن کس چو اینها را اصلاح دهد نیست و دلیل
 خطیانی ما این است که نسیان و فراموشی بسیار عارض میشود مرا
 انسان را و اکثر متعطف میشود و این نا دراست که جماع کند
 کسی زن خفته را یا متعطف را پس قیاس اینها بر
 کسی که فراموشی بخورد و چیزی را مقبول نیست ولیکن
 کفار به آنها لایم نهی آید بسبب آنکه از آنها جفایت
 جدا نشد است و الله اعلم
 فصل پنجم در بیان روزهای که واجب
 میکند آنرا شخص ببرد آنست که در روزی روزه نگیرد
 * پس سئوال آنکه اکثر بگوید کسی که لذت علی صوم یوم القدر
 اعتی برای خدا ببرد می آید روزی روزه عید اضحی پس لایم است
 مرا آنکس را که افطار کند در روز عید و قضا کند روزه آن
 را و ترا در روز دیگر روزه بگذارد و در حدیث آمده است که
 خطیانی ما و نزد زور و شافعی رحه صمیم نیست زیرا چه این قدر
 قدر به خصیت است بجهت آنکه در حدیث نهی وارد شده است
 از روزه داشتن در روز عید اصح و غیره که آنرا ایام نهار و ایام
 شریف میگویند و عیای ما میگویند که نذر مذکور نذر

است بر روزه که آن امر مشروع است فی نفسه و نهی از روزه نهی غیر واجب
 بقیصر است یعنی نهی از آن بحجت غیر است و آن غیر عبارت است
 از ترک دعوت خدا ایتعالی چه روزی در روز دعوت خدا ایتعالی
 است مریدگان را و هرگاه روزه مذکور فی نفسه مشروع
 است پس نذر مذکور صحیح خواهد بود ولیکن برای احتراز
 از پیوستن امر معصیتیکه مقام آن روزه است باید که اقطار نماید
 در روز عید و بعد از این قضا کنند آن را تا ساقط شود از ذمه او
 و روزه که واجب باشد است بسبب نذر مذکور و مع هذا اگر روزه
 داده در روز عید نذر مذکور از عهده نذر بیرون میشود زیرا چه
 اد اگر آنرا بصفتیکه التزام آن نبوده بود باید دانست که
 اگر در آن روز نذر نموده و قسم نبوده باشد پس در
 صورتیکه اخطار کند در روز عید و قضا کند روزه را کفاره
 یمنین نیز ادا کند و این مسئله بر شش صورت است یکی اینکه
 بگوید لله علی صوم یوم النحر و یوافیهی قول شینج نیت نباشد
 و دوم اینکه نیت نذر باشد و فقط و نیت غیر نباشد و سیوم اینکه
 مع نیت نذر نیت عدم یمنین باشد و در این سه صورت قول مذکور
 نذر خواهد بود چه آن قول باعتبار جمیع نذر است و بشرط تخص

به ذکر نیت نذر کرده است و چهارم این است که نیت به نیت
 کند و معهود نیت نذر کند و در بنصورت قول مذکور بهین میسر
 زیرا که قول مذکور احتمال معنی بهین دارد و شبیه مذکور نیت آن
 کرده است و نیت کرده است غیر از او بنجم این است که بهین و نذر هر دو را
 نیت کند پس در بنصورت هر دو میشود نذر در طرفین روح و نذر ابی یوسف سراج
 نذر می شود و فقط و ششم این است که نیت بهین باشد و فقط پس
 در بنصورت نیز هر دو میشود نذر در طرفین روح و نذر ابی یوسف سراج بهین
 میشود فقط و دلیل ابی یوسف سراج در هر دو صورت این است که قول
 مذکور موضوع است برای نذر و بهین معنی مجاز نیست لهذا تعقیب
 اول موقوف بر نیت نیست و تعقیب بهین موقوف بر نیت است و از
 لفظ واحد معنی حقیقی و معنی مجازی هر دو معاشا ملایم است و اگر
 نه میشود و معنی مجازی متعین میشود به نیت آن پس در صورت
 بنجم که نیت بهرد و معنی آن نیست نذر خواهد شد بسبب تزیین
 حقیقت بر مجاز و در صورت ششم بهین خواهد شد بسبب
 نیت آن و فقط و دلیل طرفین روح این است که منافات نیست میان
 نوجوهت اعنسی جهت نذر و جهت بهین زیرا که آن هر دو مقتضی
 وجوب اند و ایکنی نذر مقتضی است وجوب بهیند را و بهین مقتضی

است و در باب اخیر را اعنی بجهت حیانت اسم خدا بسمالی از
 یک حرمت پس میسان شده و جمع نموده خوانده شد و در
 مذکور ما قاعده در رد لبل حاصل شود چنانچه جمع نموده میشود در
 مذکور ما مبان جهت تبوع و جهت معاش و در صورت هبه بشرط و غیر
 * مسأله ۲ * اگر بگوید شخصی حج المدعی صوم هذه السنة
 لازم است و برای قضاء نماید در هر سال در پنج روز و روز عید الفطر
 و روز عید اضحیٰ مع سعروز بعد از آن که ۷ ذی الحجه یا ۱۰ تشریث میگویند
 و در سال دیگر قضا کند این پنج سحر و زه را نیز آنچه بگذرد و هر روز
 قسماً سال گذراست هر روز یا زده یا سه سوازی در رمضان و این
 پنج سحر و زه نیز در این داخل است و اگر در نزد خود تعیین سال نکنند
 بلکه مطابق با گوید و لیکن تتابع شرط نماید با شرطی که با گوید
 علی صوم سنه متتابعاً بعد از این در این صورت نیز برای لازم است که هر روز
 پنج سحر و زه کور را قضا نماید و نیز آنچه یک سال بی در پنج روز
 داشتی شامل است هر روزهای مذکور را ولیکن در این صورت لازم
 است که آن پنج روز را بی در بی قضا نماید و نیز آنچه او
 در نزد خود تتابع شرط کرد است پس باید که رعایت آن نماید
 و نیز امکان و بسایه و انست که در این صورت نیز اختلافی

دانست که شبی صورت که در مسئله اولی مذکور شده است
 این مسئله نیز اعتبار آن متصور است لهذا بنا بر معنی بیست و
 در صورتیکه قضا کند پنج روز و یک کور را بر او کفاره ایمن نیز لازم نمی آید
 اگر معنی بیست و نه باشد * کوره باشد * مسئله بیست و سه * اگر شخصی
 در روز عید اضحی قیامت روزی نفل کند از شب ربه بعد از آن اقطار کند
 و روزی نفل کند در روزی کور پس بر او قضای آن لازم نمی آید
 فرتی این تصنیف در معنی ظاهر روایت است از ابی یوسف و معنی
 روح مرویست در نوادر که قضای آن بر او لازم است زیرا چه
 بسبب شروع نبودن روزی نفل در روزی کور واجب میشود
 آن روزی چنانچه بسبب نذر واجب میشود و چنانچه نذر نفل
 واجب میشود بسبب شروع نبودن در وقت مکروه و وجه ظاهر
 روایت این است که بعد از شروع نبودن روزی شستن را روزی دار
 کنند میشود لهذا اگر سوخته خورد کسی که والله منی نذر
 زوزه نخواست پس او حائث میگردد بپنج روز شروع نبودن او
 در روزی نذر فردا و هرگاه چنانچه پس شروع کنند در روزی
 زوزه عید اضحی بپنج روز شروع نبودن در روزی نذر مذکور
 در تکبیر منی و معصیت میگردد پس واجب میشود بر او که باطل

[illegible]

باینکه در میان اجتناف باید و انبیه که
 اجتناف عبارتست از اجتناف کردن در مسجد
 در روز و نیت اجتناف از نماز است و در مسجد پس
 باید که اجتناف از نماز را بر هر چه از اجتناف و لایق میماند
 بر مضمونی که در این است و این است چنانچه بشرط است
 در جمیع عبادات و اما در روز پس از آن نیز شرط اجتناف است نزد
 غلای ما بطلان قول شافعی روح چه بود که میگوید که روز
 خود عبادت است و با آنکه پس شرط عبادت دیگر نفع و اشد شد و دلیل
 غلای ما این است که پیغمبر صلعم فرمود است که اجتناف
 نیست و بعد از آن باید دانست که روز شرط است برای اجتناف که
 واجب باشد و درین اختلاف روایت نیست و روز برای اجتناف
 نقل نیز شرط است بنا بر روایت حسن روح از ابیحنیفه روح و دلیل
 این روایت ظاهر عبارت حدیث مذکور است و بنا بر این روایت
 اجتناف نقل کم از یک روز نمی شود و در مبسوط مجرب است
 از ابیحنیفه روح که اقل مدت اجتناف یک ساعت است و همین
 قول صحیح تر است و بنا بر این روایت اجتناف نقل

بدو در روز، یافته میشود و چراغی نعل بر مساحتی است نهاد
 قشسته نهار نعل گذاردن رواست یا خود قدرت قیام
 * مسئله ۱ * اعتکاف در عشره اخیر از محان سمت مرکبه
 است و همین صحیح است چرا که پیش از صلعم بر آن مواظبت بوده
 است * مسئله ۲ * اگر شخصی شروع کند اعتکاف نعل
 و بعد از آن قطع کند آن را قصای آن برادر لازم نیستی آنند یا بر روایت
 میسوفار چرا که بنا بر این روایت مدب اعتکاف مقدم نیست
 پس سبب قطع بعد از شروع ابطال آن نمیشود و بنا بر روایت
 حسن روح قصای آن بر شخص قطع لازم می آید زیرا که بنا بر
 این روایت مدب اعتکاف مقدم است بیکر و نم ماند و روز
 * مسئله ۳ * اعتکاف صحیح نیست مگر در مسجد یکم
 چهار پنج گانه در آن بجایاعت گذارده میشود و بر احوال
 حدیثه رض گفتست که اعتکاف نمیشود مگر در مسجد
 حیاءت و امرای حیاءت روح نیر حنین مرویست و چرا که اعتکاف
 قیاد است برای انتظار نهار پس محتص خواهد بود و بهر حال
 نهار که مسجد است و امامان پس باید آورده اعتکاف کند
 در مسجد و از اعنی در مکانیکه آنرا در خانه خود برای نهار

گذاردن پنجگانه مقرر نبود است چه آن مکان موضع نیاز
 (اوست پس انظار را بر این نیاز آنجا ملاحظه خواهد شد
 * منسمله ۴ * اعتکاف گفتند و اینست که از مسجد بیرون
 نرود مگر برای بول و غایط یا برای نیازی که از مسجد بیرون رفتن
 از مسجد و برای حاجت بجهت آن روا است که عایشه
 صدیقه رقیه روایت کرد است که پیغمبر صلوات الله علیه بیرون نهر رفت
 از مکان اعتکاف خود مگر برای دفع حاجت بشری و بجهت
 آنکه دفع حاجت بول و غایط انسان را ضرر و زیانست پس بیرون
 رفتن از مسجد برای آن ضرور است پس خروج از مسجد برای
 این حاجت مستثنی است و لیکن باید که بعد از فراغت از بول و
 غایط و استنجاء درنگ نکند بیرون مسجد زیرا که آنچه بنا بر
 ضرورت ثابت میشود پس آن بعد از ضرورت ثابت میشود اما
 بیرون رفتن از برای نیازی که بجهت آن نیست که نیاز
 بجهت گذاردن از اهل خواجه انسان است و وقوع آن معلوم
 نیست و شافعی رحمه الله میگوید که بیرون رفتن برای نیازی که
 شکسته اعتکاف است زیرا که انسان را میسر است که اعتکاف
 در مسجد جامع و عبادتگاه و غیره کند که اعتکاف در

نماز مسجد مشروط است و هرگاه شروع در آن تکبیرات صحیح
 گذشت در مسجدی پس ضرورتی نیست که چهار چوبه مباح خواندن کرد بیرون
 رفتی زیرا از آن مسجد و بعد از آن باید دانست که باید که برای
 نماز چهار چوبه بیرون شود و از مسجد بعد از وقت زوال نیز چهار چوبه
 شرع برای نماز چهار چوبه متوجه میشود و بعد از وقت زوال و اگر
 مکان اورد و بر باشد از مسجد جامع باید که بیرون شود از مسجد
 بعد از وقتیکه میگویند و اگر رسیدن در مسجد جامع در وقت
 نماز چهار چوبه * مسئله ۵ * بعد از رسیدن در مسجد جامع
 چهار رکعت سنت چهار رکعت اید و بعضی گفته اند
 گذشت رکعت نماز که از چهار رکعت است و در رکعت
 تحمید المسجد و بعد از نماز چهار چوبه رکعت یا شش رکعت
 گذارد و نیز بر اختلاف در رکعت سنت بعد از نماز چهار
 و این سنت گذاردن و در آن است در مسجد جامع زیرا که
 سنت تابع فرض است پس گذاردن سنت نیز به تبعیت فرض
 جایز خواهد بود و حاصل آنکه آنقدر وقت که در آن فرض
 و سنت ادا کند در مسجد جامع رکعت نماید و زیاده
 را در این در آنجا رکعت بنماید و در مسجد جامع اگر زیاده از این

چنانچه نباید در اینجا اعتکاف او فاسد نمیگردد زیرا که
 مسجد جامع نماز موضع اعتکاف است ولیکن زیاده از آن
 مکث نمودن و در آن مسجد غیر مستحب است زیرا که
 التزام نبود است ادای اعتکاف را در یک مسجد پس
 باید که آنرا در دو مسجد تمام نکند بدون ضرورت * مسئله ۴ *
 اگر اعتکاف کننده از مسجد اعتکاف یک ساعت بیرون
 شود بغیر عذر اعتکاف او فاسد میگردد نزد ایداعیه روح بسبب
 متعطف شدن منافعی اعتکاف و همین موافقت قیاس است
 و صاحبین روح گفته اند که بسبب بیرون شدن از مسجد
 اعتکاف او فاسد نمیشود مگر وقتی که زیاده از نصف روز
 سکونت کند بیرون مسجد و این بنا بر استصحاب است و وجه
 آن این است که خروج از مسجد مرمعتکف را عفو است برای دفع
 مخرج و قتی که آن خروج در زمانه قلیل باشد و نصف روز و کمتر
 از آن قلیل است و زیاده از نصف روز کثیر * مسئله ۵ *
 اعتکاف کننده را باید که بخورد و بنوشد در مکان اعتکاف خوردن
 و نوشیدن آنکه بغیر بر صائم را باجماعت آن مسکن نبود مگر مسجد
 و بعد از آنکه دفع این حاجت ممکن است در مسجد پس برای

آن بیرون رفتن از مسجد ضرور نیست * مسأله ۸ * مخاطب
 نیست معتکف را که خرید و فروخت نماید در مسجد بی اینکه
 مبیع حاضر نماید زیرا که او کاشی محتاج میسود بسوی خریدار
 و در وقتی بسبب آنکه کسی بی فتنه و بی نوبت که برای وی
 سرانجام اینکار نماید و تقاضا کند که حاضر کردن
 مبیع برای فروختن و خریدن در مسجد مکروه است چرا که
 مسجد خاصا برای خدا و ایتعالی نکرده شده است و در
 حاضر نبودن مبیع در مسجد مسجد آن مشغول میگردد
 * مسأله ۹ * غیر معتکف را خریدن و فروختن در مسجد
 مکروه است چرا که بی غیر بی صلح فرموده است که در دار
 مساجد حوهر را از طغالی خود و از بیع و شرای خود * مسأله ۱۰ *
 معتکف را مساعد کند مسجد بیک تکلم نباید و التزام حاکم
 نکند چه آن مکروه است و چرا که در مکروه عبادت نیست
 و در دین و سریت معتکف و لیکن آنچنانکه از قبیل کساء
 است از آن احترام نباید * مسأله ۱۱ * معتکف را وظیف
 کردن حرام است و چرا که خدا و ایتعالی و قرآن
 منعید فرموده است که شما با زبان مباشرت مکنید در جای که

معتكف باشد در مسجد ها و هيچ چنين حرام است مس كردن
 نويسه كمرش زيرا چه اين هر دو نذر داعي و طي است اعني
 باعث ميشود بر وطى و وطى در اعتكاف منع است صريح پس
 چيزي كه باعث ميشود بر وطى نيز منع خواهد بود مانند وطى
 چنانچه جهاج بعد از احرام حج صريحا پس منع است باعث و داعي
 آن كه مس و بوسته است سوال و طي در حالت روزه حرام است
 پس بايز كه و داعي آن نيز حرام باشد و حال آنكه چنين
 نيت است جواب ترك جهاج رگى روزه است و جهاج منافي آن
 است لهذا جهاج در آن منع است ضمنا و تبعاً و نه صريح ه ران
 و امر است و آنچه منع ميشود ضمناً پس و داعي آن در حكم آن
 كمر دايد نه ميشود * مسيله ۱۲ * معتكف اگر جهاج
 كند در شب يا در روز عهده يا بغير اموشيه اعتكاف او باطل
 ميشود زيرا چه شب نيز محل اعتكاف است مانند روز بخلاف
 روزه و جابت اعتكاف باعث ياد داشتن آنست پس فراموشى
 در آن عذر شمرده نميشود * مسيله ۱۳ * اگر معتكف
 جهاج كند در غير فرج و انزال كند بسبب آن يا بوسه گيرد يا مس
 نيايد و انزال شود بسبب آن اعتكاف او باطل ميشود زيرا چه

آن در معنی حرام است لهذا سبب آن روزه میباشند و اکثر
 سبب حرام مذکور و بوجه و من احوال اشود پس این حررها
 است چه در بنصورت نیز حرام است و این سبب آن اعتکاف
 و اصل نه مسود و در این حررها و بنصورت در معنی حرام
 نیست لهذا سبب آن روزه نمیشکند ^۵ مسئله ۱۱۰۰ اکثر
 و بعضی اعتکاف چند روز را در حدود واجب گرداند سبب
 در این لازم میبود اعتکاف آن روزها مع بنای آن روزها
 ذکر روزها و در سبب صحیح شامل است و شبها را نه به قبل آن روز
 ها است بجهت آنکه هر وقت در روز و در شب قابل اعتکاف
 است بخلاف روزه چنانکه بنای آن در قایع نیست و نیز لازم میشود
 بر او تنایع اعتکاف لازم میشود که اعتکاف نماید در آن روزها
 و این در این اگر چه شرط آن فکرده باشد در این بنای اعتکاف
 در تنایع است بخلاف روزه چه شبها قابل آن نیست پس اکثر
 روزه چند روز را ذکر کند کسی واجب مسود بر او روزه آن روزها
 و تنایع در آن واجب نه مسود مگر و قتی که تعریف آنها بدانند
 در حدود و اگر در صورت مذکوره تعریف او در نیت اعتکاف باشد نه باید
 فقط صحیح است زیرا که او را در آن کرد امر کلام حقیقت آن را

مسئله ۱۵. اگر واجب فکر دانند شخصی بر ذات خود
 احتکاف دوروز را لازم میشود بر او اعتکاف آن دوروز مع
 شبهای آن را بن ظاهر رواست و او بر سفر حج فکرتست که شب
 اول در آن داخل نمیشود زیرا چه تثنیه غیر جریح است و شبی که در
 میان آن دوروز است پس آن داخل است تا اتصال و تقابح حاصل شود
 چه بنامی اعتکاف بر آن است و وجه ظاهر روایت این است که
 در تثنیه معنی جمیع معتکف است پس در حکم جمیع فکر دانیده
 خواهد شد بجهت احتیاط در امر عبادت و الله اعلم

کتاب در بیان حج و آن در بحث بمعنی قصد است و بر
 شریع عبارت است از قصد مخصوص بسوی مکان خاص
 و باید دانست که فرض در حج دو چیز است یکی احرام دوم وقوف
 بحر فایت و باتنی افعال از واجبات و سنت است چنانچه
 بیان آن خواهد آمد ان شاء الله تعالی * مسئله ۱۶. حج فرض است
 بر انسانیکه آبراه و عاقل و بالغ و صحیح البدن است بشرطیکه قادر
 باشد بر زاهد و راحله اعتد زاده را و سواری در حالیکه این هر دو زاید
 باشد از مسکن و از چیزیکه ضرر و مودر کار است انسان را چون
 جامه بدن و خاوم و اثاث الیت و هم زاید باشد از نفقه عیال

اذ تا آن زمان که مزاحمت نیابد و مازاید بکفایت خود و معذرت
 این طریق نیز سزاوارست و این طریق عبارت است از اینکه
 سلامتی در راه غالب باشد و اگر میان او و میان مکه راه دریا
 باشد که آنرا بحر میگویند پس این عذر است مانند خوف
 راه و هراس آنرا بحر گفته میشود چون فراق و جدایی
 پس آن مانع استطاعت نیست که گذاردن فاضل خان نقی از جامع
 و غیره و باید دانست که فرضیه حج واجب است بآیه قرآن
 خدا متعالی در قرآن مجید فرمود است که هر ای خدا و احباب است و هر مردمان
 حج خانه کعبه ۳ مسند ۲ * حج فرض نیست بر انسان مگر در چهار
 صبر بکبریا بجهت آنکه مشخص بر سیده بود از این بر صلعم که آنرا حج
 در راه را درین میشود یا در قیامی و هر یک مرتبه فرمود که نه بلکه یکبار
 فرض است و در داده آن بفرمان و بجهت آنکه سبب وجوب حج خانه
 کعبه است و آن متعدد نیست پس وجوب حج نیز متعدد نخواهد شد
 و بعد از آن باید دانست که فردای هر سال و در ایام حج واجب
 است بر سید و قریب و در سالیکه شرايط مذکور یافته شود
 در حق کسی پس واجب میشود که او فوراً در آن سال از ای
 حج بیاورد و تاخیر نباید تا سال دیگر و آنچه را این معنی در

در ریست دلالت میکنند بر اینکه قول او موقوف بر ابی یوسف
روح است و نزد معصیت و شافعی روح و جوب آن بر سبیل تراخی است
نه بر سبیل فور زیرا چه حج در تمامیه عمر یک مرتبه فرض است
پس تمامیه عمر در حقیقت بمنزله وقت نیست از است در حقیقت نیاز
و بر انسان واجب نیست که نماز در اذل وقت آن را بخواند
بلکه واجب است ادای نماز در تمامی وقت آن خواه در
اول خواه در آخر و رد قول شیخین روح این است که ادای حج
مستثنی است بوقت خاص از ایام سال که غبار است است از
شوال و ذی القعدة و ده روز ذی الحجه و موت در مدت یکسال
فاد نیست پس اگر تاخیر نماید تا سال دیگر احتمال است
که مرکب پیش آید و ادای حج میسر نشود و بنا بر آن واجب
شکر دانیده شد ادای حج بر سبیل فور احتیاطاً لهذا تعجیل آن
بعد از تحقق شرایط انشغال است با اتفاق همه بخلاف وقت نیاز
چه موت در مثل آن فاد راست و باید دانست که وجه اشتراط حریت
این است که پیش از صلعم فرمود است که بنده اشکرده حج نماید
و بعد از آن آزاد کرده شود پس حج فرض بر او لازم محسوب آید و وجه
اشتراط بلوغ یکی این است که پیش از صلعم فرمود است که صدی

اگرچه حج نباید و بعد از آن بالغ گردد پس حج فرقی بودی لازم
 می آید در دو این است که حج عبادت است و شیعی عبادت
 بر صبی واجب نیست و همچنین عقل شرط است چه تکلیف شرعی
 بدون آن صحیح نمیشود و همچنین صحت بدن شرط است زیرا چه
 بدون آن عاجز میشود انسان از ادای تکلیف شرعی پس نا بهنگام
 با کسی را که رفاقت او نماید در سفر و هم زاد و
 واحد باشد و یا حج واجب نمیشود هر او نزد اربعین باشد
 و اگر در احسن روح واجب میشود حتماً آنچه بدان آن در کتاب الطلوع
 گذشت است و در حقیقت جا ماندن از اربعین بفرجه روح مریض است که
 در صورت مذکوره هر جا ماندن حج واجب است زیرا چه او صاحب
 استطاعت است بسبب غیر پس او مانند صاحب استطاعت است
 بسبب را حله و از آنجا که روح مریض است که هر جا ماندن مذکور
 حج واجب نیست زیرا چه او بذات خود پراهی آن قادر نیست
 بعد از آنکه نا بینا گردد اگر کسی را نهایی کند و یا از بذات خود ادای
 حج مینماید پس او مانند کم کننده راء است و باید دانست که
 نه در احله که شرط وجوب حج است عبارت است از اینکه قادر باشد
 در آن مقدار مسافت که بآن گراید بکشد یکجا لب

فصل در اینکه راوی یک را بن شتر بسیار بردار و هم قادر باشد بر مقدار
 ما اینکه نفقه کند آنرا در آمد و رفت و این قدر است
 و جهت آنکه از پیش بر صلح کسی برسند که استطاعت بر ادای حج
 چند چیز است پس پیغمبر صلح فرمود که زاده و راحله است پس
 اگر شخصی قادر باشد بر گرایه گرفتن سوار بر شتر
 یا بطور که سوار شوند بر آن دو کس ثوبت بنوبت پس بر شخص
 مذکور حج واجب نمیشود و اگر چه آن قدرت قادر نباشد
 بر راحله در تمام سفر و نیز شرط است که زاده و راحله زاید
 باشد از مسکن و اگر چیزی که ضرور و کار است چون خادم
 و اثاث الیه و جامه بدن و نیز آنچه این چیزها مشغول است
 به حاجت اصلی و نیز شرط است که زاید باشد از نفقه عیال و
 قاتل زمان که باز آید و اگر چه نفقه زن حق واجب است
 و حق عیال مقدم است بر حق شرع با و شرع قال الله تعالی وقد
 فضلکم ما حرم علیکم الا ان افطرتم الیه اعنی تحقیق بیان نمود
 خدا برای شما چیزیکه بر شما حرام است مگر وقتی که مضطر
 شوید پس آن حرام گذارد و باید دانست که راحله
 برای وجوب حج شرط نیست و حق اهل مکه و مدینه و حاکمان

بشکرت آن سکونت دارند و مواجد آنها را مستقب زیاده لاحق
 نینمونه در ادای حج پس رفتی برای حج در حجت انبیا مانند
 در این است برای نیاز حج و باید دانست که امن راه نیز سر راه
 است بر مواجد استطاعت رفتی برای حج بدون آن ثابت نیست و
 و بعد از آن دیدن است که بعضی گفته اند که این شرط و خوب
 حج است زیرا حج امن است بدون امن راه متحقق نمیشود
 و این مرسوم است از ابعاد بیخه روح و معنی گفته اند که شرط ادای
 حج است بد شرط و خوب آن را بر راه پیغمبر صلعم تفسیر است تفاوت
 بر ادوار حله نبود است و قنار باید دانست که نه این احتیاج
 آن است که اگر شخص بدون ادای حج میرسد پس از
 آن راه پس ایضا بر مولد اول و صبیح بر او واجب میشود
 بنابر دلد دوم و صبیح مذکور بر او واجب میشود * مسمیله ۳ *
 در حجت این برای و خوب است شرط است که محرم او یا سوهر
 او شهر او باشد هر سفر حج و جایز نیست زن را که حج کند
 و غیر محرم و سوهر و قتی که میان او و میان مکه مسافت
 سه روز باشد و سافعی رح گفته است که زن را حج کردن
 جایز است و قتی که در قافله باشد و همراه او زنان صالحه

و نیک باشند چه درین هنگام امن از قتل حاصل است
 و بسبب رفقا و دلیل علمای مایکی این است که پیشتر صلعم فرموده
 است که حج نکرده زن مگر همراه محرم و دوم این است که بدون
 محرم خوف قتل است در حق زن و بسبب همراه شدن زنان
 دیگر خوف قتل زیاد میشود لهذا حرام است زن را که خلوت
 نماید با زن اجنبیه بخلاف آنکه اگر میان زن و میان
 مکّه مسافت کم از سه روز باشد زیرا چه زن را رفتن اینقدر
 مسافت بشوهر محرم مباح است * مسأله ۴ * اگر محرم زن
 همراه او باشد در سفر حج پس شوهر را نهی رسد که او را منع نماید
 از رفتن برای حج و شافعی رح گفتست که ویرا میرسد که منع
 نماید آنرا را زیرا چه بسبب رفتن برای حج همراه محرم مقصود
 شوهر قوت میشود و دلیل علمای مایکی این است که حکم شوهر ظاهر
 نمیشود در حق فرایض و حج از فرایض است حتی اگر زن برای
 حج نفل رود همراه محرم پس شوهر را میرسد که منع نماید آنرا
 و باید دانست که اگر محرم زن فاسق باشد پس فقها گفته اند
 که درینصورت هر زن حج کردن فرض نمیشود زیرا چه از همراه
 شدن او مقصود حاصل نمیشود * مسأله ۵ * زن را میرسد

که اگر از آن در محرم بستر خیمه رود و کوفته را از آن در میانه بگذرد
 یا در آن راه در اعتقاد او مباح است و در آنکه صاحب قصد آن
 روی را و شستن محرم باشد صبی یا متعین است هر اشی
 او منع است از راه آن میانه می تواند که معاقلات زن بپایند
 از قتل * مسئله ۶ * چنانچه که محرم بپوشیده باشد باید بپوشد
 آنکه است پس سایر محرم و غیر آنکه بپوشد بدو زن محرم
 * مسئله ۷ * و بیکد مسرعه رود و اگر از محرم خود پس بقدر
 آن محرم بدوی است و در آن زن با و تو سلف کرده است
 در ادای حج و باید دانست که چهار احتیاط است در اینکه
 همراه محرم در حن من شرط و حجب حج است یا شرط ادای
 آنست که صاحب اختیار آنست در آن راه * مسئله ۸ *
 اگر کسی احرام بپایند و بعد از آن مانع گردد و بپایان احرام
 مناسبت حج تمام بپایند پس مانع حج منقضی است یا بپایند
 و در آن احرام او منع است و باید برای ادای بدل پس آن احرام
 برای ادای فرض بپایند و شستن و اگر بپایند احرام حج
 بپایند و بعد از آن آرد کرده شود و بپایان احرام حج تمام
 بپایند پس مانع حج منقضی است یا بپایند بدل مدکور و صبی

بهد کور اگر بعد از بلوغ بجهت نجس یا حرام نماید جزییش از وقت و ثواب
مهرقات و نیت حج فرض نماید حج فرض او جایز میشود و نه عذر

بهد کور اگر چنین نماید حج فرض او جایز نمیشود زیرا چه
احرام حج نفل بر صبی مذکور لازم نبوده چه صبی را اهلیت انوم

نیست و بنده مذکور را احرام حج نفل لازم شد است پس ویرا

جایز نیست که خارج شود از این سبب شروع نمودن در آن

والله اعلم

فصل در بیان مواعیت و اوقات جمع میقات

است و آن عبارت است از مکانیکه جایز نیست از مسافران که تها و زنهای

انرا و پیش از ورود بغیر احرام و آن پنج است یکوب برای

اهل مدینه منوره و آن مریضی است که نام آن ذوالصلیفه است

و دوم برای اهل عراق که نام آن ذات عرق است و سوم

برای اهل شام که نام آن جحفه است و ضمیم و سکن حاکم

و چهارم برای اهل نجد که نام آن قرن است و پنجم برای اهل یمن

که نام آن یلم است و همچنین بیان نموده است پیغمبر صلعم این

مواعیت را برای اهل آن و باید دانست که فایده آن این است که

تاخیر احرام از مواعیت مذکور جایز نیست اما تقدیم احرام

۱. رواقیت مذکوره پس آن حاکم است یا لا مذاق * مسئله ۱ *

آن قبیح شرعاً هر چه در رواقیت مذکوره بتیید دخول مکه

همین واجب است بر او که احرام بپايد جواز مقصود او حج یا عمره

باشد یا نباشد و این مرد علیاً ما است و باید دانست که آنانی

آن را گویند که مکس او خارج موافقت باشد چون

اهل کوفه و نصره و مدینه و مدینه یکی این است که بیعید صلعم

در مکه است که تجاوز کند کسی از بیقات مشر در کمالیکه

مکرم باشد و دوم این است که وجوب احرام برای تعظیم مکه

معلیه است پس در آن تا حر و حجر بکند و و قهره برای است

* مسئله ۲ * گناییکه داخل میقات اند حایر است آنهارا

که در مکه در آید بغير احرام چه آنها را بان حاجت است نه پراچه

آنها را در مکه و در و در واجب بگردانیدن احرام برای

در بار حرج بین است پس آنها مانده اهل مکه اند پس حایر

اهل مکه را بگذار برآمدن از مکه در آمدن در آن بغير احرام

حایر است هیچین حایر است هر گسائیر که داخل میقات

اند بخلاف آنکه اگر آنها قصد حج بپايد چه در ضرورت

آنها را در آمدن در مکه بغير احرام حایر نیست بر احد قصد

حج اختیار نمیشود پس در واجب نکردن آن احوط برای حج
 - بخرج لازم نهی آنست * مسأله ۳ * اگر کسی مقدم از مواقیت
 مذکوره احرام حج نماید جایز است بجهت آنکه خدا ایتعالی
 فرمود است در قرآن مجید که اتمام حج و عمره نپا کنید و اتمام آن
 عبارت است از اینکه احرام آن کس انسان از خانه خود و چنین
 گفته اند علی و ابن مسعود رض * مسأله ۴ * افضل این
 است که انسان مقدم از میقات احرام حج نماید بجهت آنکه
 اتمام حج بآنها تفسیر نهوده شده است چنانچه مذکور شد از
 طلحی و ابن مسعود رض و بجهت آنکه مشقت را نرساند است
 و هم تعظیم خانه خدا را نرساند است و از این حدیثی که
 مرویست که تقدیم احرام از میقات افضل نیست مگر انسان
 را مشکروقتی که او قادر باشد بر آنکه در بعضی موارد حج نیفتد
 و افراد از محظورات حج آن چیزها است که اگر تکاب
 آن محرم را منع است چون قتل صید مثلاً * مسأله ۵ *
 کسیکه داخل مواقیت مذکور است پس میقات او
 زمین حل است که واقع شده است میان مواقیت و میان حرم
 و بیرون آنست و بیرون آنست که از خانه خود احرام نماید از میقات

تا حرم مکان واحد است * مسئله ۴ * کسی که در مکه است
 پس میقات او برای حج رومن حرم است و برای عمره رومن حل و تحت است
 مکه پیغمبر صلعم امر کرد است مرا منع است حدود را رهن با مکه
 احرام حج بیا بیدار حوفا مکه را امر کرد مراد رعایت شد صد یعه
 رهن را با مکه عا مکه رهن را به نفعم برد تا از آنجا احرام عمره
 نموده عمره ادا کند و قنعم مریضی است در رومن حل و تحت است مکه
 اداء حج در عرو است و عرفات در رومن حل و افاع است پس احرام
 آن از حرم کرده حواشد سد تا رومی از سفر متصفا شود و عمره در حرم
 ادا میوه میسود پس احرام آن از رومن حل حواشد سد تا رومی
 از سفر متخلف شود و لمکن احرام نمودن برای عمره در موضع
 قنعم اصل است تحت مکه پیغمبر صلعم عا مکه رهن را آن امر
 کرده است والله اعلم

باب در بیان احرام * مسئله ۱ *
 هر کاه حواشد انسان که احرام بپاید باید که غسل با وضو کند
 و غسل اصل است و کعبه مریضی که پیغمبر صلعم غسل
 کرد است برای احرام و لکن هر کاه آن غسل برای بطاعت است
 حتی که حایض را میز در حال حیض بآن امر کرد است اگر چه

باین غسل غسل قرض او ادا نمیشود پس وضو نیز قایم مقام آن میشود

چنانچه در جمیع ولیکن غسل افضل است چه بسبب آن نظافت

و چه احسن حاصل میشود و نیز بجهت صلعم آنرا اختیار نمود است

و بعد از غسل یا وضو باید که پیوشد و جامه را نو باشد یا مستعمل

ولیکن باید که شسته باشد آن و جامه و آن ردا و آزار است

بجهت آنکه بجهت صلعم در وقت احرام ردا و آزار پوشیده است

و بجهت آنکه پوشیدن جامه دوخته منع است در حق محرم

و مستحرم و دفع کرم میسر و سودی ضروری است و این حاصل است

از پوشیدن ردا و آزار و باید دانست که اگر هر دو جامه نو باشد

افضل است چه در جامه نو طهارت بی شبهه است و بعد از آن باید

که پیش از احرام استعمال خوشبو نماید اگر میسر باشد و همچنین

مشهور است و این مکروهیست که استعمال خوشبو و برآ

مکروه است و قتی که استعمال نماید خوشبو را که بعد از احرام

مین آن باقی مانده و همین قول امام مابک و شافعی است

بیراچه در صورت مذکوره لازم می آید که او انتفاع گرفته

و خوشبو بعد از احرام و وجه مشهور این است که میسر است که گفت

هائیکه رضی که ما این خوشبو میگردیم بر بدن رسو لعل خدا صلعم بر این

احرام پیش از احرام و اگر آن بعد از احرام بر پیشانی مبارک
باقی میماند و جزایی نیست که استعمال شود و بعد از احرام
منع است و اما آنچه در بدن او سابق است بعد از احرام از
خوشبو نمیکند استعمال آن نهی شده است پیش از احرام پس آن قایع و بی
است بجهت اتصال آن بدن و بی اختلاف با رجه در آنچه آن
جدا است و قایع نیست پس اگر پیش از محرم پیش از
احرام حائضه روزه را و باقی ماند در بدن او بعد از احرام حائضه روزه
حائضه که اگر چنین نماید محرم سرا و جزایی آن لازم نیست و آنچه آن
چنان شمرده میشود که بعد از احرام پوشیده است آن
را گذاردن عبا و بعد از آن باید که در رکعت چهارم گذارد
بجهت آنکه مروج است که پیغمبر صلعم در ذوالحلیفه در کانه
فراز گذارد و وقت احرام و بعد از ادای در کانه احرام کند
و این دعا بخواند اللهم انی اريد الحج فيسره ای و تقبله منی
یعنی یا خدا یا من اراده حج کردم پس آسان کن آنرا برای من و قبول
فرما آن را از من زیرا که لایحج در زمانهای مختلف و مکانهای
متباین میشود و خالی از مشقت نباشد عاده پس از خدا
آسانی آن بخواهد و در نماز در کانه این دعا بخواند زیرا که

وقت آن نیاز اندک است و اگر روی عادت ادا ای آن در وقت
 بعد کور آسان است و بعد از آن در عقب نیاز تلبیه بگوید
 بجهت آنکه پیغمبر صلعم تلبیه گفتیم عقب نیاز و اگر بعد
 از سوار شدن بر را حمله خود تلبیه بگوید جایز است ولیکن تلبیه
 گفتن عقب نیاز افضل است چه این موافق عمل پیغمبر صلعم است
 و باید دانست که اگر انسان فقط اراده حج دارد باید که
 به تلبیه بخرد نیت حج کند زیرا چه حج عبادت است و در عبادات
 نیت شرط است و تلبیه عبارت است از اینکه بگوید لبیک اللهم لبیک
 لبیک لا شریک لک لبیک ان العبد والنعمه لب والیته لا شریک
 لک و باید دانست که در آن العبد ان یکسر شمره است نه بفتح
 آن تا جمله خبریه میستانند شود زیرا چه دخول آن بفتح شمره
 صفت جمله ماقبل آن میشود و باید دانست که ذکر تلبیه اچاپن
 به عای خلیل صلعم است بنابر قصیده مشهور و نباید که هیچ یکی
 ازین کلیات را ترک نماید در تلبیه زیرا چه این منقول است
 با اتفاق جمیع راویان پس از آن کم نباید کرد و اگر چیزی
 در آن زیاد باشد بگوید جایز است و نزه شافعی رح زیادهای در آن
 جایز نیست بنابر یک روایت و او میگوید که تلبیه مانند اذان

بدانکه در ذکر منکاه است و دایم علیها ای ما یکنی این است که بعضی
 از اصحاب جلیل الثبوت چون عیدالدین ابن مسعود و ابن عبیدون
 و غیره رضی الله عندهم نبود اندر مقدار منقول از رسول خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم که میگوید: از تبلیغ ثبای خدا تعالی و اظهار عبودیت
 است پس زیاد نمودن در آن منع نیست و هر گاه تبلیغ است
 به نیت حج یا عمره شد * مسند ۲۰ * به چه ترتیب بغیر
 تبلیغ و شروع آخر آن متعین نمیشود و نیز آنچه از اجماع فقهاء دای
 حج است پس ذکر آن ضرر است چنانچه شروع و ترتیب به نیازی
 متعین نمیشود بغیر ذکر تکبیر و تهنیت * مسند ۲۱ * شروع در
 احرام حج صدح میشود و ذکر و سواي تبلیغ بشرطیکه آن ذکر چنان
 باشد که آن تعظیم قصد نهوده میشود خواه فارسی باشد آن ذکر را
 عربی و فارسی و هر است از لهجای مایه باید و نسبت که نزد آنی
 بر سنن روح تکبیر و تهنیت جز بلفظ تکبیر جایز نیست و همچنین نزد
 مکه در حج جز بلفظ عربی جایز نیست و در تهنیت ای و سب و صحبه
 روح هر دو جایز است اندر احرام حج زیرا بغیر تهنیت بهر ذکر خواه عربی
 باشد خواه فارسی پس قریب میآید حج و تهنیت را نزد ایشان این است
 که در ریاض الحج و سب است به نسبت پیاسب نیازی حتی که

در باب حج و عمره و زیارت حرم چون قلاده بستن بشکر کردن بشتر قربانی
 قائم مقام ذکر میشود پس همچنین ذکر کرد و بکسر و ای تائبیه قائم
 مقام تلبیه خواهد شد اگر چه آن ذکر یزید فارسی باشد
 * مسئله ۱۰ * مجرم را باید که ببرد و بکشد از چیزهایی که از آن
 نهی کرده است خدا یا تعالی جزو رقت و شرف است و جدا از نیراچه
 خدا یا تعالی در قرآن مجید فرمود است که نیست رفت و نیست
 فسوق و نیست جدال در حج و مراد از این نفي نهی است و نباید دانست
 که مراد از رفت بیاع است یا کلام فحش است یا ذکر جهل است و
 حضور زنان و مراد از فساد و فحش معاصی است و اگر تکلیف مغایر آن چه
 همیشه حرام است ولیکن در حالت احرام اشه حرام است و مراد از
 جدال این است که بجای آن نیاید با رقیب خود و بعضی گفته اند
 که عبارت است از مجادله مشرکان در تقدیم وقت حج و تاخیر آن
 * مسئله ۱۱ * مجرم را از و نیست که قتل کند صید را زیرا چه
 خدا یا تعالی در قرآن مجید فرمود است که قتل نکنید صید را در حالیکه
 شما مجرم باشید و همچنین روا نیست ویرا که اشاره بادلالت
 کند که هر را پسری صید بجای آنکه مریوست از این قتلاده رضایت
 شکار کرده بوه گوشت را در حالیکه از جلال بود از این غیر مجرم و

باران و محرم بودند پس پیغمبر صلعم پرسید از یاران او آیا اساره
 کرده اید؟ یا دلالت کرده اید؟ یا اسیر شده اید؟ یا اسیر شده اید؟
 پس نه تنه آن ها که در پس فرمود پیغمبر صلعم که اگر چنینی است بدو در مظهر
 آن صید را و بجهت آن که اساره و دلالت مسوی نمیدارند و آن
 است که هر صید چه صید و خوش و دور و نزدیک و هر چه را می بین
 نماید * مسئله ۴ * پوشیدن و پاره شدن و پاره شدن و پاره شدن
 و موزه هر محرم را و انیسب و لیجی اگر نماید و عمل نماید در پس
 شکام و دور و دور و دور و دور و دور و دور و دور و دور و دور
 کعبه در مسجد اعظم است که در وسط قدم است و در آنجا اشراک
 نعلای بخت و مشوره و شقایق همراه دنیست و این بنا بر و این هشام
 است از مصیبت روح و لیل مسئله ۵ * است که پیغمبر صلعم محرم را
 را از پوشیدن این چیزها منع کرد است و فرمود است که اگر
 محرم نماید نعل را پس ماید که ببرد و دور و دور و دور و دور و دور
 و پوشیدن و این است که نعل * مسئله ۶ * محرم را و این است
 که شرور و بی خود را پوشیدن و شقایق و شقایق و شقایق و شقایق و شقایق
 چنان است که در آن مرد در آن پیغمبر صلعم فرمود است که اگر
 مرد در آن است و اگر آن را در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن

بما یکنی این است که مکتومی وفات کرده در عهد رسول جدد
 صلعم پس فرمود پیغمبر صلعم در حجاب او میردمان که می پوشید
 بروی او را و نه سرا بر او را زیرا چه او در روز قیامت تلبیه گوید
 خواهد بر خاست از گور خود و در دم این است که زن در حالت
 احرام بروی خود را نمی پوشد بلکه را میبرد بر روی خود را
 با وجود یک درو داشتی روی زن خوف فتنه است پس هر در
 بطریق اولی روی واداشتنی جایز خواهد بود و حد بیشک آورده است
 آنرا شافعی برخ پس مراد از آن بیان فرق است میان مرد و زن
 در پوشیدن سر یعنی زن را جایز است پوشیدن سر و مرد را جایز
 نیست * مسند ۸ * محرم را استعمال خوش بود و انیست زیرا چه
 پیغمبر صلعم فرمود است که هیچ کتند را نباید که تولید و پریشان
 موی باشد و هم در بدن او چرب باشد و همچنین نباید ویرا که
 در بدن یا در موی استعمال روزی کند و غیره نماید بجهت
 حدیث مذکور و همچنین باید که حلق نکند موی سر را و نه
 موی بدن را زیرا چه خدا تعالی در قرآن منع فرموده است که
 حلق نکنید سرهای خود را تا آخر آیت و همچنین باید که قصیر
 نکند پیش خیمه را بجهت آنکه قصور در معنی حلق است بجهت آنکه

بسبب فقر و تنگدستی و زیاده می شود و بعضی از حرک نیز زایل می شود
 * مسئله ۱۰۰ : باید که معصوم نباشد جامه را که رنگ کرده باشد هر رنگ
 در تن یا بر عطران یا بگل معصوم سراج و بیغیر منلعم فرمود است که نباید
 معصوم را که بپوشد جامه رنگین را رنگ بر عطران یا بر انگ و رس ملنگ
 آنکه شسته باشد یا بنهار که بوی او از آن زایل گشته باشد
 یعنی در تن شکام پوشیدن آن جایز است و سراج و پوشیدن آن
 منع است بسبب بوی نه بسبب رنگ و شافعی رح گفت که در پوشیدن جامه
 که رنگین باشد بگل معصوم مضایقه نیست و سراج در تن رنگ خوشه بوئیست
 و علایق مائیکوین که در تن رنگ توی خوش میدارد * مسئله ۱۰۱ :
 معصوم اکثر غسل نپاید و در خپام زود پس در آن مضایقه نیست
 و سراج در عین غسل کرده است در حالیکه معصوم بپوشد و هیچچنین
 مضایقه نیست در این که معصوم در سایه خانه یا در سایه محفل
 آرام کرد و امام مالک رح گفت که در سایه تخت و در کاف
 و مانند آن رفتن آرام مکروه است و در حق معصوم باجهت آنکه
 بدن مانند پوشیدن سراج است و دلیل علایق مائیکوین آنست که
 چنان روی هر گاه بشه و حجه میرفت برای وی در انبای راه خیمه
 میزه تک بعد از آحرام و دوم این است که خیمه بدن نمی چسبد

پس آن مانتد خاند است * مسئله ۱۱ * اگر محرم داخل شود زیر
 سرپرده های کعبه پس در آن مقایقه دوست اگر آن پرده بسر و روی
 او چسبیده نشود زیرا چه او در بنصورت محض در سایه آن آرام
 گرفتست و این در حق او منضایقه نیست * مسئله ۱۲ * اگر
 محرم در کعبه خود هیمان زربه بنده پس در آن ضایقه نیست
 و امام مالک هر چه گفتست که این مکروه است اگر در آن هیمان
 نغده دیگر باشد زیرا چه در بنصورت و بر اضرو نیست و اینکه
 نغده دیگر ز ابر در زد و دلیل علیهای ما این است که بستن هیمان
 در کعبه در معنی پوشیدن جامه و خسته نیست و هر گاه چنین
 شد پس برون نغده گیر در آن و نبودن آن شره و روا است * مسئله ۱۳ *
 محرم را نباید که بشوید موی سر و ریش خود را یا خطمی بجهت
 آنکه این نوعی از خوشبوی است و بجهت آنکه خطمی میکشد
 پیش را که در موی سر می باشد * مسئله ۱۴ * محرم را باید که
 تلبیه بسیار بشکویید در پس نیاز و در هر وقت که بر زمین بلند
 بالا رود یا فرود آید در زمینی است یا ملاقات کند یا شتر
 سواران و در وقت صبح تلبیه اکثر بشکویید زیرا چه اصحاب
 پیغمبر صلعم رض در این اوقات واحوال تلبیه میکردند و باید دانست

که تلبسه در اجرام مانند تکبیر است در میان ریس باید که
 قلبه مکتوبه در وقت انتقال جسد از حالتی بحالتی و باید که
 قلبه تا زمان بلند نگویید و مراجه میسر صلعم در مود است که
 فصل حج عجم و شمع اسم و عجم عبارت است از گرفتن قلبه تا زمان
 بلند و شمع عبارت است از رویتن چون قرمانها * مسملده *
 در گاه حواهد معصوم که داخل شود در مکه باید که ابتدا
 کند از مسجد حرام و به جهت آنکه هر وقت که رسول خدا
 صلعم در گاه میخواست که در مکه داخل شود اولاً در مسجد
 حرام داخل میشد و به جهت آنکه مقصود از بارش خانه کعبه
 است و آن در مسجد حرام واقع است تا آنکه در روز
 و شب شو قیامگاه باشد و در مکه داخل شود در بارش برای داخل شدن
 سپری اختصاص روز شنباست * مسملده ۱۱ * معصوم
 در گاه بعد خانه کعبه را تکبیر و تهلیل بشوید و این شهر
 رضی الله عنه میدید خانه کعبه را می گفت بسم الله و الله أكبر
 و بعد از آن در پیسوط معنی بکسر داشت دعا کن را در وقت دیدن
 خانه کعبه را مراجه اکثر دعائی میسر و معنی سودا پس
 در آن خسرو در قلبی میبشت و در لیکن اکثر بعد و اند دعا را

آنکه متقول است احسن است و بعد از آن باید دانست که ابتدا
 کند بحجر اسود یا اینطور که متوجه شود بسوی آن و تکبیر و
 تهلیل بشکوبد بجهت آنکه نرو نیست که پیغمبر صلعم چنین کرده
 است و درین تکبیر و تهلیل دستها بردارد چنانچه در تکبیر
 قاعده نماز بر زمین افتد اگر چه پیغمبر صلعم فرمود است که
 دستها بر زمین نماندند نه بشکوبد مگر در هفت موضع و یکی از این
 موضع است و نیز باید که آنکه احجر اسود نماید اعنی بوسه
 دهد حجر اسود را اگر میسر شود بی آنکه ابدارسد کسی را
 بجهت آنکه نرو نیست که پیغمبر صلعم بوسه داد حجر اسود را
 یا اینطور که هر دو لب مبارک را نهاد بر حجر اسود و فرمود بپروان
 که تو مرد قوی هستی پس مزاحمت و مصاحبت میکنی تا ضعیف را
 آید از سر و لیکن اگر فرصت یا بی بی آنکه آید از سر کسی را
 پس بوسه بده بر حجر اسود و فکر نه متوجه شو بسوی آن و
 تکبیر و تهلیل بشکوبد بجهت آنکه بوسه دادن بر حجر اسود
 سنت است و احتراز از نهودن از ایذای مسلمان واجب است و اگر
 نمیکند باشد و بر آنکه من نه ایذای حجر اسود را بپیمیزی که درست
 وی است چون شاخ غنما و غیره که در دست وی باشد و بعد

از آن بیوسد آنرا پس باید که جنس کنند زیر احوال هر رست
 که پیچ بر صلعم طواف خانه کعبه کرده در حالیکه سه بار بوده
 بر ستر خود و موسه داد و حجر اسود و رکب میبایست با شفا در
 که مس کرده آن را به چوبیکه در دست او بوده مانند حرکت
 که آن را معکبی میکنند و به سه ^{سایه} داند بر معکبی مذکور و
 اگر اینهم نتواند باید که متوجه شود به سوی حجر اسود و تکبیر
 و تهلیل و حید و درود بر پیغمبر صلعم بجا بیاورد و بعد از آن طواف
 شروع کند از جانب راست حوله که متصل در باره خانه کعبه
 است و باید که پیش از شروع نبودن در طواف جاه خود را
 باینطور بپرسد که حسانب حب آنرا بر منکب چپ خورده اندازد
 و حاسب راست آن را از زیر بغل راست بر آورده بر منکب چپ
 بیندارد و این نوع کار پوشیدن را اصطلاح میکنند و بعد
 از آن هفت شرط طواف میباشد در گره خانه کعبه زیر احوال
 هر رست که پیچ بر صلعم بعد از اسلام حجر اسود بخورد مذکور حاکم
 پوشیدن از جانب راست خود طواف شروع کرد و هفت بار طواف
 نموده و باید دانست که وقتی از حجر اسود برای طواف تا آنکه باز
 به حجر اسود رسیدن این را یک شرط میکنند و باید که طواف

تپاید از و رای حطیم و حطیم نام وضعی است که در آن ناودان
 است و آن جزوی از خانه کعبه است به جهت قول بیشتر صلعم
 در حدیث عایشه رضی که حطیم از خانه کعبه است لهذا طواف
 نهاده میشود از و رای حطیم و اگر طواف کند کسی از میان
 حطیم و میان خانه کعبه جایز نمیشود و باید دانست که هر چند
 که حطیم جزوی از خانه کعبه است ولیکن اگر کسی در نهان خود
 متوجه باشد بسوی حطیم قنای از جایز نمیشود زیرا چه فرضیت
 استقبال قبله در نهان از نص قرآن ثابت است پس بسبب متوجه
 شدن بسوی حطیم این فرض ادا نمیشود احتیاطا زیرا چه از
 حدیث اتحاد ثابت است که حطیم از خانه کعبه است و احتیاط
 در طواف همین است که از و رای آن طواف نمایند و بسایه
 دانست که از جمله طفت شرط از طواف در سه شوط اول بر مل
 نمایند و آن عبارت است از اینکه در اثنای رفتن بچند اند هر دو
 بازوی خود را چنانچه مبارز به لیری و قیختر میرود میان دو صف
 بختک و حاصل آنکه در سه شوط اول بر مل نماید مع اضطباع
 و بسایه دانست که سبب آن این است که در عهد پیغمبر صلعم
 کافران گفته بودند که حقای مدینه و هوا بی گرم آن اصحاب

پیغمبر صلعم را ضعیف و لاغر کردانید است لهذا پیغمبر صلعم
 با اصحاب خود فرموده بود که در طواف خانه کعبه رمل
 نماید تا جلالت و دلیری آنها بر کافران ظاهر شود و کافران
 آنها را ضعیف نه بیند آرند و چون از زوال سبب مذکور ثلث
 حکم رمل باقی ماند تا آن زمان و در رحلتا مشروط باقی رمل نکند
 و بر این مختلف اند جمیع را و مان مناسب حج پیغمبر صلعم را باید
 دانست که از حجر اسود تا بحجر اسود رمل باید کرد و همین
 متقول از رمل پیغمبر صلعم است پس اگر بسبب ازدحام مردم
 رمل کردن نتواند باید که استاده ماند و هر وقت که فرصت و
 نراه باشد رمل نماید تا زیر آفتاب حریر بدلتان نرسد پس باید که
 استاده ماند حتی که بکارتان را بر وجه مسنون بخلاف
 استلام حجر چه متوجه شدن بسوی آن بدل استلام است و باید
 که هر بار که بگذارد بر حجر اسود در تطواف خود استلام
 بکند نه باید اگر تواند تا زیر آفتاب مشروط از تطواف به نواف
 یک رکعت نه سال است پس حتماً بعد از شروع هر رکعت نیاز
 / قنبر است هر پنجین در شروع هر مشوط از تطواف استلام حجر
 است پس اگر نتواند که استلام آن نماید (سبب)

از دحضام مردم باید که بسوی حجره اسود متوجه شده تکبیر
و تهلیل بگویند چنانچه مذکور شد و نیز باید که استلام رکن بیانی
نمایند و این حسن است در ظاهر روایت و از همه بدیهی است که هر چه
این سنت است و سواي حجره اسود و رکن بیانی چیزی دیگر را استلام
نکنند زیرا چه پیغمبر صلعم همین دور رکن را استلام میباید نموده
و غیر آن را استلام نکرده و بسایده که ختم کند طواف را
با استلام حجره اسود و بعد از آن بیسایده نزد مقام ابراهیم هم رسد
در آنجا دو گانه نیاز گذارد یا در هر جا که میسر شود از مسجد
هرام و این دو گانه واجب است نزد علمای ما و شافعی و حنفی و مالکی
که سنت است زیرا چه دلیل و جواب آن یافته نمیشود و دلیل
علمای ما این است که پیغمبر صلعم بصیغه امر فرمود است که طواف
بکنند و را باید که بعد از طواف نه و دو حقت شوط دو گانه
آید و این وصیغه امر برای وجوب است و باید که بعد از گذاردن
دو گانه مذکور عود کنند بسوی حجره اسود و بعد از آن را
زیر آنچه مرویست که پیغمبر صلعم چنین کرد است و کلیه این است
که هر طوافیکند بعد از آن معنی بود پس در آن طواف عود بسوی
حجره اسود میباید زیرا چه هر گاه شروع طواف با استلام حجره

چپ شود پس شهادت بر روح سعی بیدار استقامت خواهد بود و نیاید
 طواف کند بعد از آن سعی بیدار نماید و استقامت کند این طواف تکبیر
 بعد از رکعت و در این طواف دوم میگوید و غیر طواف التَّحِيَّةِ
 میگوید و این طواف سب است مرد عجمی یا ماوراء النهر است
 و نزد امام مالک نیز واجب است و راجع به بعضی علمای علم بصیرت است
 است که هر که بپاید مرغانه کعبه را پس باید که طواف التَّحِيَّةِ
 نماید و دلیل علی این است که حدیثی است که در قرآن مجید
 امر کرده است بطواف حانۀ کعبه و طواف زیارت را را مراد است
 باجماع پس طواف زیارت فرض است و مقتضای امر مطلق تکرار
 نیست تا طواف بعد از تکرار طواف زیارت فرض شود و حدیثی که
 دلیل آورد است آنرا امام مالک راجع به روح طواف دوم
 دلالت میکند بر اینکه طواف دوم مستحب است و در حدیث
 حدیث مد آورده بر صلعم آن را طواف التَّحِيَّةِ نام نهاده است
 باید دانست که در حق اهل مکۀ طواف دوم سنت و واجب
 نیست و در حق طواف دوم در حق کسی سنت است که قدر
 نماید از این امر جای دیگر نماید برای حج و قدر حق آنها
 متعلق نیست چه آنها در مکه سکونت دارند * مسند ۱۷ *

بعد از طواف با قدم بسوی جبل صفا رود و بالای آن روزه
و بعد از آن متوجه شود بسوی خانه کعبه و تکبیر و تهلیل و روزه
بی پیغمبر صلعم بگوید و دست هبا بردارد و از خدا ایتعالی
حاجت خود را بخواهد بجهت آنکه پیغمبر صلعم چنین کرد است
و بجهت آنکه ثنا و درود مقدم از دعا گفته میشود تا بسبب آن
دعا مقبول شود چنانچه باینجهت ثنا و درود مقدم از دعا خوانده
میشود در دعا ها کپکه خوانده میشود در جا می دیکر و دست پا
پرده آشتن برای دعا سنت دعا است و باید دانست که بالای
جبل صفا آنقدر رود که خانه کعبه در نظر آید زیرا چه مقصود
از رفتن بالای آن متوجه شد چنانچه است بسوی خانه کعبه
* بمسجد الحرام * مجرم بختیار است در اینکه از هر دروازه
مسجد حرام که خواهد بیرون رود بسوی صفا و پیغمبر صلعم از
دروازه بنی مجنوم بیرون رفته بود بسوی صفا بسبب آنکه
دروازه مذکوره قریب تر است بسوی صفا به نسبت دروازه های
دیگر نه بسبب آنکه رفتن از دروازه مذکوره سنت است و باید دانست
که بعد از رفتن بالای صفا بعد از تکبیر و تهلیل و دعا در آنجا فرود آید
و بسوی مره رود و مشی نماید در آشنای راه با هبتگی و آرام تا آنکه

پرسند به وضعی که آنرا بطایر وادی میگویند و این تعداد دیدن شروع
 نکتند و پیوسته رود آنقدر مساوات که میان معنی احقرین واقع
 شد است و بعد از آن آهستگی و آرام بخشی نباید تا آنکه
 بهر طرف رسد پس صعود نماید بالای مروه و علیها نیک که بالای
 صفا کرده بود انتهایش نماید و بار از مروه بشوی صفا رود
 و هیچکس نیست موط نماید ویرا حد مروتست که پیغمبر صلعم خنیه
 نکرد اسب و باید که ابتدا نماید از صفا و تا بهر طرف رود و این را یکم
 شرط میگویند و در شرط اولی هفت شرط در بطایر وادی بدو
 بجهت آنکه مروتیست که پیغمبر صلعم خنیه کرد است و باید دانست
 که ابتدا کرده پس در صفا مگر بجهت آنکه پیغمبر صلعم
 فرمود است که باید اکلید پیچید که مذکور آن ابتدا نمود است
 خدا یعالی در قرآن متعدد و در قرآن متعدد ابتدا بذکر
 صفا است و باید دانست که دیدن میان صفا و مروه واجب است
 و رکعیست و این را سعی میان صفا و مروه میگویند و تافعی
 رح گفته است که آن رکعیست که پیغمبر صلعم فرمود است
 که خدا یعالی مکتوب کرد است اعنی واجب کرد آمدن
 و رسیده بهر طرف میان صفا و مروه سعی نماید و دلیل علیها ما

این است که خدا را تعالی در قرآن مجید فرمود است که گناه نیست
 بر کسی که طواف کند میان صفا و مروه و این دلالت میکند بر اینکه
 سعی میان صفا و مروه مباح است چه مثل این عبارت است تعالی
 نهوده میشود در امر مباح پس نگیز که رکعت و وجوب آن از این ثابت
 میشود و لیکن علیها ما قایل به وجوب آن شده اند بنا بر حدیث
 که کورجه آن دلیل است ظنی و از آن وجوب ثابت میشود نه رکعت
 و معنی مکتوبه که در حدیث مذکور است مکتوب
 است و یا بی است چنانکه در قول او تعالی است که مکتوب
 کرده شد هر شب و قتی که پیش آید یکی از شبها را موت تا آخر
 آید و بعد از سعی میان صفا و مروه اقامت نماید در مکه
 بحالت احرام زیرا چه او احرام حج نهوده است پس پیش از ترسایم
 کردن افعال حج از احرام آن بیرون نخواهد شد و درین ایام که در مکه
 اقامت مینماید هر وقت که خواهد طواف خانه کعبه نماید زیرا چه
 طواف خانه کعبه مانع از آن است چه پیغمبر صلعم فرمود است
 که طواف خانه کعبه بهتر از آن است و نیاز کار نیک و مشروع است
 پس هیچکس طواف خانه کعبه و لیکن در عقب این طوافها سعی
 نماید کرد میان صفا و مروه زیرا چه سعی نمودن میان صفا و مروه واجب

نیست. مستتر کبار و بطریق نقلی میال دعا و سرودن شعر الهی و منثور و
 نیست و مانند دانست که در این طوایف و بعد از هر خلعت شریف دو کلاه
 چهار کداه درونی و دژخانه را در دژخانه طواف میگویند و آن
 را حیات است. بنا بر آنچه سابق مذکور شد است * مسند ۱۶ *
 و باید که امام بقاریت حقیم ذی الحجة خطبه بخواند و در آن
 بیان و تعلیم نماید مناسک حج را چون رقتن پسوی مناسک
 گذاردن عرفات و واقف شدن در عرفات اعنی استادن در آنجا و فائده
 پسوی مرد لغه یعنیه رقتن پسوی آن و باید دانست که در حج
 سه خطبه است یکی اینست که میذکور بعد و خطبه دوم در عرفات است
 و در روز عرفه و خطبه سوم در مناست و اینجاست که در خطبه
 پس میان هر دو خطبه یک روز فاصله میشود و تفریح میدهد
 که از تفریح ششم تا بتاریخ دهم سه روز می در پی خطبه بخواند
 و در آخر این روزها ایام موسم حج است و حج کنندگان
 در آن مجتمع آیند و علمای مایه میگردند که مصلحت را در خطبه تعلیم
 مردم مان است و بتاریخ ششم مرد این آئین میخورانند و بستران
 خود را بپای خود راند و الترویج می نامند و تا تاریخ دهم و نهم است
 که در این بنهار عید و بذبح قربانی مشغول میشوند مردم مان پس

درین روز مرد مسافران را فراغت نیست پس آنچه مذکور شد
 که سه خطبه بخوانند و سه روز بتاریخهای مذکور واقع تر است
 و در آن تاریخ بیشتر است و باید دانست که بتاریخ هشتم بعد از گذاردن
 نیاز فجر در مکه یا این که مردمان بهینا روند و در آنجا اقامت
 نمایند تا آن زمان که نیاز فجر در روز عرفه در آنجا گذارند
 زیرا چه هر دوست که پیغمبر صلعم بتاریخ هشتم نیاز فجر در مکه
 گذارد و چون آن کتاب طلوع کرد رفت بسوی مناسا و در مناسا
 پنج نیاز گذارد ظهر و عصر و مغرب و عشا و فجر و بعد از آن
 وقت بسوی عرفات و بسایید دانست که اگر در شب عرفه در
 مکه بنیاند و نیاز فجر در روز عرفه در مکه گذارد و بعد
 از آن بسوی عرفات رود بساینطور که از راه مناسا بشکارد
 پس این جایز است زیرا چه درین روز از ای حج از مناسکه حج
 بهینا تعلفند ارد و لیکن اقتدا بر سوله خدا صلعم ترک میشود
 لهذا کسیکه چنین عمل نماید گناهکار میشود و باید که
 در روز عرفه بعد از نیاز فجر از مناسا بسوی عرفات روند بهجهت
 حد ینیکه مذکور شد ولیکن باید دانست که این بیان
 اولویت است و اگر پیش از نیاز از مناسا بسوی عرفات رود جایز

است و بر احوال چه ریاضی و ماسک حج بهما تعلیم اندازد و معتمد روح
 در مبسوط که مست که امام را باید که دفع مردمان در عرفات
 فرود آید و نهاده در حای عا و صده مارل نشود چه این تکبیر است
 و مناسب حالت تصرع بیست و حالت نزول در عرفات حالت تصرع
 است و نبرامید احاطت دعا در حیانت قوی تر است و بعضی گفته
 که مراد معتمد روح این است که در عین راء فرود نیاید تا راء
 برگردد و نه کارن تنگ شود و هرگاه وقت استوار ایل شود
 و وقت ظاهر رسد باید که امام در مردمان میان طهر و عصر هر دو را
 ادا نماید و ایگی اولاً خطبه بخواند و در آن خطبه تعلیم کند
 مردمان را طریقت و سلف و عرفات و مبرد لغه و رمی و غیرها
 و نه در قرسانی و حلقه سرو و طواف زیارت و سایر که دو خطبه
 بخواند و میان دو خطبه جلسه نباید چنانچه در خطبه جمعه
 میان دو خطبه جلسه می نمایند و دلائل ایجاب این است که پیغمبر
 صلعم چنین کرده است و امام مالک روح گفته است که امام اولاً
 چهار اذان بگوید و بعد از آن خطبه بخواند و بر احوال این خطبه
 برای وعظ و نصیحت است پس آن مانند خطبه می باشد و دلائل علیهای ما
 یکی عمل پیغمبر صلعم است چنانچه مذکور شد و در این است

که خطبه برای تعلیم مناسب است و جمع نبودن، نیاز
 ظهر و عصر در وقت ظهر از مناسب است و جمع است پس باید که خطبه
 پیش از نیاز بخواند تا در آن این حکم بیان نهوده شود و مردمان
 بدانند و باید دانست که در ظاهر بر آیت چنین آمده است که
 هرگاه امام بالای منبر رود و نشیمن باید که مؤذن اذان
 بگوید چنانچه در روز جمعه میگویند و از آیه یوسف زح
 مرویست که مؤذن اذان بگوید پیش از آنکه امام بالای منبر
 رود و نیز از آیه یوسف روح مرویست که اذان بگوید بعد از
 خطبه و صحیح همان ظاهر آیت است زیرا چه بفرموده هرگاه
 استساده بر نایب خود اذان بگفت مؤذن در پیش آن حضرت
 و باید دانست که هرگاه امام از خطبه فارغ شود باید
 که مؤذن اقامت بگوید چه این وقت شروع کردن
 نیاز است مانند جمعه و باید دانست که نیاز ظهر و عصر را
 جمع نیساید و وقت ظهر و اذان یک بگوید و اقامت دو باینطور که
 اول اذان بگوید و بعد از آن اقامت بگوید برای نیاز ظهر و بعد از
 آن برای نیاز ظهر باز اقامت بگوید برای نیاز عصر زیرا چه بنقل
 مشهور چنین آمده است و باید دانست که میان این هر دو نیاز

هیچ بهار بعد از آنکه کرده حق اگر بهار فعل کند مکرر است
 و بنا بر ظاهر روایت در بصورت ما را دان گفتن برای بهار غیر
 در کار است هر چه در سبب مسعود شدن بهار بعد از آن
 اول و میان بهار عصر و فصل رافع میسرود و بهار عصر متصل بهیچ ما بعد
 باد آن مکرر پس باید که برای آن آن د مکرر کند سوره
 * مسئله ۲۰ * اگر بهار ظهر عصر در عرفات امام بگذارد و حمله
 بگذارد حاضر است هر چه از آن حمله در ص میست * مسئله ۲۱ *
 اگر کسی در عرفات بهار ظهر را تنها بگذارد یا سه در مکان حوله
 پس باید که او بهار عصر در وقت عصر را در بهار در این حمله در
 و بعد از آن گفته اند که معرود بهر جمع من بهار در عصر را
 تا بهار ظهر را در حمله حمله میان دو بهار در عرفات بنا بر آن
 است که در ص را رجاحت است تا آنکه وقوف معرصات
 تا وقت در بهار باشد و معرود بهر محتاج است بآن و دلیل
 آن معرود بهر این است که گذاردن بهار در وقت بهار در ص است
 از روی ص پس ترک آن حا بر نیست مکرر و صورتی که در سرعت
 ترک آن آید است، آن در صورتی است که جمع بهار در هر دو بهار
 را با جماعت در ص امام و تقدیم بهار عصر بر وقت آن و جمع

بهر ذن آن و انبیا ظاهر بر ای میبایست جیاعت است زیرا چه
 بعد از متفرق شدن مردمی در موافق عرفات یا در مجامع شدن
 آنها برای جماعت نیاید عصر دشوار است بر آنها نه برای آن است
 که وقوف عرفات نبوده شود تا وقت در آن چنانچه صاحبین
 روح گفتند از ویرا چه منافات نیست میان نیاز گذاردن به وقت
 و میان وقوف چه مصای در وقت گذاردن نماز نیز و وقوف
 است. احقرات و بعد از آن باید دانست که آنرا بیک پیغمبر روح
 شرط جمیع نبودن نیاز ظاهر و عصر در عرفات این است که
 هر چه و نیاز امام باشد جمیع میکنند و بکرم باشد و فرزند
 گفتست که شرط این است که امام و احرام یافته شود و نیاز
 عصر حتی که اگر شخصی نیاید نماز ظهر را با امام در جماعت و در
 نماز عصر با امام در جماعت بشریک شود یا نماز ظهر را با امام
 بجماعت ادا نماید و بعد از آن احرام حج نماید پس در بین
 هر دو صورت جمیع نمودن میان نماز ظهر و عصر و یا جایز
 نیست نزد این پیغمبر روح و فرزند فرج جایز است و دلیل
 بر قدر این است که چیزی نیست که در صورت جمیع نیاز عصر
 از وقت بخود مقدم واقع میشود پس شرط است که امام و احرام

یافته شود در آن و دلیل اینست که تقدیم بهای
 عصر امری است که ملاقات قیاس است و حواله آن از سر معلوم
 شد است در صورتیکه بهای عصر ضایعه شود در وقت ظهر
 بعد از ادای بهای ظهر بجهت با امام در حالت احرام صحیح
 پس تقدیم آن نهوده حواله شد در صورت مذکوره فقط و بعد
 از آن باید دانست که در مک روایست که اگر ایستاده روح آمده است
 که شرط صحیح این است که با فتنه شود پس امری است که در وقت
 احرام متعین شود پیش از وضع صحیح و در روایت دیگر آمده
 است که مقدم از بهای احرام ضروری است در حالت مقصود همان
 بهای است پس تقدیم احرام در آن کافی است اگر بعد از
 وقت روا باشد * مسئله ۲۲ * بعد از مراعات هر دو بهای
 باید امام را که مع قوم موجه شود بسوی موقوفه و استاده شود
 قریب محل رحمت را پس محل را موقوف اعظم تر نامند و موقوف
 محیی حامی استادن است * مسئله ۲۳ * عرفات شیه
 موقوف است اعیان استادن در عرفات و بر همه جایز و
 محترم است مگر موصی که آنرا طی عرفه میگویند و بر او
 بیعت بر صلعم در مودایت که عرفات شیه موقوف است و لیکن

از جان دارند اختر از نپسا گمید و در اینجا استاده مشرب و مزاج
 بویه موقف است مشر وادی معسرو و اثر ان اختر از نپسا گمید
 و در ان استاده مشربید * مسمله ۴۳ * سزاوار است
 مرا امام را که استاده شود در عرقه بر احاطه خود نیرا چه
 پیغمبر صلعم استاده شد بود بر ناقة خود و معین الکر استاده
 شود بر قدم خود جایز است و یکی آنچه اول مذکور شد افضل است
 چه آن عمل پیغمبر صلعم است * مسمله ۴۵ * سزاوار است
 مرا امام را که بر بقیله استاده شود نیرا چه پیغمبر صلعم
 چنین کرده است و اینرا بهتر فرمود است و بسایر که دعا
 بخواند و تعلیم کند بهر دمان مناسب حج را نیرا چه
 مروجی است که پیغمبر صلعم در روز عرقه هر دو دست خود را
 بر داشته دعا میخواند چنانچه مسکین و محتاج دست
 خود را در از کرده طعام میخواند و هر دعا گیکه خواهد بخواند
 انکر چه بعضی از دعاها منقول است و تفصیل آن در کتاب عدۃ
 الناسک فی عدۃ من الناسک مذکور است * مسمله ۴۶ *
 سزاوار است مردمان را که استاده شوند قریب اسامی زیرا چه
 امام دعا میخواند و تعلیم مناسب حج میباید پس آنرا

الشرف بم امام خواشد استاد خواهد رسید دعای امام را و ماه
 خواهد شد بکثرت آن را و سزاوار آنی است که استاده بنویسد مردمان
 در میان امام قاروی آنها بسوی غسل شود و آن زمان افضل است
 در ساعات شبیه موقوف است چنانچه مذکور شد و باید که محرم
 پس از وقت غروب غسل کند و بجهت تمام دعا بخواند اما این
 غسل سه سبب است واجب نیست و اگر اکتفا نماید بر وضو جایز است
 مسائله چهارم در وقت احرام و بجهت تمام دعا خواستن
 و بجهت آن است که پیر صلعم درین موقت بگوید دعا درسته
 بود در حالت خود و آن دعا مستجاب شد است مگر در حالت
 بعضی ارکانها چون کستن مسلمان صاحب و ظلم و تعدی اعصی
 کما یامیکه تحقیق عمار تعاق دارد * مسئله ۲۷ * ناید که
 در موقت عرفان بلبه مگردن ساعت ساعت و امام مسالک روح
 که سبب قطع کند تا بید را بخورد و قوت معرفات و راحت
 معنی بلبه احباب است پس احباب هرمان تا آنوقت بود که
 مستعمل شده بود بعلل ارکان و حق مستعمل ارکان سد حاجت
 احباب ربانی بپایند و دلیل علیهای ما مکیه آن است که مره است
 که پیر صلعم شبیه قلم میگفت در آن زمان که می آمد

به پنج پاره آن آید و در هر یک از این است که تلبیه در پنج ما نهد تکبیر است
 اگر نه از پس باید که تلبیه بگوید تا آخر احرام * مسئله ۲۸ *
 بعد از غروب آفتاب در روز عرقه امام را نباید که افاضه نماید
 اعنیه مع مردم مان کوچک نماید از عرفات و با هستگی و آرام
 برود پس روزی بگذرد تا آنکه ببرد لغه برسد به جهت آنکه بپوشد
 صلح بعد از غروب آفتاب کوچ میگرد و به جهت آنکه در آن اظهار
 مخالفت که اقران است و دیگر بر صلح در راه بر ما حله خود با هستگی
 و آرام میرفت * مسئله ۲۹ * اگر کسی را خوف از دحام باشد
 و بنا بر آن پیشتر از امام کوچ نماید ولیکن از سرحد زمین عرفات
 بیرون نرود پس این جایز است زیرا که آن عرفات تجاوز نکرد است
 و افضل این است که استاده ماند در مقام خود تا شرمع در افاضه
 پیش از وقت آن لازم نیاید و اگر بعد از غروب آفتاب و بعد از
 افاضه امام اندکی درنگ نماید بسبب خوف از دحام در آن
 مضایقه نیست به جهت آنکه مرویست که عایشه رض
 بعد از افاضه امام آب خواست و روزه افطار کرد و بعد از آن
 افاضه نمود * مسئله ۳۰ * بعد از رسیدن بهزد لغه مستحب
 این است که روقوف نماید اعنیه استاره شود و قریب

کردید که آن را جبل قزح میگویند زیرا چه پیغمبر صلعم استاد
 شده بود قریب این جبل و همچنین شهر رمن و بسایده که
 احترام نماید از فرود آمدن فرهاد چه در آن ضرر است در
 حد گذرند چنان پس بر سر راه فرود نماید بلکه
 در جانب راست یاد حساب چپ آن فرود آمد و مستحب
 این است که استاد شود درس امام بنابر وجهی که مذکور شد
 در وقوف عرفات * مسند ۳۱ * در مزدله جمع کنند امام
 میان نهار مغرب و عشاء و آن نهار و نهار را با جماعت ادا نمایند
 در وقت عشاء یک اذان و اقامت در فرج گفتند که اذان بگو
 بگوید و اقامت دو حناچه بعد از اقامت در وقت جمع نبودن
 میان ظهر و عصر یک اذان و دو اقامت گفتند میسود در نعل علیها
 یکی این است که بر وایت حابر رض آمده است که پیغمبر
 صلعم در مزدله جمع کرد همان نهار و مغرب و عشاء اذان و اقامت
 و اقامت و اخذ دوم این است که نهار عشاء درین صورت در وقت
 خود است و اقامت برای اعلام حاضران است پس اقامت علیحد
 برای آن در کار نیست برای اعلام و علاقت نهار عصر در عرفات
 چه آن گذارد میشود مقدم از وقت خود پس برای آن اقامت

: یغیره رکراست برای اعلام و باید دانست که میان نماز
 یغرب و عشا در مزدلفه نماز نفل نباید گذارد چه آن مغل و مذاقی
 صحیح است و اگر میان نماز مغرب و عشا نماز نفل شکذازه
 یا پیچیزی دیگر مشغول شود باید که اقامت دیگر گفته شود
 برای نماز عشا زیرا چه درین صورت فصل واقع میشود میان آن
 فرد و نماز بلکه بزار این بود که درین صورت اذان دیگر
 نیز گفته نمیشد برای نماز عشا چنانچه اگر میان نماز ظهر و عصر
 در عرفات فصل واقع میشود بطور مذکور اذان دیگر برای نماز
 عصر گفته میشود ولیکن در اینجا اکتفا نموده شد به اقامت دیگر
 برای نماز عشا بجهت آنکه مریست که پیغمبر صلعم نماز مغرب
 گذارد در مزدلفه و بعد از آن طعام تناول فرمود و اقامت دیگر
 گفته شد برای نماز عشا و نماز عشا گذارد بی آنکه اذان دیگر گفته
 نشود برای آن و باید دانست که برای جمیع نهودن میان نماز مغرب و عشا در
 مزدلفه جماعت شرط نیست نزد ائمه عتیقه رح نیز چه نماز مغرب درین صورت
 گذارد میشود و بعد از گذشتن وقت آن بخلاف جمیع نهودن
 میان نماز ظهر و عصر در عرفات چه در آن نماز عصر شکذازه میشود
 مقدم از وقت آن * منممله ۳۲ * اگر شخصی نماز مغرب

بگذارد را ثنائی را پیش از رسیدن بحرانیه پس این جائز
 نیست نزد ائمه و صحابه و اولاد ائمه و اعداء آن لازم است
 باید امیکه صبح صادق قیام کند و نزد ائمه یوسف روح آن نیازها
 است ولیکن آن شخص بسبب این عمل گناهکار میگردد و همین
 اختلاف است در صورتیکه بگذارد کسی نماز مغرب را در عرفات
 بعد از غروب آن قناب پیش از اقامه و دلیل ائمه یوسف روح این است
 که شخص مذکور بگذارد است نیاز مغرب را در وقت آن پس بر او
 اعاده آن واجب نخواهد شد چنانچه بر او اعاده آن بعد از مدتی
 صبح صادق قرار جب تپیشود ولیکن تاخیر مغرب در صورت مذکور
 سنت است و شخص مذکور قرک این سنت نبوده است بنا بر این
 گناهکار میشود و دلیل ائمه صحابه و اعداء این است که پیغمبر
 صلعم در ثنائی را با ائمه درین فرمود که نیاز پیش تست و مراد
 از این این است که وقت نماز مغرب پیش است و این اشاره است
 بسوی آنکه تاخیر نماز مغرب واجب است و منتهای وجوب آن
 نیست مگر آنکه بسبب تاخیر جمیع نبودن آن یا نهان عشاء ممکن
 میشود در منزلت اولی که بر شخص مذکور اعاده آن واجب است مادامیکه
 صبح صادق نشود تا آن شخص را بسبب اعاده آن جمیع نبودن

میان آن هر دو نیا از حاصل گرفته و بعد از آن در صبح صادق
 جمع میکنیم نسبت این اساقفه می شود اعاء که آن نیا از مغرب
 و باقیه را نسبت که بعد از آن در صبح صادق امام را باید که
 در نزد آن نیا از فجر با جماعت ادا نماید بعد از اول وقت فسیح
 و باقیه ساندن چیزی از آن تاریکی شب به جهت آنکه این مسعود
 در فلز وایت کرده است که بهر سببیکه بیشتر هر صلعم نیا از فجر
 در روز بعد ادا کرده است در مزدلفه در اول وقت فجر و به جهت آنکه
 به سبب گذاردن نیا از فجر در اول وقت آن فراغت حاصل میشود
 برای وقوف بهزدلفه پس جایز خواهد بود پیش از وقت چنانکه
 جایز است تقدیم عصر پیش از وقت آن در عرفات و بعد از آن باید
 که وقوف نماید امام بهزدلفه و وقوف نماید بر مردمان با امام
 و بعد عام مشغول باشند زیرا که بیشتر هر صلعم و قرفا نهود است
 بهزدلفه و دعای نهود است در حق امتنان خود حق است
 این دعا مقبول شد ایت در حق مطالب چون رخصت
 و چون بناحق مثلا و این را ما بت کرد است این عباس ریش
 و بعد از آن باید دانست که وقوف بهزدلفه واجب است نزد علما و ما
 و دیگران هیچ نسبت حق که اگر ترک نماید آن را بیشتر از آنکه پیش
 از آن

و زاردم اعراسی قمرانی موس و بود شاعری روح آن رگی است و در آنچه
 خداوند تعالی در قرآن مجید امر کرده است مایمکه ذکر خداها پیوسته
 فرد مسخر حرام که عمارت است از مردان و از امور فرخنده
 و صیبت ثابت میشود و دلیل علیهای ما این است که پیغمبر صلعم
 صفای اهل بیت خود را بدستوار و قوف بهودن بهرد لده در وصف
 سب فرستاد و روانه کرد آیه را از مرد لده و اکرو و قوف بهرد لده
 رکن حج می بود از این پس بهر کرد پیغمبر صلعم و جواب از داند
 شاعری روح این است که در روایت مذکوره ذکر خداوند تعالی مذکور است
 و ذکر بهودن بهرد لده از این کان حج بیست باجماع پس معلوم شد
 که از آیه مذکوره در صحت مراد بیست و دلیل و جواب آن بر دلیلیهای ما
 این است که پیغمبر صلعم در مرد است که هر که بعد از او خاصه و قوف
 بهاند بهرد لده پس حج او بهام میشود و در حدیث پیغمبر صلعم
 تمام حج را معین بهود است و قوف بهودن بهرد لده و این
 تعلیل دلیل میکند بر آنکه و قوف بهودن لده واحد است و لیکن
 اگر ترک کند آن را کسی بسبب عذر و عیب و بیپاری
 یا ترک کند بسبب حرف از دحام پس در نه صورت بر او هیچ حیر
 لازم نیاید و بسا بر آنچه مذکور شد که پیغمبر صلعم صفا می

اهل بیت خود را پیشتر فرستاده بود * مسئله ۳۳ *
 نزد لغه شهید موقوف است اخنی بجای استادن است مگر
 موضوعی که آن را وادی محصور میگویند چه آن موقوف نیست
 و بنا بر حدیثیکه سابق مذکور شد است در میان وقوف بحرفات
 * مسئله ۳۴ * بعد از طلوع آفتاب باید امام زاده از منزل لغه
 کوچ نیساید و مردمان شهر اعیان او تا آنکه بنهار سینه چنین
 مذکور است در مختصری قد وری و این غلط است و صحیح این است
 که کوچ نباید از منزل لغه در وقت فجر بعد از روشن شدن آن زیرا چه
 پیش از صلح کوچ نبود است پیش از طلوع آفتاب و باید دانست
 که بعد از رسیدن بنهار شروع نباید در رمی چهره سال از چهره عقبه
 که نام موضعی است و مراد از رمی انداختن سنگریزه است
 و طریق رمی چهره عقبه این است که رمی کنند استاده شود
 در بطن وادی که نشیب است و انداز سنگریزه را بجاانب چهره عقبه
 که بلند است و باید که بیند از دهفت سنگریزه را که قابل خذف است
 و خذف عبارت است از اینکه بنهد سنگریزه را بر سر انگشت
 سبابه و سر انگشت ابرام را بنهد و بعد از آن بیند از و آنرا
 و حاصل آنکه رمی نماید بسنگریزه کوچک که قابل خذف

باشد نه بس گزیند و نیز از رگ و نیز آنچه بیغیر صلعم فرمود است
 که از آن بیغیرند و هر خود را که رومی نماید سنکس و نیز که تا بل
 خدا است و نباید که بعضی از شها اید از مانند مرید و نیز از
 و معنی از و مرید باید و سنکس نیز که اندک بزرگ باشد به نسبت
 سنکس نیز که تا بل خدا است جایز است و نیز آنچه مقصود رومی
 است و آن حاصل است ولیکن نباید که رومی نماید و سنکس ای نیز رگ
 که بسبب آن اید از صد یغیر و باید دانست که دلیل بر شروع نبودن
 و رومی چهاره العقیه این است که پیغمبر صلعم بعد از رسیدن به بنا به پیچ
 کنار متوجه نه شد تا آنکه فراغت نمیکرد از رومی چهاره العقیه
 * مسئله ۳۵ * اگر کسی رومی نماید چهاره العقیه را از جانب
 فوق آن که بلند است جایز است و نیز آنچه فکر چهاره عقیه
 بهاء و وضع مناسب است ولیکن افضل این است که از یمن و ادب
 آمد مکان نشیب است رومی نماید و باید که با هر سنکس نیز تکبیر
 بگوید صحیحی می رسد از این مسعود و این شهر رض و اگر بجای
 تکبیر سبحان الله بگوید جایز است چه بسبب تسبیح یعنی حاصل
 میشود ذکر که از آن ادب رومی است و باید که وقوف نماید و نیز
 چهاره العقیه و نیز آنچه پیغمبر صلعم در آنجا و قربان است

و باید که تلبیه قطع نماید با اول سنگریزه به جهت آنکه جا بر
 رض روایت کرده است که پیشتر صلعم قطع مینموده تلبیه را نه
 انداختن اول سنگریزه که رمی میکرد آن را در جیره عقبه و بتدائیل
 هایه دانست که کیفیت رمی این است که بنهد سنگریزه را
 به پشت انگشت ابهام راست و با استعانت انگشت سیاه بگیرد
 آن را و بپندارد آن را و مقدار رمی این است که میان رمی
 کنند و میان موضع افتادین سنگریزه مبیافت پنج ذراع باشد
 پس زیاده آن و چنین روایت کرده است آن را چوبن روح از ابی حنیفه
 روح و وجه آن این است که انداختن سنگریزه در کمتر از پنج ذراع
 رمی نیست چه آنرا بطرح میگویند و عرفان رمی و این
 معنی رمی در آن نیز یافته میشود لهذا اگر بطرح نماید کسی
 اعنی اندازد سنگریزه را در کمتر از پنج ذراع پس این کفایت
 میکند چه این رمی است یا اعتبار لغت و لکن آنکس گناهکار میشود
 بسبب مخالفت سنت و اگر بنهد سنگریزه را بر جیره العقبه
 و نیندازد آنرا پس این کفایت نمیکند چه این اصلاً رمی نیست
 * مسئله ۳۶ * اگر اندازد کسی سنگریزه را در جیره العقبه
 یا بنطور که بیفتد آن سنگریزه قریب جیره عقبه و بآن نرسد

پس این کفایت میکند و ریاضه احترام نبودن این میکی نیست و اگر
 آن سنگر مرد و در اقدار این پس کفایت نمیکند زیرا که رمی به
 قرمت و عبادت است بر خلاف قیاس و آن مخصوص است بهکان
 خاص * مسأله ۳۷ * اگر شفت سنگریزه را دفعه اندارد
 کسی پس این یکبار شهره میشود و مزاجه نوع دلالت میکند
 و اینک شفت سنگریزه بهفت بار باید انداخت * مسأله ۳۸ *
 چادر است که سنگریزه بگیرد از هر جا که در اشد مگر از نزدیک
 حجره عقبه که سنگریزه نگیرد و اگر قتی از فردن آن مکروه است
 و مزاجه آن سنگریزه مردود است اعنای مردود ملائکه است
 و حسن منقول است پس مردوستی آن برای رمی مکروه است و معرجه
 اگر حنیی کند حاذق است چه رمی بآن نیز متعین میشود
 * مسأله ۳۹ * رمی نبودن در چیزیکه از اجزای زمین است
 حاصر است نرد علیهای ماری را چه مقصود قتل رمی است و آن حاذق
 میشود بهر چیزیکه از اجزای زمین است حنا نچه حاصل میشود
 بسنگ بخلاف آنکه اگر رمی نباید بطلان و نقره زیرا که آن را
 نثار میکنند نه رمی * مسأله ۴۰ * بعد از فراغ رمی حجره
 العتید در بانی نباید اگر خواهد و بعد از آن حلقه دهد رمی سر را

بناقص و نه یک آن را بجبهت آنکه سرویست که پیشتر صلعم
فرموده که اول از متاسک خنجر درین روز منی جیره عقبه است
و بعد از آن ذبیح و بعد از آن حلق و بجبهت آنکه حلق از اسباب
تکلیل است اعنی محرم بسبب آن از احرام بیرون می آید
و هیچکس از بیع آن حلال نمیشود محرم مختصر بسبب ذبیح شدن
پس ضرورتی است که زمانی بر آن هر دو مقدم نهوده شود و بعد از آن
باید دانست که خلف از مضافات احرام است اعنی از جمله
آنچه ها است که محرم را منع است پس باید که ذبیح مقدم
نهوده شود بر آن و اینکد و نیز گویند که اگر خواهی قربانی ذبیح
نباید پس وجه آن این است که ذبیح نبودن قربانی در حلق مفرد
نفل است و در اینجا کلام در حج مفرد است پس او مختار است
اگر خواهد قربانی نماید و اگر بخواهد نکند * منسمله ام *

خلف نهوه نافع است به نسبت قصر و بجبهت آنکه پیشتر صلعم
فرموده است که رحمت کند خدا این تعالی محققین را اعنی کسانی را
که حلق نمی نمایند و کسی از حاضران سوال کرد و گفت
مقصرین را نیز یا رسول الله اعنی کسانی را که قصر
می نمایند پس فرمود که رحمت کند خدا این تعالی محققین را

و باز سرال کرد و ایل مد کوز مار پسته صلعم و مرغ و
 که رحمت کند حدای بنحالی محلقین و او در مرتبه سوم یا چهارم
 هر موه مقصر این و آن است آنکه بسبب حلق دفع حرکت و وحدت احسن
 حاصل میشود نه نیست قصر پس حلق بهتر است عمل است
 و قصر بهتر است و صور * مسدود * ۴۴ * حلق ربع سرکائی است
 و با بر قیاس آن در مسیح سرد در صور و تمام سوارای است که با
 آنکه در آن اقتدای رسول خدا صلعم حاصل است و با با
 دانست که قصر عبارت است از آنکه بهر دانه موی سر نه عدد
 سر ایکست * مسدود * ۴۴ * هرگاه مقصر حلق یا قصر
 نماید در روز عید پس شبه حذر و در احلال میشود اگر در ایام
 سالک روح کعبه است که حذر حلال نیست و در ایام و احده
 شود و او را حلال آن است اما آنکه نسبت آن رحمت حجاج
 بود امر سر و دلائل عاقلان مانی است که در پی صلعم در حجاب
 در موه است که ویرا شبه حذر حلال است مگر در وقت قیاس
 سالک روح به قیاس آن مقبول نیست و در عاقلان مانی حجاج
 نبوده در مساوی در حذر حلال نیست ویرا حذر حلال
 شایع روح و دلائل عاقلان مانی است که این حجاج در دفع

شش و است بزن پس این نیز موخر نموده خواهد شد تا آنکه
 او حلال شود و بیایم و کپال و بعد از آن باید دانست که رمی جهرة
 از اسباب تکلیف نیست نزد غلپای ما و شافعی رح میگوید که
 آن نیز از اسباب تکلیف است زیرا چندی رمی جهرة عقبه موقت
 است هر روز عید مانند حلق پس رمی نیز سبب تکلیف است بهیچ
 خلقت و دلیل غلپای ما این است که آنچه از اسباب تکلیف است
 پس آن در غیر وقت خود جایز میشود و حلق چنین است و رمی
 چنین نیست بهیچ طواف زیارت چه این از اسباب تکلیف
 نیست بلکه تکلیف است بعد از طواف زیارت بسبب حلق مقدم
 نه بسبب طواف زیارت و باید که مکرم بعد از رمی و حلق
 و بیچ در روز عید بیاید بی که یا بعد آن روز بتاریخ یازدهم
 یا بتاریخ دوازدهم پس طواف خانه کعبه نماید و این طواف
 به طواف زیارت میشود و این نیز هفت شوط است زیرا چه
 مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و آله از حلق فراغت نمود پس
 بی که آن طواف خانه کعبه کرد و بعد از آن مراجعت نمود
 بی آنکه ظاهر بینا گذارد و باید دانست که وقت طواف
 زیارت سه روز است که آنرا ایام نحر میگویند و آن (در هر)

و بار دوم و در از هم ماه ذی الحجه است و در اجه حدایتعالی عظم
 کرد طواف را و در سجده فرمود پس بتدریج وارد سجده فرمود باید که طواف
 کنید پس رقت در سجده طوافی زیارت یک است و باید دانست که اول
 وقت طواف بارب بعد آورد میدی صبح روز عید است و در اجه ما
 قبل آن ایچا رسد اسب و وقت و قوسه عرفات اسب و طواف
 زیارت بعد از و عرفات است ^{۴۴} و مسکنه ^{۴۴} در هم
 روز را ایام تحر که طواف زیارت نباید محرم جایز است اما
 و در اول که روز عید است افضل است حیثیچه ^{۴۴} مع بودن قربانی
 در روز عید افضل است چه در حدیث آمده است که افضل ایام
 نصر اول آن است و باید دانست که اگر بعد از طواف قدوم
 سعی نهوده باشد میان صفا و مروه پس رمل نکند و سعی طواف
 و سعی ند نماید میان صفا و مروه و اگر بعد از طواف قدوم
 سعی میان صفا و مروه نه نهوده باشد باید که رمل نماید
 و طواف زیارت و بعد از طواف زیارت سعی نماید میان
 صفا و مروه زیراچه اس سعی مشروع نیست مگر یکبار و سه مرتبه
 و رمل نیز مشروع نیست مگر یکبار و طوافیکه بعد آن سعی است
 و باید دانست که بعد از طواف زیارت و رکعت نه نگذاره

زیرا چه دو شکانه برای ختم طواف واجب است شرطاً و بی‌شرط
 باشد خواه فرض خواه نفل بنا بر وجهیکه سابقاً مذکور شد است
 و طواف دوم * مسئله ۴۵ * بعد از طواف زیارت چهار بار
 نیز حلال می‌شود ولیکن بسبب حلق سابق نه بسبب طواف
 زیارت چه سبب تعلل همان حلق است نه طواف ولیکن
 بعد از آن سبب در حلق حلت جماع مؤخر گردد انبیه شد است
 * مسئله ۴۶ * طواف زیارت فرض است در حج و از ارکان
 حج است زیرا چه خدا ایتها را در قرآن متعین بآن امر کرده است
 و فرموده است که باید که طواف نمایند و ربیت عتیق را که عبارت
 است از خانه کعبه و باید دانست که این طواف را طواف
 الفاضل و طواف دوم البصر نیز می‌گویند * مسئله ۴۷ * تاخیر
 نمودن طواف زیارت از ایام تحریر مکروه است به جهت آنکه
 مذکور شد که طواف زیارت موقت است با ایام مذکوره پس اگر
 تاخیر نماید کسی طواف زیارت را از ایام مذکوره لازم می‌شود
 بر او دم اعتسی قربانی نمودن نزد ایدئینیه روح و بیان آن
 بخواند الحمد و رباب جنایات حج انشاء الله تعالی و باید دانست
 که بعد از طواف زیارت باید که مراجعت نماید بهنا و در آنجا

بمقامت نباید، جهت آنکه بجهت صلعم حدی نهاده است و بجهت
 آنکه در می بر او باقی است و موضع آن می باشد * ۲۸ * هرگاه
 را بحد سود آن کتاب در ورود دوم از باغ بصر می نباید در سه
 حیره را با اینطور که ابتدا نباید بجهت که متصل است به مسجد
 حدی پس در می کند آن را جهت سنگ و مره و تکدر بگوید مع
 هر سنگ مره و قوف نباید برد آن حیره و بعد از آن در می کند
 حیره که را که متصل حیره اول است مانند در می حیره اول و قوف
 نباید برد آن در مانند اول و بعد از آن در می نباید حیره عقیه
 را مانند در می حیره اول و لیکن قوف نه نباید برد حیره
 عقیه هیچ چیز بر این کسر است و در حدی رسول خدا صلعم
 و باید که در می نباید برد حیره تین در مقامیکه و قوف میباید در میان
 و حیره حدی ایتعالی و بنای او ادا نباید و تکدر و قوف لیل بگوید
 و در حدی حدی صلعم و دعا خواند برای حاجت خود و دستها
 بردارد بجهت قول بجهت صلعم که دستها برداشته میسرود منکر
 در جهت موضع و ذکر کرد از آن حیره شد و حیره را که مذکور
 شد، مراد از آن برداشتن دستها است برای دعا و باید که در می
 جهت موقت در دعا خود ظاهر معرب میباید برای مومنان

و نیز اچه پیش از صلعم در دعای خود گفتست که اللهم اغفر للعاج
 و این استغفر له العاج یعنی بار خدایا آمرزش کن حاجیان
 را و کسی را که طلب آمرزش کنند حاجیان برای او و بعد از آن
 بایند دانست که قاعده این است که هر رمی که بعد از آن رمی دیگر
 است پیش بعد آن وقوف است زیرا اچه آن وسط عبادت است
 پس در آن دعا بخواند و هر رمی که بعد از آن رمی دیگر نیست
 پس بعد آن وقوف نباید زیرا اچه عبادت منتهی شده لهذا بعد
 از رمی جهره عقیده و وقوف نیست در روز عید نیز * مسئله ۹ *
 بتاریخ دوازدهم ذی الحجه نیز رمی کند هر سه جهره را بعد از
 وقت زوال تا کتاب چنانچه بتاریخ یازدهم میبایند و بعد
 از آن اگر نخواهد تعجیل نماید در کوچ فیه و کوچ نماید
 و بلکه زود و اگر اقامت نماید در آنجا بایند که رمی کند هر سه
 جهره را بتاریخ سیزدهم بعد از وقت زوال و افضل همین است که اقامت
 نماید در زمانه بتاریخ دوازدهم و رمی نماید بتاریخ سیزدهم چه
 بیغیر صلعم چنین کرد است و باید دانست که جایز است ویرا که
 بتاریخ سیزدهم پیش از دمیدن صبح صادق از مناهج کوچ
 نماید و اگر توقف نماید حتی که صبح صادق برسد درایی

هنگام جایز نیست و در آنکه کوچک نماید بغیر رمی زیرا که بعد
 از دمیدن صبح صادق وقت رمی می رسد و درین اختلاف
 شافعی راجح است و اگر درین روز رمی نماید بعد دمیدن
 صبح صادق پیش از وقت زوال جایز است نزد ابیحنیفه و
 بقا بر استحسان و صاحبین رحم گفته اند که رمی پیش از وقت
 زوال درین روز نیز جایز نیست چنانچه در روزهای دیگر
 جایز نیست و تفاوت نیست میان این روز و میان روزهای دیگر
 مگر همین قدر که درین روز پیش از دمیدن صبح صادق کوچک
 نمودن ویرا جایز است بخلاف روزهای دیگر و باید دانست
 صبح صادق درین روز هرگاه کوچک کردن ویرا منع شده پس
 درین هنگام این روز بهتر از روزهای دیگر گریه و دلیل
 ابیحنیفه رحم یکی این است که مذهب ابن عباس رضی موافق
 مذهب ری است و دوم این است که هرگاه درین روز
 اثر تخفیف ظاهر است در حق ترک رمی با بنظر که جایز
 است و در آنکه کوچک نمودن پیش از دمیدن صبح صادق پس باید که
 بطریق اولی ظاهر شود در حق جرم تعدیم رمی پس در وقت زوال
 بخلاف سایر روزها و در هر دو روز هم جرم تعدیم رمی جایز نیست مگر

بعد از وقت زوال بنا بر روایت مشهور نیز اچده ترک رمی در آن دو
روز جایز نیست پس باقی خواهد ماند بر اصلیکه مرویست
بنا بر روایت مشهور و اما روز عید پس اول وقت رمی درین روز از
صبح صادق است و شافعی روح میگوید که اول وقت رمی
در روز عید بعد از نصف شب است بجهت آنکه مرویست که
پیغمبر صلعم اجازت داد درین روز مرشپانان را که رمی نمایند در
وقت شب و دلیل علیهای ما این است که پیغمبر صلعم فرمود است که رمی
نکنید جهره عقبه را مگر بعد از صبح صادق و در بعضی روایات آنجا
است که فرمود رمی نکنید جهره عقبه را مگر بعد از طلوع آفتاب
پس از حدیث اول ثابت شد که اول وقت آن بعد از صبح صادق است
و از حدیث دوم ثابت شد که افضل وقت آن بعد از طلوع آفتاب است
و حدیثیکه دلیل شافعی روح است تاویل آن این است که میراد از آن شب
پانزدهم و شب دوازدهم است زیرا که شب عید از صبح وقت و قوف
عرفات است و رمی بعد از قوف عرفات است پس با اینصورت وقت
رمی بعد از شب عید خواهد بود و بعد از آن باید دانست که نزد
ابوحنیفه روح در روز عید وقت رمی از صبح صادق است تا غروب
آفتاب بجهت قول پیغمبر صلعم که اول مذاککه حج درین روز رمی

است پس از این حد ث معلوم شد که این روز تنها مدت رمی است و
 آنها می آن معروف است و باید است و این موجب روح مرد است که در وقت
 مذکور این صبح تا وقت روزه است و حد ث مذکور حجت است بر او
 و اگر تا حد ث بپایند در روز چهارشنبه تا آن صبح وقت شب رسد باید
 که رمی کند در وقت شب و در او هیچ لازم نیست پس آنکه سبب حد ث
 میمان که مذکور شد و اگر تا حد ث بپایند در روزی که چهارشنبه
 تا آنکه روز دیگر رسد باید که رمی کند و اگر در روز دیگر
 در وقت رمی است و در این صورت لازم است که رمی آن در روز چهارشنبه
 موجب سبب تاخیر بهر دو رمی است و این حد ث آن چهارشنبه مذکور
 می است * مسئله ۵۰ * اگر رمی کند کسی چهارشنبه و در حالت
 سوامی حایر است نسبت آنکه فعل رمی و ریت کالت بر حاصل میشود
 و باید دانست که قاعده این است که هر ریتی که بعد از آن رمی دیگر است
 پس اصل در آن این است که رمی بپایند آنرا در حالیکه
 پیاده باشد و ریتی که بعد از آن رمی دیگر نیست پس آن رمی
 کند در حالت سواری و بر او ریتی که بعد از آن رمی دیگر
 است پس بعد از آن وقت و دعاست چنانچه سابق مذکور
 شد پس باید که این رمی بپایند در حالیکه پیاده است تا تصریح

روجه احسن متحقق شود و بیان افضلیت از این یوسف شرح
 مرویست * مسئله ۵۱ * باید که در مناسبت بخت نهانید
 در شب ها یکدور روز آن رومی است و اگر ترک نهاید و بخت
 نهاید در آن شبها در جای دیگر پس آن مکرره است زیرا چه
 بی غیر صلعم درین شبها در مناسبت وقت میفرمود و غیر رضایا دین
 می نبود هر کسی را که اقامت نمیکرد بیجا در شبهای مذکور و معینا
 اگر کسی عهدا بخت نهاید در آن شبها پس بر او چیزی
 لازم نیست آید نزد عیالهای ما برخلاف قول شافعی روح و ایل عیالهای
 ما این است که وجوب بخت در مناسبت در شبهای مذکور به جهت
 آنست که تا به پیدای آن رومی آید شود در روزهای مذکور و
 واجب لنفسه نیست پس بخت در مناسبت در شبهای مذکور از انبیا
 حج نیست لهذا بسبب ترک آن حیر نقصان آن واجب نخواهد
 شد * مسئله ۵۲ * اگر کسی اسباب و اشیای خود را به
 فرستد پیش از فراغت نمودن از زمینها و خود اقامت نماید
 در مناسبت آنکه از زمینها فراغت نماید پس این مکرره است
 بجهت آنکه مرویست که غیر رضایان منع کرد و تا دین
 می نبود کسی را که از زمینها فرستد و بجهت آنکه ذل او متعلق

رخ و دانیل علیای مایکی این است که پیغمبر صلعم فرمود است
 که هر که حج کند پس باید که آخر کار او این باشد که
 طواف بخانه کعبه نماید و باید دانست که مرز نان حایض را
 ترک طواف صحرایست و بدانکه آنچه مذکور شد که طواف
 صحرای واجب است پس مختصر من است در حق غیر اهل مکة و در حق
 اهل مکة واجب نیست زیرا چه آنها و داع نمیکند خانه کعبه را و از خانه
 کعبه مراجعت نموده نپروند بجای دیگر * مسئله ۵۵ *
 در طواف الصحرای نیست بجهت آنکه سابق مذکور
 شد که رمل مشروع نیست مگر یکبار * مسئله ۵۶ * بعد از
 طواف الصحرای در گنبد نیاز باید که از جهت آنکه سابق
 مذکور شد است که بعد از هر طواف دو گانه برای ختم طواف
 مقرر است و نیز باید که بیاید بر چاه زمزم پس بنوشد آب
 آن را بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم بدست مبارک خود
 دلو آب از چاه زمزم کشید و نوشید از آن و آنچه ماند در آن دلو
 آن را در چاه انداخت * مسئله ۵۷ * مستحب است که بیاید
 بنزد روانه خانه کعبه و پیوسد استانه آن را نیز و بیاید نزد ملتزم
 آن عبارت است از ما بین حجر اسود تا بدروازه خانه کعبه پس باید

که بنهد سینه در روی خود را بر ملتزم و تشییت نماید به پرده های خانه
 کعبه ساعتی اهنی چنگال بآن زنند و بعد از آن گویج کنند و برود
 بسوی اهل بخوه بدانکه مرویست که بنی بنی بر ضلع در ملتزم چنین
 عمل کرده است و باید دانست که قمار کعبه آنکه که سزاوار این است
 که بر فکود از خانه کعبه باین طور که مروی از بسوی خانه کعبه
 باشد و پس را برود در حالیکه میگردید و خست مییاید نه ساید باز
 فراق خانه کعبه و باید که با یغفور برود تا آنکه از مناجات
 جبرام خارج شود و این بیان تمام حج است والله اعلم

فصل فی مسکنه * مسکنه * اگر مستحرم داخل نشود
 در مکه و بیرون بیرون بسوی غرقات رود و قوفت نماید در آن
 مطابق آنچه سابق مذکور شد پس طواف کند و آنرا شاقط میگرد
 در مزاحه او شروع کرده در ابتدا کبر و جبیکه مترتب میشود بر آن باتی افعال
 و امر کان حج پس بجای آوردن آن هر چه در پیشتر سرای وجه مذکور
 سنت نخواهد شد و بسبب ترک نمودن او طواف قدیم را بر وجهی چیز
 نقصان لازم نمی آید زیرا چه طواف القدیم سنت است و بسبب ترک نمودن
 سنت چیزی نقصان واجب نمیشود * بسبب این * هر که وقوف
 معرفات نماید از ما پیش وقت زوال ز و غیره تا د میدن صلیح و غیره

پس آیه و میباید حج را در حج او صحیح همیشه بود پس اول وقت و قریب
 نبوده ن بعرفات بعد از وقت نزال و غیر عرفه است نزد علیایی ما بجهت
 آنکه که هر روز است که پیغمبر صلعم و قریب بعرفات نموده است بعد از وقت
 نزال در روز عرفه و این بیان اول وقت است و نیز پیغمبر صلعم فرموده است
 که هر که وقوف بعرفات نماید در وقت شب پس حج او صحیح میشود
 و هر که وقوف بعرفات نماید تا بوقت شب نیز پس حج او فوت میشود
 و این بیان آخر وقت و قریب بعرفات است و امام مالک رح میگوید که اول
 وقت آن بعد از دمیدن صبح و غروب است و بعد از طلوع آفتاب است
 در روز عرفه و حدیث میگوید که در کعبه دلیل علیایی ما است حاجت است
 برای و بعد از آن باید دانست که اگر کسی در روز عرفه وقوف بعرفات نماید
 بعد از وقت نزال یا بعد از آن در همان ساعت افتد نماید پسوی بر دلد
 پس این جایز است نزد علیایی میانه را چه پیغمبر صلعم فرموده است
 که هر که وقوف بعرفات نماید ساعتی از شب یا روز پس بدرستی که
 حج او تمام میشود و لفظ یا کلبه پیغمبر است و امام مالک رح گفتند
 که وقوف بعرفات معتبر نیست مگر آنکه یا فقه شود در روز و در
 و در جزئی از شب و حدیث مذکور صحیح است و از آنست که
 اکثر شیخانیان بیکدیگر در عرفات در حالت نائم یا در حالت بیهوشی

یاد را حاکم نمیداند که آن موقع عرفات است پس این وقوف
 معرفات سپرده میشود و کفایت میکند زیرا که در کسی است
 یا قنیه شد درین صورت و نوم و بیوشی مافع و منافعی آن نیست چنانچه
 اسماک که رگی روزه است منتهی میشود در حالت نوم
 و بیوشی بخلاف نهار چه آن در حالت بیوشی باقی
 نمیماند و جز این نیست که چه در عدم اطلاع بر آن محکم
 است است و بیت برای هر یک علیحدہ شرط نیست * مسئلہ ۴ *
 اگر شخصی بیوشی نکند و رفتن او را حساب او تلبیه گفت
 و احرام نبود پس این حایر است نزد ایهی بخواند رج رخصا حبیب رج
 گفته اند که جا بر نیست و اگر کسی امر کرد انسانی را باینکه
 احرام بپایدار جانب او اکر از بیوشی بکند یا بخواند و انسان
 ما مو را احرام نبود از جانب او پس این صحیح است یا لا حیة حتی
 اگر آن شخص بعد از شستن بدن با بدن او بدن او
 حج بجای آورد حساب است و در لیل رخصا حبیب رج این است
 که در صورت اول شخص مد و رجود احرام نکرد است و بدن او داده
 است غیر را باینکه از جانب او احرام بپایدار چه اذن او و یا قنیه
 نیست است نه صریحانه دلالت اما صریحا پس آن ظاهر است و اما

- دلائل پس بجهت آن است که ثبوت اذن دلالت بر قوف است
 بر اینکه ویرا علم این باشد که اذن و ید را جایز است
 و این را اکثر از علماء و فقهاء نهی میکنند پس عوام را بطریق اولی
 از آن خبر ندهد و اهدا بود بخلاف آنکه صریحا امر کرده شود
 بآن مبرقیر را و دلائل ابوحنیفه روح این است که انسان
 هرگاه عقدر قاتل می نماید یا رفیق آن پس او استعانت می نماید
 از هر یک از آنها در چیزی که او بذات خود قادر نمیتواند کرد و
 در سفر حج احرام مقصود است پس در صورت مذکور اذن
 آن ثابت است از روی دلالت و علم جوان اذن ثبوت است
 بنظر دلائل آن و مدار حکم بر دلائل است * مسئله ۵ * زن
 بمنزله مرد است در جمیع آنچه مذکور شد زیرا چه زن مخاطب
 است بتکلیف شرعی مانند مرد مگر اینقدر فرق است
 که زن سرخو را و انهی کند زیرا چه در او عورت است و باید
 که زن روی خود و انهایه زیرا چه بوی غیر صلح فرموده است
 که احرام زن در روی اوست و اگر زن در روی خود پارچه را مثلا
 آویزان نماید یا بنطور که آن پارچه در روی او متصل نگردد
 بلکه از آن منفصل باشد پس این جایز است بجهت آنکه چنین

مرد است از عایقه رقی و نجسیت آن که آن را بهر لایه آن را گرفته
است بر سر باید محبوس * مسئله ۶ * زن را باید که تلبه
و آرا بلند نکند و در آن حواس باشد است و هیچ در عمل
آن محله ستر عورت است * مسئله ۷ * زن را نباید
که حلق نماید مو، سر را بلکه قصر نماید آن را بهنجست
آن که پیچیده صلح بین در مود است مردان را از حلق نمودن
موی سر و امر کرد است آن را را از موی سر باید آن را بهنجست
آن که حلق نمودن موی سر مثله است در حلق مردان حلق
حلق مردان مثله است در حلق مردان و مسامد گوتن و پیتی
مردن است * مسئله ۸ * زن را پوشیدن لباس دوخته حلق
است و تراحه و پوشیدن لباس غیر دوخته کسب عورت است
* مسئله ۹ * زن را باید که استلام حرام شود و نباید
و قبیحه در آنجا اجماع و حکوم ناست و بر احد منع است و بر
که من نباید مرد را ولیکن اگر حکوم ناست و متضای حلق
یابد باید که استلام حرام شود و باید * مسئله ۱۰ * اگر شخصی
قلاعه بزند و در کمر زن شتر را و در کمر زن شتر را و در کمر زن شتر را

و این را هدی و بده میگویند و هیواد آن متوجه شود بسوی خانه کعبه
 با راده حج پس او محرم میشود خواه آن شتر قربانی بجهت
 نفل باشد یا بجهت فذریا بجهت جزای صید باشد یا غیر آن
 بجهت آنکه پیش از صلعم فرمود است که هر که قلاده بدهد و
 نکردن شتر نس او محرم میشود و بجهت آنکه تلبیه برای
 اظهار اجابت امر حج است و سوق هدی در متعین تلبیه است در
 اظهار اجابت امر حج زیرا چه سوق هدی نمیکند مگر کسیکه
 اراده حج یا عمره دارد و اظهار اجابت گاهی متعین میشود
 بفعل چنانچه متعین میشود بقول پس بسبب آن محرم خواهد
 شد بجهت آنکه نیت حج متصل گشت بفعل یکد از خواص
 احرام است و باید دانست که بیان قلاده بستن این است که بد
 بنده رکوع شتر خود باره نعل را یا عرزه تو شده دان را یا
 پوست درخت را * مبنیله II * اگر شخصی قلاده بنده
 در رکوع شتر و بفرستد آن را و خود همراه آن سرور و سوق
 نکند آن را پس درین صورت او محرم نمیشود بجهت آنکه
 گفتند عایشه رضی الله عنہا می یافتم قلاده هدی رسول خدا صلعم و
 او صلعم میفرستاد آن هدی را و خود اقامت میکرد میان اهلب

خود در حالت خلایق اخصی بخیر احرام و همچنین اگر بعد از
 فرستادن هدیه از پس روان شود محرم نه بشکرت و حتی که
 لاحق شود هدیه مذکور و ساق کند آن را زیرا که در وقت
 متوجه شدن هرگاه حاضر نیست پیش روی او هدیه که ساق
 نماید آن را پس یافته نباشد از و فکر میبرد نیت و بهیچوجه نیت
 کسی محرم نمیشود و هرگاه لاحق شود بآن و ساق نماید
 آن را یا لاحق شود بآن اگر چه ساق نماید آن را پس
 معتبر میشود نیت او بعلی که از خواص احرام است لهذا درین
 هنگام محرم میگردد چنانچه اگر ساق آن میکرد در
 ابتدا لیکن اگر هدیه تمیّع باشد پس درین صورت بعد از فرستادن
 آن اگر متوجه شود بمسوی خانه کعبه به نیت حج پس او محرم
 میشود از وقتیکه متوجه میشود و حاصل آنکه بعد از فرستادن
 هدیه بسبب متوجه شدن بمسوی خانه کعبه به نیت حج محرم
 نمیشود و حتی که لاحق شود بآن مگر در صورتیکه آن هدیه
 تمیّع باشد چه در وقت ساق از وقت متوجه شدن محرم
 میشود و این بنابر اشتکاف است و بنا بر قیاس جایز نیست و
 وجه قیاس آن است که مذکور شد که مجز و نیت معتبر نیست با آنکه

مقارن نشود بفعلیکه از خواص احرام است و وجه
استحسان این است که این هدی تبتع مشروع است ابتدا
نه بجهت جزای جنایت و منسکی از مناسک حج
است از روی وضع شرعی چه آن مختص بهک است
و در آنجا ذبح نهوده میشود و واجب است برای شکر تبتع اعنی چپ
نهودن میان دو عبادت که عبارت است از ادا نهودن حج و عمره
و غیر هدی تبتع گاهی واجب می شود بسبب جنایت و مختص بهک
نیست لهذا اکتفا نهوده شده ران بهک در متوجه شدن بسوی خانه
کعبه به نیت حج بعد از فرستادن آن و در غیر هدی تبتع توقف
احرام موقوف می یابد بر مقارن شدن نیت بفعلیکه از خواص احرام
است * و مسأله ۱۲ * اگر کسی جلد پوشانیدن برای دفع گرمی و سردی
نپساید یا قالد بپندد در فکر کردن گوسفند پس درین صورتها او
مکرم نهی نگردد در آنچه جلد پوشانیدن برای دفع گرمی و سردی
و دفع ملئس است پس آن از خواص حج نیست و اشعار مکرره است
نزد ائمه حنفیه روح پس آن از مناسک حج نیست و نزد صاحبین روح
اشعار اکثر چه حسن است ولیکن گاهی اشعار نهوده میشود
برای برطرف نمودن لایزاله و مستحق آن مختص است به هدی

و قتلا ده هستی در کردن گو سعادتمند معتاد است و به سبب و پا به ده
 دانست بیکه شده ای ارد و حیر معشود بکسی سرودوم کا و و مره
 شامی و روح عطار سراسر است و در آنچه پی پی بر صلعم فرمود اسب که شرکه
 در روز جمعه در وقت اول در مسجد بمساید پس او مابند آنگس
 اسب که هدی کند بد نه را احدی ستر را در کس کند بعد از این بمساید
 پس او مابند کسی است که هدی کند کا و را چه امری حد پتی
 معلوم می شود که بد نه شتر را می گیرید عطار را چه درین حد پتی
 بد نه به قالی کا و واقع شد اسب و دلال علمای ما اسب که
 بد نه در لغت ستر و کار هر دو را می گویند بدهد از در پانی یک کا و
 از پشت کس لغایت میکند جا به یک شتر کسای پی می کنند خدمت
 کهن را و مراد از بد نه در حد پتی مذکور شتر اسب عربی است بکده به قالی
 کا و واقع شد اسب و الله اعلم

باب در بیان قرآن و تجمیع بانه دانست که
 قرآن عذاب است از آنکه احرام غیره و حج معی باشد از معات
 و باند که بعد از دو کاهد پیسار ما انتظار دارد تا بعد از اللهم امی
 ارند العبرة والجمع فسر هالی و تعبد شایمی و در آنچه قرآن
 عذاب است از حج به و در میان حج و عهده ای که کسی احرام

عمره نماید از سبقات و پیش از چهار شرط از طواف آن احرام
 حج نیز نموده باید قرآن میگوید و نیز ارجح نیست نبودن بیان
 حج و عمره مکتب می شود و درین صورت و محلی تمسک نفع
 گرفتن است با دای و عبادت که عبارت است از خج و عمره
 در سفر واحد بی آنکه الیام صحیح نماید باهل خود چنان عمره و
 حج و طریقی آن این است که از سبقات احرام عمره نماید
 فقط و داخل شود در مکه و عمره نماید و بعد از آن حلق یا قصر
 هر چه خواهد بکند و باین عمل از احرام عمره بیرون میشود و خلل
 گردد و باین محالیت در مکه اقامت نماید و بعد از آن بتاریخ
 هشتم ذی الحجه که آنرا یوم الترویبه میگویند احرام حج نماید
 از حرم و حج ادا نماید چنانچه حج کند فقط حج ادا میکند و باید
 دانست که هر که قرآن بخواند آنرا قارن میگویند و تمسک کننده
 بر امتمسک و فقط حج کند و مقرر و فقط حج را افراد و انست
 که درین باب دو فصل است فصل اول در بیان احکام
 قرآن ^ع مسنون ^ع * قرآن افضل است از تمتع و افراد و شافعی
 رح گفتند که اقران افضل است و امام مالک رح گفتند
 که تمتع افضل است از قرآن زیرا که تمتع در قرآن میگوید

آمد است و ذکر قرآن در حرات مجید نیامد است و دلیل
 شافعی رح یکی این است که پیغمبر صلعم فرمود است که قرآن
 بر خست است و دوم این است که در افراد فریاده تبلیغ و سفر است
 و هم حلت است و دلیل علیای مائیکه این است که پیغمبر صلعم
 فرمود است یا آل خود که یا آل معبد اجرام حج و عمره نهائید
 معاودوم این است که در قرآن هیچ نهودن و عبادت است
 پس مران مانند روز، مع اعتکاف است و مانند حراست و
 نکاهانی نهودن است سرحد اسلام را در جهاد مع نیازت جهاد
 و جواب اندلیل دوم شافعی رح این است که تبلیغ غیر معصوم
 است و سفر مقصود نیست و سبب حلت از عبادت حج بیرون
 میشود معصوم پس بسبب آن ترجیح واقع نمیشود بآبیب آن
 افضلین ثابت شود و جواب از دلیل اول که حدیث است این است
 که کافران در ایام جاهلیت میگفتند که عمره نهودن در
 ماه های حج بدترین گناهان است و مراد از حدیث مذکور نفی
 قول اهل جاهلیت است و ذکر قرآن نیز در قرآن مجید است
 زیرا که خدا یقوالی در قرآن مجید فرمود است که تمام
 کنید حج و عمره را برای خدا و یقوالی و مراد از این آیت آنست

که احرام حج و عمره نیامید از خانه خود و بعد از آن بد آنکه
 در قرآن تعجیل احرام است و هم استقامت احرام و دوام آنست
 از میقات تا آن زمان که فارغ شود از ادای حج و عمره هر دو و تبتع
 چنین نیست پس قرآن افضل و اولی از تبتع خواهد بود و بعضی
 گفته اند که اختلاف میان علمای ماباشا فعی رح
 بنسب آن است که تبارن نزد علمای مبادر طواف
 بود و سعی می نماید و نزد شافعی رح یکد طواف و یک سعی
 میباشد و اگر در دل نیت هر دو نماید و در تلبیه ذکر هر دو نکند
 پس این نیت قلبی کفایت میکند چنانکه در نیت نیت قلبی
 کافی است * مسأله ۲ * قارن هر گاه داخل شود بیکه
 باید که ابتدا نماید بعمره باین طور که طواف خانه کعبه
 نماید هفت شوط و در سه شوط اول مرمل نماید و بعد از آن سعی
 نماید میان صفا و مروه و باین افعال عمره تمام میشود چه عمره
 ازین عبارت است و بعد از آن شروع نماید در افعال حج پس
 طواف قدوم نماید هفت شوط و بعد از آن سعی نماید میان
 صفا و مروه چنانچه سابقه در بیان حج مذکور شد و بد آنکه
 در قرآن تقدیم عمره بر حج بجهت آنست که در تبتع عمره

مقدم است بر حج جه خدا و تعالیٰ و ذکر قرآن مجید در میان
 تمتع عمره را مقدم ذکر نهوده است و قرآن در معنی تمتع است پس
 ذکر آن نیز عمره مقدم آید نهوده خواهد شد بر حج * مسئله ششم
 قاری را نباید که بعد از اذان یا اقامه پیش از اذان یا اقامه حلق
 نماید و بر آنچه احترام او در حلق حج باقی است و حلق نهوده
 در حالت احرام حج جنایت است بلکه قازن را باید که حلق
 نماید و در وقت چنانچه چاقی میکند و در روز عید حلق
 نمیکند و بسبب آن حلال میگردد که به سبب ذبح نذر علیهای
 همانچنانکه مغرد بسبب حلق حلال میگردد و نه بسبب ذبح
 و بعد از آن باید دانست که آنچه مذکور شد مذکور علیای
 ما است و شافعی راجح گفت است که قازن یک طواف و یک
 سعی میتواند و آن برای حج و عمره هر دو کفایت میکند بجهت
 آنکه به تعبیر صلعم فرمود است که عمره و حج داخل شد قازن
 قیامت و بجهت آنکه بقای قرآن بر تداخل است لهذا اکتفا
 نموده میشود در آن به تلبیه و اجد و بسفر و احد و بصلت و احد
 پس همچنین اکتفا نموده خواهد شد بطواف و احد و بسعی
 و احد و دلیل علیهای ما یکی این است که هرگاه ضعیف این

سنجید در طواف کرد و سعی نمود غیر رضای بار شکفت که عمل
 نمودی نیست به غیر صلعم و روم این است که قرآن عبادت است
 آن ضم نه و آن بلك عبادت بسوی عبادت د بشکرو آن دو عبادت
 حج و عمره است و آن ضم متعلق نمیشود مگر باینطور که
 هر واحد از آن نهاده شود بر وجه کامل و سیروم این است که تداخل
 نیست در عبادات پس برای هر یک از حج و عمره طواف
 یا سحره و سعی یا سحره نموده خواهد شد و جز این نیست که برای
 هر دو اکتفا نهوده میشود بسفر و اجد و تلبیه و اجد و بحلق و اجد
 بجهت آنکه این چیزها مقصود نیست چه سفر و سیله است و تلبیه
 برای احرام است و حلق برای حلال شدن است بخلاف این که
 آن مقصود است پس اگر گمان برای هر یک جایز باشد باید آن را
 یعنی که دو شفعه نیاز نفل متداخل نمیشوند و بیک تعبیر و ادا
 نمیشوند و حدیثی که دلیل آورد است آن را شافعی زوج پس معنی
 آن این است که داخل شد وقت عهده در وقت حج تا روز قیامت
 * مسئله ۴ * قرآن اگر در طواف بی در پی نیاید یکی برای
 صهره و دیگر برای حج و همچنین سعی نیاید بی در پی کفایت
 میکند زیرا چه او بجهت آن آورد چیزی را که بی در پی واجب است و

باید دانست که اینچنین کردن بد است چه در آن تلبس در سعی ظهور از
 حلقه التعمیه و تقدیم طواف التعمیه بر سعی مذکور لازم می آید
 و این بد است ولیکن بسبب آن چیزی از حیر نقصان ندارد و لازم نمی آید
 تا معادیم لزوم نزد صاحبین روح پس آن ظاهر است و در احاد بسبب
 تقدیم و تاحیر در مناسک حج و کم لازم می آید نزد اوسان و عدم
 علی دم آن نیز در اینصورت روح بقا بران است که طواف التعمیه در
 ارسنت است و بسبب ترک سنت دم لازم نمی آید پس بسبب تقدیم
 آن در سعی ظهور بطریق اولی نه تراشد و تلبس آخر سعی بسبب
 استدلال با مردیگر موجب دم نیست پس هرچه از تاحیر آن بسبب
 استقلال طواف موجب دم نخواهد شد * مسئله ه * قارن
 هرگاه از سعی خیره التعمیه قارن شود در روز عید باید که در هیچ
 قیامند گوشتند با کله و یا شتر یا یا سبع گاو یا سبع شتر را با این
 حاکم که در یک کار شغل کس سر یک شوند و این را دم القران
 میگویند و این در قران لازم است ویرا چه قران در معنی تبع
 است و بقص ثابت است که در تبع دم است پس هرچنین در قران
 قیام خواهد شد و بدانکه هدی ارسه حمز میسود و استروکار
 و گوشت منایر آنچه مذکور خواهد شد در سابع آن

انشاء الله تعالی * * * اگر تبا شد نزد قارئین یکی از این
 سه چیز که ذبح کند آنرا پس باید که سه روزه در ایام حج
 که آخر آن روز عرفه باشد و بعد از مراجعت بسوی اهل خود هفت
 روز روزه دارد زیرا که خدا تعالی در حجت تیتع در قرآن میگوید
 چنین فرموده است و قرآن مثله آنست و بد آنکه افضل این است
 که سه روزه دارد در ایام حج این تاریخ که آخر آن روز
 عرفه واقع شود زیرا که روزه هدی است پس مستحب است
 که تاخیر نبوده شود تا آخر وقت آن بامید آنکه شاید هدی که
 اجل است پیدا کرده و او بر اصل قادر شود و بد آنکه اگر آن هفت
 روزه را در مکه دارد قارئین بعد فراغت از حج و بعد گذشتن
 ایام تشریف جسمانی است و نزد شافعی روح جانی نیست
 زیرا که در قرآن میگوید مذکور است که آنرا بعد مراجعت
 بسوی خانه خود دارد پس داشتن آن هفت روزه در مکه جایز
 نخواهد شد مگر وقتی که نیت اقامت نماید در مکه پس در این مقام
 جایز است زیرا که در این صورت مراجعت نبوده و او بسوی خانه
 خود متعذر است و علیهای ما میگویند که آنچه در قرآن مجید
 مذکور است که هفت روزه دارد بعد از مراجعت پس معنی

آن ابن است که گفت روزه داری؟ بعد مراجعت از حج اعتمر
 بعد فراغت از آن * مسئله ۷ * اگر قارن را اتفاق افتد
 سه روزه نشود و ایام حج ختم که روز عید رسد پس درین صورت
 جایز نیست ویرا مکرر و شایع آن میگوید که او درین صورت
 آن سه روزه قضا خواهد کرد بعد از ایام تشریفات ویرا چه
 این سه روزه مؤقت است و هرگاه در وقت آن اتفاق نشد
 پس قضای آن خواهد گرد و ایام مالک روح میگوید که درین صورت
 آن سه روزه خواهد داشت در ایام تشریفات ویرا چه خدا بی‌غالی
 در حق قرآن مجید فرمود است که این سه روزه در ایام حج
 دارد و ایام تشریفات ایام حج است و دلیل علیهای ما این است که
 از روزه داشتن در ایام تشریفات نهی وارد شده است چنانکه مشهور
 است پس نص قرآن مفسر خواهد شد بر سواي ایام تشریفات بعد
 از ایام تشریفات نیز آن سه روزه قضا خواهد شد نه پیش از ویرا چه روزه بدل دم
 است و بدل و عوض مقرر نهاده نمیشود مگر بنص شرع و نص شرع
 دلالت میکند بر اینکه روزه مختص است با ایام حج و دم اصل
 است پس از آن دم جایز خواهد شد بعد گذشتن ایام
 تشریفات نیز بنا بر آنکه دم اصل است و مرویست که در مثل صورت

مذکور و هر روز امر کرد است بدین جهت که بگویند پس
 اگر قرآن مذکور بعد از روز عید نیز قرائت نشود بر ذبح نبودن
 شدی جایز است ویرا که حلال شود و درین صورت بیرونی دوم
 لازم میشود بکسی برای قرآن و دوم بسبب حلال شدن پیش از ذبح
 نبودن شدی * مسأله ۸ * اگر داخل نشود قارن در مکه
 و بیرون بیرون متوجه شود بسوی عرفات و قواف عرفات
 نماید پس لازم می آید که او عهره را ترک نبود زیرا چه اکنون
 ادای عهره متذکر گشت چه اگر او بعد از توقف بعرفات عهره
 نماید لازم می آید که افعال عهره را بر افعال حج بنا کرده
 و این خلاف مشروع است و باید دانست که به مجرد متوجه
 شدن بسوی عرفات تا که وقوف بعرفات نکند قارن لازم نمی آید
 که او عهره را ترک کرد و این نزد صاحبین رح است و مذاهب
 صحیح این حنیفه رح نیز همین است و در صورت مذکور دم
 قرآن از وساطت میشود چه اگر قرآن نکرده و لیکن بسبب ترک
 عهره دم لازم می آید و همچنین لازم است برو که قضای آن
 نماید زیرا چه شروع نبودن او در عهره مذکور صحیح
 شده بود و بعد از شروع ترک کرد آن را پس قضای آن

پرو لازم نخواهد شد چنانکه قصای عهده لازم می آید بر کسیکه
بعد از شروع نبودن او در عهده معصوم گردد یا این طور که امری
سد راه او شود و الله اعلم

فصل دوم در بیان احکام تهتّع * مسئله ۱ *

تهتّع اصل است از افراد بنا بر طهارت و ایت و ایت یحقیقه روح
مروست که افراد افضل است و میرا حد سفر منتهی واقع می شود
برای عهده و سفر مفرد واقع می شود برای حج و وجه طهارت و ایت
این است که در تهتّع حج نبوده و عبادت است مانند قرآن
و قرآن افضل است و نمزده ران مک نسک نهد است اعظم
چه در تمنع دم است دور افراد و منیت و سفر منتهی نه برای
حج واقع است اگر چه عهده را در اتای آن ادا منهاید و این منافعی
آن نیست که سفر او برای حج واقع شود چه عهده تابع حج است
چنانچه در روز حجه سعی نبوده و رفتن بسوی مسجد برای
نهار حجه واجب است و بعد از رفتن در مسجد مستعمل شدن بسنت
حجه منافعی این نیست که آن سعی برای نهار حجه واقع شود
چه سنت حجه تابع نماز حجه است * مسئله ۲ * باید دانست
که تهتّع بر دو نوع است یکی آنکه متوجه شود بسوی خانه کعبه

یا را در تبتع و سرقه هدی نیاید و خود آنکه سرق هدی نهد باید
 و این متبتع را باید که داخل شود بر کعبه پس طواف خانه کعبه
 نماید برای عیره و بعد از آن سعی نماید میان صفا و مروه و بعد از آن
 حلف یا قصر نماید و باین حلال میشود از عیره خود و چراچه در عیره
 همین افعال است چه اگر فقدا عیره نیاید کسی این عملها نماید
 چنانچه پیغمبر صلعم در عیره قضا همین افعال کرد و بود و امام هاکم
 و ح گفتست که در آن حلف نیست و جز این نیست که عیره عبارت است
 از طواف و سعی و عیل پیغمبر صلعم کند در عیره قضا و سربست و حجت
 است بر او و نیز حجت است بر او قول او تعالی مصلحین بر او سکنا آید
 یعنی در حالیکه حلف کنندگانید سرهای خود را و این آیه نازل
 شد است در عیره قضا و نیز دلیل علیای ما بر اینست که در آن حلف است
 این است که هر کس برای عیره احرام نهوده میشود بد تبلیه پس
 تطهیر از آن نیز بصلوات خواهد شد مانند حج * مسئله ۳ *
 قطع تبلیه نماید متبتع وقتی که شروع کند در طواف و مالک و ح
 گفتست که قطع کند تبلیه را و وقتی که نظر او بخانه کعبه افتد
 زیرا چه عیره زیارت خانه کعبه است و آن قیام میشود بافتادن نظر
 بر آن و دلیل علیای ما یکی این است که رسول خدا صلعم در عیره

قضا قطع تلبیه نهود است در وقت اسلام خنجر و دوم این است
 که مقصود همان طواف است پس قطع بکند تلبیه را و بقیه شروع
 نماید در طواف و از اینجا است که قطع میکند تلبیه را
 حاجی و قنیکه شروع می نماید در رمی حجره عقبه
 * مسئله ۴ * متمتع را باید که بعد از ادای عمره اقامت
 نماید و روزه که در حالیکه حلال است زیرا چه او حلال شد است
 از عمره که احرام آن کرده بود و فراغت نهود است از آن و بعد
 از آن بتاریخ هشتم که آن را یوم الترویج میگویند احرام حج
 نماید از حرم خواه از مسجد حرام یا از غیر آن و احرام نهود
 از حرم شرط است و از مسجد شرط نیست زیرا چه متمتع مذکور
 که در مکه اقامت میدارد بمنزله مکی است و میقتسات مکی
 برای احرام حج حرم است چنانچه ذکر آن بالا گذشت و
 بعد از آن حج ادا نماید چنانچه مقرر در حج ادا میباید زیرا چه
 ارادای حج میکند و ایکنی باید که متمتع رمل نماید در
 طواف زیارت و بعد از آن سعی نماید میان صفا و مروه
 زیرا چه طواف زیارت در حلقه اول طواف است برای حج
 بخلاف مغرد چه او طواف قدیم میباید و بعد از آن

سعی مینماید میان صفا و مروه و اشکرمستمتع نیز
 بعد از احرام حج اول طواف خانه کعبه و سعی میان
 صفا و مروه نماید و بعد از آن کوچ نماید و بروی بهنایس
 درین صورت او در طواف زیارت رنل نکند و نه سعی نماید
 بعد آن میان صفا و مروه زیراچه او یکبار طواف سعی نمود
 است * * * * * بر مستمتع دم تمتع واجب است بنا بر نص
 قرآن که سابق مذکور شد و اشکرنیاید دم راسه روز بروی
 دارد در ایام حج و هفت روزه دارد بعد از مراجعت بسوی خانه
 خود و طریق داشتن این ده روزه همان است که در قرآن بیان
 نموده شد پس اگر سه روز روزه دارد مستمتع مذکور در ماه
 شوال و بعد از آن چهار روزه نماید پس آن سه روزه کفایت نمییکنند
 از آن سه روزه که بر او واجب میشود در ایام حج حاصل آنکه این
 سه روزه شوال بخوابی آن سه روزه احتیاطاً بمجوده نمیشود
 زیراچه سبب وجوب آن سه روزه تمتع است چه آن بدل دهد
 است و او در ایام ماه شوال تمتع نکرد است پس او ای آن سه
 روزه پیش از تحقق سبب وجوب آن جایز نخواهد شد و اگر
 سه روز روزه دارد بعد از آن ایام چهار روزه پیش از طواف پس این

۱۰۰ ایر است نزد علیهای ما و مرد سیاقی روح جاسیر نیست
 و پیرا حد ایتعانی فرمود است که سه روز روزه دارد در حج
 و او نام سوز در حج بشروع مگردانست بلکه بعد از ادای عمره در
 حج بشروع خواهد کرد و دلیل علیهای ما این است که متبع
 مذکور در صورت سه روزه را بعد از تحقق «بپ و حوب آن
 ادا نه و است پس جایز خواهد شد و مراد از حج در آیت مذکوره
 وقت حج است بنا بر آنچه ما به مذکور شد و افضل این است که آن سه
 روزه را بطوری که اذانی باید که روزه «بیوم و روز هر فیه واقع شود
 بنام آنکه ساعت مذکور شد در قرآن * مسئله ۴ * اگر خواهد
 متبع که سرفه دهد نباید باید که احرام کند و سرفه دهد
 نباید و این افضل است بجهت آنکه بتغییر صلعم سوق دهد
 نه و است چهار خورده و بجهت آنکه در آن استعداد با مسارع است و
 امر حج پس اگر آن هدی شتر باشد یا دید که توسته دان یا نعل را در
 کردن آن قلاده نیساید بجهت روایت عایشه رض که ما به
 مذکور شد است در قرآن * مسئله ۷ * قلاده بستن در کردن
 شتر مثلاً افضل است از بوتانیدن جل بجهت آنکه ذکر قلاده در
 قرآن مجید آمده است و بجهت آنکه قلاده برای اعلام است که آن

هندی است و پوشانیدن جل بر آغز زینت است * مسئله ۸ *
 باید که اولاً تلبیه بگوید و بعد از آن قلابه بپوشد و زر گردن هندی
 را بپوشد و مکرر میگوید بسبب بستن قلابه و زینت کردن هندی منع
 متوجه شدن همراهان بنا بر آنچه سابقاً مذکور شد و او را
 این است که احرام نپاید بتلبیه و سوق هندی نپاید * مسئله ۹ *
 سوق هندی افضل است از کشیدن آن به جهت آنکه پیغمبر صلعم
 احرام نبود در روی اقصای فقه و شتران هندی سوق نموده میشد به شاه پیش
 او به جهت آنکه بسبب سوق اشتها بر وجه ابلغ و احسن
 حاصل میشود و آن افضل است مگر وقتی که سوق او دشوار باشد
 بسبب رمیدن هندی و میل کردن آن بجانب چپ و
 راست پس در بین هنگام بکشد آن را * مسئله ۱۰ * صاحبین
 روح گفته اند که اشعار نباید بدیده راه و ابو حنیفه روح گفته است که
 اشعار نباید گرد و آن مکروه است و باید دانست که اشعار در راغز
 بمعنی برآوردن خون است بسبب جرح و بیان آن این است که
 بشکافند کوهان آن را با یقظور که زخم نیزه زند و اسفل کوهان
 از جانب راست و قفا گفته اند اشبه بصواب این است که زخم زند
 بر کوهان آن در جانب چپ زیرا چه پیغمبر صلعم زخم زده است

و رحسانسحب عهد آورد در حاسب را بیت اقلنا قلوبا یاید که آلوده
 نکرد اندکوهان آن را بآن خون برای اعلام رسانیده
 دانست که این عهد مکرر است بدو ایستاده روح و برده صاحبش
 روح حسن است و نه دشمنی روح سبب است و مواجه این عهد
 مروت است از بی عجز صلعم را مرحله ای را شدین رهن و دلیل صاحبش روح
 این است که مقصود از قتل - یستی در کردن هدی این است که
 کسی منع نکند آن را از خوردن آب و گناه و قتل که وارد شود
 بر آب و گناه و مرعرا و نیز در نباید آن را موه مان و هر ساند
 آن را به الکش و قتل که گم شود و این مقصود در اسعار مروجه اتم
 و اکمل حاصل می شود حد اشعار متصل است بدین بدنه و از زبان
 مرعراک همیشه را این وجه مقتضی است که اسعار سنت ناسد ولیکن
 اشعار مثله است و از بیجهت معارض آن وجه اول است لهذا
 سبب گردانیده شد و گفته شد که مستحسن است و حاصل دلیل
 صاحبین روح این است که اشعار دو وجه است یکی
 از زبان می بخواند که اشعار سنت باشد و دیگر می بخواند که
 روا باشد لهذا اشعار مستحسن گردانیده شدند سنت
 شمار غایت هر دو وجه یافته شد و دلیل ایستاده روح این است که

اشعار مثله است و آن منہی عند است و منہی عند حرام است و جواب
از دلیل صاحبی روح این است کہ در صورت تعارض ترجیح مرجح
حرام را است و جواب آن دلیل شباعی روح این است کہ پیغمبر صلعم
اشعار نموده بود ہدی را بہمت محافظت آن چہ کافران تعرض
مینمودند ہدی را و از تعرض آن ہائی نہی آمدند مگر بدین
اشعار و بعضی فکنتہ اند کہ ابوحنبلہ روح مکروہ داشته است اشعار
اہل زمانہ خود را چہ آنہا میالند می نمودند در اشعار ہر چہ بکہ
از آن خوف ہلاکت میشد و بعضی فکنتہ اند کہ نزد ابہحنیہ
روح مکروہ است اینکہ ایشان نہاید اشعار را ہر قلاہہ بستن اعنی
ترک نہاید آن را و بجای آن اختیار کند اشعار را
* مسئلہ ۱۱ * متبتع مذکور ہر کس دباخل شود بیکہ طواف
و سعی نہاید برای عیوۃ چنانچہ سابق مذکور شد در ذکر متبتع بیکہ
سوق ہدی نمیکنند ولیکن این متبتع را باید کہ حلال نشود
بعد از ادای عجرہ چنانچہ حلال می شود بعد از ادای عجرہ
ہنمتی بیکہ بغیر سوق ہدی تمیخ می نماید بلکہ لازم است
اورا کہ حلال بشود و مگر بعد از آن کہ احرام حج نہاید در روز ترویہ
نہرا چہ پیغمبر صلعم احرام تہت نموده بود و سوف ہدی و بعد از

ادای غیره حلال باشد و فرمود که اکثر بیشتر می دانستیم آنچه
 بیشتر دانستیم سرق هدی نمی کردیم و ادای غیره می نمودیم و بعد از آن
 حلال می شدیم و از این حدیث معلوم شد که در صورتیکه این متبوع
 موقت هدی نباشد پس او حلاله می شود بعد از ادای عمره و باید
 دانست که این متبوع را باید که احرام حج نماید بتاریخ هشتم
 بقیا لعبد ما عند اهل مکه بنا بر آنچه سابق مذکور شد و اگر
 پیشتر از تاریخ مذکور احرام حج نماید جایز است بلکه
 متبوع هر قدر که تعجیل نماید در اجرام حج افضل است زیرا که
 در آن مسارعت است و امر حج نیز یلده مشقت است و این افضل
 است در حق هر دو متبوع اعنی متبوع مکه و سوا که هدی کند
 و آنکه نکند * مسئله ۱۲ * هر متبوع دویم نیز دم تقبوع
 واجب است بنا بر آنچه سابق مذکور شد * مسئله ۱۳ *
 متبوع آنکه در مکه حلف نماید در روز عید پس در بیست و یکم از هر دو
 احرام حلال می شود زیرا که حلف در حج شبث می شود و احرام
 است مانده سلام در نه روز * مسئله ۱۴ * در حق اهل مکه
 تقبوع مستون نوشت و نه قرآن و مشروع نیست در حق آنها مفسر
 لغز ادقضا بخلاف شافعی زح که فیه او مستون است و حجت است

پوشش فیه روح از عید خدا ایستعالی در قرآن مجید فرمود است که آن
 هر کسی را ست که از حاضران مسجد حرام نداشت و بجهت آن که
 تسبیح و قرآن برای تحفیفت مشقت سفر مشروع شد است تا مسافر
 بیک سفر حج و عیرة هر و را ادا نماید و برای هر یک بسقی علیحدت
 محتاج نشود چه در آن مشقت بسیار است و این جهت یافتند پیشتر
 در حق آقا فی اعنی غیر اهل مکه * مسند ۱۵ * هر که ساکن
 باشد در داخل مبعقاتهای مذکور و بس او بپزند اهل مکه است
 حق که در حق او تسبیح و قرآن مشروع نیست * مسند ۱۶ *
 مکی اگر از مکه بر آید در کوفه باشد پس تسبیح و قرآن و
 صبح است زیرا چه او درین هنگام بپزند آذوقه است چه او
 اهرام حج و عیرة از میقات بپزند ما فتد آقا * مسند ۱۷ *
 و پنجمی که سوق هدی نکرد است اگر عود کند بشهر خود بعد
 از ای عیرة پس تسبیح او باطل میگردد زیرا چه او اهرام صبح نهاده
 باهل خرده میان عیرة و حج و پس از آن تسبیح باطل میگردد چنین
 میروید است از چند تابعین رضی الله عنهم که متبعیکه سوق هدی
 نبود است تسبیح او باطل نمیشود چه اهرام او صبح نیست و این
 نزد شیخین روح است و معصوم روح میگردد که تسبیح او نیز باطل

میگرد و در سراج او ادا کرد عهده و حج را بد و سوز و شتمش را با بد
که هر روز در یک سفر را نماید و دایم شست و شوی و این است که
هر متبوع مذکور عود نهودن بسوی خانه کعبه واجب است مادامیکه
ویرانیت قبیله است زیرا که سوق هدی و برامانع است از حلال
شدن پس الهام او صحیح نیست بخلاف مکزی و قنیه که از مکه
براید تا به کوفه و از آنجا احرام غزوه نماید و سوق هدی کند
و بعد از فراغت از ادای عهده الهام قیام با غل خود چه از قدر بنصرت
متبوع نپیشود و در سراج عود نهودن بر او واجب نیست چه مراد از عود
این است که عود نماید از وطن بسوی کرم یا بسوی مکه و این
ممکن نیست در حق مکه مذکور به جهت آنکه او در حرم
یسا در مکه موجود است پس الهام او باطل خود صحیح است
و او هرگاه در صورت مذکوره با وجود سوق هدی شتمش
نگشت پس اگر شتمش را نگیرد بطریق اولی شتمش
نخواهد شد * مسند ۸ * اگر شخصی احرام عهده نپایند
پیش از ماهی حج که عبارت است از شوال و ذی القعدة
و در روزی از حج بخواهد بخانه کعبه نماید که در این چهار شوط
بعد از رسیدن ماهی حج باقی شوطهای طواف آید

و بعد از آن احرام حج نباید بس آن شخص متبتع میشود
 زیرا چه احرام نزد عاقلی ماضی است و رکن نیست پس تقدیم
 آن بر ماء هائی حج صحیح است و اما افعال حج و عمره بس آن
 ضرور است که یافته شود در ماء هائی حج و در صورت مذکور
 افعال عمره مذکور یافته میشود در ماء هائی حج چه اکثر افعال
 عمره مذکور یافته میشود در ماء هائی حج و اکثر قاصم مقام
 کلاست و اکثر شخص مذکور چهار شرط از طواف عمره
 مذکور یا زیاده از آن نباید پیش از ماء هائی حج و بعد از
 فراغت از عمره حج نباید در بن سال متبتع نمیشود بجهت آنکه
 او در این صورت اکثر افعال عمره را ادا نموده پیش از ماء هائی
 حج و سر آن این است که او بسبب ادا نمودن اکثر افعال
 پیش از ماء هائی حج بعد از آنکه کشت که اگر او جماع کند عمره
 او باطل نمیشود پس چنان شد که کویا را حلال کشت از
 عمره خود پیش از ماء هائی حج و مالک روح اعتبار کرده است
 اتهام افعال عمره را در ماء هائی حج و حججت است بر او دلیلی
 که سابق مذکور شده و بجهت آنکه قاصم عبارت است از
 ادبی عمره و حج بیک مقرر بخند در ماء هائی حج و آن یافته میشود

در صورت مذکور و باید دانست که آنچه سابق مذکور
شد که ماضیهای حج شوال و دی و العده و ده روز دی و العده
است پس آن مریض است از عید الله امنی و عید الله امنی عباس
و عید الله امنی مسعود و عید الله امنی و یزید و دلیل بر اینکه در روز
ده العده فقط در ماضیهای حج داخل است این است که نسبت
گذاشتن ده روز دی و العده حج فوت میسود و اگر زیاد از آن
از ایام ده العده از ماضیهای حج می بود پس نسبت گذاشتن
ده روز از آن حج فوت نمی شد و این دلالت می کند بر اینکه
مراد از قول خدا ایتعالی الحج اسیر معلومات در ماه و بعضی از
ماه محسوم است نه تمام آن * مسئله ۱۶ * اگر کسی احرام
حج بپاورد پس از ماضیهای حج احرام او حایر است و معتقد
میسود برای حج و مرد شافعی رجح معتقد نمی شود برای حج
بلکه برای تهره معتقد میسود و مراحه احرام رکن است نه
شافعی رجح و شرط است مرد علیهای ما باشد و نحو برای بهار
و تقدیم ضرر برای بهار پیش از و تمام آن حایر است پس شافعی
تقدیم احرام بر هر وقت حج حایر خواهد بود و یحیی آن که
احرام عبارت است از تعزیم بعضی مثل قتل عید و او با نجاس

بعضی شیء مثل زمی و آن صحیح است در هر زمان پس این
 تقدیم ساخته تقدیم اخرا م است بر ممکنان اعلی میقات
 * مسئله ۲ * اگر کسی از اقل کوفه عبور نماید در ماههای
 حج و بعد از فراغت از عبور حلق یا قصر نماید و بعد از آن در
 مکه خانه بشکوه و سگونت نماید در آن و بعد از آن در آن
 سال حج نماید پس او منتهی میشود زیرا چه تهتبع عبارت است
 از اینکه بیک سفر ادا نماید در ماههای حج و دو تنگ را که عبارت
 است از حج و عمره و اگر کسی مذکور بعد از فراغت از ادا ای
 عبور مذکور خانه گیرد در بصره و در آن جا سگونت نماید
 و بعد از آن در آن سال حج نماید پس در این صورت بعضی گفته اند
 که منتهی میشود یا لا تنقیح و بعضی گفته اند که او
 در این صورت منتهی میشود نذر ای حقیقه روح فقط و نذر صاحبین
 روح منتهی نمیشود زیرا چه منتهی آن را میگویند که عمره او
 میقاتی باشد یا بطور که احرام آن از میقات نماید و حج او
 نمکی باشد و در این صورت حج و عمره آنکس هر دو میقاتی است
 و دلیل این صحت روح این است که سفر آنکس باقی است
 مادامیکه بوطن خود مراجعت ننماید و هر گشتا چنین شد

پس ثابت شد که او در یک سفر هر دو نسک را بجای آورد پس دم
 قهتج بروراجب خواهد شد و اگر فاسد کند آنکس عهره را
 که احرام آن نهاده بود و از آن فراغت نرساند باید باینطور که
 قصر نماید و بعد از آن خانه بگذرد و بصره و بعد از آن عهره را
 نماید در ماههای حج و هم حج نماید در آن سال پس او متبع
 نمیشود نزد ایجه نیده روح و نزد صاحبین روح متبع میشود زیرا چه
 او از سر نو سفر نموده و در یک سفر هر دو نسک را بجای آورد و دلیل
 ایجه نیده روح این است که سفر اول او باقیست مآدا میگوید بوطن
 خود مراجعت نماید پس اگر او مراجعت نماید بوطن خود و
 بعد از آن عهره نماید در ماههای حج و هم حج نماید در آن سال
 پس درینصورت او متبع میشود بالاتفاق زیرا چه درینصورت
 او از سر نو سفر نموده است چه سفر اول باقی نمانده است بسبب مراجعت
 نمودن بوطن و در آن یکسفر هر دو نسک را بجای آورد است و اگر آنکس
 بعد از فراغت نموده از عهره فاسد در مکّه سکونت نماید و
 به بصره نرود تا آن زمان که عهره دیگر را نماید در ماههای
 حج و هم حج نماید در آن سال پس درینصورت او متبع
 نمیشود بالاتفاق زیرا چه عهره او مکی است و عهره که فاسد تمام

میشود سفر اول و بعد از آن او به منزله اهل مکّه میگرده و تبتّع
 مشروع نیست در حلقه اهل مکّه * مسئله ۴۱ * هر که عیّره نیاید
 در ماه شای حج و هم حج نیاید در آن سال پس هر کدام را که
 قاصد کند باید که ترک نکند آنرا بلکه بهر طور افعال آنرا تمام
 نیاید زیرا چه ممکن نیست بر او که خارج شود از عهد که احرام
 مکرر باد ای افعال آن . در بنصورت سابقه میسرده هم تبتّع
 و بزاجه در بنصورت تبتّع معتدّق نشد چه تبتّع عیسارت است
 ازینکه ادا نیاید و ونسک صحیح را در سفر اداء و در بنصورت
 هر دو نسک صحیح یافته شد * مسئله ۴۲ * اگر تبتّع
 نیاید زن و برای دم تبتّع ذبح نیاید گو سفندی را پس این کفایت
 نمیکند و دم تبتّع بآن اداء نمیشود زیرا چه او بعتا آورده شیر
 واجب را و همین حکم است در صورتیکه مرد ذبح کند گو سفندی را
 از دم تبتّع * مسئله ۴۳ * اگر حیض کرده زن نزدیکی
 و قوف بعرفات باید که غسل کرده احرام حج نیاید و افعال
 حج بعزل آن چه چنانچه عمل میکنند حج کنند که آن و لیکن باید
 که آن زن طواف خانه کعبه نکند تا آن زمان که از حیض پاک
 گردد بجهت آنکه هر ویست که چنین اتفاقا شده بود مرعایشه رض

و این ارشاد است: «سَوَاءٌ لَّكَ مَا قُلْتَ مِنْ حَيْثُ رَأَيْتَ الْبَيْتَ» و در
و بیعت آنکه طواف نبوی میسرود در مستعد و وقوف عرفات
عرفات است و آن صدقه است و مسجد بیست سوال است
مذکور شد که در آنجا غسل کرده احرام صحیح بپوشد و قبول
بیعت را بر آنچه از آنجا اخص ما را میگوید پاک مگرداند غسل
کردن و بر او دیده ندارد و آب این سال برای احرام است نه برای
آداب چهارم نامده آن ظاهر است * مسئله ۴۲ * اگر در وقت بعد از
وقوف نبوی در عرفات و بعد از طواف رماز حاضری کند پس
ساعت که او از مکه مراجعت نماید و در آنجا می و طس
و طواف الصدرا ترک نماید و در مکه و در راه حج خردم
میں آنکه مسافت ترک نبوی طواف الصدرا در راه مستحب و صلح
اجابت داده است هر زمان حاضری برای ترک نبوی طواف الصدرا
* مسئله ۴۵ * هر که خانه کرده در مکه و در آنجا میگوید
اختیار نماید پس طواف الصدرا و او واجب نیست در آنجا طواف
الصدرا و ترک واجب میسود که در آنجا میگوید یا زکشت نماید
اسوی وطن خود و شخص مدکور سکونت اختیار نبوده در مکه مگر
و قیامگاه خانه گیرد و مکه بعد از آن که واجب شود بازگشت نبوی

دیوئی و طین پس در جنسورت بر او طواف الصد واجب می شود
و بسبب اقامت بخودن او در مکة سابقا همیشه و طواف الصد
که واجب شد است و باید دانست که این مبرو بسمت از
ایستغفار روح و بعضی آنرا از معصوم روح روایت کرده اند و وجه آن
این است که هرگاه طواف الصد را واجب گشت بسبب داخل
شدن وقت آن پس بعد از آن بسبب نیت اقامت نه در مکة سابقا
نحو دهد شد و الله اعلم

باب در بیان جنایات * مسئله *

اگر محرم بعد از احرام استعمال خوشبونیاید بر او كفارة آن لازم
می آید پس اگر خوشبونیاید یک عضو کامل را مانند سرو ساق
و امثال آن یا تمیاده اثر آن پس برودم لازم می آید زیرا چه جنایت
کامل میشود بسبب کمال انتفاع و بسبب استعمال نمودن خوشبو
در عضو کامل انتفاع حاصل میشود لهذا بسبب آن لازم می آید
کفارة کامل که عبارت است از دم و اگر استعمال خوشبونیاید در
کمتر از عضو کامل پس برودم لازم می آید بسبب تصور جنایت
و معصیة روح گفتست که در صورت قیض واجب میشود دم بقدر آن
اعنی اگر خوشبونیاید خمس عضو را مثلاً خمس دم لازم می آید بنا بر

قیاس در در کلام و در معنی مذکور است که اگر استعمال خوشتر باشد
 در راجع به صواب و درودم لازم می آید بنا بر قیاس آن بر حجاب موی سر
 و میان طرف میان استعمال خوشتر و در عصب و میان حجاب موی سر خواهد
 آمد اما سایر الله تعالی و بعد از آن بداند که در هر جا که دم حساب لازم
 می آید آن را در پنج بیوه و گوسفند کفایت میکند مگر در دو موضع
 که ذکر آن خواهد آمد هر باب شدی ان شاء الله تعالی
 * مسئله ۲ * هر صدقه که در حمایت احرام معذور نیست
 پس عبارت است از نصف صاع کدم منکر ابی و واجب منسوخ
 و سبب کشش پیش و مانع چه در آن هر قدر که خواهد صدقه
 دهد چندین مرتبه است از این دو صاع راج * مسئله ۳ * اگر حساب
 کند محرم سر خود را بعمای پس مرودم لازم می آید در تراحد
 به غیر صلعم فرموده است که جدا خوشتر است و اگر تلبید نماید
 سر خود را بصلای عسی موی سر خود را بر هم نشاند حجاب
 درودم لازم می آید یکی بجهت استعمال خوشتر و دوم بجهت
 پوشیدن هر چه در پی صورت سر پوشید و میشود
 * مسئله ۴ * اگر حساب نماید محرم سر خود را بوسه
 پس ترویح چه لازم می آید نه چه و سه و اگر تلبید خوشتر نیست

و از آیهی وسع سعاد مر ویست که اگر خضاب کند سر خود را بوسه
 برای علاج صداع پس برو جزای آن لازم می آید بجهت آنکه
 در اینصورت با وسر خود را می پوشد بآن مانند غلاف و این صحت
 است و بعد از آن باید دانست که محمد رح در جامع صغیر
 اقتصار نموده است بر ذکر سر و در مبسوط ذکر سر و رویش هر دو کرده
 است و این دلالت میکند بر اینکه خضاب هر واحد از آن
 دو موجب جزا است * مسئله ۵۰ اگر کسی استعمال روغن
 نمیتواند نماید لازم می آید برو نزدایی بکنیفه رح و صاحبین
 رح گفته اند که بر وجهی لازم می آید و شافعی رح
 گفته است که اگر استعمال آن نماید در غیر موی پس بر و
 هیچ لازم نمی آید زیرا چه از و در صورت اول بسبب استعمال
 روغن تولید کعب موی دفع میشود نه در صورت دوم و دلیل
 صاحبین رح اینکه روغن مذکور از جمله مطعومات است
 ولیکن استعمال آن در موی بدن بسبب قتل سبب دفع تولید کی
 موی است پس استعمال آن جنایت قاصده است از آن در آن
 صدمه واجب خواهند شد نه دوم و دلیل آیه بکنیفه رح این است
 که روغن مذکور از اصل خوشبوئی است پس آن نیز خسالی نیست

از حوشبوئی و معیذ اثر می کند موئی را در دماغ می کند تولید نمی
 و چون که هر از می کند سپس را پس استعمال دروغش دریتون حنا می
 کامل است مسا بر آنکه مستعمل است بر من خواهد و در نگاه
 چندی سد پس پس استعمال آن دم لازم خواهد آمد و
 جواب از دلیل صاحبین رخ این است که در دن آن
 از قبل مطعومات مسافیه و حوشبوئی نیست چه در هر آن
 ندر از قبل مطعومات است که در طعام انداخته می
 خورد آن را و معیذ پس استعمال آن دم لازم می آید و بدانکه
 این اختلاف در روغن ریتون و کنگر است و قتی که حال
 باشد و اما قتی که آن را، عی حوشبوئی دهد شود بکل معیذ یا
 بکل باقی و مانند آن پس در معیذ و استعمال آن
 دم لازم می آید بالاتفاق که آن حوشبوئی است و این قتی است
 که استعمال آن نباید هر چه استعمال حوشبوئی و اگر استعمال
 نباید بطریق و باید طور که استعمال آن نباید در شقاق دم
 و در احب برای دوا پس دریتون و حوشبوئی گذار لازم نیست
 آید زیرا که روغن مدکور و قتی معیذ حوشبوئی نیست و لیکن من
 و حد حوشبوئی است یا اعتبار آن که اصل حوشبوئی است پس برای لازم

آمدن دم بسبب استعمال آن شرط نبوده شد که استعمال آن
 نماید بطریقت استعمال خوشبو بخلاق چینی بکه خوشبوری متعین
 باشد چون مشک و غیره چه بسبب استعمال آن اگر چه
 بطریق دوا باشد دم لازم می آید * مسئله ۴ * اکثر
 بپوشد محرم جامه دوخته را یا بپوشد سر خود را یک روز تمام
 پس برو دم لازم می آید و اکثر بکثیر از یک روز بپوشد جامه
 دوخته را یا بپوشد سر خود را پس درین صورت برود که لازم
 می آید و اثر این پوشاک روح مرویست که اکثر بپوشد در اکثر
 از نصف روز پس برو دم لازم می آید و این در نیمه روح نیز باین
 خایه بود اولاً و شافعی روح شکفتست که دم لازم می آید زیرا چه
 میگوید پوشیدن آن انتفاع تمام حاصل میشود و دلیل علیهای ما
 این است که این پوشیدن آن انتفاع مقصود است پس ضرور است
 که برای آن مدتی باشد تا انتفاع کامل در آن حاصل شود و بنا بر
 آن دم لازم نکرده و نقد بر آن یک روز نبوده شد زیرا چه
 عادت این است که انسان یک روز می پوشد جامه را و بعد از آن
 روز دیگر میکشد آنرا از بدن و جامه دیگر می پوشد پس
 در پوشیدن آن بکثیر از یک روز جنایت قاصده است پس بسبب

آن صد دلارم خواهد شد ولیکن اندوه غمناک اکثر روز را
 قایم مقام کمال اعتبار میبود است * مسأله ۷ * اکثر قریص
 را بطور حاد میپوشد محرم یا با میپوشد و میپوشد که یکطرف آن را
 در منکب راست و طرف دیگر آن را در منکب راست در
 آورده بالای منکب میبندد یا طو را را میپوشد سر او را
 پس در آن ناک نیست و در آن او را بطور حاد دوخته میپوشد و
 همچنین اکثر قیاری در هر دو دوش خود میبندد و به نام طو که هر دو
 منکب را داخل کند در جابو و سر را در آستین داخل نکند
 در صورت قیاری را بطور پوشیدن قیاری میبندد است لهذا بتکلیف
 نگاه میدارد آنرا تا به نزد من معنی احتیاج رفتم
 است و بدانکه آنچه ما مقصد کور شد در روشن شدن سر من
 در آن بیان مدت رسیدن آن بود و در آن مقدار سر
 از کور نیست پس بدانکه اگر قیاری سر را میپوشد نیم روز پس
 در و خیم لازم می آید بالا تعاف را در آن مع است و بر
 و اکثر میپوشد بعضی سر را پس میرویس که ابو حنیفه در آن
 اعتبار در مع سر میبود است و ابو موسی در مع اعتبار اکثر سر میبود است
 اکثر سر در حکم کمال است و نزد ابو حنیفه در مع بهر کمال است

بغیاس احکام دیشکر چون حلف و عورت و سر آن این است که
 انتفاع گرفتن بدوشیدن بعضی سر مقصود است حتماً آنچه عادت بعضی
 مردمانست * مسئله ۸ * اگر حلف نماید مستحرم ربع سر را
 یا ربع ریش را یا زیاده آن را پس برودم لازم می آید و اگر حلف
 نماید کمتر از ربع را لازم می آید برودم و اما مالک ربع
 گفتست که دم لازم نمی آید مگر بحلف کل سر و شافعی رح گفتست
 که بسبب حلف نبودن بعضی سر یا بعضی ریش دم لازم می آید
 اگر چه قلیل باشد بنا بر قیاس آن در نباتات حرم و دلیل علیها ما
 این است که حلف ربع سر انتفاع کامل است لهذا اگر مرده بان
 بان عادت گرفته اند چون عباسیان و سرکان و اکثر بنی هاشم
 پس حلف نبودن آن جنایت کامل است و حلف نبودن کمتر از آن
 جنایت قاصر است بخلاف خوشبو نبودن ربع عضو چه آن غیر
 مقصود است و حلف نبودن بعضی ریش در بعضی دیار معتاد است
 چون دیار عراق و زمین عرب * مسئله ۹ * اگر حلف نماید
 قیامی کردن را پس برودم لازم می آید زیرا چه آن عشو نیست
 که حلف آن مقصود است * مسئله ۱۰ * اگر حلف نماید مستحرم
 سر و بغل را یا یکی را پس برودم لازم می آید دم زیرا چه حلف

هر واحد از این مقصود است برای دفع امراض حصول راحت مانند
 خانه اعیان موی زار و امکه مذکور شد از حلق بعلما روایت
 جامع صبر است و در مسوط معانی حلق نصف اندر هر کس موی
 مذکور است و آن سنت است و مذکور است صاحب حسن روح گفته اند
 که اگر حلق بپایند نکند و بر این مرسوم لازم می آید و اگر
 حلق بپایند که تر از آن صدقه طعام لازم می رسد و مراد صاحب حسن روح
 از این نلام سه وسای است و مانند آن و از مسجدهت برای آن استعیال
 قریه میباشد و هرگاه چای است پس اگر حلق بپایند کل
 آن را در لازم خواهد شد و سدب کپال حدیث را که حلق بپایند
 یعنی آن را حدیث طعام لازم خواهد شد بسبب قصور حدیث
 * مسنداد * اگر بکنند بعضی شارب را پس لازم می آید
 در وضع عام محکومت عدل و معنی آن این است
 که شارب باید مسوی مع دارمکه حیده است و معلوم بپایند که
 آن را سری ربع پس چند بسبب است پس بپایان بسبب واجب
 خواهد شد و بر او طعام اعیان اگر در مثل ربع ربع بپایند لازم خواهد شد
 در اوقیه ربع گویند و ما بداد است که سنت این است که بپایند
 از شارب آن مقدار را که کما در ظاهر گردد و حلق آن بدعت است

مسمیة ۱۲ * اگر حلق نماید موضع حجیاست را پس بر او دم
 لازم می آید نزد ایستنیقه روح و صاحب روح گفته اند که بر او صدقه
 لازم است زیرا چه حلق نکرد است آن موضع را مگر برای حجیاست
 و آن منع نیست و حلق معصوم پس در چنین منع نخواهد شد چیز بکه
 و سیاه نکردانید و میشود برای حجیاست و ایکن در آن دفع میشود
 قدری از چرک بدن لهذا بر او صدقه لازم می آید و دلیل ایستنیقه
 روح این است که حلق آن موضع مقصود است زیرا چه حجیاست
 که مقصود است حاصل نمیشود مگر بعد از حلق آن موضع آن غیر
 و بسبب آن از آن چرک میشود از عضو کامل با حلق با حجیاست
 پس بسبب آن هم واجب خواهد شد * مسمیة ۱۳ * معصوم اگر
 حلق کند سر معصوم دیگر را با مروی یا بغیرا مروی پس بر حلق
 صدقه لازم می آید و بر مملوق دم و نزد شافعی روح شیخ چیزی
 لازم نمی آید در صورتیکه حلق نهود و باشد بدن امر مملوق
 با منظور که مملوق در حالت نوم باشد زیرا چه قاعد و نزد
 شافعی روح این است که بسبب اکراه بر مکره مواخذة فعل نمیشود
 و نوم بالاتر از اکراه است و نزد علمای ما بسبب اکراه و نوم مکره
 گناهکار نمیشود و اما مواخذة بجهت حکم فعل پس آن باقی میباشد

و در صورت مذکور، اسبب خلف متعصب شد است در حق معلوفی
 ماسم سبب و در وقت دم که اعدا است او را حبس و در وقت پس و احب
 حرا اعدا شده و در معلوفی هم و مختار نیست در اینکه در حق نماید
 گوشت را یا صدقه دهد شش مسکین سه صاع گندم را
 یا سه روزه دارد و بخلاف معلوفی که مضطر باشد بی
 حلقی سر نسبت بعضی از امراض مثلاً حله او مختار است میان
 مدح و مذکور، و در احب در معلوفی آب آسمانی است و در صورت
 اول از احسان انسان است و بعد از آن رساند دانست که در صورت
 مذکور، معلوفی بهنگیزد قیمت هم را از الف را در دم لازم
 مسد است مرا و اگر به نسبت را حتم کند یا نه است آسرا پس او ماند
 معذور احب در حق عقرا عسی اگر ضرر پیدا کند شخصی از کسی
 کثیر بر او و وطنی کثیر آسرا و بعد از آن کثیر مذکور و مهاوگ
 حیر مانع ثابت شود پس در وقت عقرا آن لازم می آید
 سر شخص مذکور برای مالک که یزد شحت مذکور آن را
 سمیاء بر دار مانع آن کثیر زیر اچه حشر بمقابل وطنی است
 که او کرده است و اگر حال معلوفی حلال باشد و متخلف مذکور
 مخدوم پس در صورت بیز و متخلف لازم می آید و

باید دانست که برحالت محرم صدقه لازم است در هر دو صورت
 یعنی در صورتیکه حلق نهوده باشد یا در محارقات و در صورتیکه
 حلق نهوده باشد بغیر امروی و شافعی رح گفتست که برحالت
 هیچ چیز لازم نیست و همین اختلاف است در صورتیکه حلق
 کند محرم سر حلال را و دلیل شافعی رح این است که موجب جزا
 نیست مشکر معنی انتفاع و آن یا قتل نهی شود بسبب حلق نهودن
 موی سر غیر و دلیل علیای ما این است که از آن چیزیکه نمیکنند
 از بدن انسان از جمله آن اشیاست که در احرام منع است چه
 آن چیز مستحکم امان است بمنزله محارقات حرم پس فرقت نیست
 میان موی بدن خود و میان موی بدن غیر مشکرا اینقدر که در
 حلق نهودن موی بدن خود که کمال جتاهت است به نسبت حلق
 نمودن موی بدن غیر * مسئله ۱۱ * اگر چه چند محرم
 از شراب حلال چیز را یا بقراشدن ناخنهای ویرا باید که طعام دهد
 بفقیر هر قدر که خواهد بذا بر آنچه مذکور شد که آن بمنزله
 نباتات حرم است از انتفاع من وجه خالی نیست چه انسان را
 ایذا میرسد بسبب چرک بدن غیر از چرک این ایذا کم است به نسبت
 ایذای چرک بدن خود پس درین صورت لازم نخواهد شد برآر طعام

* مبسوط ۱۰. * اگر مبرم ناخنهای هر دو دست و پای خود را
 را بتراشید بر او دم لازم می آید چه آن از معظورات احرام است
 زیرا چه در آن دفع جرک بدن است و هم انزال چیزی است که نیسا
 میکند از بدن انسان پس اگر بتراشد همه ناخنهای دست و پای
 را دم لازم خواهد شد چه آن انتفاع کامل است و باید دانست
 که اگر بتراشد همه ناخنهای را در یک مجلس پس درین صورت
 زیاد از یکدم لازم نمی آید زیرا چه جنسایت نوع واحد است
 و اگر آن را بتراشد در مجلس متعدد پس درین صورت نیز نزد
 محققین روح زیاده از یکدم لازم نمی آید زیرا چه بنای هم جنسایت
 هر قدر اخلاص است چه آن کفار است مرا بنید کفار و روزه پس
 درین صورت زیاده از یکم لازم نمی شود و بیشتر بقتی که
 بتراشد ناخنهای یک دست را مثلاً در مجلسی و کفار آن را
 نیاید و بعد از آن بتراشد ناخنهای دست دیگر را در مجلس دیگر
 پس درین صورت دم متعدد لازم می آید بجهت آنکه
 جنسایت اول مرتفع می شود بسبب وادون کفار و پس
 بعد از آن خواهد پیشدلبهذا برای تراشیدن ناخنهای
 و بسبب دیگر کفار و دیگر لازم خواهد شد و نیزه شیخی روح

در صورت مذکور چهاردم واجب میشود اگر بهتر باشد ناخنهای
هر دو دست و پای را در چهار مجلس با این طور که ناخنهای
یک دست را در یک مجلس و ناخنهای دست دیگر را در مجلس
دیگر و همچنین ناخنهای هر دو پای را در دو مجلس زیرا که
در تراشیدن ناخنهای دست و پا معنی عبادت غالب است پس تداعیل
میان آن مقیده است با تعداد مجلس چنانچه در تلاوة آیاتهای
سجده و اکثر بهتر باشد ناخنهای یک دست را یا ناخنهای یک پای
را پس برویکدم لازم می آید بجهت قایم نبودن رینگ در مقام غسل
چنانچه رینگ سر قایم مقام حلقه تبسم سر است و اکثر تراشد
کمتر از پنج ناخن پس بر او بمقابل هر ناخن یک صدقه لازم
می آید و این در قدوری مذکور است و زعفران گفتست که
بسبب تراشیدن سه نساخن دم لازم می آید ، این قول اول
ایضا بنیغه رح است زیرا که بسبب تراشیدن نساخنهای
یک دست دم لازم است و سه ناخن اکثر است و اکثر در حکم کل
است و وجه آنچه در قدوری مذکور است این است که
ناخنهای یک دست اقل چیزی است که بسبب تراشیدن آن
دم لازم می آید و آن را قایم مقام کله نموده شد است پس سه

ناحی که اکثر باحتیای یکدیگر است و نام مقام کل گردانیده
 فکوا شدند که این مودی است بسوی تسلسل و اگر بتراسد
 پنج ساحی متعرف را از هر دو دست و هر دو پای پس بر او صدقه
 لازم می آید بر دسیحی روح و معبد روح کفایت کد بر او دم
 لازم می آید سایر فیاں آن هر تراشیدن پنج ناحیه ای
 یک دست و بر حلق بودن مقدار روح سر از مواضع متعرفه
 و دلیل شیعیان روح این است که موجب هم کمال حایب است و آن
 متعلق مدسوه بسبب راح و رین و بسبب برآید و پنج ناحیه
 متعرف باور مذکور در احث و زینت بایست بلکه در آن
 ابد او عیب است بحال حلق نبودن موی سر از مواضع
 متعرفه حد آن معتاد است بغیر آنچه سادق مذکور شد است
 و هرگاه حس شد پس در صورت تراشیدن روح ساحی متعرف صدقه واجب
 خواهد شد و دم پنج قصور حمایت و امنی بایده است که به تعادل
 هر ناحی طعام یک مسکن و احب میسوه و هر چه پس حکم است اگر
 زیاده از پنج ساحی متعرف بتراسد بیکر قتی که آن دم
 ناحیه ای متعرف را بتراسد که معجزه صدقه آن بقیه دم
 رسد نیز در این هنگام هر قدر که خواهد کم نهاید تا صدقه

آوردی دم نگرور * مسکند ۱۶ * اگر ناخنی اثر ناخنی

! محرم شکسته معلف مانده و جدا نگرور و محرم آن را بشکیره

ورور نماید پس بر او هیچ لازم نمی آید زیرا چه نساخن بعد از

شکستن نباید بکند پس آن مانده درخت خشک است و محرم

۱۷ * اگر استعجال خوشتر نماید محرم یا بهوشد

جامه و روختن رایا حلق نماید بسبب غدر پس او مشتار است

اگر خواهد ذبح کند نکوسغند را و اگر خواهد سه صاع

شکندم را تصدق نماید بشش مسکین و اگر خواهد سه روتر

روزی دارد زیرا چه خدا یتعالی در قرآن مجید فرمود است که هر

ا و روزه است یا صدقه یا ذبح کردن است و لفظ یسارای تفسیر

است و پیغمبر صلعم تفسیر کرد است این آیت را سه چیز مذکور

و این آید در شان معذوران قائل است و بعد از آن باید دانست

که این روزه داشتن در هر جایز است پس در هر جا که خواهد

دارد آن را زیرا چه روزه داشتن در هر مکان عبادت است

و هر چه این صدقه مذکور را در هر جا که بدهد بهسا کون جایز است

چند صدقه دادن بهسا کون در هر مکان عبادت است و اما ذبح

فردن گوشت نیز مذکور پس آن مختص بهرم است بالاتفاق

و فرایند را بختن خون حیران بیدار شدن آن در شرع عبادت
 نیست مگر در زمان خاص یا در مکان خاص و ذبح نمودن
 خورسند مذکور مختص نیست بزمانی از زمانه ها پس
 مختص خواهد شد به مکانی خاص که حرم است و آنکه اختیار
 نماید که شش مسکین را چنانچه ضاع کنند در ذبحش در بنصورت بپذیرد
 است و نیز که شش مسکین را هر دو وقت طعام خوراند و این نیز
 این یوسف ارج است بنا بر قیاس آن بر کفار و یهین و غیره مکتوب
 و این طعام خوراندن و براجا نیز نیست و مراجع صدقه نمودن
 عبارت است از اینکه تملیک آن نماید به مسکینی بدو صورت
 مذکور صدقه نمودن واجب است بنا بر نصیقه و زنی واجب
 ۴۴۴ است و بسبب طعام خوراندن صدقه (نمونه ذبح) به تحقیق
 می شود چه تمایک یافته انمی نشود و الله اعلم
 قتل * نموده * * محرم اکثر بفنای شهوات
 نکاح کند پسوی قرع زن خود و بسبب آن اثر الی شود زیرا پس
 در بنصورت بر او هیچ لازم نیست آنکه بپذیرد آنچه حرام نیست در
 حلق او مگر جماع و آن یافته نشد و در صورت مذکور
 پس جتان شد که بختن آلت نماید و صورت جهنمی را و بسبب

اگر آن انزال شود * مسئله ۲ * محرم اکثر بوسه نکیرد
 بزروی نزن یا مس نرساید آن را بشهوت پس بر او دم
 لازم می آید و در جامع صغیر مذکور است که اگر مس نکند
 زن را بشهوت و انزال نکند پس بر او دم لازم می آید و در میسوط
 مذکور است که بر او دم لازم می آید انزال نهوده باشد
 یا نه و هر چه فی جنس است در صورتیکه جماع کند در غیر
 قرچ و از شافعی رح مرویست که هر چه جماع این صورتها احرام
 اوفساد میگردد بشرط انزال چنانچه بسبب این افعال مروی
 فاسد میگردد بشرط انزال و دلیل علی اینها این است که
 قساد جمیع متعلق است بهجماع و از افعال مذکوره جماع مقصود
 نیست پس متعلق نخواهد شد بآن چیزیکه متعلق است بهجماع
 و اینکی بسبب افعال مذکوره استجماع و انتفاع از زن حاصل
 میشود و این منع است محرم را پس بسبب آن دم لازم نخواهد
 شد بعتدال و روزه زیرا که حرام در آن قضا عی شهوت است و
 آن مبتدع است نهی شود بسبب افتعاله مذکور و بن آنزال
 * مسئله ۳ * محرم اکثر جماع نماید در قبل یا در بعد از
 و خوف بخت فاسد میشود و جمیع او و بر او لازم نمی آید قضا

و دم اعني ذبح نبودن كوسعد و امكي بايد آوراكه افعال حج
 تمام بايد حنا بچسباند آن را كسي كه حج او ناسد بشد اسب
 زهر اچه مروت است كه مخصوص سوال كرده ام پيچر صلعم از
 احوال كسي كه حجاج كرده بودند من خود را در حاله كه آنجا
 معمر بودند پس فرمود پيچر صلعم كه بر آنجا هم اسب و هم
 بايد كه افعال حج را تمام بايد روا حساب بر آنجا كه
 در سال آنجا حج بايد و هجده من مروت است از حيا عتيار
 اصحاب سار و شافعي و سجك كفتند كه در صورت مذكوره
 واجب است بر معمر مذكور كه در ماني نيايد شتر را كار را
 بنا بر قياس اين بر صورتي كه حجاج كند معمر بعد از وقوف
 بعينات و حديث مذكور كه دليل علياها ما است حجت اسب
 بر وجه آن حديث مطلب است و شامل است گوسعد
 را و دليل دیگر بر دعليهاها ما اسب كه در صورت مذكوره
 نصاي آن حج واجب است بر معمر مذكور و قصا واجب بر معمر
 مگر براي تدارك مصلحتي كه فوت سد است سبب ساست
 شدن ادای حج و هرگاه حسی سد پس در صورت مذكوره حیات
 حیات خواهد سد پس قرمانی نبودن كوسعد كفايت خواهد شد

اگر به خلاف آنکه اگر جماع نباید محرم بعد از وقوف
 به رفات چه درین صورت قضا واجب نیست و بعد از آن باید دانست
 که از آنچه مذکور شد معلوم شد که جماع نبودن در قبل و در هر دو در
 حکم برابر است ولیکن سر و نیست از این تکنیکه روح که بسبب جماع نبودن
 در هر حج فاسد نمیشود چه معنی جماع درین صورت قاصر است
 و شاید که از این تکنیکه روح درین صورت دورایت است و شاید
 دانست که در حالت قضا نبودن حج فاسد واجب نیست بر محرم
 مذکور که مفارقت نباید از آنکه با وی جماع نموده بوده و رساله
 اول و این نزد علمای ماست و امام مالک روح گفتست که برای
 واجب است که مفارقت نباید از زن مذکور از وقتیکه به برون
 شوند از خانه خود و برای قضا نبودن حج فاسد و زهر روح گفتست
 که مفارقت نباید از و در وقتیکه آنها احرام نیابند و شافعی روح
 گفتست که مفارقت بر آنها واجب است و تکنیکه برسند آنها به مکانی
 که در آن با هم جماع نموده بودند و دلیل شافعی روح این است
 که آنها در وقتیکه خواهند رسید به مکان مذکور یا خواهد آمد
 آنها را حالت جماع گذشته و این یاد آمدن آنها را باعث انبعاث
 شهوت خواهد شد و باز بنج جماع مبتلا خواهند شد و دلیل علمای ما

این است که منسای احتیاج مباح یا نه نکاح است و وجود اشباح^۱
 پس پیش از احرام مناسبت نبودن معنی ندارد چه در بی
 فکرم جماع مباح است و هیچ مناسبت نبودن بعد از احرام
 بود معنی ندارد در احرام یا در حواشی که مستقیم است در
 کد حاشیاء است یا از مناسبت اندک و این باعث رد ادعای
 احرام و بدامت خواهد شد پس واجب گردانیدن معارفت میان
 آنها معنی ندارد * مسئله ۴ * هر که جماع کند در وقت
 بصر و حیض او فاسد نیست و دو واجب میشود بر او که قربانی بپایند
 بدنه را و ساقی روح کند که اگر جماع بپایند معصوم باشد
 از هر دو واجب او فاسد میشود و دلیل علیهای ما این است که
 بعد از صلعم فرمود است که هر که و قربانی بپایند عرفان پس حیض
 او بپایند میشود و در صورت مذکوره قربانی بپایند بدنه واجب نیست
 معصوم بپایند آنکه این حدیث منسبت که اگر جماع کند محرم
 پیش از وقت احرامت و سد میشود و صحیح او در اول دم
 لازم می آید و اگر جماع کند بعد از وقت احرامت پس
 صحیح او تمام میشود و او را واجب میشود که قربانی نماید
 مدبر را و بپایند آنکه جماع نبودن از اسلوا انواع استیفاء

است پس اگر آن نیز بایست که شد ید باشد * مستند ه *
 مصرم اگر جماع نماید بعد از حلق پس بر او لازم می آید که
 قربانی نماید و گوشت آن را بر چاه ها و زحرام او در حق قربت
 نمودن با زن باقی است اگر چه باقی نیست در حق پوشیدن
 جامه درختی و مانند آن پس چهار نبودن بعد از حلق جنایت
 خفیف است لهذا برای آن قربانی نبوده و گوشت آن
 کافی است * مستند ه * مصرم که احرام نبوده است برای
 عیره اگر جماع کند پیش از آنکه چهار شرط طواف نماید
 عیره او فاسد میگردد و باید که او تمام نماید افعال عیره را
 و قضای آن را و بر او لازم می آید اعطای قربانی
 نبوده و گوشت آن را و اگر او جماع کند بعد از چهار شرط طواف
 یا زیاده از آن عیره او فاسد نمیگردد و در مقصود نیز قربانی
 نبودن گوشت آن بر او لازم می آید و شافعی زح شکست که در
 هر دو صورت عیره او فاسد میشود و بر او قربانی نبودن بدنه لازم
 نمی آید بنا بر قیاس آن بر زحیم چه عیره نیز نزه او فرض است
 مانند حج توذیل علی بن ابی طالب است که عیره سنت است پس
 بر عیره او زحیم که تر است لهذا هر دو صورت قربانی نبودن

گویند واجب است و در حج در صورتیکه بعد از وقوف بعثات
 جهاج نماید قربانی نمودن بدنه واجب است تا تفاوت رتبه
 میان حج و عمره ظاهر گردد * مسئله ۷ * هر که جهاج کند
 بفراشه و شی پس او مانند کسی است که عیداً جهاج کند
 در حق فساد احرام و عدم آن و شافعی رح گفتست که بسبب
 جهاج نمودن بفراشه و شی حج فاسد نیست مگر در دو چیز اختلاف
 است در صورتیکه جهاج کند کسی زن خوابیده را یا جهاج
 کند زن را که گناه و شافعی رح گفتست که جهاج در این صورتها
 بسبب عوارض مذکور رجعت است و واقع نمیشود و دلیل علیها ما
 این است که فساد حج بسبب جهاج بعد از احرام باعثینار
 معنی استمتاع خاص است و این معنی معذور نیست و بسبب عوارض
 مذکوره حج در معنی پرورد نیست زیرا که جهالات احرام باعث
 یادداشتن آن است پس جهالات نهی از جهالات پرورد
 والله اعلم
 فصل در بیان * مسئله ۸ * هر که طواف قدوم
 نماید بیوضو پس بر او صدقه لازم می آید و شافعی رح گفتست
 که آن طواف معتبر نیست زیرا که بیغیر صلعم فرموده است

که طواف خانه کعبه به نزل نیاور است مگر اینکه در قره
 است که خدا ایتعالی در طواف تکلم مباح کرده است نه در نماز
 پس وضو شرط طواف است چنانچه شرط نماز است و دلیل
 علمای مالکی است که خدا ایتعالی در قرائت صحیفه امر کرده است
 و طواف خانه کعبه بقیر قید طهارت پس وضو برای آن غرض نخواهد شد
 و بعد از آن باید دانست که بعضی گفته اند که وضو برای آن سنت
 است و اصح این است که واجب است بجهت آنکه بسبب ترک
 آن جبر نقصان لازم می آید که عبارت است از صدقه و بجهت
 آنکه حدیث اتحاد و تکیف صحیح باشد بعد از آن واجب است
 پس بآن وجوب ثابت خواهد شد و بعد از آن باید دانست
 که طواف قدم اگرچه سنت است ولیکن بسبب شروع واجب مبتدی
 و چون در صورت مذکور بسبب ترک طهارت نقصان حرام واقع شده
 پس برای جبر نقصان صدقه واجب خواهد شد نه دم تا که تری رقبه
 آن از رتبه طواف زیارت ظاهر گردد چه طواف زیارت واجب است
 بسبب واجب شکر دادن خدا ایتعالی و همین حکم در طواف
 ثقل است * و بسبب ۲ * اگر طواف زیارت نماید کسی بی وضو
 پس بر او قربانی نهی شود و گویند لازم می آید زیرا چه طواف زیارت

و گویا حج است و از سبب ترک طهارت مآخذ آن را و این مقتضای
شدید است به نسبت معصای که در طواف قدوم واقع میشود
و سبب ترک طهارت پس درین صورت چنانچه مقتضای عدم نپوشیده خواهد شد
* مسئله ۳ * اگر طواف زیارت نماید کسی در حالت جنابت
پس بر او جرایی نبوده و بدین لازم می آید که جنابت آنکه حدیث
مرویه است از ابن عباس رضی و کجهب آنکه جنابت ثلثه تراست
و به نسبت حدیث پس واجب خواهد شد حرم مقتضای آن مقرانی نبوده
بدین تا تعارض میان حدیث و جنابت ظاهر گردد و باید دانست
که آنچه لازم می آید در صورتیکه جمیع اشواط طواف نماید
لحسی بیوضو یا در حالت جنابت همان لازم می آید
در صورتیکه اکثر شوط طواف نماید و موقوفه بر حالت جنابت
و هر چه اکثر شوط در حکم کل آن نمی آید و در صورتیکه
در حالت حدیث یا حائض طواف زیارت نبوده باشد استدلالی است
که اعاده نمایند آن را مانده میگذرد و مکمل باشد پس اگر اعاده
نمایند آن را واجب می شود و در بعضی نسخ مسطور
مذکور است که بر او اعاده آن واجب است و واضح این است
که در صورت حدیث اعاده آن مستحب است و در صورت جنابت

واجب است چه بسبب جنس است نقصان شد بدو واقع میشود
نسبت بنقصانیکه بسبب حدث واقع میشود و بعد از آن باید دانست
که اگر اعاده نماید طواف را در صورتیکه طواف نهوده بود بیوضو
در اودم واجب نمیشود اگر چه اعاده نماید آن را بعد از گذشتن
ایستام نکرده باشد از اعاده آن باقی نماند
مگر شبهه نقصان بسبب حدث و اگر اعاده نپساید
طواف را در صورتیکه طواف نهوده بود در حالت جنابت
پس اگر اعاده نماید آن را در ایام نحر و بر او هیچ لازم نمیشود
چه او اعاده آن کرد در وقت آن و اگر اعاده آن نماید بعد از ایام نحر
لازم نمیشود بر او در نزد ائمه تنقیح روح بسبب تاخیر آن بنا بر آنچه
معلوم شد است از مذکور بسبب تنقیح روح و اگر مراجعت نماید
بمسوی خانه خود و حال آنکه او طواف زیارت نهوده بود و در
حالت جنس است واجب است بر او که عود کند زیرا چه نقصان
در این صورت کثیر است پس امر کرده خواهد شد بر آنکس را که عود
نماید برای تدارک این نقصان و باید که برای عود اجرام جدید
نماید و اگر عود نکند و قریب باشد نه راس این نیز کفایت میکند
و بنا بر آنچه مذکور شد که این جبر نقصان میشود و امکان افضل همان

است که عود نماید و اگر مراجعت نماید بسوی خانه خود و حال
آنکه بیوضو طواف زیارت نبوده بود پس اگر عود نماید و طواف
زیارت اعاده نماید جایز است و اگر فرستند گویند زیرا برای
قربانی نبودن در حرم پس این افضل است زیرا چه نقصان درین صورت
کم است و در فرستادن گویند نفع فقرا است * مسئله ۴۰ * اگر
شخصی پیش از بنیای آوردن طواف زیارت مراجعت نماید
بسوی خانه خود پس بر او واجب است که عود نماید بدان احرام
چه او هنوز از آن احرام حلال نشده است در حق جمیع آنان همان
که طواف زیارت نماید * مسئله ۵ * هر کس طواف صد
نماید بیوضو پس بر او صدقه لازم می آید زیرا چه رتبه طواف
صد رکنه راست از رتبه طواف زیارت اگر چه طواف صد رکنه واجب
است و آنرا بیحقیقه روح مرویست که در صورت مذکور قربانی
نبودن گویند و اجنب است ولیکن آنچه مذکور شد که صدقه واجب
است اصح است و اگر طواف صد رکنه در حالت جنابت کند پس
بر او قربانی نبوده گویند لازم می آید چه درین صورت نقصان
کثیر است ولیکن هر کس از رتبه طواف صد رکنه راست از رتبه
طواف زیارت پس اکتفا نماید و شد فریضه و توبه گویند

* مسمیة ۶ * هر که ترک نماید از طواف زیارت سه شوط را
 چنانکه از آن پس بر او قربانی نبودن کوشند لازم می آید زیرا چه
 بیک جنب ترک نمودن اقل نقصان اندک است پس این نقصان مانند آن
 نقصان است که بسبب طواف نبودن بیوضو یا غفله می شود پس
 لازم خواهد شد که قربانی نبودن یک کوشند و درین صورت اشکرا
 مراجعت نماید بسوی خانه خود پس جایز است ویرا که عود نکند
 و کوشند یفرستد بنا بر آنچه مذکور شد که سبب آن جبر نقصان
 حاصلان می شود * مسمیة ۷ * هر که ترک کند چهار شوط از طواف
 زیارت پس احرام او باقی می ماند همیشه تا آن زمان که
 طواف زیارت نماید زیرا چه درین صورت اکثر متروک شد
 است پس چنان شد که گویا طواف زیارت افسان کرده است
 * مسمیة ۸ * هر که ترک نماید طواف صد مرتبه را یا چهار شوط
 را از آن پس بر او لازم است که قربانی نپساید کوشند ویرا
 زیرا چه او ترک کرده است واجب بر او است که اکثر آن را و یک
 مرتبه ای که در مکه است امر نموده می شود مر او را باینکه ادا
 نماید طواف صد را تا ادای واجب در وقت خود مستحب شود
 * مسمیة ۹ * هر که ترک نماید سه شوط را از طواف صد مرتبه پس

بر او صدقه لازم می آید * مسئله ۱۰ * هر که طواف واحد می نماید
 در اندرون حطیم پس اگر او هنوز در مکه است باید که اعاده
 آن نماید زیرا که طواف نبودن از ما و رای حطیم واجب است
 بنا بر آنچه سابق مذکور شد که حطیم جزوی از اجزای خانه کعبه
 است پس در ضرورت مذکور در طواف او نقصان واقع
 می شود لهذا باید که مایه ای که در مکه است اعاده آن نماید
 بتمامه تا طواف از مروه مشروع متحقق شود و معینا اگر
 اعاده طواف نماید نکرد حطیم فقط کسایب می کند و مراحه
 در این صورت نیز تدارک آن می شود و طریق آن آن است که طواف
 شروع نماید از خارج حطیم از جانب راست خود تا آنکه برسد
 به آخر حطیم و بعد از آن داخل شود در فرجه که ما بین حطیم و حایم
 کعبه است و بیرون شود از جانب دیگر و به همین طور نماید شصت
 بار پس اگر مراحهت نماید پسوی خانه خود بی آنکه اعاده
 طواف نماید کرد حطیم پس بر او دم لازم می آید زیرا که
 در طواف او نقصان شد بسبب ترک نبودن طواف کرد ربع
 خانه کعبه حد حطیم فریم ربع خانه کعبه است و صدقه در این صورت
 کسایب می کند * مسئله ۱۱ * هر که طواف زیارت نماید

و موضوع طواف صدر نماید در آخر ایام تشریفات یا وضو پس بر او
دم لازم می آید و در این صورت اگر طواف زیارت نماید
حالت جنابت پس بر او و دم لازم می آید نزد آب میخیزد و
صاحبین روح گفتند اندک برویکدم لازم می آید زیرا چه
در صورت اول طواف صدر منقلب نمی شود بسوی طواف
زیارت انحصاری طواف صدر طواف زیارت نمی گردد زیرا چه
طواف صدر واجب است و اعاده طواف زیارت واجب نیست
در صورتیکه بی وضو طواف زیارت نهاده باشد بلکه
مستحب است پس در صورت اول طواف صدر منقلب نخواهد
شد بسوی طواف زیارت و در صورت دوم منقلب می شود
طواف صدر بسوی طواف زیارت زیرا چه در این صورت اعاده
طواف زیارت واجب است و در این صورت هر گاه طواف
صدر منقلب شد بسوی طواف زیارت یعنی طواف صدر
طواف زیارت گشت پس لازم آمد که طواف صدر متروک
گردد و طواف زیارت موخر واقع شد از ایام تشریفات پس بسبب
ترک نهاده شدن طواف صدر دم واجب خواهد شد بالاتفاق
و بسبب تاخیر طواف زیارت دم لازم نخواهد شد نزد آب میخیزد

روح نه لرد صاحبی روح ولیکن مرتکب را امر نهوده بخدا
 شد باسکه اعاده نباید طواف صدر را مادامیکه در مکه
 است و بعد از مراجعت بهودن او میکند بسوی خانه امر کرد
 نمیشود و بر ابا اینکه اعاده نباید طواف صدر را بنا بر آنچه
 مذکور شد * مسئله ۱۲ * هر که طواف سعی نماید
 بر ای شهره غمر و قزو و بعد از آن حلال شود پس مامامیکه در
 مکه باشد باید که اعاده هر دو نماید زیرا که در طواف متعین
 واقع شده است بسبب حدث و سعی تابع طواف است پس اگر
 اعاده نماید بر او هیچ لازم نیست آید به جهت مرتفع شدن نقصان
 بسبب اعاده و اگر پیش از اعاده مرتکب مراحت نماید
 بسوی خانه خود پس بر او دم لازم نمی آید بسبب ترک طهارت
 در آن و درین صورت امر کرده نهی شود بر او باینکه خود
 نباید زیرا که حلال گشتست بسبب ادان نمودن رکن و نقصان
 بسبب حدث اندک است و تابع ادای رکن نیست و بحقیقت سعی
 بر او هیچ لازم نیست آید زیرا که او سعی نهوده است بعد از طوافیکه
 معتبر است سرعاً لهذا اگر اعاده نماید طواف را نه سعی را
 بر او هیچ لازم نیست آید بنا بر روایت صحیح * مسئله ۱۳ *

هر که سعی ننماید میان صفا و مروءه یعنی ترک کند آن را
 ر خود پس بر او دم لازم می آید و حج او تہمام میشود
 بر آنچه سعی نبودن میان صفا و مروءه از جهات واجبات
 است نزد علمای ما پس بسبب ترک آن دم لازم خواهد شد
 به فساد حج * و مسئله ۱۴ * هر که افاضه نماید از عرفات
 پیش از امام پس بر او دم لازم می آید و شافعی رح گفتست که
 در و هیچ لازم نیست آید زیرا چه در گن حج و قوف بعرفات است
 مطلب این امتداد آن و در صورت مذکوره ترک نشد است مگر
 امتداد آن پس بسبب ترک آن هیچ لازم نخواهد شد و دلیل
 علمای ما این است که استاده مانند در عرفات دوام آن تا غروب
 آفتاب واجب است چه پیغمبر صلعم فرمود است که افاضه نپاکیده
 از عرفات بعد از غروب آفتاب پس بسبب ترک آن دم لازم خواهد شد
 بخلاف آنکه اگر امام و قوف بعرفات نباید در وقت شب
 و استاده مانند در آن در وقت شب چه درین صورت اگر کسی پیش
 از امام افاضه نماید بر او هیچ لازم نیست آید زیرا چه دوام و قوف
 آن واجب است بر کسی که و قوف بعرفات نباید در روز نه در شب
 و در صورت مذکوره اگر آنکس بعد از افاضه عود نماید بعرفات

به دارشروب آفتاب ساقط نمی شود و میگوید واجب شد است بر او
 بسرب افاضه نمودن پیش از اتمام قیل از عروب آفتاب
 و این بدان ظاهر روایت است و وجه آن این است که واجب مذکور
 ترک سد است بسبب عود نبودن او بعد از غروب آفتاب و تدارک
 آن نمی شود و اگر عود نماید آنکس بعرفات قبل از غروب
 آفتاب پس در اینصورت اختلاف است در سقوط دم مذکور
 مسئله ۱۵ هر که وقوف بزدلانه ننماید و ترک نکند
 آن را پس بر او دم لازم می آید و در آنچه وقوف بهر دلهای
 و اجباب است *مسئله ۱۶* هر که ترک نماید در بی چهار و در
 جمیع ایام آن احسنی بگذرد نیز نمی نماید پس بر او دم
 لازم می آید و در آنصورت نیز ترک را واجب نیافتد میسوه
 و کفایت میکند برای آن دم واحد و برای هر روز آن دم
 چنانچه لازم نیست بر واحد و بر مباحث واحد است چنانچه
 در حلق بجهت حلق مستند که واقع شود در غیر وقت آن
 یکدم کفایت میکند و برای هر یک دم چنانچه لازم نیست
 چه نام حلق حس و اسد است و باید دانست که ترک
 در می متعنت نمی شود مگر بغروب آفتاب در آن ایام در می

زیرا چه رمی عبادت نیست مگر در ایام مذکوره که آن را
 ایام نصر میگویند و مدامیکه آن ایام باقی است اعاده رمی در این
 مهکن است پس ترک آن متکلف نیستی شود مگر بعد از گذشتن
 ایام مذکوره و اگر اعاده آن نباید در آخر ایام نصر پس باید
 که بترتیب اعاده نماید اعنی اول رمی جمرة عقبه نماید
 و بعد از آن رمی نماید جمرة را که متصل مسجد خیف است
 و بعد از آن رمی نماید جمرة را که بعد از آن است و همچنین
 سه بار نماید و درین صورت نزد ائمه حنیفه روح پرودم لازم می
 آید بسبب تاخیر نبودن آن و قرضه صاحبین روح بسبب تاخیر آن
 هیچ لازم نمی آید و اگر ترک نماید کسی رمی یکروز را پس
 بر او دم لازم می آید زیرا چه رمی یکروز نسبت تمام است
 و هر که ترک نماید رمی یکی از چهاره هسای ثلاثه را پس
 بر او دم لازم می آید زیرا چه رمی هر سه جهه در این
 روز نسک واجب است پس درین صورت متروک شد اقل اینها صدقه
 لازم می آید و اگر اکثر آن نصف را ترک نماید دم لازم می آید
 و هر که ترک نماید رمی جهه عقبه را در روز عید پس
 بر او دم لازم می آید زیرا چه رمی نهوهن جمرة عقبه کل رمی این روز

است و هر یک از این است حکم اگر ترک میباید از شفت سنگین و اکثر آن
 را اگر ترک کند یک سنگریزه یا دو سنگریزه را داده سنگریزه را
 پس در این صورت بمقابل هر سنگریزه صد صاع گندم صدقه در
 بشرطیکه قیمت آن بمقدار قیمت یک کوسه نمیدرسد پس در این صورت
 هر قدر که خواهد حکم میباید و در این صورت اگر در این صورت اقل
 است پس بجز آن و رفع این نقصان صدقه کم است میکند
 * مسئله ۱۸ * هر که تاحیر نماید حلقه را تا آن زمان که ایام
 فکری بگذرد پس بر او دم لازم می آید نذر و بجز آن روح و شهوات
 اگر موحر نماید طواف را تا آن زمان که ایام فکری صاحب روح نگذرد
 که در این صورت و صورت شیع لازم نمی آید و هر چه می احتلاک است
 در تاحیر نمودن و می رود در صورتیکه نسک موحر را مقدم آید نباید بر
 نسک مقدم و بنا بر این حلقه نماید قبل از می یا بجز آن قار قبل از می
 یا حلقه نماید قبل از می و دلیل صاحب روح این است که در این صورت
 آنچه فوت میشود پس تدارک آن میشود پس قضا می آید پس بعد از
 قضا می آید چیزی دیگر لازم نخواهد شد و دلیل اینست که روح یکی از
 است که این مسعود روح نیست که هر که مقدم نماید نسک را پس
 بر او دم لازم می آید و دوم این است که دم لازم می آید دم صورتیکه

تا خبر نیاید چیزی را از مکان آن که معین است چون تا خبر نشود
 احرام از مبعقات آن پس هیچکس لازم نخواهد شد بسبب تاخیر
 نبودن چیزی از زمان آن که معین است * مسلسل ۱۹ * هر که
 حلف نماید و رایا م نکرد و غیر زمین حرم پس بر او دم لازم می آید
 و هر که عیبه نماید و بعد از آن از حرم بیرون رفته قصر نماید پس
 بر او دم لازم می آید نزد طرفین روح و ابو یوسف روح گفتست که بر او
 هیچ لازم نیست آید و این قول ابی یوسف روح و رجامع صغیر در حق
 دیر کنند * مذکور است و در حق حج کنند * مذکور نیست و بعضی
 گفته اند که در حق حج کنند * دم لازم است بالاتفاق زیرا چه
 سنت جاری شده است باینکه حج کنند * حلف می نماید
 در منا که زمین حرم است و اما اصحاب این است که در حق حج
 کنند * نیز اختلاف است میان ابی یوسف روح و میان طرفین روح و ابو
 یوسف روح میگویند که حلف مختص نیست به حرم زیرا چه پیش از صلعم
 و اصحاب و بی محصر و رشده بودند و در حد یبیه و حلف نموده بودند
 در غیر حرم و دلیل طرفین روح این است که حلف در حج سبب بیرون
 آمدن است از احرام حج مانند سلام در آخر نماز پس از واجبات
 خج خواهد بود چنانچه سلام در آخر نماز واجب است و هرگاه

چنین شد پس مختص خواهد بود و محرم مانند ذبح قربانی
و جواب از دلیل ابی یوسف رح این است که بعضی از اجزای حد یب
زمین حرم است پس احتمال است که بی غیر صلعم و اصحاب
در حد یبید حلف نهوده باشند در حرم و حاصل کلام این است
که حلف نزد ابی یوسف رح مقید است بدو چیز یکی زمان که عبارت
است از ایام نحر و دوم مکان که حرم است و نزد ابی یوسف
رح بهیچ از این مقید نیست و نزد محمد رح مقید است بهیچ
نه زمان و نه ز فروع مقید است بزمان نه بهیچ و نه باید
ه است که این اختلاف در تقیید آن در حق و جواب دم است
و اختلاف نیست در این که بسبب حلف حلال میشود محرم
مسئله ۲۰ حلف و قصد و عهده موقت بزمان نیست بالا چه
و بر آنچه اصل عهده موقت نیست بزمان بخلاف مکان چه آن مقید
است بهیچان پس اگر عهده کنند بعد از ادای عهده بیرون رود از حرم
بدون آنکه قصد نماید و بعد از آن پیش از قصد باز گردد به حرم و در حرم
قصد نماید پس درین صورت بر او هیچ نمی آید بالاتفاق زیرا چه
او قصد کرد در مکان آن *مسئله ۲۱* اگر حلف نماید قاز
پیش از ذبح قربانی پس بر او دو دم لازم می آید نزد ابی یوسف رح

یکی بسبب حلت نبودن در غیر وقت آن چه وقت حلت بعد از ذبح است
 و دوم بسبب تسخیر نبودن ذبح از حلت و نزد صا حیین روح واجبی
 نبوده بر او مکر دم واحد که همان اولاد است و بسبب تسخیر
 نبودن ذبح از حلت چیزی لازم نمی آید بنا بر آنچه سابقاً مذكور
 است والله اعلم

فصل * مسئله * صید بر درام است بر مکررم
 و صید بکر حلال است مرا و ازیرا چه خدا یقعالی در قرآن مجید
 فرمود است که حلال شکر دانیده شده است برای شها صید بکر
 تا آخر آیه و باید دانست که صید بر عبارت است از جانور یک
 تولد و خوا بشکاء آن در هر یک باشد و صید بکر عبارت است
 از جانور بکه تولد و خوا بشکاء آن در آب باشد و صید عبارت است
 از جانور یک و وحشت نماید از انسان و بشکر یزد از و باعتبار
 اصل خلقت و به غیر صلح از ان مستثنی شود است پنج جانور را
 یکی کلب شکرند و دوم گرگ و سیوم غلیب و از و چهارم
 فراخ که آن را بعربی غراب میگویند و متحجم مار و کزدم چه این جانورها
 ابتدا قصد ایذای انسان می نمایند و مراد از غراب در اینجا
 آن غراب است که چینه میخورد و همین مراد است از ایبو و سفا

روح * مسئله ۲ * اگر مباحرم قتل کند صید را یا دلالت کند
 بر آن کسی را که از کشتن آن را پس بروجزای آن لازم
 می آید و دلیل صورت قتل این است که خدا ایتعالی در قرآن
 مجید فرمود است که قتل مکنید صید را در حالتیکه شما معمر
 باشید و کسیکه از شما قتل کند آن را صید پس جزای آن مثل
 آن صید است از چهار پایه تا آخر آیه و در صورت دلالت
 اختلاف است چه شافعی روح میگوید که درین صورت جزا
 لازم نمی آید زیرا چه تعلل جزا بقتل است و دلالت غیر قتل است
 پس دلالت معمر مابند دلالت نبودن غیر مباحرم است بر صید حرم
 و دلیل علمای مابقی حدیث این قتاده رض است که سابق
 مذکور شده دوم این است که عطارح که یکی از علمای تابعین
 است گفته است که بروجوب جزا بر دلالت کنند و اجماع است
 و سوم این است که دلالت مذکوره از محظورات احرام است
 زیرا که صید در آن است بسبب وحشت و کربختن و مخفی
 شدن و پوشیدن از چشم انسان و بسبب دلالت مذکوره این است
 از آن زایل میگرد پس دلالت مابند اطلاق است و چهارم
 این است که معمر بسبب احرام خود التزام ترک تعرض صید

نبود است پس او ضامی خواهد شد بسبب ترک تیردن چیزی که
 او التزام آن نبود است مسافند مودع و قتی که ترک نماید
 میبایست و در محبت بر ایضا منظور که ولایت نماید بر آن مرد و
 را بدخلاف غیر مستخدم که ولایت کند بر حید حرم چه او التزام
 ترک تعرض آن نکوهه است و جلاوه این است که بر او نیز جزای آن
 لازم است بنا بر آنچه مروبست از ای بر سف روح و باید و نیست
 که نه لایکه موجب جزا است بایست و است که شخص مدلول مطلع
 نباشد بر مکسان صین و مدلول تصدیق او نباشد در دلالت
 و قول او را باور کند منتی اکثر مدلول تصدیق او نباشد و قول
 او را باور نکند بلکه قول غیر او را باور نماید پس در باصورت بر او
 ضامن و جزای آن لازم نیست آید * مسأله ۳۳ اگر دلالت
 کند حلاله بر حید حرم کسی را پس بر او هیچ لازم نیست آید
 بنا بر آنچه مذکور شد که او التزام ترک تعرض آن نگردانست
 * مسأله ۳۴ در صورتی که جزا لازم می آید پس در آن عامد
 و ناسی بر او است زیرا که موجب جزا اطلاق است و آن در هر دو
 صورت یافت می شود پس در هر دو صورت جزا لازم نخواهد شد
 مانند ضیاع مال و نیز اگر شخصی نزد صید را ابتدا بکشد از آن نبرد

آن را ششصد و نگر پس اول را صدی میگویند و دوم را عاید
 و قدر مایه دانست که چنانچه نسبت قتل کردن صد حجرات آن لازم
 می آید بر محرم مبتدی هیچکس لازم می آید حجرات آن بر عاید
 و بر اجداد چنانچه موجب حرالست در بار دوم متعقب است چنانچه
 متعقب است در بار اول * مسئله * حرارد شیخس رجاس
 است که قیمت نهوده شود صد در مکانی که در آن کشته شده است
 یا در مکانیکه قرب است آن وقتیکه آن صید در بر ویابان
 باشد پس باید که قیمت آن بیایند و مرد عادل و بعد از آن
 محرم مدکور محتسار است در آنکه اگر حواحد سآن
 قیمت حرید که شدی را و بیع کند آنرا اگر سآن قیمت
 خریدن شدی میگویند یا صد و اگر حواحد سآن خرید کند طعام
 را و تصدق بپايد آنرا یا بطوریکه هر مشکلی از آن بیع صاع
 کند یا یک صاع از حرما و حواحد شد و اگر حواحد روره
 دارد بطوریکه دیگر آن حواحد مدور میگویند و ساعی که کند اند
 که واجب است در صد بطر آن در صورتیکه بطر آن باشد
 پس در آن شود که غبار گوسه مد واجب میشود و در حر که ش
 عناق و احب است اعسی بر عالمه و در بر نوع اعسی موش و نیت

جگر در اجب است اعني بز شاة چهار ما و در نعامه اعني شتر
 مرغ بدنه و اجب است و در شكور و خركا و واجب است زير آنچه
 شند ايتعالی در قرآن مجيد فرمود است كه پس جزاي آن
 مثل آن جانور يست كه كشته است محرم آن را از جنس نعم
 اعني چار بايه و منل ميده مقتول از جانور چيز يست كه مشابه
 مقتول باشد بصورت زير آنچه قبيح است نعم اعني چار بايه ذكر فقه
 قبيح شود و اصحاب مرض و اجب كرده اند كه نظير را با اعتبار
 خلقت و صورت در صورتيكه قتل كند محرم نعامه را يا آن هور را
 يا شكور و خركا يا خركوش را چنانكه بيان كرده شد و هيچ چنين
 بغير صلح فرمود است كه ذبح اعني كشتار صيده است و در آن
 شكور و خركا و اجب است و در صورتيكه نظير آن نباشد چون
 صغير و كبوتر و صيادان پس در بته و رت نزد محرم روح
 قبيح آن واجب ميشود و هرگاه نزد محرم روح قبيح است و اجب شده پس
 قول او در بين هنگام مانند قول شيعين روح است و شافعي روح ميگوييد كه
 در كبوتر و شكور و اجب است بنا بر آن كه مشايخ است ميانه كبوتر و
 شكور با اعتبار خوردن آب و آن چه كبوتر بزرگتر
 آب ميخورد مانند شكور و شكور بخلاف پرند هائي ديگر و هيچ چنين

آزار کبوتر مسامحه یا وارث گوسفند است و دلیل شیخ حس روحانی است
 که بدل مطلق عبارت است از مثل صورت و معنی و حیل کردن آیت
 مذکوره هر مثل مطلق میکی نیست حد متجانس مثل حیوان دیگر نیست
 اگر چه هر دو از یک جنس باشند پس چگونه مثل آن خواهد
 شد در صورتیکه یکی حالت حس دیگر باشد و هر گاه
 آن بر مثل مطلق میکی نیست پس حیل میبوده حواله شدن بر مثل
 معنوی که عبارت است از قیمت و قیمت آن یکسان معهود است
 در سوغ چه بگوید در حد و مسامحه با آنکه بدل معنوی مراد
 لازم بالا حیساع باشد که بدل معنوی عام است اعسای در
 جمیع انواع حاکم یا دانه میشود و مثل اعتبار صورت خاص است
 اعسای در جمیع انواع حاکم یا دانه نمی شود و بهیچمی در حد مثل
 بدل کو را بقول پند هر صلح کند و صبح که و سعاد است تعدیل در
 یک و سعاد مراد است به تعبیر آن و بعد از آن نام داده است که در
 احسان مورد شدی با اصنام نامیده اختلاف است بواسطه وجه
 که سعاد روح میگوید که این با حد و سعاد مراد است و
 هر کدام از این سه چیز را که خواهد اختیار نماید و شاید روح
 گفته اند که آن اختیار هر یک را پس از آنکه حکم و حکم بیاورد

و پندی را واجب می‌شود نظیر بقا بر آنچه مذکور شد و اشکر حکم نپایند
 بطعام یا بر روزه پس آن واجب خواهد شد موافق قول شیخین روح
 و دلیل شیخین روح این است که تغذیه و اعطای اختیار دادن در چیزی
 مشروع است برای آسانی در حق کسی که آن چیز بر او واجب است
 پس اختیار در آن ضرر او را نخواهد شد چنانچه در غار و یهین و دلیل
 متجهد و شافعی روح این است که در قول او تعالی فحظرا مثل
 ما قتل من النعم به حکم به ذوا عدل منکم هدی یا الایه لفظ هدی یا
 منصوب است به جهت آنکه تفسیر است برای قول او تعالی از به حکم به
 یا مفعول حکم حکم است و بعد از آن ذکر طعام و صیام به صرف تدرید
 اعنی بلفظ او مذکور است پس اختیار هر دو حکمین را خواهد بود
 و جواب علی‌سای ما این است که لفظ غار معطوف به جزا است
 به بر لفظ هدی یا بدلیل اینکه غار مرفوع است و هدی یا منصوب
 و اعراب معطوف و معطوف علیه مختلف نمی‌تواند شد و
 به جهت قول او تعالی او عدل ذلک صیام مرفوع است پس در آیه
 مذکور دلالت نیست بر اختیار هر دو حکم و جزا این نیست که رجوع
 بسوی هر دو حکم لازم است در قیمت کرده بی چیزی بیکم تلافی
 بشود است و بعد از آن اختیار کسی را است که جزا بر او واجب شده است

* مسأله ۴ * حکمین را باید که قیمت آن صید نمایند
در موضعی که کشته است زیرا چه در قیمت آن تفاوت میشود با اعتبار
تفاوت مکان پس اگر آن موضع بر زمین یا بان باشد که
در آنجا فروخته نمی شود صید پس درین صورت اعتبار نموده نمی شود
قریب ترین موضعی که فروخته میشود * مسأله ۷ * فقها گفته اند
که برای قیمت نهوه آن صید یک شخص عاقل کافی است و اگر
دو کس باشند اولی است چه آن احوط است و از احتیاط غلط است
چنانچه هرچنین است در حقوق عباد و بعضی گفته اند که
درینجا دو کس معتبر است بنا بر نص * مسأله ۸ * هدی ذبیح
کرده نمی شود مگر در مکه و نیز آنچه در قرآن متجبد چنین مذکور است
و طعام دادن مساکین در غیر مکه نیز جایز است و شافعی برخ
میگوید که آن نیز در غیر مکه جایز نیست بنا بر قیاس آن
بر هدی بسبب آنکه مقصود از آن توسعه است در حق مساکین
حرم و این معنی مشترک است میان هدی و طعام و علیای ما میگویند
که ذبیح کردن هدی عبادت است غیر معقول احسن خلاف قیاس
و عقاب است پس آن متخلف خواهد بود نه کسان خاص
یا بزمان خاص که بیان آن در الشریع آمده است و اما صدقه

پس آن عبادت معتول است در هر مکان و زمان و هر چند روز
 داشتن جایز است در غیر مکّه زیرا چه روزه عبادت است در هر مکان
 پس اگر هدی را ذبح کند در کوفه و بخوراند مسکینان را
 طعام واجب ادا میشود بشرطیکه قیمت آن هدی برابر قیمت
 طعام واجب باشد زیرا چه ذبح کردن آن قایم مقام طعام نمی شود
 * مسئله ۹ * و تئیکه محرم مذکور اختیار نهاید هدی را باید
 که هدی نهاید چیز را که برای اضحیه جایز است زیرا چه
 از مطلق اسم هدی همین فیهده میشود و شافعی رح
 گفته اند که کفایت میکند برای آن جانور کوچک اهلی که
 نهیرا چه اصحاب رض واجب نکرد اندیشه اند درین باب عناف
 وجعه را و نزد شیخین رج ذبح کردن صغار جایز است هر چه
 طعام اهلی اگر آن را ذبح کند و به مسکینان تصدق نماید واجب
 ادا می شود * مسئله ۱۰ * اگر محرم مذکور اختیار نهاید
 طعام را قیمت نهوده میشود آن صید بطعام نزد علما ای مانع بر آنچه
 واجب نیست مگر جزای آن صید و ضمان آن پس اعتبار نهوده خواهد شد
 قیمت آن صید و بعد از آن هر گاه خریده کند بقیه آن طعام
 را باید که تصدق نماید آن را با آن منظور که هر مسکین را نصف

صاع ارگندم و سالت صاع از حرما و دو بد شد و حاضر است
 که بد شد بکنار مسکنان کم از نصف صاع و مراحد صاع که
 مذکور است در این باب حیل پیوده میشود بر طعام میگذر معبود است
 در سرع * مسند ۱۱ * اگر احیاناً کند معصوم مذکور روزه را
 پس در منصور بر قیام پیوده مسود آب صید طعام و
 بعد از آن باید که به عیال و غیر نصف صاع ارگندم یا نصف صاع از
 از حرما و دو یک روزه دارد و روزه اندازد بهودن قیام
 آن صید در روزه میگذر پس اندازد پیوده خواهد شد طعام
 و اندازد بهودن روزه در روزه مذکور اعسی اعتبار سوا
 یک روزه در ص نصف صاع ارگندم و یا یک صاع از حرما و دو
 معبود و معلوم است در سرع حیا بچند در باب در روزه در حق
 شیخ * لی * حبس آمد است پس اگر بعد از ایداره بهودن
 روزه در روزه مذکور کم از نصف صاع ارگندم یا قیام پس
 در نصف روزه آن * حکم * اختیار است در سکه اگر خواهد
 تعدد است بهاد آن را معمر او اگر خواهد عوض آن یک روزه
 دارد در روزه کم از یک روز و مسروع نیست و شبهه پس در صورتیکه
 واجب شود طعام کثیر از طعام یک مسکن اختیار مسود اگر

خواهد بهتد او واجب طعام بدهد بیسکین یا حوش آن بکر و ز
 روزی داری دینا بر آنچه مذکور شد * مسنده ۱۲ * اگر مکر روح
 کند صیدی را یا هر کسند موی آن را یا ببرد موی از اعضایی
 آن تر پس او ضامن آن نمیشود بقدر نقصان بنا بر قباس بعض بر
 کحل چنانچه در حقوق عباد * مسنده ۳۱ * اگر هر کند یز
 طایر بر یا ببرد پای صیدی را یا بن و رجه که آن صید و طایر از
 انبساط گریختن نتواند پس هرین صورت تمام قیمت آن لازم
 می آید زیرا چه هرگاه آلت گریختن آن را شکست و در گره
 پس آن را از من نهاند ازینکه کسی بشکند آن را پس جزای آن
 بر او لازم خواهد شد * مسنده ۱۴ * هر که بشکند بیضه نعانه
 را پس بر او قیمت آن لازم می آید بجهت آنکه این مریض است
 از امیرالمومنین علی و ابن عباس رض و بجهت آنکه بیضه اصل
 صید است و قابلیت این دارد که صید گردد پس بیضه مادامیکه
 قاسد نباشد بهتر از صید اعتبار نهود و میشود احتیاطا
 پس اگر بعد از شکستن بیضه بچه مرده و برای آن آن پس بر او
 قیمت آنچه زند لازم می آید و این بنا بر استحصان است و مقتضای
 قباس این است که بر او سواي قیمت بیضه هیچ تاوان لازم نمی

شود در این حیات آن بچه عمر معلوم است و وجه استنباط آن این
است که در سینه میانه او آمادگی است برای آمدن ارباب و نه زنده
میراند و سگسین نهصد نفس از وقت درآمدن بچه سبب مرگ آن بچه
است پس بنای حکم بر سبب مذکور نهاده خواهد شد بنابر
احتمال اولی که در کسی عصبانی و سنگین می ماند هر سگم آه و پسند آرد
آن آه و بچه مرده را در خود هم میبرد پس بر او نصبت آن آه و بچه
مرد و لازم می آید * منسبک ۱۵ * اگر قتل کند عراب با علی و امر
یا اگر نک یار ما را نکند یا موش ما کلب گرداند را پس حرای آن لازم نمی
آید و در این بجه بر صلعم فرموده است که پنج چیز از حلال فراسف
است پس گشتن آن روا است در حل و حرم لغیر حرام و آن پنج چیز
این است علو امر و مار و کردم و موش و کلب گرداند و نه فرموده است
که معصوم را کسین این پنج حرام حرام است و در بعضی روایات دیگر
صحرک آمده است و بعضی گفته اند که مراد از کلب گرداند در این
حد نه کلب است و چار است که گفته شود که گریه در معنی سنگ گرداند
است و مراد از عراب است که در حقه میخورند و حلقه میبندند
نکس را با ظاهر در تناول یعنی خوردن میخورند و این حاکم و این
ابتداء میکند با دای اسنان و اما معتقد که آن را عکس میگویند

پس آن مستثنی است چه آن را غراب نمیگویند و نه ابتدا میکند
 یا یدای انسان را زاید میکند و روح موروینت که کلب بزنده و غیر آن
 و کلب اهلی و شیر اهلی هر دو را بر است زیرا چه معتبر در این جنس
 است و هر چندی موش نخا نشکست و موش وحشی با اهلی هر دو برابر
 است و ضب اعنی سوس مار و جربوع از جمله پنج فواست که
 مستثنی است نیست چه آن هر دو ابتدا نمیکنند یا یدای انسان
 * مسلسل ۱۶ * پس بکشتن پشه و مور و کیبک و کت و جگس جزا
 لازم نیست زیرا چه این چیزها از جمله صید نیست و هم از بدن انسان
 متولد نیست و مودی است باعتبار مقتضای طبیعت و مراد از مور
 آن مور است که ایذا برساند خواه سیاه باشد یا زرد و اما مور یکد ایذا
 نمیرساند پس کشتن آن مباح و روا نیست بلکه اگر بکشد آن را محرم
 جزای آن لازم نیست زیرا چه از جمله صید نیست و نه متولد از بدن
 است * مسلسل ۱۷ * اگر محرم قتل کند سبش را لازم است مر او را
 که صدقه دهد هر قدر که خواهد چون یک مشت نکتیم
 در زیر آنچه سبش متوا به میشود از چوب بدن و در جامع صغیر مذکور
 است که که بخوراند مسکین را چیزی و این دلالت میکند بر
 اینکه بکشد و قتل سبش را کفایت میکند که بخوراند مسکینی

را اندک چیزی بر سینه باحت اکثر چه از آن سیری حاصل نشود
 مسکین را مانند پاره نان * مسئله ۱۸ * اکثر مخرم قتل
 کند ملجأ لازم می آید که صدقه دهد هر قدر که خواهد
 زیرا چه ملجأ از جمله صید بر است زیرا چه صید آن را میگویند
 که کفر قند نشود مگر به حیل و کفر ندهد بقصد نیت گیرد آنرا
 و کفر قن آن مقصود وی است و هرگاه قینک آن بسیار کم
 است زیرا چه غیر رفیع گفتست که یک خرما بهتر است از یک
 ملجأ اهدا گفتند شد هر قدر که خواهد بداد * مسئله ۱۹ *
 محرم اگر ذبح کند با خد را هیچ چیز بر او لازم نیست زیرا چه
 با خد از جمله هوام و حشرات است پس آن مانند خنفسه و مورغ
 است و نیز کفر قن آن بغیر حیل ممکن است و هیچ نیت کفر قن آن
 مقصود گیرند نه بشود پس آن از جمله صید نیست * مسئله ۲۰ *
 هر که شرب و شد از صید حرم پس بر او قبیحت آن لازم می آید
 زیرا چه شیر از اجزای صید است پس مانند صید نخواهد بود در حکم
 * مسئله ۲۱ * هر که بکشد صیدی را که ماکول المصنوع
 نیست چون شیر و غیره که از جنس ذرئیه است پس بر او
 جزای آن لازم می آید مگر آن ذرئیه است استثنا نهود انیت

آنرا شارح چون کلب گزنده و غیره گدازد و گوید چه جزای
آن لازم نمی آید و شافعی روح گفتست که بسبب کشتن
ورنده چون شیر مثلاً جزا لازم نمی آید زیرا چه آن مقتضای
طبیعت مؤذی است پس آن داخل است در پنج فاسق که مستثنی
نموده شده است و نیز کلب گزنده مستثنی است و اسم کلب
جمع در نده شارح شامل است از روی لغت و دلیل علیها این
است که در نده صید است بجهت آنکه وحشی است که بغیر
حیله گرفتن آن ممکن نیست و گرفتن آن مقصود گیرنده
میشود برای پوست آن یا برای شکار کردن آن یا برای دفع
ایذای آن و قیاس آن بر پنج جانور فاسق جا بز نیست زیرا چه
اگر قیاس نهوده شود بر آن عدد پنج که مذکور است باطل
میشود چه زیاده میشود و بر آن وجوب شافعی روح این
راست است که اسم کلب واقع نمی شود بر نده ها باعتبار
صرف و صرف غالب است بر لغت و باید دانست که
بجز اینکه لازم می شود بسبب کشتن غیر ماکول اللحم
یاید که زیاده نباشد از قیاس یک کوه سفید و زعفران گفتست
که جزای آن لازم نمی آید هر چه رگد باشد چنانچه همین حکم است

در ما کول اللحم و دلیل علیای مایکی این است که پیغمبر صلعم
 در موه اسب که صبع صید است و وسیم گستی آن گوشتند لازم
 می آید و دوم این است که اعتبار قیمت آن بحکم انتفاع است
 پیچرم آن نه محبت آنکه آن مودن و در مده است که
 حمله میکند در انسان و متا در حمت مد کوره طاهر اقیهت آن
 و یاده بسی شود ارقیهت یک گوشت * مسنده ۲۲ * اگر
 در نده حمله نماید بر محرم و محرم آن را یکسدهس درین صورت
 در او هیچ لازم نمی آید و در روح که متسب که درین صورت بپر
 حرای آن لازم می آید و ما در قواس آن در ستر یک حمله نماید
 و بکشد آن را محرم و دلیل علیای مایکی این است که عهر رص
 گشتست در مده را و بجهت آن حدی ساحت قبحقاری را و گفت که
 ما ابتدا کستیم آن را و از بس معلوم شد که اگر انداز حمله از
 جانب آن میشد چیزی لازم نمی آمد و دوم این است که
 محرم را تعرض آن منع است و دفع نبودن اید از ذات حوه
 منع نیست لهذا اولی جانب شازع مشا فون است که دفع نماید
 از ذات حوه انداز می ترا که موهوم است حنا بجهت در صورت گشتی
 و قواسبت پس دفع نبودن انداز متعنت و مرا بطرف دق اولی را حله

بود باذن شمع و با وجود اذن شارع جزا لازم نخواهد شد
 برای حق شرع به اختلاف شتر یکه حمله کند و بکشد آن را محرم
 زیرا چه در بنصورت اذن از جانب صاحب حق که بقدره است
 یافته نشد است * مسئله ۲۳ * اگر محرم بسبب مشیخته
 مضطر گردد بسوی گشتن صید و بنا بر آن بکشد صید ی را پس بر او
 جزای آن لازم می آید زیرا چه در بنصورت اگر چه وی را اذن
 گشتن آن است در نص قرآن ولیکن آن اذن مقید است بدادن
 نگاره باعتبار نص چنانچه ذکر آن بالا رفت * مسئله ۲۴ *
 پاک نیست محرم را در این که ذبح کند گوسفند یا گاو
 یا شتر یا ماکیان یا بطن اهلی را زیرا چه این چیزها از جهله صید
 نیست چه آنها وحشت ورم نمیکنند از انسان و مراد از ربط آنست
 که در خانه ها و حوضها میباشند زیرا چه آن با صل خلقت و وحشت
 ندارد * مسئله ۲۵ * محرم اگر ذبح کند کبوتر مسرول را
 یعنی کبوترهای موزه را پس بر او جزای آن لازم می
 آید و امسام مالک رح میگوید که بر او هیچ لازم
 نمی آید زیرا چه کبوتر مذکور از انسان و وحشت ندارد
 و ذکر بیختن نمیتواند بسبب پرواز خود چه آن بطای العزیمت

است در وقت پرواز و بزودی پرواز نمیکنند و علیهای ما میگردانند
 که یکبار آنها را اعتبار اصل خلعت خود از انسان و جنست میدارند
 و میگردانند به سبب پرواز خود اگر چه بطای العرکب باشد و در
 وقت پرواز و نگر یختن از انسان را اس گیر دتن او با انسان
 عارضی است پس این معتبر نیست * مسئله ۲۶ * محرم با کرم
 قتل کند اهوکی را که مانوس است به انسان مثل گوسفند
 بر او حذای آن لازم می آید زیرا حد شود را اصل صید است پس به سبب
 مانوس شدن آن با انسان اهلی میشود و نه بشود حیوانچه شمر که
 اهلی است در اصل خلعت اکیرم نه با مندر از انسان و و جنست
 بگیرد صید شمرده نمیشود در حق محرم * مسئله ۲۷ * محرم
 اکیرم ذبح کند صیدی را پس آن ذبح مرده را است و حلال نیست
 و شاعیر ح کفست که حلال است ذبیحه که ذبح کند آنرا
 محرم برای غیر زیرا حد محرم درین صورت عمل میکند برای غیر
 پس فعل او منقل و منسوب میگردد بسوی آن غیر و همان
 شمرده می شود که آن خیر ذبح کرد است و دلیل علیهای ما
 این است که ذبح کردن فعل مشروع است و ذبح کردن محرم
 غیر مشروع و حرام است پس ذبح کردن او ذبح نیست در حقیقت

میباید ذبح کردن مخصوص و منکر آن این است که بگذرد و هفتاد و نه
 ذبح است که قائم مقام جدا کردن خون از گوشت است
 برای آسانیه اهل اسلام حسی که اگر مسلم بخیر محرم ذبح کند
 و از ذبیحه غلطاً خون نبرد و از گوشت جدا نشود
 خوردن آن حلال است بجهت آنکه ذبح مسلم بخیر
 محرم قائم مقام جدا کردن خون از گوشت آن
 است و اگر ذبح کند مجوسی خوردن آن حلال نیست
 اگر چه خون بر آید و از گوشت جدا نشود بجهت آنکه ذبح
 او مشروع و قائم مقام جدا کردن خون از گوشت ذبیحه
 نیست پس اگر آن ذبح مشروع که قائم مقام جدا کردن خون از
 گوشت است منعدم شود پیش بسبب مجرم آوردن ذبح جدا کردن
 خون از گوشت منعدم خواهد شد پیش ذبیحه محرم حلال خواهد
 شد مانند ذبیحه مجوسی پس اگر بتذوق منصرف از ذبیحه
 خود چیز را لازم می آید براوقیعت آن چیز نزد ابی حنیفه رج
 و صاحبین رج تکفیه اند که برا وجهت خوردن آن هیچ لازم
 نمی آید و اگر بتذوق از ذبیحه منصرف دیگر پس بر وجهی لازم نمی آید
 یا لا تغافل و دلیل صاحبین رج این است که ذبیحه مذکور

مردار است پس لازم نیست پسینا خوردن آن مکرر استغفار
چنانچه لازم نمی آید بر معصوم دیگر به سبب غمزه آن مکرر
استغفار و دلیل ابی حنیفه روح این نیست که حرمت آن
باعتبار این است که آن ذبح از معظورات احرام است نیز آنچه
آن ذبیحه به سبب احرام ذبح کنند و آن از حیث بیرون شدن است
و هم بسبب آن احرام اعلیت ذبح کردن در حلقه معصوم باقی نیامده است
پس حرمت خوردن آن بسبب ابی و سیایه منسوب و مضایق
است بسوی احرام آن ذبح کنند و از معظورات احرام او گشتست
و هرگاه چنین شد پس بر محرم مذکور به سبب خوردن چیزی
از آن جزای آن لازم خواهد آمد و بر و بخلاف معصوم دیگر چه
خوردن آن از معظورات احرام او نیست * مسیله ۲۸ *

پاک نیست معصوم را اگر بقورد گوشت صیدی را که صید کرده است
آنرا حلال بر کسی غیر محرم و هم ذبح کرده است آنرا حلال بشرطیکه
دلیل کرده نباشد بر آن معصوم و نه امر کرده باشد آن
حلال را بصید کردن آن صید و باج مالک روح گفتست که خوردن
آن حلال نیست معصوم را در صورتیکه شکار کرده باشد آن را
حلال برای معصوم زیرا چه پیغمبر صلعم فرمود است که پاک نیست

هر چه محرم را در خوردن گوشت حنید بشرطیکه محرم شکار نکرده باشد
 آن را و نه شکار کرده باشد آن را کسنی برای محرم و دلیل
 علمای ما این است که اصحاب رض که بنا هم مذاکره کردند
 در باب احب گوشت حنید در حق محرم پس فرمود پیغمبر صلعم
 بگوید بایک نیست در آن و جواب این دلیل از امام ما این است
 بگوید در حدیثی که دلیل آورده اند آن را امام ما لایق تملیک
 مذکور است پس مراد از آن این است که عین صید را هدیه دهد کسی
 محرم را نه گوشت آن را یا مراد از آن این است که صید کرده
 شود پس مراد بعد از این بدانکه آنچه مذکور شد صحیح
 خوردن گوشت صید مذکور محرم را بایک نیست بشرطیکه دلائل
 دیگر در باشد بر آن پس آن صریحاً دلالت میکند بر اینکه اگر
 دلالت کند بر آن محرم پس او را خوردن گوشت آن حرام است
 و فقها گفته اند که در آن دو روایت است بنابر یک روایت
 حرام است و بر خوردن گوشت آن صید در صورتیکه دلالت
 کرده باشد بر آن و وجه حرمت حدیث ابو قتاده رضی الله عنه است
 که سابقاً مذکور شد در باب اضرار منسکه ۲۹ اگر ذبح کند
 صید محرم را حلال پس بر او لازم می آید که قیمت آن را تصدق

ما لها يد بغير انزال چید حرم مستحب است است بسبب حرم
 بیهوده بر صدام و رحم یثیکه در او است فرمود است که مگر نزناید
 صید حرم را در روز و در حق او کفایت نمیکند زیرا که لزم
 قیمت آن بر حلال مذکور بطریق قادیان است نه بطریق که راه
 پس مراقتد قادیان مال شد و سر آن این است که آن قیمت واجب
 میشود بسبب تلویح و ضلع او در مصلحت و آنچه در مصلحت واجب
 میشود آن بقرایف کفار و جزای فعل او است زیرا که خدمت آن
 یا اعتبار معنیست که در مصلحت است و آن احرام او است و روز
 صلاحیت این دارد که جزای افعال واقع شونده تا وان محال بود در حق
 گفت است که در صورت مذکور و در روز و در کفایت نمیکند و در حق طالع مذکور
 بنا بر قماش این نیز چیز مذکور واجب نموده بود و در مصلحت و که کن هر گاه فرق
 میان آن و این پیمان نبوده شد ظاهر گفت که این قیاس
 مع الفارق است و بدانکه هدی کفایت نمیکند در حق حلال مذکور
 باقی پس در آن و در روایت است * متضمنه * * اگر غیر مصلحت
 مع صیده اخل شود در حرم پس واجب است بر او که بگذارد آن را
 در حرم اگر آن صید در دست او باشد حقیقه نه در نقصان با
 لجاوه و شافعیان رخ میگویند که بگذارد آن را و واجب نیست

بجهد آن صید مملوک و بی است و حق الشرع طلبا هر نبیشود و هر
 مملوک عبده بجهت آن نکند بنده محتاج است و دلیل علیهای ما این
 است که آن صید هر کجا داخل شده در حرم واجب کشتن ترک
 تعرض آن بجهت تعظیم حرم چه صید و ریی هنگام از صید حرم
 کشت پس مستحق امنی شد بنابر آنچه مریست پس اگر بغروشه
 آنرا مالک آن که داخل شد است در حرم پس آن بیع و
 فیوه میشود اگر آن صید موجود باشد زیرا چه این بیع صحیح
 نیست بجهت آنکه در آن تعرض صید حرم است و حال آنکه تعرض
 آن حرام است و اگر آن صید موجود نباشد پس بر بایع مذکور
 جزای آن لازم می آید بجهت آنکه بیع مذکور تعرض آن صید
 است باینطور که امن را از آن زایل کردانید است و حال
 آنکه صید و ریی هنگام مستحق امن است و همین حکم است
 در صورتیکه بغروشه محرم صید بر ابدست محرم و یثکریا
 به ست حال بنابر وجهی که مذکور شد * مسئله ۳۱ * اگر
 شخص احرام نهاید و حال آنکه صید در قفس دارد و همراه
 بخود یا در خانه پس واجب نیست بر او که بشکند آن صید را و
 بقای بقی روح گفت است که واجب است بر او که بگذارد آن صید را

زیرا که اگر نگذارد آنرا پس لازم می آید که تعرض
 آن نبوده؛ بسبب نکاح داشتن آن در ملک خود پس حنان شد که
 در دست او چه تمیزی باشد و دلایل علیهای مایکی این است که
 اصحاب و رضای حرام می نمودند و حال آنکه در خیالهای آنها
 صید شارد و اجی اعتی کبوتر و مرغ و غیره می بود و منقول
 نیست که آنهارا می گذاشتند او شان در بهیمن عمل عادت
 بخاری است و این یکد حصا است و دوم این است که واجب بر
 محرم ترک تعرض آنست و در صورت مذکور، تعرض آن امر
 بجانب محرم یافته نه خود بلکه آن جانور در صورت مذکور
 معنوی ظاهر است بکانه یا بقایص نه بدست محرم و چنانی نیست که
 آن جانور در ملک او است و در این مضایقه نیست که اگر
 میگذارد آن را در صحرا و باهون ملکیت او در آن باقی میماند
 پس بقای ملکیت اعتبار ندارد و بعضی گفته اند که اگر
 حص آن جانور در دست محرم باشد لازم است بر او که میگذارد
 آنرا بطوری که ضایع نگردد باینطور که بگذارد آنرا در خار خود
 * مسند ۳۲ * اگر بشکیره حلال صید را و بعد از آن احرام
 نپساید و رها کند کسی آنرا از دست محرم مذکور پس

آنکس ضامن آن میشود نزد این حیثیت روح و صاحب روح گفته
اند که ضامن نمیشود زیرا چه آنکس در این صورت امر بمعرف
و نهی عن الیکر نمیشود است و این امر محسن گفته میشود و در
محسن چیزی لازم نیجی آید و دلیل این حیثیت روح این است که
محرم مذکور مالک آن صید شد است بسبب گرفتن آن
در حالیکه او حلال بود و این ملک محترم است پس احترام این
ملک بسبب احرام آن شخص زایل نمیشود و هر گاه چنین شد پس
آنکس بسبب رها نیدن آن از دست محرم مذکور ضامن آن
خواهد شد چه او قاتل کرد مملوک غیر را بخلاف آنکه اگر بگیرد
محرم صید یا در حالت احرام چه در این صورت اگر بیهوش آن
را کسی از دست او آنکس ضامن آن نمیشود و بنا لا تغافل زیرا چه
در این صورت محرم مالک آن صید نمیشود بجهت آنکه خدا این تعالی
در قرآن مجید فرمود است که حرام کرده انید باشد است بر شما
صید بر را ماه امی که شما محرم باشید پس صید نیز
در حجب محرم بمنزله خیر است در حجب مطابق مسلم با انسان
و مسلم با ن بسبب خریدن خیر مالک آن نمیشود
و همچنین محرم بسبب گرفتن صید مالک آن نخواهد شد و باید

دانست که نظایرایی اختلاف اختلاف آنها است در شکستن
 آلت له که آنرا منع از ف میگویند چون طنبور و غیره
 اعنی اگر شکست کسی معارف کسی را پیش او ظاهر
 آن میشود نزد آن شخص شرح نه نزد قضاچین * فمسلک ۳۳ *
 اگر بگوید محرم صید را قتل کند آنرا در دست محرم دیگر
 پس هر دو احدی از آن دو محرم جزا لازم منجیه آید زیرا چه
 گیرند تعرض آن نبود است باینطور که او بسبب گرفتن امنیت
 از آن زایل گردانید است و کشیده مذکور تعرض مذکور را ثابت
 و برقرار داشتست بسبب کشتن آن و این بهتر از تعرض نبودن است
 ابتدا در حق و جوب ضیاع و جزا چنانچه گویان طلاق قبل از دخول
 اگر رجوع نمایند ضامن اضمینت مهر میشوند و بعد از آن باید
 دانست که در صورت مذکور که گیرنده صید آنچه جزای آن
 میدهد میگوید آنرا از کشتن آن و غیره فرج گفتست که او را
 نمیرسد که بگوید آنرا از کشتن مذکور زیرا چه هر گیرنده
 مذکور جزا لازم آید است بجهت فعل او که گرفتن صید است
 پس مواخذة آن نخواهد کرد از غیر و ذلیل بعلیهی ما این است
 که گرفتن صید بسبب ضیاع و غیره باشد در حق محرم مگر وقتی که

آن را بجز رفتن مغضی شود بهلاکت آن پس کشنده مذکور بسبب کشتن
آن در دست محرم مذکور قبل ویرا سبب جزا گردانیده است پس
کشنده مذکور در معنی مباشرت ابلت است پس ضحان و جزای
آن بر رعاید خواهد شد * مسئله ۳ * محرم اگر پدر و گناه
حرم را که سبب اسبب یا بهره درختی را که میبارک کسی نیست
و هم خشک نباشد و هم درخت مذکور از جنس آن درخت نباشد
چگونه انسان آنرا می نشاند اثر روی عادت پس هر وقت آن لازم
می آید بالاتفاق زیرا چه حرمت آن گیاه و درخت ثابت است
بسبب حرمت حرم چه پیش از صلعم فرمود است در حق حرم که
ای وانا اگناه باشیم که بریده نه میشود گیاه آن و نه بریده میشود بخار آن
و باید دانست که روزه داشتن بحکم ای قیمت آن گیاه و درخت
کفایت نمیکند زیرا چه حرمت آن گیاه و درخت بجهت
حرمت حرم است نه بسبب احرام پس قیمت مذکور ضحان
محل است و در ضحان محل روزه را و نل نیست و حرم
نایست که روزه در جزای محل است و باید که قیمت مذکور
را تصدق نماید و بدهد بفقرا و بعد از دادن قیمت آن گیاه
و درخت او مالک آن میشود چنانچه حکم است در حقوق

بیداد و باند داس که مروحی آن کما و در حب بعد از بیداری
 آن درگاه مکر و داس و مزاحه او مالک آن سد است و سایر
 بیدار که محلول است از روی سرع پس اگر حاکم بیدار شود
 مع آن بی گناه است در این مردمان حرات خواهند بود در
 مریدان و مروحی آن ولیکن مع آن سایر اسب مع گراهیب
 مضاف صد چه مع آن اصلاً ناپرسیده و بیان در کمال
 گاه و در حب و میان صد در حکم مع خواهد آمد اسب الله
 تعالی و در حقیقت می نماید آن را انسان از روی عادت پس
 آن مسیحیان می نیست سایر احتیاج و سایر آنکه مریدان آن
 کیا و در حب حرام است که مرسوم بحرم باشد و مرسوم نوزده کمال
 نیست و مکر و قتی که مرسوم بسوی غیر بپا شد و در حقیقت که
 می نشاند آن را انسان از روی عادت مرسوم است
 بسوی بحرم که انسان است و صفت بسیار او پس
 در حقیقت که نشاند است آن را انسان در زمین حرم
 مرسوم بحرم نیست مروح کمال و باند داس که در حقیقت
 نمی نماید آن را انسان از روی عادت آنکه نماید آن را انسان
 پس آن بهر آن در حقیقت می شود که می نماید آن را

انسان از روی عادت * مسئله ۳۵ * درختیکه نمی نشاند
آن را انسان اشکرا از خود روید در حرم در زمینی که مملوک
کسی است پس درین صورت هر قاطع آن دو قیبت لازم می آید
یکی برای حرمت حرم و دوم برای مالک چنانچه در قیبت لازم
می آید هر کسی که بکشد در حرم صید یرا که مملوک کسی
است * مسئله ۳۶ * اگر ببرد کسی در حرم گیاه خشکی
یاد رخت خشک را پس بروضیان و جزای آن لازم نیست چه آن
لامی نیست * مسئله ۳۷ * روانیست چرا نیدن دواب در
گیاه حرم و نه بریدن آن مگر گیاهیکه آنرا اذخر میگویند
و این نزد طرفین رح است و ابو یوسف رح گفته است که در چرا نیدن
دواب در گیاه حرم باک نیست زیرا چه در آن ضرورت و حاجت
است بجهت آنکه بآزاداشتنی دواب از آن متعذر است
و دلیل طرفین رح این است که مر ویست که بهیچبر صلعم
فرموده است که بریدن بهیچرا علی بلب شتر مانند بریدن بداس است
و جواب از دلیل ابی یوسف رح این است که بهره داشتن گیاه برای
هائک دواب از حد میکی است پس در چرا نیدن آن در گیاه حرم
ضرورت نیست بخلاف اذخر چه رسول خدا از آنرا استنادهای

است پس حاضر است بودند آن و هم جزا دیدن آن اختلاف که است
 اعیان ساروع حد آن از چهار بیانات است * مسئله ۳۸ *
 در هر صورت که از صور تهای حد است مذکور هر معرکه لازم
 می آید پس در آن مرقوم دوم لازم می آید یکی که حد حج و
 دیگر که حد غیره و شامعی رج گشتب که در صور تهای مذکور هر
 قارن بر یک هم لازم می آید ما در آنکه قارن محرم است با حرام
 واحد بر دو شامعی رج و بر دو علیاء، ما و محرم است و احرام پس
 بر او و دوم لازم خواهد بود که در صورتیکه تجاوز باشد از
 معات بدون احرام حج و غیره اعیان احرام بکلی از آن هم می باید
 از میان تمام پس در صورتی که در آنکه لازم می آید در واحد
 واجب نیست بر او در معات مکرر احرام واحد و هر گاه
 یک احرام هم نگردد در معات پس لازم می آید تا هر واحد واحد
 و نسبت تا حد واحد لازم می آید مکرر جزای واحد و در آن
 اختلاف رفوح است * مسئله ۳۹ * اگر سر یک بود
 دو محرم در کشتن صدای پس هر واحد از آن پس لازم می آید
 حری کامل و در واحد در یصورت حیاتی که است که
 قوس دلالل ایوب پس لازم خواهد شد در آن متعبد بسبب تعدد

جنایت * مسئله ۴۱ * اگر شریک شوند و حلال در کشتن
 صید حرم پس بر آن دو جزای واحد لازم می آید زیرا چه جزا
 در این صورت عوض محصل جنایت است نه به قسایل جنایت و محصل
 در این صورت واحد است پس جزای واحد بتعوض آن لازم خواهد
 شد چنانچه اکثر دو کس قتل نماید کسی را بخطا واجب میسر
 بر آن دو کس دیت واحد و بر واحد از آنها کفاره علیحدگی لازم
 می آید * مسئله ۴۲ * اگر بفروشد محرم صید را یا بخرد
 کند آن را پس بیع در بین هر دو صورت باطل است زیرا چه محرم
 اگر صید را زند بفروشد پس این تعرض آن است و اگر بفروشد
 آن را بعد از کشتن آن پس در این صورت فروختن آن فروختن مردار
 است چه صید یکم بکشد آن را محرم مردار است پس بهر طور
 بیع آن جایز نیست * مسئله ۴۳ * هر که بیرون کند
 آهو را از حرم و بعد از آن بزند آن آهو بیچه هارا و بیبزه
 آن آهو و بیچه های آن پس بر او جزای هر واحد
 از آنها لازم می آید زیرا چه صید حرم بعد از اخراج آن از حرم
 مستحق امن است شرعاً لهذا رد آن واجب است بسوی مبای آن
 که حرم است و این استحقاق صفت شرعیست پس سزا نیست خواهد کرد

بسوی اولاد از هزار صورت مذکور ه برای هر یک از آنها
 و آنچه مای آن جزای عاصمه لازم خواهد شد و اگر بعد از اخراج
 آن جزای آن نهادن اخراج کننده و بعد از آن بچه ها بزیاد آن آید
 پس درین صورت لازم نیست آید بپردازن بچه آن نه را چه آنکه مذکور
 بعد از ادای جزای آن مستحق امنی باقی نیست ممانده لهذا درین
 هنگام رد آن بما من آن که حرم است بزا و واجب نیست
 نه را چه جزای آن که بذل آن است بمنزله عین آنست
 و درین صورت ادای جزای آن نموده است پس بخدازان
 چیزی دیگر لازم نخواهد شد و الله اعلم
 باب در بیان احکام تجاوز نمودن از میقات
 بغیر احرام * مسأله ۱ * کوفی بکعبه داخل شود در بستان
 نبوی عامر و بعد از آن احرام نپاید برای عهره پس اگر بازگشت نپاید
 بسوی ذات عرق که میقات اهلان کوفه است و در آنجا تلپه
 بنگرید پس ساقط میشود از و دم که واجب میشود و پیرانسان
 بجهت تجاوز نمودن اواز میقات خود و اگر بعد از بازگشت
 نمودن او بذات عرق تلپه نکند تا آنکه بکعبه داخل شود
 و طواف نپاید برای عهره پس بر او دم لازم می آید و این نیز

لا یبطل تلبیة روح است و صاحبین روح گفته اند که اگر کسی مذکور
 بعد از احرام نبودن از بستن مذکور باز گشت نماید بذات
 عرق در حالیکه مکرم است پس بر او هیچ لازم نمی آید تلبیة
 بگوید بعد از رسیدن بذات عرق یا نگوید و زهر روح کفایتست
 که هم بر او لازم است خواه بعد از رسیدن بذات عرق تلبیة بگوید
 یا نگوید زیرا چه جنایت او مرتفع نمی گردد و بسبب عود نبودن
 او بذات عرق چنانچه اگر افاضه نماید کسی از عرفات پیش
 از ایام و بعد از آن عود نماید بعرفات بعد از غروب آفتاب
 پس بسبب عود نمودن او جنایت او مرتفع نمی گردد
 همچنین در سجایز و دلیله علیای ما این است که کوفی
 از میقات تجبیا و نکرده بود بخیر احرام پس او ترک نموده بود
 احرام را از میقات و بعد از آن تدارک آن نموده در وقت آن
 چه پیش از شروع نمودن در افعال عبادی یا در هر وقت آن
 است پس ماقط خواهد شد و میگوید بسبب تجبیا و نکرده شدن
 میقات بدون احرام لازم میشود بخلاف آن کسی که افاضه
 نماید از عرفات و بعد از آن عود نماید بعرفات بعد از غروب
 آفتاب نیز از چه او تدارک متروک نگذرد است در وقت آن بنا بر

آنچه سابقاً مذکور شده است، لکنی تداعیر متروک در صورتی که
 مذکور در رد صاحبی روح حاصل میشود، سبب عود بهی و کونی
 مذکور بذات عرفی در حالت احرام حد درین هنگام حتی
 صیقات از وفات بعد از آنکه در صورتیکه بعد از احرام
 پیش از دارم و آن در حالیکه باینکه است و نرد است که در روح
 تداعیر آن حاصل میشود، سبب عود بهی و ذات عرفی در
 حالت احرام بسببیکه قلبی که در ذات عرفی برپا دارد
 هم بهی در احرام این است که از حاکم خود احرام کند و هرگاه
 بعد از آنکه صاحب حساس داشته باشد تا بهی تمام پس
 واجب است بر قاضی که در مذکور که قصاصها در حق آن را
 مابین طوری که بعد از رسیدن مذات عرفی تحت دند تلبیه باشد
 و هر چه پس اختلاف است در صورتیکه احرام حج باید کونی
 بعد از آنکه از رسیدن از میقات و بعد از آن نامی کسب نماید
 هم بر میمنه کت داب عرفی است، مگر در صورتی که
 دار صاحب بوده بود و اگر کونی مذکور عود بهی و کونی
 ذرات عرفی بعد از آنکه عود بهی و کونی عود بهی و کونی
 حاجت را سود پس درین صورتی که از او ساقط می شود بهی و کونی

انکر خود کند آن بستان مذکور بسوی ذات عرق پیش از احرام
 پس درین صورت دم ساقط میشود بالاتفاق و اینهاست که مذکور شد
 و قتی است که کوفی مذکور را اراده حج یا عمره یا شد و انکر او
 داخل شود در بستان بنی عسافر برای حاجتی پس میرسد ویرا که
 داخل شود در مکه بغیر احرام و درین صورت زیر انکر بعد از
 رسیدن به بستان مذکور اراده حج یا عمره شود پس میقات او
 بستان مذکور است و او صاحب بستان هر دو برانرا اندریرا چه
 بستان مذکور واجب التعظیم نیست پس بسبب قصد رفتن
 به بستان مذکور احرام واجب نیست و هرگاه داخل شد در آن و
 لاحق شد باهل آن بستان بمنزل یکی از آنها فگشت و بستانی را
 جایز است که برای حاجت بپیکه رود بغیر احرام پس هیچکس
 کوفی مذکور را نیز جایز خواهد شد رفتن بپیکه برای حاجت بدون
 احرام و باید دانست که آنچه مذکور شد که بستان مذکور
 میقات وی است پس مراد از آن جمیع زمین دل است که واقع
 است میان آن و میان حرم چنانچه سابق مذکور شد است پس اگر
 کوفی مذکور با یکی از اهل بستان احرام نماید آن دل و وقف
 و عرفات نماید پس بر آنها هیچ لازم نمی آید زیرا چه آنها احرام

میوه، آند از میقات خوردن * مسئله ۲ * تا قیام از کعبه احرام
 شود در مکه بدون احرام و بعد از آن خارج شود از مکه در آن سال
 در روز بسوی میقات حواله از میقات احرام حلیه فرض نماید پس بسبب
 این احرام حیاتی که بسبب داخل شدن در مکه بدون
 احرام بوقوع آمده بود مرتفع میگرد و حیوان میشود که گویا
 او بدون احرام در مکه داخل میشد است و در ذریع کفست که
 آن حیاتی مرتفع نمیکرد و هر می توانست قناس است چنانچه
 در صورت نذر احرامی اگر نذر کرد کسی بایست و در کمر بید علی ذاب
 الی مکه مالا احرام پس او اگر احرام از میقات برای حج
 فرض نماید و بعد از آن داخل شود در مکه پس نذر مذکور
 بسبب رفتن باین احرام بسوی مکه او همیشه و بلکه لازم است
 مگر از آنکه با احرام مستقل رود بسوی مکه چنانچه تا قیام مذکور
 اگر بعد از گذشتن آن سال در سال دیگر بسوی میقات رفته
 احرام حلیه بپایند و بپیکر رود پس بسبب رختن بپیکر با احرام حلیه
 در سال دیگر مرتفع نمیشود و حیاتی که بوقوع آمده بود بسبب
 فراخ شدن در مکه بدون احرام در سال اول و دلیل علیهای ما این
 است که تا قیام مذکور تلاقی مایه و نذر آن نبود و در وقت

آن را بپایان رساند و واجب بر او این است که تعظیم این بقعه نماید یا بنظر
 که با حرام داخل شود در آن و لازم نیست. تشخیص برای
 داخل شدن در مکه که احرام مستقل نماید و در صورت مذکوره
 داخل شدن در جکه با حرام با قه شد پس کفایت خواهد
 کرد و چنانچه اگر داخل میشد در عکه با حرام هیچ فرض را بتنه
 کفایت میکرد و بخلاف آنکه سال و بشکره را بدد درین
 هنگام داخل شدن بیکه با حرام برای آن واجب
 میشود بر ذمه او پس آن ادا نمیشود و بشکره با اینطور که
 با حرام مستقل داخل شود در مکه چنانچه اگر نذر کند کسی یا اینکه
 اعتکاف خواهد نمود در ماه رمضان درین سال پس اعتکاف
 مذکور ادا میشود بروز و رمضان مذکور و برای آن اعتکاف
 روزه علیحدّه شوای روزه رمضان در کار نمیشود و اگر در رمضان
 مذکور اعتکاف نماید پس بعد از آن واجب میشود بر او
 که اعتکاف نماید در ماه دیگر سوای رمضان بروز و مستقل
 و اگر در سال آینده در ماه رمضان آن اعتکاف ادا نماید
 بر روز و رمضان مذکور صحیح نمیشود * مسند ۳ * هر که
 بعد از گذشتن از بیقات احرام عمره نماید و بعد از آن عمره

مذکور را فاسد کند مایه که افعال آن همه را تمام کنند و
 بعد از آن آن را قضا کند زیرا که احرام لازم میشود پس این
 حسان شد که فاسد کند حج را بعد از احرام و در صورتی که
 واجب نمیشود هم بسبب تکلیف و نبودن او از میقات بعد از احرام
 زیرا که بر او قضای آن حج و عمره لازم است پس وقت قضا احرام
 آن از میقات خواهد گردید و بسبب آن این حیثیت مجاورت
 نبودن از میقات بغیر احرام مرتفع خواهد گشت به جهت آنکه
 بسبب احرام نبودن از میقات در قضای آن حج و عمره حکم میقات
 که دوتت است بیکر قضا خواهد شد و هرگاه قضای آن خواهد
 شد پس سوای آن چیزی دیگر لازم نیست و بنا بر قیاس قول هر
 روح دم مذکور را و ساقط نمیشود حنا بجهت همین احتیاط است
 در حکم کسی که حج او فوت شود و ایام حج باقی ماند و آن کس
 بغیر احرام تکلیف و تر نماید از منوعات و در حکم کسی که تکلیف
 نماید از منوعات بغیر احرام و بعد از آن احرام حج نه ساید و
 بعد از آن آن حج را فاسد گرداند اعمی در پند و رهنمود
 زیرا که روح دم محاورت از میقات بغیر احرام سرد لازم می آید
 و بسبب قضا نمودن آن حج و عمره ساقط نمیشود و نزد علمای

با ساقط میشود و ز قروح این جنسایت را قیاس میکند بر
 محظورات دیگر و در آن میکند واجب میشود بسبب
 قضا نمودن آن حج و عمره که در آن محظورات واقع شده بود
 آن دم ساقط نمیشود و هیچوقت ساقط نمیشود و میگوید واجب
 میشود بسبب مجاوزت نمودن از میقات. انبیا احرام و علمای
 ما میگویند که قیاس آن بر محظورات دیگر محمول نیست
 زیرا چه بسبب احرام نبودن از میقات در وقت قضای آن حج و
 عمره و حق میقات نیز قضا نموده میشود پس جنسایت مجاوزت
 مرتفع میگردد بخلاف محظورات دیگر چه بسبب قضا نمودن
 آن حج و عمره در رفع نمیگردد پس فرق واضح شد * مسئله ۴ * مکی
 اشکر خارج شود از حرم و بعد از آن اراده حج نماید و احرام کند
 و عود نکند به حرم و وقوف بعزقات نماید پس هر او یک
 شکو سفند لازم میآید زیرا چه میقات او حرم است
 و او از آن تجاوز نکرده است بغير احرام پس اشکر عود کند بسوی
 حرم و تلبیه بگوید یا نگویید پس در آن اختلاف است بر وجهیکه
 مذکور شد در حق اتفاق * مسئله ۵ * متبوع اشکر بعد از
 فراغت از عمره خارج شود از حرم و احرام حج نماید و وقوف

بهر فاعل کند پس بر او دم لازم می آید و مواجد او در کتاب داخل
 شد در مکة و افعال غیره را احتیاطاً ورد و بهر نه مکی کسب و
 هیعات مکی حرم است و او تجاوز میوه داشت امر و قنات حدود
 بعد از احرام پس دم لازم خواهد شد بر او پس اگر سار آید
 بخدمت پسر از آنکه وقف عرفات نماید و تلبه نکوید در
 حرم پس بر او هیچ دم لازم نیست و در بعضی صورت نیز اختلاف
 است در وجهی که مذکور شد در تحت آفاق را الله اعلم

باب در بیان اقسام احرام نسوی احرام
 دیگر * مسئله ۱ * مکی اگر احرام عهده نماید و نکسو
 طواف نماید برای آن و بعد از آن احرام حج بپایند پس
 ابو حنیفه رح کسب کند در صورت مکی مذکور و الام
 است که با اعلی ترک کند حج را و بر وی دم واجب میشود نسبت
 ترک بیودن حج و بر او لازم است که در صورت ترک بیودن
 حج حج و عهده نماید و ابو یوسف و محمد رح گفته اند که
 در صورت مذکوره واجب بود علیهای ما این است که ترک کند
 عهده را و فضا کند بر او و بر او دم واجب میشود نسبت ترک عهده
 و دلیل این یوسف و محمد رح این است که مکی را ترک بیودن

یکی از حج و عمره لازم است زیرا چه جهت نبودن ایمان حج
و عمره در حق مکی غیر مشروع است و ترک عمره اولی است
بجهت آن ادنی است از روی رقبه و اعمال آن قابل است به نسبت
اعمال حج، قضای آن آسان است بجهت آنکه عمره بموقت
نیست بلکه عمره تنه و زن و هر وقت روا است و اکثر احرام
عمره نباید متکی و بعد از آن احرام حج نباید بی آنکه آن
افعال عمره چیزی بعیل آن آورده باشند پس در این صورت نیز ایمان
محکم است که در صورت آنکه لم یذکر شد بجا بر وجهی که مذکور
شد پس اکثر مکی بعد از احرام چهار شوط طواف نماید و
بعد از آن احرام حج نباید پس در این صورت لازم است و پیر
که ترک کند حج را بابتغاف نیز آنچه چهار شرط اکثر این
طواف است و اکثر شی به غیر له کمال نیست پس در این صورت ترک
نبودن عمره معتذر است چنانچه ترک آن معتذر است در
جبر قیقه فراغت نماید از عمره و دلیل این چنینه مرح یکی
این است که در جبر مذکور احرام عمره موکد شد است
و سبب آن نبودن بعضی از افعال آن و احرام حج موکد نشد است
و ترک نبودن غیر موکد آن است به نسبت ترک نبودن

هوکرو دوم این است که در ترک یهودی عیسه بعد از شروع در این
 ا طال عیله لازم می آید و در ترک یهودی حج ا طلسا ل عیله لازم
 نمی آید و در حواصی نیست که در آن دار ما بدن ار عیله است
 و باید دانست که بر او دم لازم می آید هر کدام را که ترک نماید
 نه راجه او حلال گشتش از وقت آن است و آنکه متعذر رسد
 تمام یهودی افعال آن می آورد و عیله معصرت گشت و لیکن در صورت
 ترک یهودی عیسه را و قصای عیسه است فقط و در صورت ترک یهودی
 حج قصای حج و ادای عیسه لازم می آید و راجه او مانع کسی است
 که حج او قبول شود و سر آنکس حج و عمره لازم می آید و اکثر مکی
 مذکور ترک نمایند یا حج یکی از حج و عمره را بلکه افعال هر دو را
 بجا آورد ادا می نمود هر دو را جدا جدا و بجا آورد افعال آن حج
 و عیسه را بطوریکه التزام آن نبوده بود و لیکن بجا آوردن هر دو
 در حب او منتهی است و معینا اگر هر دو را بجا آورد صحیح می شود
 و راجه بهی مایع تعقیب فعل نیست مایر قاعده علی ای ماکه مقرر
 است در موضع خود و در یه صورت بر او دم لازم می آید پس حج
 یهودی او میان حج و عیسه و راجه منسبت یهودی حج و عیسه مقتضای
 راء می نماید در عیله بجهت ارتکاب منتهی عتدو باید دانست

و همچنین هم در حق مکی برای جبر نقصان است و در حق قاتریم
 برای ادای شکر است * مسئله ۲ * هر که احرام حج نماید
 و بعد از آن در روز عید احرام حج پیشگونی نماید پس اشکر پس از احرام
 پیشگونی حلف نهاده باشد بجهت احرام اول واجب میشود بر او حج
 و شیخ چه زهررا و الا لازم نمی آید و اشکر پیش از احرام و پیشگونی حلف
 نموده باشد بجهت احرام اول حج و اشکر بزرگ واجب میشود
 و در رعایت اجتناب میان دو احرام حج لازم می آید و آن
 بعد از آنست پس اشکر حلف نماید بعد از احرام دوم بر او هم لازم
 می آید و باینکه از اجتناب و نیز آنچه این حلف نهاده از چند منسکی از مناسک
 احرام اول است و لیکن آن جتایت است در حق احرام دوم و زهررا چه
 این حلف به نسبت احرام دوم در غیر وقت آن واقع شد است و اشکر
 حلف نموده تا آنکه حج نماید در سال و اشکر پس در این صورت
 هم لازم می آید نزد ائمه حنفیه روح زهررا چه او در این صورت تاخیر کرد است
 و حلف را از وقت آن در حق احرام اول و بشیبه تاخیر حلف از رفته
 آن هم لازم می آید نزد ائمه حنفیه روح و نزد صاحبین روح
 در این صورت شیخ چه زهررا و لازم نمی آید بنا بر آنچه مذکور
 شد است در باب جنایات و در حین و هرگاه چنین است پس بدان

مذهب این چنینست که حلق کردن بعد از احرام دوم و نکردن
 آن هر دو برابر است و بنابر مذهب صاحبین روح حلق نبودن
 بعد از احرام دوم شرط اولوم دوم است * این مسئله ۳ * هر که
 فراغت نیاید از افعال عیبه مگر حلق و پیش از حلق نیز در
 احرام نیاید برای عیبه دیگر پس او دم لازم می آید
 بصحبت احرام نبودن او برای عیبه پیش از وقت آن است و او
 نبود میان دو احرام عیبه آن مکروه است پس دم لازم
 می آید و این دم برای جبر و کفاره است * این مسئله ۴ * هر که
 احرام صحیح نیاید و بعد از آن احرام عیبه نیاید هر دو لازم می آید
 بر او زیرا که صحیح نبودن میان هیچ و عیبه مشروع است و حلق
 آفاقی و کلام در حب و حبس او درین صورت جاری می گردد
 و لیکن طریقت سنت را امری نداشته اند تا آنکه سنن می شود و
 ذکر او و قوت با عرفات نیاید در حدایکه افعال عیبه بعضا
 نماید و این است پس عیبه معروک می گردد و نیز احرام او را
 عیبه بساط طور که افعال عیبه را بعد از آن هیچ بعمل آرد و
 مشروع است و لیکن باید دانست که بهیچ وجه متوجه شدن او
 بسوی عرفات عیبه معروک نمی شود بلکه وقتی متروک می شود

که او توقف بعرفات نباید * مسئله ۵ * در مکه طواف
 قدم نباید برای حج و بعد از آن احرام شهر، نباید و هیچ و شهره
 در دور ابتهاء رد پس هر دو لازم است و بر او دم لازم می آید
 بجهت جمع نمودن او میان حج و شهره نیز اگر چه جمع نمودن
 میان حج و شهره مشروع است بنا بر آنچه سابق مذکور شد پس
 در صورت مذکوره احرام در دو صحیح است نیز آنچه طواف
 قدم سنت است و هر کس حج نیست لهذا اگر ترک کند آنرا کسی بر
 او هیچ لازم نمی آید پس پیش از ابتهاء و ردن هر کس حج میکی است
 و بر آنکه افعال شهره بجهت آورد و بعد از آن حج نباید پس اگر
 در صورت مذکوره در دور ادا نباید جایز است و بر او دم لازم
 می آید برای جمع نمودن میان حج و شهره و نباید دانست که این
 دم برای جبر نقصان است و همین صحیح است زیرا چه او
 در تصور بت بنامه است افعال شهره را بر افعال حج می و جدو
 مستحب است ویرا که در تصور ترک نباید شهره را نیز آنچه
 احرام حج موقوفه است بسبب ابتهاء و ردن بعض افعال حج
 و طواف قدم را از او حجت آورده است بخلاف آنکه طواف
 قدم ننموده باشد برای حج پس اگر ترک کند شهره را چنانچه مستحب

است یا بد که قضا کنند ؟ ترا جد شروع در آن جمیع شد است و در این صورت
 اگر آدم لازم می آید برای ترک نمودن عیسه * مسکند اگر اثر
 ذاقی احرام عیسه نماید در روز عید یا در روزی از ایام تشریف
 پس آن عیسه لازم نمی شود و او را از زیر آنچه جمیع نمودن میان حی و
 عیسه مشروع است و حق ذاقی و لیکن لازم است ویرا که ترک نیاید
 این عیسه را زیرا که او را انبوه است و کن حج را پس در عیسه مذکور
 بنای افعال عیسه بر افعال حج لازم می آید من کله و بعد و نیز عیسه
 نمودن در این ایام مکروه است بنا بر آنچه مذکور خواهد شد
 ان شاء الله تعالی پس لازم است ویرا که ترک نیاید این عیسه را پس
 اکثر ترک نیاید ؟ ترا پر او ؟ لازم می آید بسبب ترک آن و هم
 واجب است ویرا که قضای آن نیاید بجهت آنکه جمیع نمودن
 میان حج و عیسه در حق او مشروع است و مع هذا اکثر هر دو را
 بجا آورده و او را می شوند زیرا که جمیع در آن لغیره است و آن
 ای است که او در این ایام مشغول می باشد با دای باقی افعال
 حج پس ضرور است که آنوقت خالص باشد برای باقی افعال بجهت
 تعلیم حج و بر آوردن لازم است بجهت آنکه او جمیع نمودن است
 حج و عیسه را در احرام یا در باقی افعال حج و قلم انکته اند که این

است یا بد که قضا کنند از اجد شروع در آن صلح شد است و در این صورت
بر او دم لازم می آید برای ترک نمودن عیسه * منسلک ۴ اثر
آقای احرام عیسه نهاده و روئ عید یا در روزی از ایام تشریف
رسیدن عیسه لازم می شود مرا و را ز در آنچه جهج نبوده میان حج و
عیسه مشروع است و حقیقتا قی و لیکن لازم است ویرا که ترک نماید
این عیسه را زیرا که اواد انبیه است و کین حج را پس در عیسه مذکوره
پنای افعال عیسه بر افعال حج لازم می آید پس کمال وجه و نیز عیسه
قبول در ایام مکروه است پس بر آنچه مذکور خواهد شد
انشار الله تعالی پس لازم است ویرا که ترک نماید این عیسه را پس
اگر ترک نماید از او دم لازم می آید پس سبب ترک آن و هم
و ارجیه است و را که قضای آن نماید بجهت آنکه جهج نبوده
میان حج و عیسه در حق او مشروع است و معذا اگر هر دو را
بجاء آورد در او دما میشوند زیرا چه کراهیت در آن لغیره است و آن
این است که او در این ایام مشغول مییاسد با دای باقی افعال
حج پس ضرور است که آنوقت خالص باشد برای باقی افعال بجهت
تعظیم حج و بر او دم لازم است بجهت آنکه ارجح نبوده است
حج و عیسه را در احرام یا در باقی افعال حج و قضا کنند که این

دم نیز برای جبر نقصان است زیرا چه جمیع فیهودن میان حج و عمره
 بطور صدق و خلاف نسبت است و بعضی گفتند آنکه اگر کسی
 حلقه نماید برای حج و بعد از آن احرام عمره نماید ترک نکند آن
 عمره را بنا بر آنچه فهمیده میشود آن ظاهر عبارت بمسوط و بعضی
 گفته اند که تبرک کند عمره را برای احترام فیهودن از چیزیکه
 مایه است و فقیه ابو جعفر گفتیمت که مشایخ ما رجحان بین فیهوی
 داده اند **مسئله ۷** * اگر قوت شود حج شکستی و بعد از آن
 احرام حج یا عمره نماید آن شخص پس باید که ترک کند
 آن را زیرا چه کسی که حج او فوت میشود لازم است ویرا که افعال
 عمره یا حج او را حلال شود بی آنکه احرام نیساید برای
 عمره بنا بر آنچه ذکر آن خواهد شد آنرا انشاء الله تعالی در باب
 قوایت پس اگر احرام نیساید برای عمره و پیشکر لازم می آید
 که او جمیع کرد میان دو عمره یا اعتبار افعال اینها لازم است
 ویرا که آن عمره را ترک نماید چنانچه همین حکم است
 در صورتیکه اجرام دو عمره نیساید کسی و شخص مذکور
 اگر احرام حج نموده باشد لازم می آید که جمیع کرد میان
 دو حج یا اعتبار احرام اینها لازم است ویرا که ترک نماید آن

حج را چنانچه از کبر احرام و وجع نه باید که سبب و لیکن در
 شخص مذکور در صورت مذکور و قضای آن حج یا عبره که
 ترک کرده است آنرا واجب است به جهت صحیح شدن شروع
 در آن و هم بر او دم لازم است بسبب ترک نبودن آن بجلال شدن
 پیش از وقت و الله اعلم
 یا پسین در بیان اجصار و آن چهار نشانه است
 از اینکه محرم را عارضه از ادای حج در پیشش بشود که
 بسبب آن برای حج رفتن نتواند چون عدو و بیماری
 مثلا و این محرم را محصر میگویند. نفخه دار * مسنگه *
 محصر اکثر مضطر شود بسبب عدو یا بیماری که مانع است ویرا
 از اتمام الهی و حج او جایز است ویرا که ذلال شود و شافعی زح
 نکنتیت که احتیاز از تطهیر نمیشود مگر اسبب عدو و سراجة
 حلال شدن بقرستان هدی مشروع نیست مگر در حق کسیکه
 منحصر شود برای تحصیل نجات از دست عدو و بسبب حلال شدن
 نجات می یابد از دست عدو و اثر بیماری و دلیل علیها این
 است که لفظ اجصار که در قرآن مجید آمده است اطلاق آن
 بر اجصار بسبب بیماری صحیح است یا چسبای چه اهل لغت

هیچگونه آنکه احتیاط بر سبب بیماری گفته میشود و بسبب عدم
 حضور گفته میشود و جواب شافعی رح این است که حلال شدن
 پیش از آن وقت آن برای دفع حرج است یعنی اگر مفسد را حلال
 کردن جایز نباشد باید که او تا مدت در آن در حالت احرام بماند
 و این حرج است و حلال شدن پیش از وقت آن مشروع
 بشمار است برای دفع این و در حالت احرام تا مدت در آن مانده
 باشد حرج است در حالت بیمار و هرگاه که بیمار باشد میر میسر را حلال
 شدن پس باید او را که بغرستند گو سفند پیرا بدست شخصی برای
 ذبح کردن در حرم و بگوید آن شخص را که در حال نماز است
 این را در حرم ذبح کن و آن شخص مذکور و بعد از آن بگیرد
 و بعد از آن هرگاه آن نماز بگذرد حلال شود و بعد از آن
 وجه فرستادن آن گو سفند در حرم این است که ذبح
 کردن این گو سفند قربت و عبادت است و ذبح کردن گو سفند
 و ریختن خون آن معلوم نیست که عبادت شود مگر در زمان
 خاص و مکان خاص چنانچه سابق مذکور شده است پس
 به آن زمان و مکان خاص ذبح آن قربت و عبادت واقع
 نخواهد شد و در صورتیکه ذبح آن قربت واقع نشود حلال

شد و بسبب آن متعاقب نخواستند و بعد شد و خاتم قرول خداست
 در قرآن و آنچه که در کتاب نکرده و سرهای خود را تا آن زمان که
 برسد شدی برده و خود بران دلالت می کنند چه حدی اسم آن
 چیست است شده فرستاده شود بسوی حرم و شافعی روح گفت
 که ذبح آن گوشتی که در صورت امدار است واجب
 است و مقید و مقصور نیست زیرا که آن مشروط شد
 است بشریف بر اینست که ای تحقیق و اگر مقید شود ذبح کردن
 آن بپسرم تخفیف حاصل نمی شود و علیهای ما در جواب این
 میگویند که مقصود از این مطلب تخفیف است نه آن است تخفیف
 و بپسرم حلال شدن و غیره تا این حدی مطابق تخفیف
 حاصل است و بدانکه مقصود را فرستادن حدی لازم است
 خواه آن حدی گویند یا شد یا شتر یا گاو و حاصل آنکه
 فرستادن گوشت نیز جایز است زیرا که در نفس قرآن ذکر حدی
 آمد است و آن شامل است مرگویند و نیز بدانکه مراد از
 فرستادن گوشت این نیست که گوشتی را بفرستد
 چه این گاهی متعذر میشود بلکه جایز است و برای که قیمت
 آنرا بفرستد تا بان قیمت گوشتی را خرید و در حرم ذبح کند

شخص مذکور و باید دانست که بر معصوم واجب نیست که حلقه
 یا قصر نماید برای تحلل شدن و این قول ایضاً حنیفه و مجید روح
 است و ابو یوسف و حاکم میگویند که واجب است بر او زیاده
 و بیغیر صلعم حلقه نمود است در سال جدید و این امر که اصحاب
 خود را بدان ده ران سال بیغیر صلعم مع اصحاب خود معصوم
 بودند و مع هذا اگر او حلقه یا قصر نکند چیزی لازم نمیشود
 بر او نوزه ایی یوسف روح و دلیل طرفین روح این است که قربت
 و غیابت شدن حلقه معلوم نشد است مگر در صورتیکه مرتب
 بر افعال حج باشد پس بدوی ادای حج قربت نخواهد شد و فعل
 تبکی صلعم و اصحاب و بی برای آن بود که تا ظاهر شود بر مردمان
 که حزم آنها درست و معکم است برای برگشتن * مسئله ۲ *
 قاری اگر معصوم شود پس لازم است بر او که دو خدی فرستد زیرا چه
 او محتاج است باینکه حلال شود از دو احرام پس اگر یک
 خدی فرستد قاری تساکه حلال شود از احرام حج و باقیبماند
 در حالت احرام عمره حلال نمیشود از هیچ یکی از دو احرام
 زیرا چه حلال شدن از هر دو احرام در یک حالت مشروع است
 * مسئله ۳ * جایز نیست ذبح کردن خدی احرام مگر

در حریم و مسایر است ذبیح نبودن آن پس از روز عید نذر
امی حنیفه روح صاحبی روح فکلمه اقد کد حایز نیست ذبیح
نمودن دم احصار مر و محصر را مگر در روز عید و در صورتیکه
ما احصار از ارحام باشد و اکثر احصار او از غیر باشد پس
جایز است و نیز ذبیح نبودن آن عمر و قنیکه خواهد و دلیل صاحبی
روح این است که دم احصار هیچ مانند دم تهیج و قرائت است
و ذبیح است و در دم نسیج و قرآن حایز نیست پس این
روز عید و نیز ذبیح نمودن دم احصار مگر در روز عید
است مانند حلق و علق چنانکه نیست پس از روز عید رد دل
این صنف روح است که دم احصار واجب است بطریق کفاره
و حر انحصان لهذا خوردن گوشت حایز نیست مگر مقصر را
پس ذبیح نبودن آن مختص خواهد شد بهیچان قدر مانده اند
ذبیح دمهایی کفاره بخلاف دم تهیج و قرائت که آن دم کفاره
نیست و بخلاف حلق و علق خواهد شد پس سبب آن در وقت خود
است و معظم افعال حج که وقوف بمرقات است منتهی میشود
بآن و در بحال حلال شدن بسبب ذبیح نمودن دم
احصار پس این از وقت آنست پس قیاس این

بر حلق مع الفارق است * مسئله ۴ * و محصر از حج اگر حلال
 شود پس بر او لازم میشود حج و عمره با جهت آنکه چنین بر دست
 در این عیاس و این شهر رض و بجهت آنکه حج واجب میشود
 و طریقت قضای برای صحت شروع در آن واجب میشود بر او
 بجهت آنکه اگر مانند کسی است که حج از قوت تنده
 باشد * مسئله ۵ * بر محصر از عمره واجب نیست مگر قضای آن
 آن و بعد آنکه احصار از عمره متعقیف میشود نزد علیای ما
 و امام مالک رجح میگویند که متعقیف نمیشود زیرا چه عمره در وقت
 نیست و دلیل علیای ما این است که پیشتر صلعم و اصحاب
 و بی محصر شده بودند در حدیقه و آنها احرام عمره نپوشید
 بودند فقط و در این است که در صورت احصار از حج حلال شدن
 مشروع شد است بسبب دفع حرج و این سبب موجود است در
 احرام عمره و هر گاه ثابت شد که احصار از عمره متعقیف
 میشود پس در صورتیکه احصار از آن متعقیف شود در حق مسی قضای
 آن بر او واجب نخواهد شد و قتی که حلال نشود چنانچه در صورت احصار
 از حج قضای حج واجب میشود * مسئله ۶ * قارن اکر
 محصر کرده و پس بر او یک حج و دو عمره لازم می آید اما لزوم

يك حج و يك عمره پس آن مقام رحمتي است كه سابق مذكور
 شد و اما لزوم عمره ديگر پس آن محبت است كه او را حج و
 عمره برون شد است بعد از آنكه شروع بهودن او در آن صحيح
 شده بود * مسئله ۷ * قارن اگر فرستد هدي را بدست
 شخصي و وعده نكرد از او باینكه در فلان روز ذبح خواهد
 كرد آن را و بعد از آن و ایل شود احصاء پس اگر را ایل سوه
 احصاء در وقتيكه در آن ایستد در صورت باینكه ادایا حج
 را در دایه هدي را پس در صورت لازم نیست بر او كه متوجه
 شود برای ادایا حج را بلکه مقتضوم از آن است در صورت حاصل
 میشود بلکه باید كه صبر كند تا آن زمان كه حلال گردد
 بسبب ذبح بهودن هدي كه در ستاه است آن را و مع هذا اگر
 متوجه شود تا راده اید كه افعال عمره بجا آورده حلال خواهد
 شد پس این حاسر است و بر او باینكه حج او فوت شده است و كسی كه
 حج او فوت میشود افعال عمره بجا آورده حلال میشود و اگر
 احصاء او را دل كرده در وقتيكه در آن ادایا حج را دراك
 هدي تواند كرد لازم میشود بر او كه متوجه شود برای ادایا حج
 را باینكه عمره كه بسبب مانع از ادایا حج عارض شده بود را ایل

شکست پیش از آنکه خلف و عوض آنرا بپذیرد و آورده باشد پس
 در این صورت هر گاه روانه شود و هدیه خود را سلامت بیاورد پس
 آنرا هر چه خواهد بکند زیرا چه آن هدیه ملک او است و آنرا
 برای مقصودی معین نموده بود که استغناء از آن حاصل شکست و
 اگر احصار او زایل گردد در وقتیکه در آن ادراک هدیه تواند
 کردند ادای حج پس در این صورت حلال خواهد شد به سبب حج
 و آنرا ادای اصل و اگر احصار او زایل گردد در وقتیکه در آن
 ادای حج تواند کردند ادراک هدیه باینطور که وقف و گرفته
 باشد آنرا هدیه که ذبح کند آنرا بتاریخ ششم شهر ذی صفر
 و در این صورت نیز جایز است ویرا که حلال شود بتسایر
 استخوان و زعفران شکفته است که در این صورت ویرا جایز
 نیست که حلال شود و همین موافق قیاس است زیرا چه او
 در این صورت قسادر است بر اصل که حج است پیش از حاصل
 کردن مقصود از بدل که هدیه است و باید دانست که این تقسیم
 برتر دین که مذکور شد بنا بر قول صاحبین روح درست نیست و در حق
 کسیکه منحصراً باشد از حج زیرا چه ذبح نمودن در احصار حج نذر
 ایشان جایز نیست مگر در روز عید پس هر که نخواهد یا نتواند

چیزی را حرام شد و امت شدی را میرو و حرام نیست که تقسیم مذکور
 در سب می شود در حق ما محصر مذکور بنا بر قول ائمه صلوات الله علیهم و در حق
 محصر از عجزه درست است و اما لا تعاقب احد بهیچ بیرون دم احتیاج
 از عجزه و موقت نیست بر هر عدد ما لا تعاقب و باید دانست که وجه
 استیصال این است که در صورت مذکور اگر لایم حکم داده باشد
 شود بر او که مدوخته شود برای ادای حقیق شراب و مال او ضایع خواهد شد
 و بر احوال محصر که بدست او شدی فرستاد است و چه خواهد کرد
 آن را بدست دهد و محصور آن را حاصل نکند و او را بدست و حرمت مال
 ما بدست حرمت دات است و این است و باید دانست که در صورت
 مذکور محصر مدغم محصر است اگر خواهد صبر کند
 در مدت که محصر رسد است در آن مادر عدوت آن زمان که شدی
 و مدغم کرده شود از حساب او و پس او درین مقام حلال کرد
 و اگر حرام شد مدوخته شود و سوزی ادا بیرون نماید که اگر آن
 بیرون بود نسبت احرام را ادا نماید آن را و این اتصال است چه درین و
 بیرون کاری است که وعده آن بیرون بود * مسئله ۸ * هر که
 بعد از عرف و عرفات محصر کرد پس از در حقیقت محصر نیست
 و بر او حد درجه ننگام سبب احرام و عدوت بیرون * مسئله ۹ *

هر که منحصر شود در مکه و بسبب احصار طواف خانه کعبه و وقوف
 بعرقات نتواند که در پس او منحصر است زیرا چه در حق او متعذر است
 اقام حج پس از مانند کسی است که بمنصر شود در زمین حل
 و اشکرا و قادریا شد بر یکی از طواف و وقوف بعرقات پس درین
 در صورت او منحصر نیست اما در صورت اول پس بحجت آنکه قایت
 آنکه حج حلال میشود بسبب طواف و در صورتیکه قادر نباشد
 بر طواف پس دم قائم مقام آن میشود و درینصورت بسبب دم حلال
 نمیشود و اصل این طواف است در حق او هرگاه او بر طواف
 قادر باشد مختصر بخواند شد و اما در صورت دوم پس بنا بر
 وجهی است که در مسئله اول مذکور شد و بعضی گفته اند
 که درین مسئله اختلاف است میان ابی حنیفه و میان
 ابی یوسف و شافعی که امام ابو حنیفه روح میگوید که محرم
 مختصر نمیشود در محرم و ابی یوسف روح میگوید که اگر عدو غالب
 بشود هرگاه حسی که حایان شود عدو میان مجزأ و میان خانه کعبه
 پس درینصورت احصار متحقق نمیشود و لیکن این
 بیان اختلاف صحیح نیست و صریح میان آنست که اول
 مذکور شد و الله اعلم

با ————— در بیان قوت شدن حج

* مسئله ۱ * هر که احرام حج نماید و بعد از آن اتفاقاً و قوف

بعرفات ناقتد تا فجر و در عید پس حج او قوت میشود بجهت آنکه

صافقت مذکور شده است که وقت و قوف و عرفان تأقیحی و رعید است

و درین هنگام بر او واجب است که طواف کند و سعی میان

صفا و مروه نموده حلال شود و هر سال آنیتند قصای حج نماید و بر او

دم لازم نیست بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که هر که را

و قوف بعرفات انصاف نکرده و در شب عید نیز و قوف بعرفات

انصاف نکرده است پس حج او قوت میشود و لازم است و بر او که

نموده حلال شود و در سال آنیتند حج نماید و عیبه عبارت است

از طواف و سعی و بجهت آنکه هر کس احرام صحیح و منعقد کرده

پس خروج از آن متصور نیست مگر با دای حج یا عیبه خفانکه اکثر

کسی احرام مبهم کنند و در تأسیه گوید اللهم لی پاک و نجیبی حج

و عمره نماید و در اصل بهم نیت یکی از این دو یکسان پس خروج

او از احرام متصور و مبهم شود و اگر مادای یکی از دو نسک و در صورت

مذکوره ادای حج متصور نیست پس ادای عیبه بر او لازم است و بر او

دم لازم نیست زیرا چه او حلال شد بسبب افعال عیبه و افعال

حیزه در حیات او که فایده الهی است به منزله دم است در حیات مطلق
 و جمیع نبوده و نباشد میان آن هر دو را حینی افعال عمره و دم
 در سبب ۲ * حیزه فوت نمیشود چه آن جایز است در جمیع
 ایام سال مگر در پنج روز از ایام سال و آن پنج روز روز عرفه
 و عید غدیر و سه روز از ایام تشریف است چه در این روزها ساعیه
 مکرره است بجهت آنکه مریض است که همیشه رخص مکرره
 است از است حیزه را در این روزهای پنجگانه و بجهت آنکه
 در روزها ایام حج است پس این روزها برای حج متعین است و از
 آنجایی که سبب روح مریض است که او مکرر و ثقیل داشت غیره را
 در روز عرفه پیش از وقت زوال زیرا چه وقت رکن حج میرسد بعد از
 وقت زوال و در روز عرفه قبل از آن و مذکور ظاهر همان است که اول
 منتهی که ز شد و این معنی آنکه مکرر کند کسی در این روزها
 صاحب میشود و او مکرر میباشد برای حیزه در این روزها زیرا چه
 نگر اهنت آن در این روزها غیره است بجهت تعظیم امر حج
 و هم بجهت آنست که این ایام وقت حج است پس بساید که
 نخالصا برای حج باشد پس شروع او با کراهیت صحیح خواهد بود
 در سبب ۳ * حیزه اهنت است و شافعی رخ گفته است که

فرض است زیرا که و غیر صلعم فرمود است که عهره فرض است
 مانند حج و ایل علیها، مایکی این است که پیغمبر صلعم فرمود است که
 حج فرض است و عهره نفل است و دوم این است که عهره هر وقت نیست
 و هر وقت نیست ادا کرده میشود چنانچه در صورتیکه فوت شود
 کسی که حج او در پیغمبر شد عمره می نماید یا بر آنچه مذکور
 شد حال آنکه و بر آنست حج لو ذمه نیست عمره را این احکام دلالت
 میکند بر اینکه عهره نفل است و حد بیشیک شافعی و حاکم
 است که عهره فرض است مانند حج پس در ابواب آن این است
 که میان این تعدیت و میان حد بیشیک علیها، ماورد شده
 تعارض است و یا چون در تعارض فرضیت ثابت نشود احدی
 پس تا و دل آن ضرور است و تا و دل آن این است که فرض به معنی
 تقدیر است در حدیث مذکور یعنی افعال عهره مقدراست
 مانند افعال حج * مسئله ۱ * عهره عبارت است از طواف
 خانه کعبه و سعی نمودن میان صفا و مروء چنانچه مذکور
 شد در باب تبتع و الله اعلم

باب در بیان حج محمودین انسان از جانب
 شیر * مسئله ۱ * تساعده نذر اهل سنت و جماعت این

است که جایز است مر انسان را که بشکریه اندک ثواب عیب
 نمود را برای غیر خواندن عمل روزی یا ثواب یا ثواب یا ثواب
 باشد یا غیر آن و وجه خواندن آن این است که بهشتی بر صلعم قربانی
 نموده و ققار املح یکی را از ای ذات خود و دیگری را برای
 امت خود که ابیان آورده باشند بوجدانیت خدا تعالی
 و بن سالت پیغمبر او صلعم پس ازین معلوم شد که انسان را
 بشکریه اندک ثواب عمل خود برای غیر جایز است چه بهشتی
 صلعم بامت خود بختشید ثواب قربانی نبوده و ققار
 که عمل وی است و بسایده است که عبادت بر چند
 نوع است یکی عبادت مالی فقط چون ادائی
 زکات مال و رم عبادت دینی فقط چون نماز و
 سیوم عبادتی است که بیدن و بیال هر دو تعلف داند چون حج و
 و در نوع اول نیابت جاری است و هر دو حال یعنی در حالت
 صحت و اختیار و در حالت ضرورت و بیماری زبر اچه مقصود از
 عبادت مالی دادن مال است و آن حاصل میشود از فعل نایب
 و در نوع دوم نیابت چاهری نیست و هر دو حال زبر اچه
 مقصود از آن رنج و مشقت دادن است بر نفس و آن حاصل نمیشود

از نفل تا می رسد در توج سوم نیابت جاری می شود و در وقت عیسی
ضربت و محاسری می شود در وقت قدرت و بر اچند در آن جهت
مالی و مهب بدنی هر دو متعجب است پس را در حالت عیسی
نماند و آری نخواهد شد بهام جهت اول و محاسری نخواهد شد
در حالت قدرت و محاسری دوم و باید دانست که شرط دوازده
چیز نبودن انسان از این جهت است که آن فرد می باشد عاجز
باشد تا در هر یک از این چهار چیز نبودن در تکیه می شود که در هر یک
است پس وقت آن تمام می است پس عجز از آن متحقق
نمی شود و اگر وقت که حالت عجز می شود تا در هر یک
مسئله ۲ * در جح نفل نیابت جاری است در حالت قدرت
بجز و مزاحه در باب نفل وسعت است و بعد از آن باید دانست که
متعجب روح می گوید که در صورتیکه هیچ نباید انسان از جانب
خارج واقع می شود از جح کسده و ثواب نفل آن می شود هر
آن غیر را که امر کرده است آن انسان را به جح نبودن از جانب
ادوین جح از جانب آن خود واقع نمی شود در مزاحه جح عیسی است
بدنی است و در صورتیکه عجز از آن جح دادن قسایم
مقام جح نهاده می شود مانند قدیر در باب و در پس سابق

میشود و حج اگر چه امر گنبد و ظاهر روایت این است که در صورت
 مذکور هیچ واقع نمیشود از جانب آن غیر زیرا چه بر این دلالت
 میکند احادیثی که در مقابل وارد شده است چون حدیث
 شعیبه چه پیغمبر صلعم فرمود است خنثیه را که حج بکن آن
 جانب بد رخود و پیغمبر بکن از جانب او * منسمله ۳ *
 اگر شخصی را امر کنند دو کس باینکه آن جانب هر دو را
 از آنها حج فرض نمایند و او از جانب هر دو و بکن احرام حج
 نماید پس در این صورت آن حج واقع میشود از جانب آن حج
 کنند نه از جانب هیچ یکی از آنها زیرا چه هر دو احد از آنها
 اموری بود مرد آن شخص را باینکه حج نماید از جانب
 او فقط و با آنکه آن حج را برای وی خالصا پیغمبر و آن شخص
 مذکور محالفت آن نمود و ممکن نیست که آن حج واقع شود از جانب
 یکی از آن دو کس چه یکی اولی نیست از دیگری پس باینکه
 از جانب ما مور واقع نمیشود و بعد از آن اگر چه آن شخص که
 بکرد آن حج را برای یکی از آن دو کس پس آن نیز ممکن نیست
 بخلاف آنکه اگر شخصی حج نماید از جانب پدر و مادر
 هر دو چه آن شخص را میسر شد که بگرداند آن حج را برای یکی از

مادر و پدر و پیرا که این شش تن تبرع کنند، است در حق مادر و پدر
 بسبب کرد انیدن ثواب عمل خود برای مادر و پدر پس او مختار
 است و رای که به جسد او آب عمل خود را نهر کدام که خواهد از
 مادر و پدر پس احتیاطا و باقی خواهد ماند بعد از تعقیق عمل که
 سبب ثواب است و در صورتیکه کلام در آن است متحصص مذکور
 حج نبود است و حکم آن دو کس و مادر آنها در گناه مخالفت با هم
 آنها اگر در پس آن حج او واقع خواهد شد نه از جانب هیچ یکی
 از آنها و درین صورت متحصص مذکور و سایر نقد میشود برای هر
 واحد از آنها اگر حرجی نبوده باشد در راه حج مال آنها را
 و براه او حرج کرد است مال او را میکنند و اگر حرج خود را نکرد
 نه متحصص مذکور احرام مبهم نماید باینکه اگر احرام حج نماید از
 جانب یکی از آن دو کس نه تعیینی بعضی احرام حج از جانب یک
 کس مبهم نماید پس درین صورت اکثر نام احرام مبهم حج نماید
 آن حج از جانب او واقع میشود نه از جانب هیچ کس از آنها و
 یکی اولی است و اگر در شکر و اگر پیش از تمام حج معین نماید
 حج را برای یکی پس از آن چایر است و سایر استحقاق بردارند
 روح و نردابی یوسف روح درین صورت نیز حج او واقع میشود از

چنانچه آن شخص نه از جانب هیچ یکی از آنها و همچنین موافق
 قیاس است زیرا چه شخص مذکور مأمور بود به حج نبودن برای
 معین و مبهم مخالف معین است و هرگاه شخص مذکور مخالفت
 امر آنها کرد پس آن حج از جانب او واقع خواهد شد نه از جانب
 آنها بخلاف آنکه اگر شخصی احرام مبهم نه ساید باینطور
 که در احرام خود تعیین حج یا شتره نماید چه درینصورت آن
 شخص را میرسد که آن احرام را معین نماید برای هر کدام
 که خواهد از حج و عمره زیرا چه درینصورت امریکه التزام آن
 نبود است آن شخص مجهول است و در صورتیکه کلام در آن
 است صاحب حق مجهول است و وجه استصحاب این است
 که احرام مشروع است برای این وجه که وسیله افعال حج
 است و مقصود بنده نیست و احرام مبهم وسیله آن نمیتواند شد
 بواسطه تعیین پس احرام مبهم معتبر خواهد شد در صورت مذکور
 بخلاف آنکه اگر تمام نماید افعال حج را با احرام مبهم
 و برای یک کس معین نکند و بعد از آن بخواهد که معین
 نماید آن را برای یک کس از این دو کس چه این جایز
 نیست زیرا چه چنانکه ادیانیه شده با احرام مبهم صلاحیت

این ندارد که بعد از آن معین نبوده شود برای یکی
 ایران و وکس پس ثابت شد که در این تصور هیچ شخص
 مذکور مخالف امر امکان است لهذا آن صحیح از جانب
 شخص مذکور واقع خواهد شد نه از جانب آن کس
 مسئله ۴ اگر کسی امر کند بشخصی باینکه
 قرآن بخواند از جانب او پس در این صورت هم توان واجب میشود
 هر شخص مذکور که مأمور است و باینکه قرآن بخواند
 است بطریق سکراندره و بوقت جمع نبودن میسران دولسک
 و این صحیح نبودن میان دولسک فعل ماضی است فقط از وجه
 مینماید میان آن هر دو نه آمر و باید دانست که این مسئله
 دلالت میکند بر وجوب ایجاب از محقق روح مرویست که در
 امر مأمور واقع میشود چنانچه سابق مذکور شد است
 مسئله ۵ اگر امر کنند انسان را دو کس برای روح
 که یکی امر کند و باینکه جمع بماند از جانب او و دیگری
 امر کند و باینکه غتره نماید از جانب او و هر دو این قرآن
 بخوانند و باینکه در این صورت هم واجب نمیشود بر انسان مذکور
 زیرا که او در این صورت قرآن میسما بد پس بتوان

بر او واجب خواهد شد بر آنچه در مسئله سابق مذکور
 شد * مسئله ۶ * اگر امر کند کسی بکسی به
 نبودن از جانب خود پس در این صورت اگر معصر شود مأمور
 پس دم احتصار بر او امر است و این نزد طرفین ریح است و ابو یوسف
 گفتست که این دم بر معصر مذکور است زیرا چه وجوب
 دم احتصار بر این دفع ضرر است و این ضرر عبارت است از امتناع
 حرام و این ضرر است در حق معصر معصوم پس دم احتصار
 بر او واجب خواهد شد و دلیل طرفین ریح این است که در صورت
 مذکور ترمذی کور آن مأمور را در بین ضرر انداخته است
 پس بر او امر است که خلاص کند و بر ازین ضرر * مسئله ۷ *
 اگر کسی احرام حج نماید از جانب میت و بعد از آن معصر
 شود پس دم احتصار در این صورت واجب می شود در مال
 میت نزد طرفین ریح برخلاف قول ابی یوسف و بعد از آن
 باید دانست که بعضی گفته اند که در صورت مذکور دم مذکور
 از ثلث مال میت داده می شود زیرا چه آن صلاه است مانند
 برکات و غیره چه ضایع است از دادن مال. اخیر عوض مال
 چون نذر و کفاره و بعضی گفته اند که آن داده میشود از جیب

مال مذکور را در آن آرد و احدی ندارد در مال میسر به جهت حق
 مامور پس آن می شد و دین میست از مجموع مال اودا کرده
 می شود * مسئله ۸ * اگر مامور بهنجی از حساب غیر بعد از
 احرام حجاج پانصد دین در مامور مذکور واجب می شود و در احرام
 این دین به حساب حجاج است و مامور مذکور با احتیاط خود حجاجت
 کرده است و مامور مذکور حجاجت میسر برای آنرا ضرر او بهر حال
 نبوده باشد پس اگر قریب عرفات بمیرد او به حساب می رود و
 پیش از عرفات عرفات فاسد کرد حج را و او مامور در رد مکرم بهنجی
 صحیح بخلاف آنکه اگر فوت شود حج نظیر اختیار او چه
 در مصورت او حجاجت میسر می شود به جهت آنکه با احتیاط او حج
 فوت نداشت و اگر حجاج بماید بعد از وقوف عرفات حج او
 فاسد می شود و این از روی مصورت او حجاجت میسر می شود برای آنکه
 معصود آمر در مصورت حاصل است و لکن دم لازم می آید
 در مامور مذکور و بنا بر وجهی که مذکور شد و هیچکس را حساب است
 در مامور حجاج ده ساله واجب می شود طریق کفاره حدایت
 بنا بر آنچه مذکور شد * مسئله ۹ * هر که وصیت کرد
 با اینکه حج نبوده شود از حساب او پس را ثلث او مقدر می شود

شخصی را برای آنکه حج نماید از جانب او و بعد از آن شرکاء
 رسید آن شخص بگرفت و مرد و یا مالیکه بوی داده بود برای حج
 دزد برد آنرا حال آنکه آن شخص نصف آن مال خرج نموده بود
 پس درین صورت باید که شخص دیگر را مقوم نماید که او برای
 حج رود از جانب میت از خانه میت و خرج او داده شود از ثلث مال
 میت که باقی است و اینکه مذکور شد نزد ابی حنیفه رح است
 و صاحبین رح گفته اند که در صورت مذکور و ارثان میت مذکور را
 لازم است که بخرسندن شخصی را برای حج نمودن از جانب میت
 مذکور برای حج نمودن از جانب میت مذکور بر آن وجه که
 آن شخص برای حج رود از مکانیکه ما مور اول در آنچه امر دانست
 ولیکن نزد مسیح رح خرج آن داده میشود از مالیکه باقیبانه است
 از مالیکه بیاموز اول داده شده بود اگر از آن مال چیزی
 باقیبانه باشد و اگر چیزی از آن باقی نمانده باشد
 پس درین صورت وصیت مذکور باطل میگردد بنا بر قیاس این
 بر صورتیکه موصی معین نیاید مقدار مال را برای حج و آن مال خرج شود
 باقی نماند چه در صورت وصیت او باطل میگردد پس
 بگویند در اینجا نیز چه معین نمودن و صی مقدار مال را برای حج

مانند معینی نبودن موصی است و نیز دایمی یوسف روح خرج آن
 داده میشود از مالیکه باقیمانده است از ثلث جمیع مال
 میت که از آن خرج داده شده بود بمأمور اول و براجده ثلث
 جمیع مال مصله نفاذ وصیت است و دلیل دایمی حنیفه روح این است
 که وصیت نبودن وصی مال میت را و علیحدت نبودن معدا میرا
 از آن برای حج نبودن از جانب او صحیح نیست مگر وقتی که
 خرج نپساید آنرا در وجهیکه مقرر نهوده بود آنرا موصی
 و براجده کسی خصم نیست در آن مال تا قبض کند آنرا و در صورت
 مذکور آن مقدار مال که آنرا بیا مورا ولد داده بود در وصی خرج
 نمشد در وجهیکه موصی آنرا مقرر نهوده بود پس چنان شد که مال
 هلاک شود پیش از آنکه علیحدت نیاید آنرا و وصی برای خرج
 حج در این صورت حج نهوده میشود از جانب میت از ثلث مالیکه
 باقی است هرچنین در اینجا نیز خرج داده خواهد شد از ثلث
 مال میت که باقی است بعد از مردن مأمور اول و بعد از خرج
 نمودن او مقدار برابر آنکه خرج کرد آنرا مأمور اول باید دانست
 که اختلاف میان علمای مادر و مقام است یکی در اعتبار ثلث
 مال دوم در مکانیکه آنرا اینجا برای حج رود مأمور

دوم و اختلاف آنها در مقام اول مع دلیل هر یک بیان تبلیغ شده
 شد و اما دلیل قول این حقیقت روح در مقام دوم پس این است
 که هر قدر سفر که مامور اول نبوده بود در صورت مذکور
 بسبب مردن او باطل گشت در حق احکام دنیا زیرا چه
 پیغمبر صلعم فرمود است که هر گاه می میرد انسان منقطع
 میگردد و عمل او مگر سه چیز باقی میماند الی آخر الحدیث
 و یکی از آن سه چیز وصیت است پس وصیت میت مذکور در
 صورت مذکور باقیست و او وصیت کرده بود باینکه حج نمایند
 از جانب او و اینست که شخصی را برای حج از وطن او فرستند
 پس چنان شد که در صورت مذکور کسی برای حج نبودن از
 جانب او صلاحتر قند است و همین مواقت قیاس است و وجه قول
 صاحبین روح در مقام دوم این است که آن مقدار سفر که مامور
 اول نبوده بود باطل نشکستست بجهت آنکه خدا پرتعالی
 فرمود است که هر که بیرون شود از خانه خود به نیت آنکه شجرت
 نماید بشوئی خدا او را رسول خدا صلعم و نذر از آن بمیرد پس
 اجر او بر خراست و بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرمود است که
 هر که بمیرد در راه حج نوشته میشود برای او ثواب حج مقبول در

هر پند هر گاه ما طلاق شد مقدر سفر مذکور پس اعتنا بهوده
 خواهد شد وصیت مذکور را در مکانیکه رسیدن بوده را ما مورد
 اول و این استقصای است و باید دانست که این اختلاف
 در صورت مذکور مبني است بر اختلاف آداب در صورتیکه
 انسان احرام حج بپايد برای خود و بعد از آن در مکانی رسیده
 میرد پس در صورت اول صیغه روح میگوید که از حالت
 او حج مبرور میشود از خانه او یا بطوریکه شخصی را فرستاده
 میشود از خانه او تا حج بپايد از حالت او در صاحب روح
 میگوید پس که فرستاده میشود شخصی را از مکانی که در آن
 مرگ است تا آن شخص حج بپايد از حالت او * مستلزمه ۱ *
 هر گاه احرام حج بپايد از حالت او در و ما در خود پس حاضر است
 و در آنکه مکرر دادند آنرا برای یکی از مدینه ما در بر راحه هر که
 حج میپايد از حالت غیر معیر امر وی پس حرام نیست که او
 مکرر دادند ثواب حج خود را برای آن غیر و ثواب معتقد
 میشود بعد از ادای حج پس میت هر دو پدر و مادر که بیش از
 ادای حج بهوده بود لتواست و بعد از ادای آن ثواب آنرا بهر
 کدام که بدو بخشید صحیح است بحکای ما مورد نسا بر آنچه

سابق مذکور شد والله اعلم

باب ^۱ در بیان هدی * مسئله ۱ * ادنی

هدیه کوشند است بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرمود است که

ادنی هدی کوشند است و بدانکه هدی بر سه نوع است

بشتر دوم کار و سیوم کوشند بجهت آنکه پیغمبر

صلعم هرگاه کوشند را ادنی هدی کرده اند نه پس معاروم

شد که چیزی اعالی از آن خواهد بود و اعلی از آن کار و شتر

است و بجهت آنکه هدی آنرا میگویند که هر ده شود بترم

برای ذبح بطریق عبادت و ابتیعی بافته میشود در هر سه

نوع مذکور * مسئله ۲ * جایز نیست هدی نبودن چیزی

از این سه نوع مذکور و شکر چیزی که اضمیعه نبودن آن

جایز است زیرا که ذبح نبودن هدی عبادت است که تعلق

دارد بر اختی خون مانند اضمیعه پس مختص خواهد شد هدی

بچیزیکه مختص است باضمیعه * مسئله ۳ * ذبح نبودن

کوشند جایز است در هر صورتیکه دم لازم می آید در حج

و شکر در صورت یکی اینکه طواف زیارت نهاید در حالت

جنابت و رم اینکه جهاع نهاید بعد از وقوف بعرقات پس

کلمه‌ی صورت حاضر است و کسر ستر ما کار ما بر آنچه سابق
 بیان پیورده شده است * مسئله ۴ * کسی که ذبح کند
 هدی را پس حاضر است و مرا خوردن گوشت آن هدی اگر
 آن هدی بعد باشد یا هدی تبتع یا هدی قرآن را چه
 این هدی ها هدی بسک است پس حاضر است و مرا خوردن
 گوشت آن جز حدیقه اگر قربانی یا مدکسی حاضر است و مرا خوردن
 گوشت آن نیز بعد صحیح آمده است که پیچیده صلعم خورد است گوشت
 و سرورای هدی خود را بلکه مستحب است ایسانرا که اگر گوسفندی خود
 جاری بخورد بکفایت آنچه مذکور شد از عیال و غیره صلعم و
 شپش مستحب است و مرا که تصدق بپاید گوشت هدی خود را
 در وجهی که بیان پیورده شد است در تصدق بیرون گوشت
 قرسانی و حاضر نیست و مرا خوردن گوشت هدی سوای هدی شاکه
 مدکور در براه هدی شای دیگر برای کفایت است و
 بعد از صحیح آمده است که پیچیده صلعم هرگاه معجز شده بود
 در حد نبیه و هدی ها فرستاده بود بدست ناحیه اسلامی رص
 فرموده بود و مرا که تیرا و رفیقان ترا جاری ار گوشت آن بیاید
 خورد * مسئله ۵ * ذبح کردن هدی بعد از هدی تبتع و قرآن

جایز نیست مگر روز عید اعیانی و در مهبوط مذکور است
 که ذبح نمودن هدی نفل پیش از روز عید نیز جایز است و ذبح کردن
 آن در روز عید افضل است و همین صحیح است زیرا چه معنی
 هبات در هدی نفل یا اعتبار آنست که آن هدی است و این معنی
 معتقد میشود بر سائیدن آن در حرم و هرگاه یافته شود
 این معنی پس جایز است ذبح کردن آن در غیر روز عید و این معنی ذبح
 کردن آن در ایام نکر افضل است زیرا چه معنی هبات در ذبح
 کردن آن در بن روز هسا ظاهرتر است و ذبح نمودن هدی تهنیت
 و قرآن جایز نیست مگر در روز عید به جهت آنکه از قرآن مجید
 چنین فهمیده میشود زیرا چه او تعالی فرمود است که بخورید
 از آن و بخورانید فقیر را و بعد از آن ادا کنید تفت خود را یعنی
 مشربا بطح را مانند ملق و رمی و غیره و ادا ی تفت مختص است
 بر روز نکر و هدی تمسح و قرآن در تفت داخل است و به جهت
 آنکه این هر دو هدی هدی نسک است پس ذبح کردن آن مختص بر روز
 عید خواهد شد ما نهد اضحیه و ذبح نمودن هدی های دیگر
 در هر وقت جایز است و شاید معنی روح گفتار است که ذبح نمودن
 هدی های دیگر نیز جایز نیست مگر در روز عید بنا بر قیاس

آنرا موهبی تبتع و قرآن زیر احدهدی تبتع و قرآن نمر دم حبر نقصان
 است بود ساقی روح و دلیل علیهای ما این است که هدی های دیگر
 سوای تبتع و قرآن برای کناره جنایب است پس ذبح کردن آن مختص
 بر رعید بقوادشده و بر احده آن شرکاء واجب شده است برای حبر
 نقصان پس تعجیل آن بهتر است تا سبب آن نقصان امر و مرتفع
 شود بلا تا حبر بحلافی هدی تبتع و قرآن چه آن دم تسکین است نه
 برای کناره جنایت * مسئله ۶ * چایر نیست ذبح نمودن
 هدی حاکم در حرم بجهت آنکه حدایتان در قرآن مجید فرموده
 است در میان حرای صید باید که هدی هر سه یکجمله را بر اصل اسب و ارمی
 معلوم شده که هدی ها نمک و احب شود برای کناره حدایت آنرا تا احرم
 باید برد و بجهت آنکه هدی نام خیری است که مرده شود سوای
 مکانی و مکان آن حرم اسب چه پیغمبر صلعم فرمود اسب که
 میباشد مکه مکان بحر است و راه های مکه همه مکان بحر
 است * مسئله ۷ * چایر است مرصاحب هدی را که تصدق آن
 نماید کوسب آنرا بجهت حرم و غیر حرم و مرصاحب تصدق نمودن
 عبادت معقول است یعنی مواظف بحقن است و صدقه
 دادن به فقیر عبادت معقول است و شایع روح بر حلاف این

میگویند ^۸مسئله ۸* تعریف هدی ها واجب نیست زیرا که
 هدی آنکاهی نباید شد از بدن آن در مجرم تا که عیادت حاصل
 شود بر بختی خون در آن نه آنکاهی میدهد از تعریف آن پس
 تعریف آن واجب نخواهد شد حاصل آنکه دلیل در جوب آن
 یافت نشد است و مع هذا اگر تعریف نیاید هدی تمتع را پس
 این حسن است بجهت آنکه ذبح کردن آن مختص بر روز
 عید است پس شاید که مجرم نیابد کسی را که نکاه دارد آن
 را تا روز عید پس او تعریف نموده آن محکماً است و بجهت
 آنکه هدی تمتع هدی نسک است پس بنسای آن در تشهیر
 و استیفاء است بخلاف هدی ها میکه برای کفار جنایت
 است زیرا که ذبح نموده آن پیش از روز عید جایز است چنانچه
 سابقاً مذکور شد و نیز سبب آن جنایت است پس ستر و اخای
 آن سزاوار است ^۹مسئله ۹* شتر را نکر کردن افضل است
 و کوسند و کبوتر را ذبح کردن زیرا که چنین فهمیده می شود
 از قرآن مجید چه او تعالی فرمود است فصل لربک و انکبر اعني
 نیاز بخوان برای روز عید کار خود و نصرت بکن و در تساویل آن
 شگفته شد است که مراد شتران است و نیز فرمود است او تعالی

ذبح کنید گاوی را و بپزیر فرمود است او تعالی که
 درین دادم ایضا هم علیه السلام را و ذبح عظیم و ذبح مالکسر
 در سبب آنکه با ما باشد برای ذبح با افسح و نیز بنقل صحیح آمده
 را و بعد پیغمبر صلعم بخور نمود است شتر را و ذبح نمود است تا و گوشتند
 را و بعد از آن باید که است که اگر خواهد صاحب شدن بخور کند شتر را
 باید طور که استاده دارد سر را و به بند هدست حبس ترا و بخور نماید
 آنرا و اگر خواهد بخور نماید آنرا باید شاور که بعلطانند آنرا و بخور
 نماید و این هر دو طور حسن است و ایکی بهسان طور اول
 افضل است بجهت آنکه هر دو دست که پیغمبر صلعم بطور اول
 بخور نمود است و همچنین اصحاب برین بطور اول بخور نمود اند
 و نباید که گاوی و گوسفند را ذبح نماید در حالیکه استاده
 باشد و برآید در حالت غلبه نیدن کلوی آن که موضع ذبح
 است واضح و روشنی موجب شود و هم ذبح کردن در حالت
 قلاییدن آسان تر است به نسبت حالت قیام و ذبح نمودن گاو
 و گوسفند سنت است * مسئله ۱۰ * اولی این است که
 صاحب شوی خود ذبح را بخور کند آن را بسرطیکه ذبح نمودن
 دارد بجهت آنکه هر دو دست که پیغمبر صلعم در حجة الرداع

صد هدی روان کرده بود و از آنجمله شصت و چند هدی را
 بدست مبارک خود تعمر نموده بود و در باقی علی رض را فرموده
 و بجهت آنکه ذبح نمودن هدی عبادت است و عبادت را بذات
 خود بجا آوردن اولی است چنانچه در آن زیاده خشوع متعلق
 میشود ولیکن کساء باشد که انسان نداند آنرا الهذا چایز
 داشته شد که امر کند غیر را بذبح نمودن آن * مسأله ۱۱ *
 باید که تصدق نماید جلومهار آنرا و باید که جزوی از
 اجزای هدی نماید اجرت پاک کننده آنند هدی را چه پیش
 صلعم علی رض فرمود که جلومهار آنرا تصدق نماید و اجرت
 جزا را از آن مده * مسأله ۱۲ * هر که هدی نپساید شتر پیرا
 در اثناي راه محتاج و مضطر شود بسوی سوار شدن بر آن جایز است و پیرا
 که سوار شود بر آن و اگر محتاج نباشد بآن یا بد که سوار
 نشود بر آن نیز پیرا چاه و آن هدی را خالص برای خدا کرده اند
 است پس سزاوار نیست و پیرا که چیزی از اجزا یا از منافع آن
 صرف نماید برای ذات خود تا آن زمان که برسد به محل خود
 مگر آنکه محتاج شود بسوی سوار شدن بر آن بجهت آنکه
 ضروریست که پیشتر صلعم دیدن شخصی را که در پس هدی خود

میزود و میزند آنرا پس فرمود بوی که سوار شو بران و تارنده
 آن است که در محصل مذکور محتاج بود سوار شدن بران
 پس اگر سوار شود کسی هر شدي خود و بسبب آن نقصان شود
 حرمه اگر شدي مذکور پس مرا و صبا نقصان آن لازم می آید
 مسئله ۱۱ شدي اگر شمر دار باشد باید که بدو رسد
 آنرا بر اجد شمر متولد است بران پس باید که صرف نکند
 آنرا برای داب خود و باید که آن را صرف دپاسد نه پستار آن
 حدی که شمر آن منقطع گردد و این عمل کفایت می کند و تنبیه
 و مانع دین نبودن فرست باید پس اگر رعید باشد آن وقت
 حاکم است که شمر آنرا دو سده تصدیف نماید تا نسبت جمع
 شدن شمر در همان آن صرف می رسد و آن را اگر صرف نماید آنرا
 در حاجت خود باید که تصدیف نماید آن مقدار شمر را یا قیست
 آنرا بر اجد صبا آن شمر بر او واجب است *مسئله ۱۲*
 اگر شدي روان کند کسی و آن شدي در انبای راه شلاک
 گردد پس اگر آن شدي شدي بدل باشد مرا لازم نیست که پنهانی آن
 شدي دیگر را شدي نماید بر اجد فریب و عیالات او متعلق شده بود
 باید که دلیک بدو و عیال او مدح حق او همان بود و است و آن مرتبه

و اگر آن هدی واجب باشد باید که بجای آن هدی
 دیگر نهاید زیرا چه واجب بر ذمه او باقی است و همچنین اگر
 یافته شود در آن عیب کثیر بجای آن هدی دیگر نهاید زیرا چه
 بسبب یکی معیوب بعیب کثیر واجب ادا نمیشود پس ضرور است
 که دیگر بر اقام مقام آن نهاید و آن معیوب را هر چه خواهد
 بکند چه آن از جمله مملوکات و ی است * مسمیله ۱۵ *
 هدی نفل اگر در اثنای راه قریب به لاکت رسید پس اگر آن
 هدی شتر باشد باید که نکند آنرا و رنگ کند قلاده آنرا
 بکون آن و ملوث گرداند بخون آن کوهان آنرا و باید که
 نخورد آنرا صاحب هدی و نه غیر او از اغلیا چه باین امر کرده
 بود به غیر صلح ناجیه اسلامی رضی او باید دانست که فایده رنگ
 کردن قلاده آن این است که بدانند مردمان که آن هدی
 است پس بگورند و کشت آنرا فقرانده اغنیاء و سران اینست
 که اذن خوردن کشت هدی معلف است بشرط رسیدن آن
 بنیحل آن که حرم است پس سزاوار است که حلال نشود خوردن
 آن پیش از رسیدن بنیحل آن اصلاً مگر اینکه تصدق بر
 فقیران افضل است از اینکه ضایع گذاشته شود آنرا برای

اهدان و در آن نوعی از عیادت است و شبان مقصود است و اگر آن
 هدی هدی واجب باشد و بجای آن ذکر کریم انبیا و آن
 مذبح را هر چه خواهد بکشد آن از جمله مملو کات
 وی است * مسد مکه ۱۶ * باید که قلاده بپندد در گردن هدی
 نقل و هدی تهنیت و قرآن بر پیر احمد انبیا هدی ها هدی نسک است
 و مسد قلاده بستن در گردن آن اشتباه آن میشود پس قلاده بستن
 لایق آنست و باید که قلاده نهد و در گردن هدی یک
 بسبب احصاء واجب میشود یا بسبب جنایت بر پیر احمد بسبب
 و در آن جنایت است پس ستم و احقای آن لایق است و دم
 احصاء برای جبران نقصان است پس ملکت خواهد شد بدو مایه یک
 برای جبران نقصان است یعنی در مایه یک برای حیرت همان
 جنایت را حب میشود و باید دانست که مراد از هدی در آن
 مسد ستر است زیرا که در گردن کوسند قلاده بسته نمیشود
 یا اعتبار عادت و نه قلاده بستن در گردن آن سنت است نه
 حلیای ما حد در بستن قلاده در گردن آن قایم نیست چنانچه
 ساقی مذکور شد است والله اعلم

و مسد ستر است زیرا که در گردن کوسند قلاده بسته نمیشود

عرفات انکه. قوف عرفات نهایت در روزی بشمار آن که
 آن روز در عرفه است و بعد از آن گواهی دهند که می بایند که
 در آن روز که قوف عرفات نبوده اند آن چهار روز عرفه نبوده
 بلکه آن روز در عید بود پس در این صورت قوف نمودن آنجا
 جایز و معتبر است و گواهی قوم مذکور مقبول نیست و این
 بنا بر اجماع احسان است و مقضای قیاس این است که قوف مذکور
 صحیح نباشد چنانچه اکثر قوف عرفات نهایت بتاریخ هشتم
 قیام است که آن را يوم ترویجه میگویند و بعد از این معلوم شود که آن
 روز روز عرفه نبود پس این وقوف بعرفات جایز نیست
 زیرا که قوف عرفات عبادت است مخصوص به مکان خاص و زمان
 خاص پس بدون آن مکان و زمان عبادت نخواهد شد و وجه
 است احسان یکی این است که گواهی قوم مذکور در صورت مذکور
 قایل شد است بر نفی و بر چیزی که تحت حکم قاضی داخل نمیشود
 زیرا که مقصود آن قوم از گواهی مذکور نفی حج است و حج
 چیزیست که داخل نمیشود تحت حکم قاضی پس این گواهی
 مقبول نخواهد شد و دوم این است که در صورت مذکور معلوم
 بلوی است بحج آنکه احتراز نمودن از آن متعذر است و

تلاک آن در صورت مذکوره ممکن نیست پس ضرور است که آنکه
 بهود شو و قوت عرفات مذکور در صورت اشتباه بخلاف
 آنکه اگر در وقت عرفات بهاد بقرار مع هشتم ریحانه تدارک
 آن در صورت ممکن است فی الحقیقه مایعطور کند اشتباه را یلیم
 کرد در روز عرفه و در حوا ریجیری که مرجع سودا و وقت خود بطیور
 آن موجود است در سرعت و حوا را تقدیم حییری در وقت آن حدس
 نیست یعنی لطیف آن در شریع یافته شد است اینها در
 صورتیکه اینها در گواهی که وقوف عرفات واقع شده است
 در روز عید گواهی مقبول و اثبات میشود چه این موضوع است
 از وقت سخنان و فیکه گواهی و بهد نایز که وقوف عرفات
 واقع شده است بهار پنج هشتم چه این مقدم واقع شده است
 از وقت و باید دانست که نقل گفته اند که در صورت مذکوره
 سرا و راست مرجع را که بسوی کواهی قوم مذکور کوشش کند
 و متوجه سود و بگوید مقوم مذکور کند حج مردمان تمام شد
 و بهاد بروید ریحانه در سفیدون اس کواهی حریفه نیست
 و به حدس اگر در وقت شام در روز یکد قار پنج هشتم است در علم امام
 کواهی دهند قومی بروی هلال عید در روز یکد بحساب آن روز

تا ریج مذکور و عرفه میشود پس در تصور نیز باید که گواهی
 آنها را قبول نکند حاکم زیرا چه درین صورت ممکن نیست امام را
 که در بقیه شب و قریب نهایند بعرفات مع اکثر مردمان پس در شنیدن
 گواهی مذکور فتنه برپا نمیشود * سند * هر که
 زمینی نهایند در روز دوم جهره و سطل و ثلث را و جهره اول را
 رمی نماید پس اگر او رمی نماید جهره اول را و اعاده نماید
 رمی جهره دوم و سوم را پس این حسن است زیرا چه او رعایت
 کرده ترتیب را که سنت است و اگر همان اول را رمی نماید
 قضا کفایت میکند زیرا چه او قد ارک کرده و متروک راه رقت
 آن و جز این نیست که ترک کرده ترتیب را که مسنون است
 و از ترک مسنون چیزی لازم نمیشود و شافعی روایت است
 که این جایز نیست بلکه ضرور است که اعاده کند نهایند زیرا چه
 رمی نمودن آن جهره ها بترتیب مذکور مشروع است پس این
 چنان است که سعی نهایند میان صفا و مروه پیش از طواف نمودن
 خانه کعبه یا ابتدا نهایند در سعی نمودن از مروه نه از صفا و دلیل
 علمای ما این است که رمی تبه و ذن هر جهره عبادت علیحده
 است پس جو از آن متعلق نیست بتمام بعض از آن بر بعض دیگر

باعتلاف سعی نهودن میان صفا و مرده و بر اجدان تابع طواف
 است حد سعی مذکور کمتر است از طواف خانه کعبه و مغایر
 شد است از من که مرده و غنای سعی است پس ابتدا ای سعی بان
 متعلقات بخواند شد * و مسأله ۳ * هر که بطریقی بذر و احب
 کمر داند بر خود حج را مانع طور که حج خواند نکرد پیاده پس
 لازم است و مرا که سوار نشود تا آن زمان که قراعت نکرده
 آن طواف زیارت را مرا که ادا الترام نهود است عبادتی را بصحت
 کمال پس بپایان صحت لازم خواند شد حنا بعد اگر نذر کند روزه
 را بطریقی قنای پس بصلت قنای لازم میشود و آنرا حج منتهی
 و تمام میشود و طواف زیارت پس آن شخص تا آن زمان که
 طواف زیارت نهاده و ماده خواند رفت و ایست که مذکور شد
 کلام در استقامتی پیاده رفتن او و اما کلام در استقامتی آن
 پس آن این است که بعضی گفته اند که اگر وقت
 احرام پیاده رود و بعضی گفته اند که اگر خانه خود پیاده رود
 و زیارت طاسا هر امر از هر چه است و اگر سوار شود هم لازم
 می آید و زیارت بسبب سوار شدن نقصان واقع می شود در آن
 و تمام گفته اند که سوار شود و اگر وقت یکد مساحت بهید باقیم

و بیا ده رفتن شاق باشد بر او و اگر به ساقی قریب باشد و بیاد
 رفتن شاق نباشد بر او بلکه عادت او باشد پس سزاوار این است
 که سزاوار نشود * و مسدود * در بعضی نسخ نسخه جامع
 صغیر مذکور است که هر که بفرشد کنیز را که احرام
 نبود است باذن او پس میفرسد مشتری را که حلال کرده اند
 آن کنیز را و جباع کند آنرا و از قرح گفتست که این نمیبرند
 او را زیرا که کنیز مذکور و عقد احرام نبود است پیش از آنکه
 مشتری مذکور مالک آن شود پس او را نمیبرند که احرام آنرا
 فسخ نمایند چنانچه اگر خرید کنند کسی کنیز را که مذکور است کسی
 است نمی رسد او را که فسخ نماید عقد نکاح آن را و لیکن
 علیهای ما این است که مشتری قایم مقام با بیع است و با بیع را
 جایز بود که حالا میگردانید آنرا پس هیچکس نمیبرد مشتری
 را نیز و لیکن با بیع را حلال کردند آن مکر و است زیرا که
 در آن خلاف وعده لازم می آید و این یعنی یافته نمیشود در
 حق مشتری بخلاف نکاح چه با بیع را نمیبرند که فسخ آن
 نباید و قتی که آن نکاح منحل شده باشد باذن او پس هیچکس
 مشتری را نیز نخواهد رسید که فسخ نماید آنرا و بعد از آن

هرگاه در صورت مذکور مشتری بر آن میسر شد که حلال کند آن را
آن کنیز را پس نگیرد و اگر رد کند آن کنیز را بسبب عیب احرام
نزد علی ای ما و نزد قمر و قمر میسر شد او را که رد نماید آن را بسبب عیب
مذکور زیرا چه نزد قمر و قمر میسر شد او را که حلال کند آن را و
جباع کند و بداند که در بعض نسخه آن مذکور است که میسر شد مشتری
را که حلال کرده اند آن کنیز را یا جباع کند آن را را این نسخه
دلالة میکند بر اینکه حلال کرده اند آن را به اجتماع چه مجامعت
شالی نمی باشد از این که مقدم از آن مس یا بوسه یافته شود و بعد آن
تحلل متعاقب میشود و نسخه اول دلالت میکند بر اینکه اول آن را
حلال کردند و نیز به اجتماع چون بریدن موی و تراشیدن
ناخن و بعد از آن جباع کند و بر او ولو ضعیف است چه درین تعظیم
امر حجت است والله اعلم تمام شد جلد اول ترجمه هدایه

